



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ شهریور ۱۴۰۳

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۱۳ ربیع الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مروری بر مباحث سال گذشته - پیشینه بحث - موضوع شناسی: ۱. پول -

جهت اول: مراحل دهگانه پول - جهت دوم: تعریف پول - جهت سوم: تقسیمات پول - جهت چهارم: تحلیل ماهیت پول

جلسه: ۱

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مروری بر مباحث سال گذشته

موضوع بحث ما در روزهای سه شنبه و چهارشنبه، کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن است. ما سال گذشته طی ۴۲ جلسه به برخی از مباحث مقدماتی این بحث پرداختیم. من ابتداءً یک مروری بر مباحث سال گذشته خواهم داشت که ممکن است یک یا دو جلسه طول بکشد؛ اما از آنجا که آن مباحث مقدمیت برای مباحث امسال دارد و نتایجی که در آن موضوعات حاصل شده، مبنای مورد استفاده در مسائل بعدی است، لذا یک مرور اجمالی و سریع نسبت به بحث‌های سال گذشته خواهیم داشت.

پیشینه بحث

اولین مطلبی که مورد بررسی قرار گرفت، این بود که این عنوان و موضوعی که برای بحث انتخاب شده، آیا یک مسئله مستحدث است یا مسئله‌ای است که در گذشته هم مطرح بوده است؟ عرض کردیم سه احتمال در این رابطه وجود دارد:

۱. یکی اینکه این مسئله از قدیم الایام بوده و مسئله جدید و نوپدید محسوب نمی‌شود.

۲. احتمال دوم اینکه این مسئله به طور کلی یک مسئله مستحدثه است و نمی‌توانیم سابقه‌ای برای آن در گذشته پیدا کنیم.

۳. احتمال سوم اینکه این مسئله به شکل بسیط در گذشته مطرح بوده لکن شرایط جدید و تحولاتی که در عرصه‌های مختلف به وجود آمد، موجب شد که این مسئله از آن بساطتی که در گذشته داشت، به پیچیدگی‌هایی برسد و یک تفاوت‌هایی ایجاد شود.

آنچه که مورد قبول و پذیرش ما قرار گرفت، همین احتمال سوم بود. ما این را با شواهد تاریخی و روایی ثابت کردیم؛ عرض کردیم مسئله تورم گرچه به نظر عده‌ای یک مسئله جدید و زاییده پول به معنای جدید است، اما این مسئله از گذشته هم وجود داشته، منتها خیلی پیچیده نبود. تورم با گرانی فرق دارد؛ کسانی که می‌گویند تورم از گذشته نبوده، عمدتاً می‌گویند در گذشته گرانی بود اما تورم نبود. بین گرانی و تورم، تفاوت است؛ تورم به معنای افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست و عبارت آخرای آن کاهش ارزش پول است، اما گرانی، افزایش قیمت در یک کالا یا یک شیء خاص است. به هر حال ما با شواهد تاریخی و روایی اثبات کردیم که این موضوع از گذشته مطرح بوده است. البته یکی از موضوعاتی که باید درباره آن بیشتر سخن بگوییم، خود تورم است؛ در بحث موضوع شناسی ما درباره تورم بیشتر سخن خواهیم گفت. بالاخره در تورم اختلاف نظر است؛ یکی

می‌گوید تورم عبارت از درصد تغییر متوسط قیمت کالاها است؛ یکی تورم را به معنای افزایش سرعت رشد قیمت همه کالاها می‌دند؛ تعاریف مختلفی برای تورم ذکر شده که ما اینجا را ذکر خواهیم کرد. اما اجمالاً تورم با گرانی کاملاً متفاوت است. روایات هم به عنوان مؤید وجود تورم در سابقه و پیشینه مبادلات اقتصادی مردم هست؛ این هم در تاریخ اسلام و هم در تاریخ مغرب زمین با ذکر نمونه‌هایی مورد تأیید قرار گرفت.

موضوع‌شناسی

مطلب دیگری که بعد از این بحث به آن پرداختیم، تحت عنوان موضوع‌شناسی بود؛ بحث موضوع‌شناسی تا آخر سال ادامه پیدا کرد. یکی از مهم‌ترین مشکلات، عدم شناخت دقیق موضوع و سیر تطورات و تحولات موضوع بحث مخصوصاً در این مورد خاص است.

۱. پول

اولین موضوعی که ما آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دادیم، پول بود؛ یکی دو موضوع دیگر هم هست که امسال به آن خواهیم پرداخت و ان شاء الله وارد بحث اصلی می‌شویم. در مورد پول، چندین مطلب تا اینجا ذکر کردیم.

جهت اول: مراحل دهگانه پول

در جهت اول سیر تطور پول و مراحل پول که پول از ابتدا تا امروز طی کرده، ذکر شد. ما ده مرحله برای پول بیان کردیم و گفتیم پول از آغاز چه بود و به مرور چه شد و اکنون چه شده است؛ ما این ده مرحله را بیان کردیم.

جهت دوم: تعریف پول

جهت دوم در مورد پول، تعریف پول بود؛ اینکه اساساً پول به چه معناست و چه تعریفی دارد. گفتیم اگر بخواهیم تعاریف پول را دسته‌بندی کنیم، چهار دسته تعریف برای پول وجود دارد: یک عده پول را از منظر حقوقی تعریف کرده و گفته‌اند پول چیزی است که قانون آن را به رسمیت بشناسد. برخی پول را با توجه به کارکردها و وظایف ذاتی آن معرفی کرده‌اند. بعضی پول را با بیان مصادیق آن شناسانده‌اند. یک عده هم پول را با توجه به دو رکن وساطت در مبادله و مقبولیت عامه تعریف کرده‌اند. نظر برگزیده و مورد قبول ما درباره تعریف پول، این شد که پول چیزی است که دارای ارزش مبادله‌ای بوده و مورد رغبت عمومی واقع شود؛ همان دسته چهارمی که اشاره شد. البته سایر تعاریف هم مورد بررسی قرار گرفت و اشکالات آنها بیان شد.

جهت سوم: تقسیمات پول

جهت سوم درباره پول، مربوط به تقسیمات پول بود. عرض کردیم پول دارای تقسیمات مختلف به اعتبارات مختلف است؛ یک تقسیم، تقسیم به اعتبار سیر تکاملی پول بود؛ گفتیم پول به اعتبار سیری که تاکنون طی کرده، به انواع و اقسامی مثل پول کالایی، پول فلزی، پول کاغذی، پول الکترونیکی و برخی دیگر از انواع پول تقسیم می‌شود.

تقسیم دوم، تقسیم پول به اعتبار وجود ارزش مصرفی و عدم آن بود؛ گفتیم پول به این اعتبار به دو قسم پول حقیقی و پول اعتباری تقسیم می‌شود. پول حقیقی پولی است که در آن هم ارزش مصرفی وجود دارد و هم ارزش مبادله‌ای؛ هر چند ارزش مصرفی آن از ارزش مبادله‌ای آن جدا شده و تنها ارزش مبادله‌ای پول مورد توجه قرار گرفته است؛ مثل درهم و دینار که طلا و نقره‌اند. خود طلا و نقره ارزش مصرفی دارند، اما در درهم و دینار، ارزش مبادله‌ای جایگزین ارزش مصرفی شده است. پول

اعتباری پولی است که صرفاً واجد ارزش مبادله‌ای است و هیچ ارزش مصرفی ندارد و به تعبیر برخی ارزش مصرفی آن در ارزش مبادله‌ای آن است. ارزش پول اعتباری به اعتبار معتبر است؛ لذا به محض اینکه آن اعتبار سلب شود، هیچ ارزش و فایده‌ای ندارد.

تقسیم سوم، تقسیم پول به اعتبار ناشر آن بود؛ عرض کردیم گاهی پولی را یک دولت و حکومت مرکزی نشر می‌دهد و گاهی پول را مؤسسات و نهادهای مالی و بانکی غیردولتی یک پولی را نشر می‌دهند و به جریان می‌اندازند. البته خود این دو قسم هم دارای اقسام گوناگون هستند.

تقسیمات پول بر پول در دوره اسلامی هم به دنبال بحث از تقسیمات مطرح شد؛ یعنی انواعی که برای پول ذکر شده، مخصوصاً انواعی که به لحاظ سیر تکاملی پول پدید آمده، اینها را در دوران اسلامی از ابتدا تا امروز اجمالاً تطبیق کردیم. پول فلزی و ادواری که پول فلزی در عصر اسلامی طی کرده، مراحل که هر کدام از این دوره‌ها داشتند، پول حقیقی در عهد اسلامی، پول اعتباری در دوره اسلامی، پول نقد و بدهی در دوره اسلامی، اینها همه ذکر شد.

جهت چهارم: تحلیل ماهیت پول

جهت چهارم در رابطه با پول که متفاوت از جهت اول است (تعریف) مربوط به ماهیت پول بود. یعنی ما به تحلیل ماهیت پول و آراء و انظاری که در این رابطه وجود دارد، پرداختیم. اینکه حقیقت پول چیست؟ یک وقت ما یک شیء را تعریف می‌کنیم؛ تعریف بیشتر شرح الاسم و لفظی است؛ حتی اگر تعریف حقیقی باشد، جنس و فصل آن شیء را بیان می‌کند. اما یک وقت ما می‌خواهیم آن را بشکافیم و حقیقت آن را به لحاظ کارکردها و تأثیراتش عمیق‌تر از آنچه که در تعریف می‌آید مورد بررسی قرار بدهیم. لذا جهت چهارم در موضوع شناسی پول، مربوط به تحلیل ماهیت پول بود. عرض کردیم در مورد حقیقت و ماهیت پول، سه نظریه عمده وجود دارد؛ یکی اینکه حقیقت پول همان قدرت خرید است؛ این تحت عنوان نظریه قدرت خرید مطرح شده است. دیگر اینکه حقیقت پول به همان اعداد و ارقامی است که بر روی آن حک و نوشته شده است؛ از این نظریه، با عنوان نظریه ارزش اسمی یاد می‌کنند. نظریه سوم که برخی از بزرگان به آن ملتزم شده‌اند، این است که پول سند و حواله کالا است؛ یعنی یک کاغذ و ورقه‌ای است که یک مقداری از کالا را با یک ارزش معین نمایندگی می‌کند که از آن به حواله انبار یا سند کالا تعبیر کرده‌اند. این سه نظر در بین دانشمندان اسلامی و فقهای شیعه طرفدارانی دارد؛ مثلاً شهید صدر قائل به نظریه قدرت خرید است؛ برخی از فقها یا اکثر فقها همان نظریه ارزش اسمی را قائل‌اند و برخی مثل مرحوم شهید بهشتی و شهید مطهری هم قائل به این هستند که حقیقت پول همان سند کالا یا حواله انبار است. البته این سه نظریه اصلی مبتنی بر بعضی از انظار اقتصاددانان و عالمان علم اقتصاد است و بسته به اینکه در هر دوره‌ای کدام نظریه غلبه داشته، توسط فقها پذیرفته شده است. تفاوت این سه نظریه و آثاری که دارد، بسیار مهم است. معلوم است نظریه قدرت خرید چه اثری می‌گذارد، نظریه ارزش اسمی چه تأثیری دارد. ما به برخی از آثار و لوازم هر یک از این نظریات اشاره کردیم.

در دنباله این بحث، که این هم از ملحقات و توابع بحث مربوط به ماهیت پول است یا می‌تولند مستقلاً مورد ملاحظه قرار بگیرد، این است که آیا پول مال محسوب می‌شود یا نه. خود اینکه مال است یا سند مال است یا اساساً کالا است، اینها خودش یک بحث جداگانه‌ای دارد. به این مناسبت، معنای مال را در لغت و اصطلاح بیان کردیم و نظر تعدادی از فقها را درباره مال و

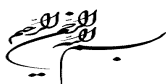
ویژگی‌های آن ذکر کردیم. نظر ما به تبع امام(ره) این شد که مال دارای دو ویژگی است؛ یکی اینکه مورد رغبت عقلاست؛ دیگر اینکه حاضر هستند به ازاء آن چیزی را به عنوان عوض یا ثمن بپردازند. این دو ویژگی در پول به عینه وجود دارد. لذا پول قطعاً مال محسوب می‌شود و نه سند. سایر ویژگی‌هایی که برخی دیگر ذکر کرده‌اند را هم مورد بررسی قرار دادیم. البته عده‌ای بین سند بودن پول و مال بودن پول جمع کرده و گفته‌اند پول یک چیزی است که هم سندیت دارد و هم مالیت. سند مال بودن با خود مال فرق دارد؛ یک عده‌ای معتقدند پول هم سند است و هم مال است؛ ما این را بررسی کردیم و معلوم شد که اشکالات متعددی متوجه این نظر است.

به غیر از این جهت که گفتیم که تعریف ویژگی‌های مال بر پول منطبق است، از راه دیگری هم مالیت پول قابل اثبات است و آن هم ملاحظه کارکردهای اصلی و ذاتی پول است. ما گفتیم پول سه وظیفه و کارکرد ذاتی دارد؛ معیار سنجش ارزش است، وسیله ذخیره ارزش است، واسطه در مبادله است. بالاخره پول دارای یک سری کارکردهای اصلی است و این کارکردها بدون مالیت قابل تصویر نیست. یعنی نمی‌شود چیزی مال نباشد و این کارکردها را داشته باشد. این هم یک راه برای اثبات مالیت پول است. لذا ما به این نتیجه رسیدیم که پول حتماً مال است و تمام ادله‌ای که برای سند بودن پول ذکر شده یا بیان کرده‌اند، همه مورد مناقشه قرار گرفت و نتیجه این شد که پول حتماً مال است.

سؤال:

استاد: اینها توابع و عوارض این نظریات است که ما بعداً اینها را بررسی می‌کنیم؛ یعنی اگر کسی مبنای اول را اختیار کند و مثلاً معتقد باشد که حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است یا با یک ضمیمه‌ای، چون خود کسانی که حقیقت پول را قدرت خرید می‌دانند، بین خود آنها هم یک تفاوتی وجود دارد؛ بعضی‌ها یک اضافه‌ای را ذکر می‌کنند. اما اجمالاً در هنگام اداء دین، در مهریه و در خیلی از امور، در قرض، خمس، همه آن مواردی که این بحث اثر می‌گذارد که ما اوایل سال گذشته به آن اشاره کردیم، طبیعتاً باید قیمت روز ملاک قرار بگیرد. اما کسانی که قائل به نظریه ارزش اسمی هستند، عمدتاً به این ملتزم نیستند. هر چند برخی در نوشته‌ها و مقالاتی که از آنها منتشر شده، به نوعی خواسته‌اند جمع کنند بین نظریه ارزش اسمی و لزوم پرداخت بدهی و امثال آنها به قیمت روز. این یک راهی است که برخی طی کرده‌اند که هم نظریه ارزش اسمی را ملتزم شدند و هم در عین حال می‌گویند اگر اینگونه ما تحلیل کنیم، طبیعتاً این قیمت باید ملاک قرار بگیرد. کسی که این را سند کالا می‌داند، او هم همینطور؛ اگر ما بپذیریم که حقیقت و ماهیت پول، سندیت کالا و حواله انبار است، طبیعتاً این سند اگر سند خود کالا باشد در پرداخت تأثیر می‌گذارد؛ اگر سند آن ارزش اسمی کالا باشد، طبیعتاً همانچه که در گذشته دریافت کرده، همان را باید بپردازد. این تقریباً محصل ۳۰ جلسه بحث سال گذشته بود، یک بحث مقدماتی داشتیم؛ بعد به موضوع شناسی پول پرداختیم و چون پول ابعاد و زوایای مختلفی دارد، ما به این ابعاد و زوایا اشاره کردیم. تا اینجا ملاحظه فرمودید چهار جهت از جهات مربوط به پول مورد بررسی قرار گرفت؛ چند جهت دیگر که آنها هم خیلی مهم است، باقی مانده که ان شاء الله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد تا بعد وارد بحث بعدی شویم؛ یعنی هنوز یک مقداری از موضوع شناسی باقی مانده و بعد بحث اصلی را آغاز می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ شهریور ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۴ ربیع الاول ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: مروری بر مباحث سال گذشته - موضوع شناسی: ۱. پول -

جهت پنجم: پول، مال حقیقی یا اعتباری - جهت ششم: مثلی یا قیمی بودن پول

جلسه: ۲

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مباحثی که طی سال گذشته مطرح شد، عمدتاً معطوف به موضوع شناسی پول بود؛ در این باره به چند جهت اشاره کردیم، لکن از آنجا که این جهات جنبه مقدمیت برای مباحث اصلی ما دارد، ناچاریم یک مرور اجمالی به آنها داشته باشیم. چهار جهت را در جلسه گذشته اشاره کردیم؛ یکی مراحل دهگانه تکامل پول بود؛ دوم، تعریف پول؛ سوم، تقسیمات پول؛ چهارم، تحلیل ماهیت پول که به سه دیدگاه و نظریه اشاره شد. هر چند ما به داوری در میان این سه دیدگاه و نظریه نپرداختیم؛ یکی نظریه قدرت خرید، دیگری نظریه ارزش اسمی، سوم هم سند یا حواله کالا یا انبار. ما علی القاعده باید آثار فقهی کاهش ارزش پول را بنابر هر یک از این مبانی ان شاء الله بررسی کنیم.

جهت پنجم: پول مال حقیقی است یا مال اعتباری

جهت پنجم که سال گذشته در مورد پول مورد بررسی قرار گرفت، این بود که آیا پول یک مال حقیقی است یا اعتباری. ما عرض کردیم اینکه پول مال حقیقی باشد یا اعتباری، آثاری دارد؛ برخی از اهل فضل گفته اند پول مال اعتباری نیست بلکه یک مال حقیقی است. ما این را رد کردیم و عرض کردیم با توجه به تعریفی که برای مال ارائه شد، (اینکه رغبت عقلایی به سوی یک چیز باشد و حاضر باشند به ازاء آن عوض یا ثمن بپردازند) ملازمه با حقیقی بودن پول ندارد. ما گفتیم پول به اعتباری می تواند حقیقی باشد و به اعتباری می تواند اعتباری باشد؛ از یک جهت حقیقی و از یک جهت اعتباری. البته پول های امروزی همه اعتباری است؛ ما امروز چیزی به نام پول حقیقی نداریم؛ چون نه درهم است و نه دینار و نه کالاست، هیچ کدام از اینها نیست. در گذشته پول حقیقی قابل تصور بود، اما امروزه چیزی به نام پول حقیقی نداریم؛ هر چه هست پول اعتباری است. بین پول حقیقی و پول اعتباری هم از برخی جهات و در برخی احکام تفاوت هایی وجود دارد. مثلاً در احکام مربوط به ربا، در احکام صرف، در زکات، در ضمانت، اینها یک آثاری دارد؛ مثلاً در پول حقیقی، ربای معاملی تحقق پیدا می کند اما در مورد پول اعتباری ربای معاملی طبق برخی مبانی تحقق ندارد. یا مثلاً در بیع صرف یک سری احکام ثابت است؛ اگر ما بخواهیم طلا را با نقره معامله کنیم، یکی از شرایط آن این است که فی المجلس قبض صورت بگیرد، ولی این حکم در پول اعتباری جریان ندارد. یا مثلاً پول حقیقی متعلق زکات واقع می شود اما پول اعتباری متعلق زکات نیست. در مسئله ضمان و تلف پول هم بین این دو فرق است.

جهت ششم درباره مثلی بودن یا قیمی بودن پول بود. آیا پول مثلی است یا قیمی؟ این یک بحث بسیار مهم و مبنایی درباره تعلق ضمان است. عرض کردیم اینجا چندین دیدگاه وجود دارد؛ ما به پنج دیدگاه اشاره کردیم.

البته اینکه ما بحث می‌کنیم پول مثلی است یا قیمی، این را باید توجه بفرمایید که ما درباره چه پولی این را مطرح می‌کنیم؛ به عبارت دیگر محل نزاع در باب مثلی بودن یا قیمی بودن پول، کدام پول است؟ برخی از پول‌ها قطعاً مثلی‌اند و از محل نزاع خارج‌اند. مثلاً پول کالایی که در گذشته رایج بود، (اولین مرحله از مراحل شکل‌گیری پول، به این نوع پول اختصاص داشت) بالاتفاق مثلی است؛ اینکه مثلاً گندم می‌دادند و در مقابل آن یک چیزی می‌گرفتند؛ بعد یک جنس خاصی به عنوان معیار مطرح شد، مثل صدف یا نمک یا پوست، اینها قطعاً مثلی است و از محل نزاع خارج است. پول فلزی هم قطعاً مثلی است؛ طلا و نقره که بعد از پول کالایی وارد مبادلات مالی مردم شدند، آنها هم مثلی است. بعد از آن، پول کاغذی پا به عرصه گذاشت؛ اسکناس‌های کاغذی با پشتوانه طلا و نقره هم تقریباً مورد اتفاق است که اینها مثلی هستند؛ چون الان اسکناس‌های کاغذی پشتوانه طلا و نقره وجود ندارد. تا چند دهه پیش، اسکناس دارای پشتوانه طلا و نقره، همه جا وجود داشت و هیچ اسکناسی نبود که پشتوانه طلا و نقره نداشته باشد. اسکناس با این پشتوانه هم تقریباً از محل نزاع خارج است که مثلی است. پس این سه نوع از انواع پول، اینها مورد اتفاق است که مثلی هستند.

اما آن نوعی که مورد اختلاف است، پول اعتباری است. حالا این پول اعتباری اعم از اینکه در قالب اسکناس بدون پشتوانه طلا و نقره باشد یا اینکه پول الکترونیکی باشد؛ بالاخره اینها مثلی هستند یا قیمی. این محل نزاع است؛ دیدگاه‌ها در مورد مثلی بودن یا قیمی بودن پول، مختلف است. این دیدگاه‌ها البته ممکن است مصب آنها با همدیگر فرق داشته باشد؛ من اول محل نزاع را برای شما تحریر کردم تا به درستی معلوم شود که ما می‌خواهیم در مثلث و قیمی بودن چه نوع پولی بحث کنیم؛ اما وقتی سراغ انظار و آراء می‌رویم، این انظار و آراء با مصب‌های مختلف بیان شده است.

۱. مشهور فقهای یک قرن اخیر معتقدند اسکناس مثلی است، همانطور که اشاره شد.

۲. دیدگاه دوم این است که اسکناس و پول کاغذی قیمی است.

۳. دیدگاه سوم که شهید صدر به آن ملتزم شده است، این است که اسکناس مثلی است اما مثلث آن صرفاً به کاغذ و ارقامی که بر روی آن نوشته شده نیست، بلکه این یک وصفی دارد که مقوم این شیء است و آن هم قدرت خرید است. ایشان معتقد است قدرت خرید وصف مقوم ماهیت این پول‌هاست. این هم یک نظر که با دو نظر قبلی فرق می‌کند؛ می‌گوید مثلی است اما وقتی می‌خواهد مثلث را تفسیر کند، می‌گوید مثلث فقط در شکل و رنگ کاغذ و رقم درج شده روی کاغذ نیست بلکه یک وصفی دارد، آن هم نه وصف قابل جدا شدن بلکه یک وصفی که قوام ماهیت پول به آن است. حالا ما این را ان شاء الله بعداً بررسی خواهیم کرد.

۴. دیدگاه چهارم، تفصیل بین اختلاف فاحش و اختلاف ناچیز است؛ به این معنا که اگر اسکناس در یک زمانی یک ارزشی داشت و بعد در زمان تأدیه اختلاف ارزش پیدا کرد و قیمت و ارزش آن بالا رفت، به گونه‌ای که این اختلاف شدید بود، اینجا قیمی محسوب می‌شود؛ اما اگر اختلاف ناچیز بود، مثلی محسوب می‌شود. یعنی بعضی اوقات و زمان‌ها اسکناس مثلی است و بعضی اوقات قیمی.

۵. دیدگاه پنجم این بود که اسکناس و پول کاغذی نه مثلی است و نه قیمی، بلکه یک ماهیت سومی است که در اقسام مثلی و

قیمی نمی‌گنجد؛ چرا؟ می‌گویند مقسم در تقسیم مال به مثلی و قیمی، مال حقیقی است؛ ولی اعتباری از مقسم خارج است و اینجا چون این مال یک مال اعتباری است، بنابراین نه مثلث و نه قیمت در مورد آن معنا ندارد.

این پنج دیدگاهی بود که ما اشاره کردیم. برای نتیجه‌گیری و بررسی که بالاخره آیا پول یک مال مثلی محسوب می‌شود یا مال قیمی، به ناچار مقدماتی را بیان کردیم که طولانی هم شد.

یکی اینکه اساساً تعریف مثلی و قیمی چیست؛ ملاک در قیمی بودن یک مال یا مثلی بودن مال کدام است؛ کلام شیخ انصاری، تعریف مشهور، تفسیر شیخ از تعریف مشهور و اشکالاتی که مرحوم شیخ به تعریف مشهور داشتند، اینها بیان شد که من نمی‌خواهم وارد آنها شوم. به دنبال آن، ما تقریباً عبارات چهارده تن از فقهای عظام را درباره مثلی و قیمی ذکر کردیم و نهایتاً این آراء و انظار و اقوال را در چند دسته گنجانیدیم؛ گفتیم به طور کلی به واسطه قرابت‌ها و شباهت‌هایی که نظر این فقها با یکدیگر دارد، می‌توانیم آنها را در چهار دسته قرار بدهیم. یک دسته کسانی هستند که مثلی را عبارت از آن چیزی می‌دانند که در اجزاء و قیمت مساوی باشند؛ مشهور چنین نظری دارند یا حداقل به مشهور این چنین نسبت داده شده است. یک دسته مثل مرحوم شیخ فرمودند که اساساً نمی‌توان مثلی و قیمی را تعریف کرد و ما نمی‌توانیم یک ضابطه روشن ارائه بدهیم؛ چون این یک امر عرفی است. یک دسته مثل مرحوم نائینی برای مثلی چهار شرط ذکر کردند؛ یک دسته هم بر این باورند که درست است که مثلی یک امر عرفی است اما یک خصوصیتی دارد و یک ویژگی در آن مشاهده می‌شود که باعث می‌شود میزان رغبت مردم و به تبع آن قیمتی که پیدا می‌کند، یکسان باشد. پس طبق نظر کسانی مثل امام(ره) و تا حدودی مرحوم سید، مثلی عبارت است از چیزی که افراد و مصادیق آن دارای خصوصیتی هستند که رغبت عقلاً نسبت به همه افراد آن یکسان و قیمت آن مختلف نباشد. این چهار دسته تعریف، در تعریف مثلی و قیمی بود.

هم دیدگاه‌ها را ملاحظه فرمودید و هم تعریف مثلی و قیمی و ضابطه‌ای که ارائه داده شده، حال آیا پول مثلی است یا قیمی؟ این بحث اصلی ما بود. ما برای این منظور یک اشاره‌ای کردیم به تفاوت پول‌های قدیمی و جدید؛ گفتیم پول‌های قدیمی و پول‌های جدید یک مشترکاتی دارند و یک تفاوت‌هایی. اما عمده این است که این پول‌های جدید به اعتبار اشتراکاتی که با پول‌های قدیمی دارند، می‌توانند مثلی محسوب شوند یا اینکه به اعتبار تفاوت‌هایی که بین پول‌های جدید و پول‌های قدیمی حاصل شده، ما آن را باید قیمی بدانیم؟ بالاخره یک پول جدید داریم و یک پول قدیمی؛ پول‌های جدید همه اعتباری هستند، این حتی شامل رمز ارز می‌شود، شامل پول الکترونیکی می‌شود، شامل اسکناس‌های بدون پشتوانه طلا و نقره می‌شود، بلکه پول تحریری در برمی‌گیرد. لذا وقتی می‌خواهیم بگوییم پول مثلی است یا قیمی، باید معلوم باشد که منظور ما پول‌های قدیم نیست و ما درباره این پول‌ها بحث می‌کنیم. اگر کسی بگوید درهم و دینار، طلا و نقره، مثلی بودند و الان هم پول باید مثلی باشد؛ گرچه آقای قدیری و مجموعه دوستان و همکارانشان به شدت دنبال احیاء پول طلا هستند و می‌گویند باید برگردیم به گذشته و درهم و دینار. اخیراً دیدم در کانالی که شما و دوستانتان دارید، پول‌های کاغذی طلایی دارد به بازار می‌آید و شما می‌گویید اینها باید به بازار بیاید. اینها می‌گویند پایه پول باید طلا باشد و از شر پول‌های اعتباری باید خودمان را خلاص کنیم و پول حقیقی بشود. یک همایشی هم برگزار کرده بودند و یک جمع محکم و استوار این علم را برافراشته‌اند، حالا چه زمانی این ورق در کشور برگردد، خدا می‌داند! ما الان می‌خواهیم پول‌های جدید و همین پول‌های اعتباری را بررسی کنیم که آیا مثلی هستند یا قیمی.

سؤال:

استاد: مثل خیلی چیزهای دیگر که اختلاف است، اینجا هم محل اختلاف است؛ یک وقت شما در نظر اشکال دارید، اما کسی مثل شهید صدر که می‌گوید پول و اسکناس، شامل همه پول‌های اعتباری است، می‌گوید درست است مثلی است؛ آن تعریفی که برای مثلی ذکر شده، می‌گوید بر آن منطبق است؛ اما مثلی را باید تعریف کند. مثلی برای این پول یعنی آن قدرت خریدش را هم ملاحظه کنیم؛ چون قدرت خرید، وصف مقوم ماهیت پول است. گفتیم در تحلیل ماهیت پول سه دیدگاه اصلی وجود دارد: نظریه ارزش اسمی، نظریه قدرت خرید، سند مال یا حواله انبار. ایشان چون به نظریه قدرت خرید ملتزم شده، وقتی می‌خواهد مثلی را تعریف کند، می‌گوید مثلی به این معناست. حالا اگر کسی این مبنا را پذیرفت، بالاخره حل می‌کند و می‌گوید این مثلی است؛ بنابراین اگر کسی یک پولی را ده سال پیش گرفته، قدرت خرید ده سال پیش مثلاً ... در فضای مجازی این چیزها را خیلی منتشر می‌کنند که مثلاً با این مقدار پول ده سال پیش شما می‌توانستید یک ماشین فلان بخرید؛ امروز با این پول فقط می‌توانید آینه آن ماشین را بخرید؛ این روزها از این مقایسه‌ها خیلی زیاد اتفاق می‌افتد. می‌گوید ارزش پول کاهش پیدا کرده و قدرت خرید این همه تنزل پیدا کرده؛ می‌گوید یوم التأدیه، چه در باب قرض، چه مهریه، اینجا بیلید قدرت خرید را ملاک قرار بدهیم ... من نمی‌خواهم قضاوت کنم؛ اما اگر گفتیم تورم، افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست، بالاخره یک سبد کالایی درست می‌کنند؛ یک چیز کلی دارند، یک نتیجه‌گیری کلی دارند که تورم چیست، همان معیار می‌شود. اینها همه علمی است و با ابزارهای علمی می‌سنجند. لذا دیگر نمی‌توانیم بگوییم شما با این پول چه چیزی می‌خواهی بخری؛ فلان چیز را بخری این ده برابر شده، فلان چیز پنجاه برابر شده، کدام را ملاک قرار بدهیم؟

سال گذشته به دلیل کمبود وقت، نتیجه‌گیری درباره مثلی بودن یا قیمی بودن پول نداشتیم؛ گفتیم این پنج دیدگاه را باید بررسی کنیم. ان شاء الله این بررسی که انجام بشود، جهت ششم پیرامون پول تمام می‌شود و موضوع‌شناسی پول به پایان می‌رسد. اما هنوز ما یکی دو تا بحث مربوط به موضوع‌شناسی داریم؛ یکی راجع به خود تورم است که یک مقداری باید صحبت کنیم؛ اصلاً این کاهش ارزش پول و تورم و گرانی چه نسبتی با هم دارند؛ هر چند یک اشاره‌ای در گذشته کردیم. گرانی و تورم و کاهش ارزش پول، اینها نباید خلط شود؛ چون ما می‌خواهیم آثار این را بررسی کنیم. این را ان شاء الله دنبال خواهیم کرد.

تأکید امام (ره) و مقام معظم رهبری بر وحدت، ریشه در قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) دارد

چون ایام ولادت با سعادت رسول گرامی اسلام (ص) و همچنین ولادت امام صادق (ع) است، به مناسبت از این دو شخصیت بی‌ظیر، در درجه اول رسول مکرم اسلام (ص) و بعد هم امام صادق (ع)، یک روایت نقل می‌کنم، متناسب با این هفته که هفته وحدت هم نامگذاری شده است.

رسول خدا (ص) در یک روایت بسیار کوتاهی که در نهج الفصاحه از ایشان نقل شده، می‌فرماید: «الجماعة رحمة و الفرقه عذاب»^۱. شاید بهتر از این نمی‌شد ارزش وحدت و اتفاق و جماعت و نیز خطر تفرقه و جدایی و تنازع را ترسیم کرد. جماعت، یکی بودن، با هم بودن، اینها رحمت است؛ اما جدایی، تفرقه و اختلاف، عذاب است. البته این در آیات قرآن به صراحت بیان شده است. جایی که وحدت باشد و دل‌ها به هم نزدیک باشد، رحمت الهی به سوی مردم سرازیر می‌شود؛ برکت معنوی وحدت به مراتب بیش از برکات مادی است. اگر یک جامعه‌ای از همه نعمات مادی بهره‌مند باشند، اما بین آنها اختلاف و نزاع درگیری باشد، آنجا جهنم است و آرامش نیست. وقتی نزاع باشد، روح‌ها آلوده به ناآرامی و اضطراب و درگیری می‌شوند؛ اما جایی که اتحاد و برابری و برادری باشد، ولو در یک بیابان خشک لم یزرع، آنجا بهشت است. یک خانواده متمول ثروتمند که هیچ

۱. نهج الفصاحه، ح ۲۳.

کمبودی از نظر مادی ندارند، اما دائماً بین اعضای خانواده دعوا و نزاع و درگیری باشد، آیا از آن ثروت و امکاناتی که دارند لذت می‌برند؟ یک خانواده‌ای که هیچ بهره‌مندی ندارند یا یک بهره‌مندی حداقلی دارند، اما پیوندهای این خانواده قوی است، بین آنها صمیمیت و الفت حاکم است، اینها واقعاً گویا در بهشت زندگی می‌کنند. فرقه و اختلاف و تفرقه واقعاً عذاب است؛ هیچ عذابی بدتر از این درگیری‌ها و نزاع‌ها و اختلافات نیست.

شما حساب کنید در یک خانواده کوچک، عذاب و رحمت چه آثاری دارد؛ این وقتی به محیط بزرگتر بیاید، در یک مجموعه یا سازمان، در یک نهاد، در یک کشور، در یک امت، هر چه دامنه اجتماع وسیع‌تر باشد، عذاب تفرقه سخت‌تر است، گرفتاری ناشی از تفرقه سخت‌تر است. هر چه دامنه اجتماع وسیع‌تر باشد، تأثیرگذاری اتحاد و برابری بیشتر خواهد بود و قدرت حاصل از این اتفاق، قدرت بیشتری است؛ هیچ کسی نمی‌تواند در برابر این قدرت بایستد. همین الان و در شرایط کنونی اگر مسلمان‌ها با هم متحد باشند، با امکانات حداقلی نظامی و دفاعی، در برابر قدرت‌های بزرگ جهانی، اگر این امت بزرگ با هم یکی شوند، هیچ یک از این قدرت‌های استکباری در برابر آنها نمی‌تولند ایستادگی کند. اینکه ما می‌بینیم ما و اعظم از فقهای ما، امام راحل (ره)، مقام معظم رهبری، این همه بر این مسئله تأکید می‌کنند، یکی از مهم‌ترین آموزه‌های اعتقادی اسلامی است که ریشه در قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) دارد.

وقت گذشته، من یک روایتی از امام صادق (ع) بخوانم و عرض خودم را تمام کنم. امام صادق (ع) می‌فرماید: «صَدَقَةُ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا».^۱ اصلاح بین الناس ... اینجا اصلاح بین المسلمین هم نمی‌گوید، اصلاح بین المؤمنین نمی‌گوید؛ می‌فرماید اصلاح بین الناس در زمانی که بین آنها تفرقه و جدایی و فساد پیش بیاید ... به قرینه «اصلاح بین الناس» معلوم می‌شود که «تفاسدوا» به معنای جدایی و تفرقه است؛ وقتی از هم دور می‌شوند، وقتی جدا می‌شوند، اینها را نزدیک کردن ... نزدیک کردن مردم در هنگام جدایی، اصلاح بین مردم در هنگام نزاع و اختلاف، یک صدقه‌ای است که خداوند آن را دوست می‌دارد؛ صدقه که فقط به دادن پول و مال و اطعام نیست. همان آثاری که برای صدقه وجود دارد، برای این هم هست. برای صدقه یک آثاری ذکر شده است؛ صدقه اعم از صدقه مالی و غیر مالی است؛ آن آثاری که برای صدقه ذکر کرده‌اند، فقط برای صدقه مالی نیست؛ طول عمر، دفع انواع بلا، اینها برای همه انواع صدقات است. کسی که از نظر مالی چیزی ندارد تا صدقه بدهد، باید همه بلاها بر او نازل شود؟ نخیر؛ او مال ندارد اما می‌تواند اصلاح بین الناس کند؛ می‌تواند وقتی مردم از هم جدا می‌شوند، آنها را به هم نزدیک کند؛ هر کسی خدای نکرده یک قدمی بردارد بین دو انسان، دو مسلمان، دو هموطن، تقار و جدایی پیش بیاید، قطعاً کاری است که مبعوض خداوند تبارک و تعالی است. اگر می‌خواهیم محبوب خدا باشیم، اگر می‌خواهیم صدقه‌ای بدهیم که خداوند آن را دوست دارد، چه کاری بهتر از این که بین مردم و بین دوستان، بین احباء و بین برادران، رفاقت و صمیمیت و همدلی ایجاد کنیم. چرا بعضی‌ها از جدایی لذت می‌برند؟ چرا بعضی‌ها دنبال نزاع و دعوای بین دیگران هستند؟ این چه نگاه و چه فکری است که عده‌ای از ما، چه در حوزه زندگی شخصی و چه در حوزه زندگی اجتماعی، به آن مبتلا هستیم؟ خداوند ان شاء الله به همه ما عنایت بفرماید که بتوانیم با همدیگر مهربان باشیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول -

بررسی دیدگاه اول - دلیل اول و بررسی آن

سال دوم

جلسه: ۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد دیدگاه‌های پنج‌گانه درباره مثلث یا قیمت پول‌های امروزی، یعنی پول‌های اعتباری بود. این از جمله مقدمات مهم بحث ماست و تأثیر مستقیم در نتیجه بررسی‌های مربوط به کاهش ارزش پول و آثار فقهی آن دارد. ما اجمالاً اشاره کردیم که برخی معتقدند پول‌های اعتباری، مثلی و برخی آن را قیمی می‌دانند. عده‌ای هم می‌گویند نه مثلی و نه قیمی و به نظر بعضی هم مثلی و هم قیمی هستند. در مثلث هم اختلاف است؛ عده‌ای می‌گویند فقط در ارزش مبادله‌ای مثلث وجود دارد. برخی هم مثل شهید صدر قائل‌اند که قدرت خرید مقوم مثلث است. این پنج دیدگاه مطرح شد.

بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول

ما در این بحث باید به عنوان یکی از مبانی بحث به یک نتیجه‌ای برسیم؛ لذا ناچاریم این دیدگاه‌ها را ارزیابی و بررسی کنیم و ببینیم کدام یک از این دیدگاه‌ها قابل قبول است. یک مطلب هم از قبل باقی مانده که باید یک جمع‌بندی درباره آن داشته باشیم و آن اینکه ماهیت پول چیست؛ آیا نظریه ارزش اسمی را باید بپذیریم یا نظریه قدرت خرید را یا نظریه سند کالا یا حواله انبار را؟ این سه چهار نظریه در مورد ماهیت پول وجود دارد. ما این انظار را در گذشته توضیح دادیم، اما ارزیابی آنها باقی ماند. پس ما قبل از ورود به موضوع بعدی، دو مطلب را باید به سرانجام برسانیم؛ دقت بفرمایید، این دو سؤالی است که ما طی جلسات آینده باید به آنها پاسخ بدهیم. یکی اینکه پول‌های اعتباری مثلی هستند یا قیمی؛ دیگر اینکه حقیقت پول به قدرت خرید است یا به ارزش اسمی آن یا اینکه پول صرفاً یک سند است؛ البته ما سند بودن پول را رد کردیم و گفتیم نه سند کالا است و نه حواله انبار است؛ اما بالاخره بین آن دو نظر، آیا باید به نظریه قدرت خرید قائل شویم یا نظریه ارزش اسمی؟ انظار دیگری هم اینجا وجود دارد که از شعب این دو نظریه اصلی محسوب می‌شوند.

بررسی دیدگاه اول: نه مثلی و نه قیمی

در مورد مثلی بودن یا قیمی بودن پول اعتباری، یک دیدگاه این است که پول اعتباری نه مثلی است و نه قیمی. برخی از اهل فضل، این عقیده را دارند و در برخی مقالات به آن تصریح شده است. از جمله در مقاله منتشره در مجله فقه اهل بیت (ع)^۱ نویسنده مقاله مرحوم آیت‌الله سید محمد بنجوردی است، ایشان می‌گوید: «به نظر ما پول نه مثلی است و نه قیمی، هر چند مال

است؛ زیرا ضابطه مثلی و قیمی که فقها بیان می‌نمایند، مربوط به اموال و کالاهایی است که ارزش ذاتی دارند. فقهای ما کالا را به دو قسم قیمی و مثلی تقسیم نموده‌اند ولی اسکناسی که صرفاً مال اعتباری است، این تقسیم در او راه ندارد؛ و به تعبیر اصطلاحی، پول تخصصاً و موضوعاً از بحث مثلی و قیمی خارج است. زیرا امروز کسی پول را کالا نمی‌داند بلکه آن را تنها نشانه قدرت خرید به حساب می‌آورد و نه چیز دیگر. این یک مسئله کارشناسی است که باید ببینیم آنها پول را چه می‌دانند. ایشان می‌گویند اسکناس پول اعتباری است؛ نه مثلی است و نه قیمی. دلیلی که برای این ادعا ذکر کرده، این است که پول اعتباری تخصصاً از موضوع بحث مثلی و قیمی خارج است. چون پول اعتباری هرچند مال است ولی کالا نیست. مثلی و قیمی صرفاً در کالاهایی که دارای ارزش ذاتی هستند جریان پیدا می‌کند. مقسم قیمی و مثلی، کالا و اشیاء دارای ارزش ذاتی است. این وصف و خصوصیت در پول اعتباری وجود ندارد؛ لذا از مقسم مثلی و قیمی خارج است. این یک دلیل بر عدم مثلیت و قیمت پول‌های اعتباری است، یا به یک معنا دو دلیل.

برخی دیگر به این جنبه کالا نبودن پول اشاره کرده‌اند و می‌گویند پول کالا نیست و صرفاً نشانه قدرت خرید است، هرچند تصریح به مثلیت هم نکرده‌اند؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله منتظری در پاسخ به یک نامه‌ای از کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس در سال ۱۳۷۵ این چنین مرقوم فرموده‌اند: «چون پول‌های کاغذی کالا و متاع نیستند و واسطه مبادلات کالاها می‌باشند، ارزش آنها به لحاظ قدرت خرید آنها می‌باشد؛ بنابراین بنابر احتیاط واجب، چه در مهر و چه در قرض و چه در ثمن معامله، باید قدرت خرید آنها در وقت پرداخت با مقایسه به قدرت خرید در وقت عقد ملاحظه شود». این ثمره و نتیجه التزام به آن نظریه است؛ ما این را بعداً بررسی می‌کنیم. ایشان می‌گویند پول فقط به لحاظ اینکه قدرت خرید را نشان می‌دهد دارای ارزش است و الا خودش هیچ ارزشی ندارد؛ یعنی کالا نیست و ارزش ذاتی ندارد. البته ایشان اینجا راجع به مثلی بودن و قیمی بودن حرفی نزده و ملازمه‌ای هم بین اینها نیست؛ اگر کسی بگوید پول نشانه قدرت خرید است، ملازمه ندارد با اینکه مثلی نیست. مرحوم شهید صدر پول را به عنوان نشانه قدرت خرید می‌داند اما در عین حال آن را مثلی محسوب می‌کند؛ چون می‌گوید قدرت خرید مقوم مثلیت است. این یک تفاوتی است که بین قائلان به نظریه قدرت خرید مشاهده می‌شود.

علی‌ایحال ما فعلاً با آن جهت کاری نداریم؛ یک نظر این است که پول‌های اعتباری (اعم از اسکناس و غیر آن، بالاخره اسکناس هم امروزه یک پول اعتباری است، مخصوصاً در شرایطی که عاری از پشتوانه طلا و نقره است) نه مثلی است و نه قیمی. چرا پول‌های اعتباری، نه مثلی هستند و نه قیمی؟ مجموعاً چند دلیل بر این مدعا اقامه شده است.

دلیل اول

دلیل اول که از کلمات نویسنده این مقاله هم برمی‌آید، این است که اساساً مثلیت و قیمت در مورد اشیاء، اموال و کالاهایی که دارای ارزش ذاتی هستند تصور می‌شود. در توضیح این دلیل، این چنین گفته شده که مثلیت در یک چیزی به این معناست که آن شیء دارای افراد عرضیه فراوانی است که این افراد مثل یکدیگر هستند؛ یعنی افراد حقیقی که مثل هم هستند. حالا مثل هم هستند، این خودش یک تعریفی دارد که ما این را قبلاً گفته‌ایم. مثلاً یک پیمانه از گندم مثل یک پیمانه از همین گندم است؛ دو پیمانه از یک گندم می‌شوند مثل یکدیگر؛ چرا؟ چون این گندم خودش یک واقعیت و ذاتی دارد که وقتی این دو با هم مقایسه می‌شوند، معلوم می‌شود که اینها مثل هم هستند. اما چیزی که واقعیت ندارد و اساس و اصل آن با اعتبار پدید آمده، این اصلاً

لم یکن له افراد عرضیه کثیره؛ اصلاً فرد حقیقی ندارد، افراد کثیر ندارد تا ما بخواهیم بگوییم اینها مثل هم هستند. ما وقتی می‌خواهیم حکم به مماثلت کنیم، یعنی دو فرد را با هم باید بسنجیم و در اثر مقایسه بگوییم این مثل آن است. در حالی که در امور اعتباری این چنین نیست؛ وقتی چیزی اصلش با اعتبار پدید آمده و ارزش ذاتی ندارد، ما چگونه می‌توانیم این را مثلی بدانیم؟ چون مقسم مثلث و قیمت، کالاهای حقیقی هستند، چیزهایی که دارای ارزش ذاتی هستند، بدون اینکه پای اعتبار در کار باشد.

بررسی دلیل اول

اشکال اول

این دلیل به نظر ما صحیح نیست؛ برای اینکه ما قبلاً این بحث را مطرح کردیم که مقسم مثلی و قیمی، مطلق المال است نه مال حقیقی. دلایل و شواهد این مدعا را هم لقمه کردیم که مطلق المال إما مثلی أو قیمی، اینکه ما بگوییم فقط اموال و کالاهای حقیقی که دارای ارزش ذاتی هستند، اینها به مثلی و قیمی می‌توانند تقسیم شوند، این حرف درستی نیست. مطلق المال اعم از حقیقی و اعتباری، می‌تواند منقسم شود به مثلی و قیمی.

یشهد لذلك که بسیاری از فقها همین اسکناس‌های کاغذی را از اموال مثلی می‌دانند؛ هیچ کدام نگفته‌اند که این اسکناس‌های کاغذی مثلی محسوب نمی‌شوند، چون مثلاً خودشان کالا نیستند؛ با اینکه اکثراً تصریح کرده‌اند که این اوراق، متاع و کالا محسوب نمی‌شوند اما در عین حال گفته‌اند که اینها مثلی هستند. این خودش یک شاهد بر این است که مقسم در تقسیم اشیاء به مثلی و قیمی، اختصاص به اموال حقیقی و کالاهای حقیقی ندارد، بلکه هم اموال حقیقی را دربرمی‌گیرد و هم اموال اعتباری را.

اشکال دوم

اینکه در تعریف مثلی گفته شده که مثلی چیزی است که دارای افراد عرضیه کثیره باشد، این در اموال اعتباری هم قابل تحقق و تصور است. یعنی ما مثلاً برای پول‌های اعتباری مثل ریال یا تومان، می‌توانیم افراد و مصادیق اعتباری فرض کنیم. یک تومان، یک دلار، یک ریال، اینها اعتبار می‌شوند مثلاً برای این مقدار قدرت خرید؛ یا مثلاً طبق نظریه ارزش اسمی، این کاغذ با این رنگ و با این عدد دارای این ارزش است. ما برای این فرد و مصداق که معتبر اعتبار کرده، می‌توانیم افراد عرضیه کثیره تصویر کنیم. بالاخره هر پولی یک واحد دارد؛ واحد پول ما یا ریال است یا تومان است؛ یک ریال، یک تومان، هزار تومان، هر چه باشد؛ آن واحد دارای افراد عرضیه کثیره است. بله، مثلاً قدیم‌ها یک قران به صد شاهی تقسیم می‌شد؛ ده شاهی بود، پنج شاهی بود و غیر از اینها مصداق و فردی برای آن اعتبار نشده بود. الان ما ده شاهی نداریم ولی قبلاً داشتیم. بالاخره آن کمترین واحد پولی یا حتی واحدهای مختلفی که برای یک پول در نظر گرفته می‌شود، اینها مصادیق یا انواع مصداق‌های آن پول هستند. هر کدام از این انواع، دارای افراد عرضیه کثیره هستند. پس تصویر مثلث در پول اعتباری، مشکلی ندارد.

اشکال سوم

هیچ محذوری در اینکه خود معتبر، این افراد را اعتبار کند وجود ندارد. افراد و مصادیق کالاهایی که دارای ارزش حقیقی و ذاتی هستند، حقیقی هستند؛ مصداق حقیقی و فرد حقیقی وجود دارد. در اشیاء اعتباری و اموال و کالاهای اعتباری هم فرد و مصداق وجود دارد؛ چه اشکالی دارد که ما این چنین تصویر کنیم که همان گونه که معتبر اعتبار فردیت و مصداقیت می کند، اعتبار مثلثیت هم بکند. این چه محذوری دارد؟ مثلاً اصل پول توسط معتبر اعتبار شد؛ حالا این معتبر کیست و چیست، این خیلی مهم نیست؛ مهم این است که یک پولی توسط معتبر به جریان افتاده و عقلاً هم آن را به رسمیت شناخته اند. اصل پول با اعتبار پدید آمده و معتبر یک واحدی را برای این پول به عنوان مصداق اعتبار کرده است؛ این هم محذوری ندارد. ما می گوئیم همان گونه که معتبر یک واحد و فرد و مصداق را برای این پول اعتبار می کند، مثلثیت را هم اعتبار کند؛ این چه اشکالی دارد؟ مثلاً می گوئید یک تومان به عنوان یک مصداق از پول ایرانی، یک نوع پنج تومان، یک نوع ده تومان، یک نوع پنجاه تومان، همه اینها می شود انواع مصادیق آن پولی که معتبر آن را به رسمیت شناخته و به جریان انداخته و معتبر دانسته است. همان شخص و همان معتبر و همان نهاد می آید اعتبار مثلثیت می کند و می گوید هر چه همانند این یک تومان باشد، می شود مثل این؛ یعنی کأن افراد عرضیه کثیره را اعتبار می کند؛ نمی تواند افراد کثیره را اعتبار کند؟ این چه محذوری دارد؟

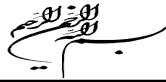
بنابراین این دلیل نمی تواند عدم جریان مثلثیت و قیمت را در پول های اعتباری ثابت کند.

سؤال:

استاد: ایشان می گوید ضامن کاهش است ... می گوید این پول فقط نشانه قدرت خرید است؛ این نه مثلی است و نه قیمی است؛ چرا ما از آن طریق بخواهیم این مشکل را حل کنیم؟ می گوئیم این یک چیزی به عنوان تولنایی خرید این مقدار کالا را قبلاً قرض گرفته و حالا باید این را بپردازد؛ همان میزان و همان اندازه. شما در واقع می خواهید یک اشکال دیگری کنید ... می تواند به عنوان یک اشکال مطرح شود که اگر نه مثلی باشد و نه قیمی، شما که می گوئید ضامن قدرت خرید است، این قدرت خرید را با چه شاخصی باید بسنجد؟ ارزش اسمی آن قدرت خرید که نمی تواند باشد؛ ارزش واقعی و توان خرید را با چه ملاک بسنجد؟ با همان پولی که جریان دارد، با همین پول. می گوید این صد تومان که سی سال پیش قرض داده، با این صد تومان می توانست ۲۰۰ متر زمین بخرد؛ الان با این صد تومان نمی تواند ۱ سانتی متر زمین بخرد؛ او باید چه چیزی را برگرداند؟ توانایی خرید ۲۰۰ متر زمین را.

ملاحظه فرمودید که دلیل اول مبتلا به سه اشکال بود. دو دلیل دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول -

بررسی دیدگاه اول - دلیل دوم و سوم و بررسی آن - دیدگاه دوم و بررسی آن

سال دوم

جلسه: ۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بین این جلسه و جلسه قبل فاصله نسبتاً طولانی ایجاد شد؛ بحث در بررسی و ملاحظه یکی از دیدگاه‌های پنج‌گانه درباره مثلث بودن یا قیمی بودن پول‌های امروزی (که به عنوان پول اعتباری شناخته می‌شوند) بود. عرض کردیم یک نظر این است که این پول‌ها نه مثلی هستند و نه قیمی؛ چند دلیل بر این مدعا اقامه شده است. دلیل اول این بود که اصولاً مقسم مثلی و قیمی، اموال حقیقی هستند و اموال اعتباری از دایره این تقسیم خارج‌اند. این دلیل مورد مناقشه قرار گرفت.

دلیل دوم

دلیل دوم قائلین به این دیدگاه این است که ما به طور کلی وقتی می‌خواهیم یک چیزی را ارزش‌گذاری کنیم و قیمت آن را بدست بیاوریم، آن را با پول محاسبه می‌کنیم؛ قیمت‌گذاری هر چیزی که قیمی است، با پول است. مثلاً می‌گوییم این شیء چقدر می‌ارزد، می‌گوییم صد تومان یا صد دینار. وقتی پول خودش معیار برای محاسبه قیمت و ارزش هر قیمی است، معنا ندارد که ما آن را قسیم برای قیمی قرار بدهیم. مثلاً بگوییم این پول مثلی است. به عبارت دیگر تقسیم قاطع شرکت است؛ مثلاً ما وقتی می‌گوییم الانسان إما رجل أو امرأة، انسان تقسیم می‌شود به مرد یا زن؛ دیگر امکان ندارد که ما مرد را یک نوع زن حساب کنیم؛ یا مثلاً بگوییم امکان دارد که این زن مرد باشد. این اصلاً امکان ندارد، چون تقسیم قاطع شرکت است؛ یعنی ما وقتی دو چیز را در نظر می‌گیریم به عنوان دو قسم، دیگر امکان ندارد که بین این دو قسم از جهت آن نوع شراکتی باشد. درست است رجال و نساء در انسانیت مشترک هستند، اما امکان ندارد که در مرأه بودن یا رجل بودن اشتراکی داشته باشند؛ کاملاً بین اینها تفاوت وجود دارد. بنابراین ما وقتی می‌گوییم اموال یا قیمی هستند یا مثلی، آن چیزی که قیمی است، دیگر هیچ شراکتی با مثلی ندارد، و برعکس. حالا اگر قرار باشد که محاسبه قیمت را با پول انجام بدهیم، دیگر پول نمی‌تواند خودش قیمی باشد یا مثلی باشد؛ چون یک ابزار و وسیله‌ای است برای محاسبه قیمت در هر چیزی. این محصل دلیل دوم است؛ یعنی یک چیزی که محض در قیمت است، نمی‌تواند مثلاً مثلی باشد که خودش قسیم قیمی است. چون قیمت هر چیز با پول تعیین می‌شود. پس خودش از جنس قیمی است؛ دیگر نمی‌تواند در آن تصور مثلثیت شود و امکان مثلثیت در آن تصویر شود.

مستدل می‌گوید با این استدلال قول به قیمی بودن پول هم رد می‌شود، یعنی حتی اگر کسی قائل باشد که پول قیمی است، این دلیل، آن را هم رد می‌کند؛ یا کسی تفصیل بدهد بین دو حالت، یکی اینکه اختلاف بین پول در گذشته و حال، اختلاف فاحش باشد یا اختلاف فاحش نباشد. یک قول این بود که اگر اختلاف پول به حسب ارزش فاحش و شدید باشد، آنگاه این پول می‌شود قیمی؛ اگر اختلاف جزئی باشد، می‌شود مثلی. مستدل می‌گوید با این دلیل، این قول هم رد می‌شود. حتی با این دلیل،

قول به مثلی بودن پول هم رد می‌شود. به عبارت دیگر این دلیل در نقش یک دلیل مشترک برای رد سه قول عمل می‌کند؛ هم قول به قیمی بودن پول، هم قول به مثلی بودن پول، هم قول به تفصیل بین صورت اختلاف فاحش و شدید و صورت اختلاف ناچیز.

بررسی دلیل دوم

اشکال اول

به نظر ما این دلیل هم ناتمام است؛ اینکه پول یک ابزار و وسیله‌ای برای اندازه‌گیری ارزش و مالیت چیزی باشد، مستلزم قیمی بودن آن نیست و بین این دو ملازمه وجود ندارد؛ چون ملاک قیمی بودن یک چیز است و مقیاس قیمت بودن چیز دیگری است. ما گفتیم تعاریف مختلفی برای قیمی ذکر شده است؛ ملاک‌ها و معیارهای گوناگونی برای قیمی و مثلی از طرف فقها و عرف و لغت بیان شده است. آن معیاری که اجمالاً مورد پذیرش قرار گرفت این بود که قیمی عبارت است از آن چیزی که اجزاء و مصادیق و افراد آن از نظر ارزش یکسان نیستند و رغبت عقلاً هم نسبت به آنها متفاوت است. در مقابل، مثلی آن چیزی است که رغبت عقلاً به همه مصادیق و افراد آن یکسان است؛ معیار قیمی بودن معلوم است. آیا پول مخصوصاً از این زاویه‌ای که مستدل به آن نگاه می‌کند، این چنین است؟ ممکن است کسی بگوید پول قیمی است و معیار قیمی بر پول منطبق است، اما این جهتی که در کلام مستدل روی آن تمرکز شده و آن اینکه چون معیار و میزان در قیمت و ارزش هر چیزی خود پول است و قیمت هر چیزی با پول محاسبه می‌شود، دیگر معنا ندارد که خودش قیمی باشد، حرف درستی نیست؛ زیرا معیار اندازه‌گیری یا به تعبیر دیگر ابزار اندازه‌گیری مالیت یک شیء با قیمت مساوق نیست؛ چون ما از همین ابزار برای اندازه‌گیری مالیت در مثلیات هم استفاده می‌کنیم. ما وقتی می‌خواهیم یک شیء مثلی، مثلاً ظروفی که در کارخانه‌ها در شرایط امروز تولید می‌شود (اینها را مثال زده‌اند برای مثلی؛ در گذشته مثلاً یک پیمانانه از یک گندم خاص با یک پیمانانه از همان گندم یکسان و مثل هم هستند) را محاسبه کنیم و ارزش آن را بسنجیم، با پول می‌سنجیم. پس پول یا به اصطلاح قیمت، یک وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری ارزش و مقدار مالیت یک شیء. اینکه پول معیار اندازه‌گیری مالیت است، از این جهت با معنا و مفهوم قیمی در مقابل مثلی متفاوت است. کأن مستدل چون لفظ و واژه قیمت را ملاحظه کرده، و دیده قیمت هر چیز با پول محاسبه می‌شود، گمان کرده این نمی‌تواند خودش قیمی باشد.

پس اشکال اول این شد که بین پول به عنوان قیمت هر چیز و معیار اندازه‌گیری مالیت، با معنا و مفهوم قیمی کاملاً متفاوت است. به تعبیر دیگر بین اینها هیچ ملازمه‌ای نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که بین دلیل و مدعا تطابق وجود ندارد؛ دلیل یک چیز است و مدعا چیز دیگری است. مدعا این است که پول نه مثلی است و نه قیمی؛ اصلاً یک ماهیت ثالث است. اما دلیلی که اقامه شده، نهایتاً بعد از مماشات و مسامحه، اقتضا می‌کند که پول مثلی نباشد، اما قیمی بودن را رد نمی‌کند. نهایت همراهی ما با مستدل، نفی مثلیت پول است؛ چون به تعبیر ایشان تقسیم قاطع شرکت است، اما نفی قیمی بودن نمی‌کند. پس دلیل اخص از مدعاست؛ مدعا این است که پول نه مثلی است و نه قیمی، لکن دلیل نهایتش این است که مثلی نیست اما نفی قیمی بودن نمی‌کند.

این دو اشکالی است که نسبت به این دلیل وارد است.

دلیل سوم

دلیل سوم بر اینکه پول نه مثلی است و نه قیمی، این است که همه گفته‌اند که اگر کسی پولی را از دیگری قرض بگیرد، موقعی که می‌خواهد ادای دین کند، لازم نیست عین آن پول را برگرداند حتی اگر این عین موجود باشد. شما همین الان یک پولی را از کسی قرض می‌گیرید (همین اسکناس‌های کاغذی) برای یک مقصدی؛ این پول دست شما هست و این را خرج نمی‌کنید. این ساعت بعد با اینکه عین این پول موجود است، شما می‌توانید یک پول دیگر به همان اندازه به آن شخص برگردانید؛ لازم نیست عین این کاغذها و اوراقی که از این شخص قرض گرفته‌اید، به او برگردانید. در حالی که اگر این اسکناس‌ها مثلی بودند، مادامی که یک شیء مثلی موجود است و عین آن باقی است، باید عین آن برگردانید. بله، اگر تلف شد باید مثل آن برگردانده شود. این یک قاعده در مثلیات است. پس در باب مثلیات گفته‌اند که اگر عین آن شیء باقی باشد، لازم است عین رد شود و چنانچه تلف شده باشد، آنگاه مثل آن را باید به صاحبش برگرداند؛ در حالی که این قاعده و این قانون در مورد پول جاری نیست. یعنی شما می‌توانید ضمن اینکه عین این پول باقی است، یک بسته دیگری پول به همان اندازه تهیه کنید و به صاحبش برگردانید. این حاکی از آن است که پول نمی‌تواند مثلی باشد.

بررسی دلیل سوم

این دلیل هم قابل قبول نیست. چون سلّمنا که این سخن درست باشد، نهایتاً نفی مثلیت می‌کند، نه نفی هر دو (مثلیت و قیمیت)، این استدلال فوقش این است که ثابت می‌کند پول مثلی نیست؛ چون اگر مثلی بود، مادامی که عین موجود است، عین باید به صاحبش برگردانده می‌شد؛ در حالی که می‌بینیم پول این چنین نیست. فوقش این است که مثلیت پول را نفی می‌کند، اما آیا قیمیت پول را هم نفی می‌کند؟ یعنی همان مشکل عدم تطابق دلیل و مدعا؛ مدعا این است که پول نه مثلی است و نه قیمی، اما این نقضی که مستدل ارائه کرده، نهایتاً نفی می‌کند مثلیت پول را، اما قیمیت پول را نفی نمی‌کند. بنابراین، این ادعا که پول نه مثلی است و نه قیمی، به نظر می‌رسد مخدوش است و کنار می‌رود.

بررسی دیدگاه دوم: هم مثلی هم قیمی

در کنار این، ما یک ادعا و نظریه دیگری هم داشتیم و آن اینکه پول‌های فعلی و کنونی، هم مثلی هستند و هم قیمی؛ درست نقطه مقابل دیدگاه قبلی. بیشتر منظورشان پول‌های کاغذی و اسکناس است؛ می‌گویند پول‌های کاغذی هم مثلی هستند و هم قیمی؛ به این معنا که پول در یک شرایطی مثلی است، اما در برخی شرایط قیمی به شمار می‌رود. این نیاز به توضیح دارد. از کسانی که این دیدگاه را در بعضی نوشته‌ها و سخنرانی‌ها گفته‌اند، مرحوم آقای تسخیری و مرحوم محمدمهدی آصفی در مجله فقه اهل بیت (ع) است.

مرحوم آصفی اینطور گفته: «مانعی ندارد که افراد عرضی یک مال مثلی باشند و افراد طولی آن قیمی؛ می‌توانیم افراد طولی پول را در صورتی که زمان نسبتاً طولانی باشد و اختلاف ارزش (قدرت خرید) آن فاحش باشد و از نظر عرف قابل اغماض نباشد، قیمی به حساب آورد؛ اگرچه افراد عرضی آن مثلی باشند. البته این در صورتی است که اختلاف ارزش و قدرت خرید پول در دو زمان مختلف در بازار قابل اغماض نباشد، وگرنه مثلی خواهد بود. بنابراین فقها اگر پول را از مقوله مثلیات می‌دانند، نظر آنها یا باید به افراد عرضی (همزمان) پول باشد یا به افراد طولی آن در صورتی که اختلاف فاحشی نداشته باشد».^۱ طبق این

۱. مجله فقه اهل بیت (ع)، سال دوم، شماره ۷، ص ۲۲.

بیان، پول می‌تواند هم مثلی باشد و هم قیمی، منتها اینها می‌گویند در یک شرایطی مثلی است و در یک شرایطی قیمی؛ در صورتی که در طول زمان اختلاف فاحش پیش بیاید، این می‌شود قیمی؛ اما در صورتی که اختلاف فاحش پیش نیاید، می‌گویند مثلی. لذا می‌گویند افراد عرضی و طولی، یعنی مثلاً شما الان پول را گرفته‌ای و یک ساعت دیگر این را برمی‌گردانی؛ هیچ اختلافی هم بین اینها پیش نمی‌آید. یا الان این پول را گرفته‌ای و دو ماه بعد یک سال بعد می‌خواهی برگردانی و در طول زمان هیچ اختلاف فاحشی در ارزش این پول پدید نیامده است. در این صورت پول مثلی است، چه همزمان و چه در طول زمان؛ اگر ارزش و اختلاف تفاوت چندانی نکند، این می‌شود مثلی. اما اگر این پول در طول زمان تغییر فاحش کند، این می‌شود قیمی. یا حتی ممکن است یک پولی در زمان کوتاه، در عرض یک ساعت اختلاف فاحش داشته باشد؛ الان مثلاً یک اتفاقی که می‌افتد، یک دفعه کلی نوسان در ارزش پول پیدا می‌شود. با اینکه همزمان است، اما باز هم قیمی می‌شود.

نظیر این را مرحوم آقای تسخیری بیان کرده است: «بدین ترتیب می‌توان گفت که اوراق نقدی می‌توانند مثلی باشند، همچنان که می‌توانند قیمی هم باشند، که البته بستگی به وحدت ارزش یا اختلاف در ارزش آنها دارد ولی در واقع بیش از آنکه مثلی باشند، قیمی هستند؛ زیرا اعتبار آنها در ارزش مالی آنهاست».^۱ کأن ایشان هم می‌خواهد بگوید پول می‌تواند هم مثلی باشد و هم قیمی.

بررسی دیدگاه دوم

حالا آیا این دیدگاه به معنای مثلی بودن و قیمی بودن پول است یا اینکه همان نظریه تفصیل است اما با یک بیان دیگر؟ یک وقت ما می‌گوییم پول هم مثلی است و هم قیمی، و این را ناظر به یک جهت دیگری غیر از اختلاف فاحش یا ناچیز ارزش پول می‌دانیم. در این صورت شاید اطلاق مثلی و قیمی بر آن درست باشد، هرچند همان هم قابل قبول نیست؛ چون در واقع یک تفصیل دیگری است. ظاهر هم مثلی و هم قیمی این است که اینها همزمان هم مثلی هستند و هم قیمی. این حرف قابل قبولی نیست؛ پس باید ناظر به دو موقعیت متفاوت باشد. اگر این هم ناظر به دو موقعیت متفاوت باشد، کأن یک نوع تفصیل در مسئله است که گویا پول در بعضی شرایط مثلی است و در بعضی شرایط قیمی؛ مثل همان دیدگاه تفصیل است؛ تفصیل بین صورت اختلاف فاحش و اختلاف جزئی؛ پس این هم مآلاً به همان برمی‌گردد؛ کأن دارد می‌گوید اگر پول در طول زمان یا همزمان دچار اختلاف ارزش و اختلاف فاحش شد، این می‌شود قیمی؛ اگر اختلاف فاحش نبود، این می‌شود مثلی. پس این یک دیدگاه مستقلاً محسوب نمی‌شود؛ این بازگشت به همان تفصیل می‌کند.

بحث جلسه آینده

سه دیدگاه دیگر باقی مانده که باید آنها را بررسی کنیم؛ یکی دیدگاه مثلی بودن پول است؛ دوم، دیدگاه قیمی بودن پول؛ سوم، تفصیل بین دو صورت اختلاف فاحش در ارزش، که در این صورت قیمی است، و بین صورت اختلاف ناچیز در ارزش، که در این صورت مثلی است.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۸۷، محمدعلی تسخیری.



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۷ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول -

یادآوری یک نکته - دیدگاه‌های سه گانه در قائلین به مثلث پول - تفاوت دسته اول و دوم - دیدگاه سوم -

ادله دیدگاه سوم - دلیل اول، دوم، سوم و چهارم

جلسه: ۵

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مقدمات مربوط به کاهش ارزش پول و اثر آن در احکام شرعی در ابواب مختلف فقهی بود. یکی از مهم‌ترین مباحث مقدماتی، موضوع شناسی است. در رابطه با پول به عنوان مهم‌ترین موضوع این بحث، جهاتی مختلفی می‌بایست مورد بررسی قرار بگیرد. یعنی پول از ابعاد مختلف باید شناخته شود. تا اینجا ما به چند بُعد پرداختیم؛ سیر تطور پول، تعریف پول، تحلیل ماهیت پول، حقیقت پول و نهایتاً اینکه پول آیا مثلی است یا قیمی. گفتیم پنج دیدگاه در این رابطه وجود دارد؛ دو دیدگاه را مورد بررسی قرار دادیم. یکی اینکه پول هم مثلی باشد هم قیمی، و دیگر اینکه پول نه مثلی باشد نه قیمی. ما در هر دو ادعا خدشه کردیم و این دو نظر را کنار گذاشتیم؛ چند نظریه دیگر باقی مانده که ان شاء الله اینها را بررسی می‌کنیم.

یادآوری یک نکته

همانطور که مستحضر هستید، برای اینکه به درستی معلوم شود پول مثلی است یا قیمی، باید مبنا و موضع ما درباره ماهیت پول معلوم است؛ به عبارت دیگر مثلی بودن یا قیمی بودن پول، تابع مهمی از نگاه ما به حقیقت پول است. چون در باب حقیقت پول اگر به خاطر داشته باشید گفتیم دو دیدگاه اصلی وجود دارد:

۱. یکی اینکه پول عبارت از ارزش ظاهری و اسمی آن است، همان که روی اوراق و اسکناس می‌نویسند؛ یعنی آن اسکناسی که با یک رنگ خاص و عدد خاص منتشر می‌شود، پول همین ارزش اسمی است.
۲. دیدگاه دوم این بود که حقیقت پول همان قدرت خرید است؛ در مورد پول‌های اعتباری به خصوص این مسئله مطرح است. دیدگاه‌های فرعی‌تر دیگری هم هست که ما وارد آنها نمی‌شویم. این مسئله تأثیر مهمی دارد در این بحث‌ها که پول مثلی است یا قیمی؛ ما درباره پول‌های اعتباری بحث می‌کنیم؛ همین پول‌هایی که امروزه به عنوان ابزار برای مبادله است. اسکناس هم یک قسمی از این پول‌های اعتباری در این دوران است.

به هر حال در مورد پول، عمدتاً دو دیدگاه از حیث مثلی بودن و قیمی بودن باقی مانده و بقیه را بحث کرده‌ایم. اینکه پول نه مثلی باشد نه قیمی، این کنار رفت؛ اینکه پول هم قیمی باشد هم قیمی، این هم کنار رفت؛ این نظر باقی می‌ماند که پول یا مثلی باشد یا قیمی. البته تفصیل هم در واقع وجود دارد که در برخی شرایط مثلی و در بعضی شرایط قیمی؛ ولی آن هم بالاخره از این دو حال خارج نیست، یا مثلی است یا قیمی، منتها تابع موقعیت‌های متفاوت است.

کسانی که می‌گویند پول مثلی است، خودشان سه دسته هستند:

دسته اول: یک عده می‌گویند پول مثلی است لکن مقوم مثلث، ارزش اسمی آن است. شاید مشهور فقها الان همین را می‌گویند که پول مثلی است لکن مثلث آن در ارزش اسمی است. یعنی مثلاً این اسکناسی که روی آن نوشته شده هزار تومان، مثل آن که یک اسکناس هزار تومانی دیگر با همان عدد و رقم و با همان ارزش اسمی است. پس پول مثلی است، لکن مثلث آن در ارزش اسمی است.

دسته دوم: یک عده معتقدند پول مثلی است (این نظر، همان نظر شهید صدر و برخی از شاگردان ایشان یا برخی دیگر از حوزه قم است)؛ ولی مثلث آن در قدرت خرید است. به عبارت دیگر قدرت خرید مقوم مثلث پول اعتباری است. دسته سوم: برخی هم قائلند پول مثلی است ولی مثلث در ارزش اسمی و قدرت خرید است؛ البته این یک نظریه‌ای است که طرفداران اندکی دارد که می‌گویند پول مثلی است، اما هم ارزش اسمی و هم قدرت خرید، مقوم مثلث پول هستند؛ هر دو با هم در مثلث دخیل هستند. اگر ما دیدگاه سوم را هم در نظر بگیریم، در مجموع می‌شود شش دیدگاه؛ اما چون شاید کسی خیلی به آن ملتزم نیست، جزء دیدگاه‌ها ذکر نشد.

تفاوت دسته اول و دوم

عمده این است که ما ببینیم پول اگر مثلی باشد، قدرت خرید در مثلث آن دخالت دارد یا ارزش اسمی. فرق این دو هم معلوم است؛ اگر ما گفتیم پول یک مال مثلی است و قدرت خرید مقوم مثلث است، این معنایش آن است که شما وقتی می‌خواهید مثل پولی که از دیگری اخذ کرده‌اید را به او بدهید، باید آن قدرت خرید را لحاظ کنید و به او بدهید. اگر مثلاً یک پولی پنج سال پیش قدرت خریدش فلان مقدار کالا بود، امروز هم شما باید قدرت خرید آن مقدار کالا را به او برگردانید. قبلاً اگر دویست هزار تومان گرفته بودید و با آن دویست هزار تومان یک معدلی از کالاها را می‌توانستید بخرید، حالا ما یک کالای خاص را نمی‌گوییم؛ چون کالاها از نظر افزایش و بالا رفتن قیمت متفاوت‌اند؛ قیمت یک کالایی ۲۰ درصد بالا و قیمت کالای دیگر ۵۰ درصد و دیگری ۱۰۰ درصد و یکی هم بیشتر. یک معیاری برای سنجش قدرت خرید وجود دارد؛ طبق این نظر شما وقتی می‌خواهید این پول را برگردانید، قهراً باید همان قدرت خرید را به او برگردانید. پس پول مثلی است، اما قدرت خرید مقوم مثلث پول است. این همان نظری است که مرحوم شهید صدر مطرح کرده است. البته بعضی‌ها در اینجا گفته‌اند پول‌های اعتباری مثلی هستند اما قدرت خرید به ضمیمه ارزش اسمی با هم لحاظ می‌شود؛ یعنی ما باید این دو را با هم در نظر بگیریم؛ هم آن عددی که روی آن نوشته و هم آن توانایی خرید. حالا اینکه چطور این دو با هم مقوم مثلث هستند، این ابهام دارد؛ ممکن است منظورشان این باشد که در یک شرایطی ما باید قدرت خرید را در نظر بگیریم، در یک شرایطی ارزش اسمی. مثلاً جایی که تفاوت کم یا ناچیز باشد یا اصلاً تفاوتی نباشد، باید ارزش اسمی را در نظر بگیریم؛ آنجایی که تفاوت زیاد و فاحش شده، باید قدرت خرید را در نظر بگیریم.

به هر حال کسانی که معتقدند پول مال مثلی است اما ارزش اسمی مقوم مثلث است، قهراً بر این باور هستند که اگر شما ۳۰ سال پیش یک اسکناس هزار تومانی از کسی گرفتید، الان هم همان اسکناس هزار تومانی را باید به او بدهید؛ چون این مثل آن است. این هزار تومانی مثل آن هزار تومانی است؛ از همه جهت مثل آن است و یک مصداق دیگری از پول است. آن پول را شما

گرفته‌اید و حالا باید مثل آن را برگردانید.

بنابراین خیلی فرق می‌کند که ما پول را مثلی بدانیم و قدرت خرید را مقوم مثلثیت برشماریم، یا ارزش اسمی را مقوم مثلثیت بدانیم. هر دو می‌گویند مثلی است اما این کجا و آن کجا. به هر حال ما باید این دو دیدگاه را به همراه ادله آنها بررسی کنیم.

دیدگاه سوم

کسانی که معتقدند پول یک مال مثلی است و ارزش اسمی مقوم مثلثیت است، به چند دلیل تمسک کرده‌اند. این ادله را دقت بفرمایید؛ ما باید ببینیم این ادله می‌تواند اثبات کند مدعای آنها را یا نه.

دسته اول ادله

برخی از این ادله جنبه ایجابی دارند و برخی جنبه سلبی. منظور از جنبه ایجابی، یعنی آن ادله‌ای که اثبات می‌کند مقوم مثلثیت پول همان ارزش اسمی است. اما آن دلایلی که جنبه سلبی دارند، در حقیقت در صدد نفی این مدعا هستند که قدرت خرید مقوم مثلثیت پول است. پس یک دسته از ادله اثبات یک دسته سلب است؛ دلایل اثباتی فقط می‌خواهد بگوید این ارزش اسمی است که باعث می‌شود این پول مثل آن باشد؛ مثلثیت در ارزش اسمی است. یک سری دلایل هم برای نفی قوام مثلثیت به قدرت خرید است. پس کأن دو دسته ادله دارند.

دلیل اول

اگر به تعریف پول نگاه کنید، این تعریف اقتضا می‌کند که ارزش اسمی لحاظ شود و ملاک باشد نه قدرت خرید. در تعریف پول قبلاً گفته شده که پول عبارت است از ارزش مبادله‌ای اشیاء که ارزش مصرفی آن هم در همین ارزش مبادله‌ای است. ما اگر به سیر تطورات پول نگاه کنیم، از وقتی که پول وارد عرصه شد به چه عنوان به آن نگاه شد؟ اصلاً وقتی می‌خواهند پول را تعریف کنند، چه می‌گویند؟ پول یک ابزاری است برای مبادله و یک طریقی است برای مبادله. یعنی یک ارزشی دارد که تنها با آن مبادله صورت می‌گیرد. در گذشته حتی زمانی که کالا پول بود یا فلزات قیمتی مثل طلا و نقره به عنوان پول مورد استفاده قرار می‌گرفت، آن کالاها و آن فلزات، دو ارزش داشتند؛ یک ارزش مصرفی و یک ارزش مبادله‌ای. یک ارزشی که برای خود آن شیء قائل هستند و یک ارزشی که با آن مبادله صورت می‌گیرد. اصلاً پول به خاطر ارزش مبادله‌ای وارد زندگی مردم شد؛ حتی آنهایی هم که ارزش مصرفی داشت، دیگر ارزش مصرفی آن مورد توجه نبود. آن ارزش مبادله‌ای غلبه کرد و مقصود واقع شد. اگر ما پول را اینطور تعریف کردیم و آن را به واسطه ارزش مبادله‌ای آن شناختیم، دیگر مقدار آن مهم نیست؛ اصل ارزش مبادله‌ای آن مهم است. بر این اساس ارزش مبادله‌ای پول اعتباری هر چقدر باشد، مثل آن هم چیزی است که دارای همین ارزش مبادله‌ای باشد. این یک دلیل که با اتکاء به تعریف پول می‌خواهند اثبات کنند که مثلثیت در ارزش اسمی است و لا غیر.

دلیل دوم

اگر تعریف مثلی را در نظر بگیرید، خود تعریف مثلی اقتضا می‌کند که مثلثیت در ارزش مبادله‌ای باشد نه غیر آن. مثلی یعنی آن چیزی که دارای مصادیق یکسان و متساوی است و رغبت عقلاً به همه افراد آن یکسان است؛ فرض هم این است که همه سالم هستند و هیچ مشکلی ندارند. مثلاً دو شیء که محصول یک کارخانه است و همه به یک شکل ساخته شده، اینها هر دو مصداق آن حقیقت هستند. رغبت هم به این دو یکسان است. از صد عدد ظرف یا ماشین یا کالایی که عین هم در کارخانه تولید شده،

این را به شما بدهند یا آن را بدهند، فرقی ندارد. این تعریف مثلی است؛ این تعریف بر خود این پول‌ها که با ارزش مبادله‌ای شناخته می‌شوند منطبق است. این اسکناس هزار تومانی عین آن اسکناس هزار تومانی است. پس دلیل دوم این است که اقتضای تعریف مثلی این است که ملاک در مثلث پول اعتباری همان ارزش مبادله‌ای است و نه چیز دیگر.

دلیل سوم

اگر در کارکردهای پول دقت کنیم، بر این ادعا منطبق است. پول سه کارکرد دارد که ما قبلاً اینها را گفته‌ایم؛ یکی اینکه وسیله مبادله است، دوم اینکه معیار سنجش ارزش است و سوم اینکه وسیله ذخیره ارزش است. شما یک اسکناس صد هزار تومانی را در نظر بگیرید، این یک کارش این است که وسیله مبادله است؛ دوم اینکه معیار سنجش ارزش است، یعنی شما با آن ارزش‌گذاری می‌کنید؛ سوم اینکه یک وسیله‌ای برای ذخیره ارزش است. در این کارکردهای سه‌گانه، هیچ کجا سخن از مقدار و میزان ذخیره ارزش مطرح نیست. اینکه این صد هزار تومان مثلاً به اندازه یک کیلو گوشت ذخیره می‌کند یا به اندازه دو کیلو گوشت، کاری به این ندارد؛ اصل ذخیره ارزش مهم است و نه مقدار آن. پس اگر کارکردهای پول را ملاحظه کنیم، اینها اقتضا می‌کند پول مثلی باشد و ارزش اسمی آن مقوم مثلث پول باشد.

دلیل چهارم

ما قبلاً در بحث از اقسام پول گفتیم پول بر دو قسم است: پول حقیقی و پول اعتباری. پول حقیقی یک پولی است که صرفاً وابسته به اعتبار نیست؛ خودش یک ارزش ذاتی و ارزش مصرفی دارد، آن وقت یک ارزش دیگری هم به آن اعطا می‌شود. در پول حقیقی یک اعتبار است، اما در پول اعتباری دو اعتبار داریم؛ اصلاً ارزش مصرفی ندارد؛ شما با این کاغذها هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. تمام آن همین ارزش مبادله‌ای آن است.

با آنکه بین پول حقیقی و پول اعتباری تفاوت است، اما از این جهت که هر دو پول هستند هیچ فرقی نمی‌کند. از آنجا که پول حقیقی مثلی است، این پول هم مثلی خواهد بود. پول حقیقی با قطع نظر از پول بودن، درهم و دینار با قطع نظر از ضرب و علامتی که روی آن می‌گذارند، خودش طلا و نقره است و دارای ارزش مصرفی است؛ یعنی کأن یک کالا است. در پول حقیقی فقط همان ارزش اسمی ملاک بوده و نه چیز دیگری؛ لذا اگر مثلاً کسی پنج سال قبل یک درهم می‌گرفت و بعد که می‌خواست آن را ادا کند باید همان یک درهم را می‌داد؛ حالا ممکن بود قیمت طلا بالا و پایین رفته باشد. هیچ کسی در مورد پول‌های حقیقی نگفته که مثلث آنها غیر از ارزش اسمی است. یک درهم، هزار درهم، صد هزار درهم، اگر ده سال بعد هم بخواهد ادا شود همان صد هزار درهم است. بالا و پایین رفتن قیمت طلا یا نقره هیچ اثری در این ندارد که بالاخره مثلث پول حقیقی هم به ارزش اسمی است. در پول‌های اعتباری هم همینطور است؛ چه فرقی می‌کند؟ هر دو پول هستند؛ در پول‌های اعتباری هم کسی ده سال پیش صد هزار تومان گرفته، امروز هم مثل آن را ... شما الان اگر صد هزار تومان بگیرید یا از بین ببرید و تلف کنید، یک صد هزار تومانی دیگر باید به او بدهید؛ ارزش اسمی در مثلث دخالت دارد.

تا اینجا تقریباً این چهار دلیلی که گفتیم، همان جنبه ایجابی را بیان می‌کرد و دلایل ایجابی بود؛ یعنی دلایلی که در صدد اثبات این مدعا هستند که مثلث پول اعتباری در ارزش اسمی آن است؛ یعنی همان عدد و رقمی که روی اسکناس می‌نویسند، همان عدد و رقمی که در پیامک برای شما می‌آید، شما از زید صد هزار تومان قرض گرفته‌اید و باید مثل آن را باید به او بدهید؛ مثل

آن چیست؟ یک صد هزار تومان دیگر. چون همه چیز دایر مدار ارزش اسمی است.

بحث جلسه آینده

سه چهار دلیل دیگر برای این مسئله اقامه شده که مثلث پول اعتباری تنها در ارزش اسمی است و نه قدرت خرید؛ منتها این سه چهار دلیل سلبی است؛ یعنی دخالت قدرت خرید را در مثلث پول اعتباری نفی می‌کند. این را هم باید عرض کنیم و بعد بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۸ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلیت یا قیمت پول -

دیدگاه‌های سه گانه در قائلین به مثلیت پول - دیدگاه سوم - بررسی ادله دیدگاه سوم

جلسه: ۶

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره دیدگاه مثلی و قیمی بودن پول‌های اعتباری بود؛ عرض کردیم مشهور فقها مخصوصاً در دوره‌های اخیر، معتقدند پول‌های اعتباری و اسکناس که نوعی پول اعتباری است، مثلی محسوب می‌شوند و مثلیت آن به ارزش اسمی است و قدرت خرید هیچ نقشی در مثلیت ندارد. امام(ره)، مرحوم آقای حکیم، مرحوم سید و بسیاری دیگر این عقیده را دارند؛ مجموعاً چند دلیل بر این مدعا اقامه شده است. عرض کردیم اگر بخواهیم این ادله را دسته‌بندی کنیم، دو دسته دلیل دارند؛ یک دسته ادله ایجابی است. یعنی دلایلی که بر مثلیت پول اعتباری به ارزش اسمی دلالت می‌کند. بر طبق این ادله، پول اعتباری مثلی بوده و مثلیت آنها تنها به همان اعداد و ارقامی که بر روی پول‌ها نوشته یا آن اعداد و ارقامی که در فضای الکترونیک در نظر گرفته می‌شود. ما چهار دلیل را ذکر کردیم.

دسته دوم ادله

دسته دوم، ادله سلبی است؛ یعنی آن دسته از دلایلی که نفی می‌کند نقش قدرت خرید را در مثلیت. دلایلی که به حسب آن، قدرت خرید در مثلیت هیچ دخالتی ندارد. این دسته چون بعضاً به عنوان اشکال به نظریه قوام مثلیت به قدرت خرید مطرح شده، پس از ذکر آن نظریه مطرح خواهد شد. چون این چهار تا، هم می‌تواند به عنوان ادله این دیدگاه محسوب شود، یعنی دیدگاهی که معتقد است پول اعتباری مثلی است و مثلیت آن به ارزش اسمی است؛ هم می‌تواند به عنوان اشکال به دیدگاه بعدی مطرح شود. چه اینکه کثیری آن را به عنوان اشکال مطرح کرده‌اند. فرقی نمی‌کند؛ بالاخره باید مطرح و پاسخ داده شود. لذا این چهار دلیل که در واقع چهار اشکال به نظریه کسانی مثل مرحوم شهید صدر است را بعداً متعرض می‌شویم.

بررسی دسته اول ادله

اکنون باید چهار دلیلی که در جلسه گذشته ذکر کردیم را مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی دلیل اول

دلیل اول این بود که پول عبارت است از ارزش مبادله‌ای خالص اشیاء. به عبارت دیگر چیزی که خودش ارزش مصرفی و استعمالی ندارد و ارزش مصرفی آن تنها در ارزش مبادله‌ای آن است. طبق این تعریف، قدرت خرید هیچ نقشی ندارد؛ هر چه هست، همان ارزش مبادله‌ای است و کاری به مقدار آن ندارد. تنها واسطه در مبادله و ارزش مبادله‌ای مهم است.

این دلیل قابل قبول نیست؛ برای اینکه ارزش مبادله‌ای ناشی از یکی از این دو امر است: یا خود شیء ذاتاً دارای ارزش است و به تبع ارزش ذاتی و به کمک اعتبار ارزش مبادله‌ای هم پیدا می‌کند. درهم و دینار خودش ذاتاً به واسطه طلا و نقره‌اش ارزش ذاتی داشت؛ آنگاه توسط معتبر دارای ارزش مبادله‌ای هم شده و به عنوان پول قرار گرفت. اعطای ارزش مبادله‌ای به طلا و نقره منجر به این شد که درهم و دینار به عنوان پول وارد مبادلات شود، ولی آیا صرف نظر از ارزش مبادله‌ای، مقدار ارزش هیچ دخالت ندارد؟ به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم ارزش مبادله‌ای را از مقدار ارزش به کلی جدا کنیم و بگوییم مقدار آن مهم نیست؛ همین قدر که می‌شود با آن مبادله کرد کافی است. این حرف صحیحی نیست؛ مستدل که می‌گوید پول عبارت است از چیزی که دارای ارزش مبادله‌ای باشد و بر این اساس پول اعتباری و این اسکناس را به عنوان پول (یعنی چیزی که دارای ارزش مبادله‌ای است) می‌شناسد، قطعاً به مقدار این ارزش هم توجه دارد. چطور می‌شود درباره مثلاً یک ورق کاغذ که روی آن نوشته شده صد هزار تومان، بگوییم این کاغذ با این عدد ارزش مبادله‌ای دارند، یعنی می‌شود با آن چیزی را خرید، مبادله یعنی این را بدهیم و یک چیزی در مقابل آن بگیریم، بگوییم ما هیچ کاری به مقدارش نداریم؛ این اصلاً درست نیست. بالاخره ارزش مبادله‌ای و مقداری که با آن می‌توان مبادله کرد، با هم مورد توجه است. لذا دلیل اول ناتمام است.

بررسی دلیل سوم

دلیل سوم این بود که با ملاحظه کارکردهای پول، ما درمی‌یابیم که مثلیت پول اعتباری به ارزش اسمی آن است. سه کارکرد برای پول بیان شد: ملاک سنجش ارزش، وسیله ذخیره ارزش، وسیله مبادله. در هیچ کدام از اینها مقدار دخالت ندارد؛ آن چیزی که مهم است، اصل آن ارزش است. یعنی این کاغذ صد هزار تومانی یک کارش این است که واسطه مبادله است و اِزار داد و ستد است؛ دوم اینکه ملاک سنجش ارزش اشیاء است؛ سوم اینکه ذخیره ارزش است. یعنی کسی که صد تا از این صد هزار تومانی‌ها را داشته باشد، دارد یک ارزشی را برای خودش نگه می‌دارد ولی هیچ‌کجا در کارکردهای پول، مقدار ذکر نشده است. با توجه به مطالبی که در رد دلیل قبل گفتیم، این دلیل هم قابل قبول نیست. چون تفکیک بین ذخیره ارزش و مقدار ارزش، شدنی نیست. شما چطور می‌گویید کارکرد اسکناس به عنوان یک پول اعتباری این است که ارزشی را ذخیره کند اما هیچ کاری به مقدارش ندارد؛ فقط یک بسته ده تایی صد هزار تومانی که می‌شود یک میلیون، این ارزشی را ذخیره کرده به اندازه عدد یک میلیون تومان، اما مقدار آن و اینکه چقدر ارزش دارد، اصلاً مورد توجه نباشد؟ یا اگر گفته می‌شود پول اعتباری یا پول مطلقاً، معیار سنجش ارزش است، بگوییم ما کاری به مقدار نداریم و فقط می‌گوییم این پول اگر معادل یک کالا باشد، آن کالا چقدر می‌ارزد. این کالا دیروز ده هزار تومان ارزش داشت و امروز صد هزار تومان؛ نمی‌شود بین مقدار ارزش و ذخیره ارزش تفکیک کرد. پس دلیل سوم هم ناتمام است.

بررسی دلیل دوم

دلیل دوم این بود که اگر در تعریف مثلی دقت کنیم، مقتضای این تعریف آن است که مثل پول اعتباری یک پولی با همان ارزش اسمی باشد؛ دیگر کاری به امور دیگر مثل قدرت خرید نداشته باشد. این دلیل هم مردود است؛ چون ما در تعریف مثلی گفتیم مثلی چیزی است که دارای مصادیق یکسان و مساوی است، به گونه‌ای که رغبت عقلاً نسبت به همه این افراد و مصادیق هم

یکسان است. یعنی میلی که به این مصداق پول دارد، با آن یکی یکسان است. این شد معیار و ملاک مثلی؛ هم مصادیق متعدد و متکثر و همانند هم هستند، و هم عقلاً به طور مساوی به این افراد و مصادیق رغبت دارند. اگر در این تعریف تأمل کنیم و آن را تحلیل کنیم، آیا واقعاً اقتضا می‌کند که فقط این یکسانی دو فرد در عدد و رقم و ارزش اسمی باشد؟ آیا رغبت عقلاً به اسکناس ده هزار تومانی در ۲۰ سال پیش، با اسکناس ده هزار تومانی در این شرایط یکی است؟ شما اگر ۳۰ سال یک هزار تومانی به کسی می‌دادید، کلی هم ذوق می‌کرد؛ الان بعضی از این کسانی که در خیابان تکدی می‌کنند، اگر یک هزار تومانی به آنها بدهید اصلاً نگاه نمی‌کنند و گاهی عکس‌العمل منفی دارند. آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم که رغبت عقلاً نسبت به این دو فرد که در ارزش اسمی مساوی هستند، یکسان است؟ لذا تعریف مثلی به هیچ وجه اقتضا ندارد که مثلثیت تنها به ارزش اسمی باشد.

بررسی دلیل چهارم

دلیل چهارم این بود که پول‌های حقیقی و پول‌های اعتباری، هیچ فرقی با هم ندارند جز اینکه پول حقیقی هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای. درهم و دینار پول حقیقی است؛ هم ارزش مصرفی دارد، چون طلا و نقره است. اگر به صورت سکه هم ضرب نمی‌شد، خودش مثلاً طلا ۱۸ عیار یا نقره با فلان عیار بود. هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای؛ یعنی این طلا با این نقش و نگار فلان حکومت، با آن می‌شد مبادله کرد. اما پول‌های اعتباری و اسکناس‌ها یا پول‌هایی که به صورت الکترونیک رد و بدل می‌شوند، اینها تنها ارزش مبادله‌ای دارند و الا خودشان ارزش مصرفی ندارند. بله، جنس کاغذ آن خوب است، ولی خود آن کاغذ به تنهایی هیچ ارزشی ندارد. آن عدد و رقمی که روی آن نوشته‌اند، به این کاغذ ارزش داده است. تفاوت پول حقیقی و پول اعتباری در این است. اگر ارزش مبادله‌ای وجه مشترک این دو پول است، سؤال این است که چرا با اینکه پول‌های حقیقی هم دچار نوسان می‌شدند، ارزش آنها بالا و پایین می‌شد ولی تنها به همان ارزش اسمی توجه کردند؛ هیچ کسی قائل نشد به اینکه ما علاوه بر ارزش اسمی، قدرت خرید را هم باید لحاظ کنیم. اینکه مثلاً با یک درهم فرض کنید در زمان پیامبر(ص) یک کالایی را می‌شد خرید، اما صد سال بعد با آن یک درهم دیگر نمی‌توانستند آن کالا را بخرند؛ چون رشد قیمت یا کاهش ارزش، در گذشته خیلی کند بود و مثل حالا نبود که لحظه‌ای باشد؛ اما هیچ کسی فتوا نداده که اگر کسی مثلاً پنجاه سال پیش هزار درهم به کسی بدهکار است، بعد از پنجاه سال مثلاً باید بیش از هزار درهم بدهد؛ گفته‌اند همان هزار درهم به عنوان بدهی باید پرداخت شود. وقتی در پول‌های حقیقی این مسئله لحاظ نشده و تنها ارزش اسمی مورد توجه است، در پول‌های اعتباری هم کذلک که ارزش ذاتی و مصرفی آن در اینجا دخالتی ندارد؛ آن خودش یک چیز جداگانه‌ای دارد؛ به عنوان ارزش مبادله‌ای، پول حقیقی در همه زمان‌ها آن ارزش مبادله‌ای خودش را حفظ کرده است. آن ارزش مبادله‌ای یک ارزش اسمی است؛ وقتی در پول‌های حقیقی اینطور است، در پول‌های اعتباری هم کذلک؛ چون در این جهت بین آنها فرقی نیست.

این دلیل هم مبتلا به اشکال است؛ چرا می‌گوییم این دلیل مردود است؟ بین پول‌های اعتباری و پول‌های حقیقی، درست است که یک وجه مشترک وجود دارد و آن ارزش مبادله‌ای آنهاست. ارزش مصرفی در پول حقیقی هست استقلالاً، اما در پول اعتباری ارزش مصرفی نیست یا به تعبیری ارزش مصرفی آن تنها به ارزش مبادله‌ای آن است. پول غیر از اینکه واسطه خرید و فروش باشد، هیچ خاصیت دیگری ندارد برخلاف درهم و دینار که اگر شما درهم و دینار را به یک کشور دیگر ببرید و

ضرب آن فرق داشته باشد و رایج نباشد، خود طلا و نقره آن ارزش دارد. این وجه اختلاف و اشتراک اینهاست؛ این درست؛ اما اینجا یک نکته است و آن اینکه مستدل ادعا کرده که به طور کلی در پول‌های حقیقی اساساً اینکه چیزی به غیر از ارزش اسمی مورد توجه نیست، یعنی هیچ کاری به قدرت خرید ندارند، این حرف درستی نیست. حتماً در پول‌های حقیقی هم به این جهت توجه می‌کنند؛ چه کسی می‌گوید یک درهم ۵۰۰ سال پیش با ۳۰۰ سال بعدش حتی از نظر عرف یکسان باشد؟ بله، لحاظ مقدار ارزش و لحاظ قدرت خرید، در پول‌های حقیقی ضمنی است اما در پول‌های اعتباری استقلال است. درهم و دینار هم ارزش مصرفی دارند و هم ارزش مبادله‌ای و مسلماً آن مقداری که با آن می‌شود خرید یا قدرت خرید، در آن لحاظ می‌شود اما نه مستقلاً؛ در حالی که در اسکناس‌های کاغذی و سایر پول‌های اعتباری، قدرت خرید و مقدار ارزش مستقلاً مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارت سوم، در پول‌های اعتباری این قدرت خرید و مقدار ارزش، همه چیز است؛ در پول‌های حقیقی همه چیز نیست، چون دارای ارزش دیگری به نام ارزش استعمالی و مصرفی هم هست. لذا به نظر ما این دلیل هم صحیح نیست. پس تا اینجا آن چهار دلیلی که برای اثبات این دیدگاه، یعنی مثلث پول اعتباری به ارزش اسمی ارائه شده بود، همه مورد خدشه قرار گرفت.

سؤال:

استاد: ما به جنس طلا و نقره کار نداریم؛ الان هم که می‌گوییم ارزش مبادله‌ای، می‌گوییم خود این ارزش مبادله‌ای چیست؟ آیا مقدارش مهم است یا نه؛ اصلاً کاری به ارزش مصرفی‌اش نداریم؛ ما اصلاً به آن استناد نکردیم؛ شما آن را بگذارید کنار. بالاخره همان ارزش مبادله‌ای آیا مقدارش مورد توجه است یا نه؟ ... ما اصلاً کاری به ارزش دیگر نداریم؛ پس از این جهت ... بالاخره شما نمی‌توانید مقدار ارزش را کنار بگذارید؛ همین قدر که پای لحاظ مقدار می‌آید، معلوم می‌شود مثلث تنها به ارزش اسمی نیست.

سؤال:

استاد: اینجا دو مسئله است؛ ارزش مصرفی طلا، صرف نظر از اینکه به عنوان سکه رایج باشد یا نباشد، قیمت طلا بالا و پایین می‌شود؛ این هیچ ... اما ارزش مبادله‌ای؛ بالاخره ما یک درهمی داشتیم، دو درهمی و سه درهمی داشتیم؛ گفتیم ما با بالا و پایین شدن طلا کاری نداریم؛ با این یک درهم، اگر مثلاً یک سال می‌شد یک کاری را انجام داد یا کالایی را خرید یا خدمتی را دریافت کرد، بیست سال بعد هم همینطور؟ اگر به خاطر داشته باشید، سال گذشته در یک جلسه‌ای درباره نوسانات قیمت در عصر اسلامی یک گزارشی در اینجا ارائه کردیم. اینطور نبوده که بعضی‌ها می‌گویند آن موقع اصلاً تورم نبوده است؛ گفتیم آن موقع هم تورم بود، منتها رشد آن کند بود؛ یکی از بحث‌های موضوع‌شناسی که بعد از این مطالب خواهیم داشت، راجع به تورم است؛ در آنجا بیشتر مسئله را باز می‌کنیم تا ببینیم آیا در آن زمان تورم بوده یا نه.

سؤال:

استاد: اتفاقاً یک زمانی اینها طلا و نقره بود با یک عیار بالا؛ به جهت مشکلاتی که برای دولت‌ها پیش می‌آمد، به مرور عیارها را کم کردند ...

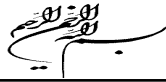
روز شنبه ولادت امام عسکری (ع) است؛ یک روایت کوتاه می‌خوانم و معنا می‌کنم. می‌فرماید: «حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالُ ظَاهِرٍ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ بَاطِنٍ».^۱ نیکویی و زیبایی صورت یک جمال ظاهری است؛ اما حسن عقل؛ جمال باطنی است. لازم نیست که توضیح بدهیم که جمال ظاهری به سرعت زائل می‌شود اما جمال باطنی زائل نمی‌شود. آنچه با انسان به عالم آخرت منتقل می‌شود، جمال باطنی است یا نقطه مقابلش زشتی باطنی. جمال ظاهری هر چه هم باشد، یا در این دنیا از بین می‌رود یا به محض مردن زوال آن شروع می‌شود و بعد از دو سه روز در زیر خاک از بین می‌رود. اما جمال باطن است که با انسان منتقل می‌شود به عالم برزخ و عالم قیامت. آنچه که انسان با آن سنجیده می‌شود و وزن انسان با آن معلوم می‌شود و جایگاه او را در برزخ و آخرت معلوم می‌کند، حسن عقل است.

روایتی از امام صادق (ع) در کافی آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ»^۲؛ اگر به شما از یک کسی خبر رسید درباره حسن حال او که آدمی است که حال او خوش و خوب است؛ نه حال جسمی، یعنی اوضاع و احوال او خوب است؛ به حسن عقل او نگاه کنید و ببینید آیا عقل او خوب و نیکو است یا نه. چرا؟ برای اینکه او تنها با عقلش سنجیده می‌شود؛ جزاء فقط به حسن عقل است. این حسن عقل یک دامنه وسیعی دارد؛ نیکویی عقل نه فقط عقل محاسبه‌گر مادی؛ مثلاً یکی از مصادیق حسن عقل که در روایات آمده این است که انسان عزتش را حفظ کند و به غیر خدا توجه نکند؛ پیش هر کسی و ناکسی سر خم نیاورد. خداوند عقل را به انسان داده برای اینکه از آن استفاده کند؛ اینکه یک عده از ما عقل‌مان را تعطیل می‌کنیم، این واقعاً نه مشروع است و نه خدا اجازه داده و نه پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) راضی هستند. خدا این عقل را داده و باید بهترین استفاده را از آن کرد. چرا یک عده‌ای عقل‌شان را تعطیل می‌کنند؟ استفاده درست این است که انسان هر چیزی را در جای خودش قرار دهد؛ خداوند و این عالم را بشناسد، خودش را بشناسد، از توانایی‌هایش استفاده کند، امور را تدبیر کند؛ معنای ایمان مؤمن که حماقت نیست. قرار نیست که هر کسی مؤمن‌تر باشد، بی‌عقل‌تر باشد. اتفاقاً هر چه ایمان مؤمن قوی‌تر باشد، عقل او بیشتر است. کمی باید تدبیر و تفکر کنیم؛ ان شاء الله خداوند این جمال باطنی را به ما عنایت کند. با این جمال هر چه عقل انسان قوی‌تر و شکوفاتر شود، وقتی وارد عالم برزخ شود، مرتبه و جایگاه او بالاتر است و جزاء او هم قوی‌تر خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۵، ح ۲۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۲.



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۲۴ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۱ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلیت یا قیمت پول -

دیدگاه چهارم - بررسی دیدگاه چهارم - اشکال اول و بررسی آن - اشکال دوم و بررسی آن

جلسه: ۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد مثلی بودن یا قیمی بودن پول‌های اعتباری چند دیدگاه وجود دارد؛ سه دیدگاه را تا اینجا مورد بررسی قرار دادیم. یکی اینکه پول‌های اعتباری هم مثلی باشند هم قیمی؛ دوم اینکه پول‌های اعتباری نه مثلی هستند نه قیمی. دیدگاه سوم اینکه پول‌های اعتباری مثلی هستند اما مثلیت آنها به ارزش اسمی آنهاست؛ همان عدد و رقمی که بر روی پول‌های کاغذی می‌نویسند یا آن عدد و رقمی که در محیط الکترونیک اعتبار و ثبت می‌کنند. این هم مورد اشکال قرار گرفت؛ یعنی تا اینجا این سه دیدگاه مورد قبول واقع نشد.

دیدگاه چهارم

دیدگاه چهارم این است که پول‌های اعتباری مثلی هستند اما مثلیت آنها به قدرت خرید است و نه ارزش اسمی. این نظر را مرحوم شهید صدر و بعضی از شاگردان ایشان مطرح کرده‌اند و قهراً اشکالاتی هم به آن شده است. ما اصل این نظریه را شرح بدهیم تا بعد ببینیم چه اشکالاتی متوجه این نظر است.

خلاصه این نظر آن است که پول‌های اعتباری که شامل پول‌های کاغذی و اسکناس‌ها می‌شود، مال مثلی محسوب می‌شوند؛ یعنی مثلاً یک اسکناس صد هزار تومانی یا یک اسکناس ده هزار تومانی، مثل آن یک اسکناس دیگری با همین جنس و رنگ و عدد و رقم است؛ منتها مثلیت این کاغذ تنها به آن کاغذی که هم‌رنگ و هم‌عدد با آن است، نیست؛ بلکه هر چیزی که ارزش واقعی آن را بیان کند، مثل آن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، مقوم مثلیت پول اعتباری، قدرت خرید آن است (من بیشتر پول کاغذی را مثال می‌زنم ولی موضوع بحث ما فقط پول کاغذی نیست بلکه هر پول اعتباری است، یعنی همان صد هزار ریالی که پیامک آن برای شما می‌آید که مثلاً مانده موجودی شما صد هزار ریال است؛ بالاخره آن هم یک عدد و رقم است. یعنی مطلق پول‌های اعتباری و از جمله پول کاغذی) به این معنا که با آن می‌توان یک مقدار معینی کالا و خدمات دریافت کرد. شما مثلاً با ده هزار تومان می‌توانید پنج عدد نان بخرید و یک کالایی را دریافت کنید یا یک خدمتی را دریافت کنید. مثلاً کسی باری را که متعلق به شماست، از یک نقطه‌ای به نقطه دیگر حمل می‌کند؛ این یک خدمتی است که شما از کسی می‌گیرید. آن تولنایی و قدرتی که این پول برای دریافت خدمت یا کالا دارد، می‌شود قدرت خرید. این تولنایی و قدرت، مقوم این پول‌های کاغذی است. بنابراین اگر فرضاً کسی ده هزار تومان را در سال گذشته می‌داد و مثلاً ده عدد نان دریافت می‌کرد، امسال آن ده هزار تومان را می‌دهد و پنج عدد نان دریافت می‌کند، این یعنی قدرت خرید ده هزار تومان سال گذشته با قدرت

خرید ده هزار تومان امسال یکسان نیست؛ و اگر ما گفتیم مثلث پول اعتباری به واسطه قدرت خرید قوام پیدا می‌کند، این معنایش آن است که ده هزار تومان امسال مثل ده هزار تومان سال گذشته نیست. پس با اینکه پول کاغذی یا پول اعتباری مثلی است، اما آنچه که این پول با آن قوام پیدا می‌کند و جلبد در نظر گرفته شود تا ما یک پولی را مثل پول دیگر بدانیم، همسانی در قدرت خرید است. پس این ده هزار تومان مثل ده هزار تومان پارسال نیست؛ مثل ده هزار تومان پارسال چیست؟ آن مقداری که شما با آن بتوانید همان ده عدد نان را بخرید. یعنی مثلاً بیست هزار تومان می‌شود مثل پول سال گذشته.

ایشان در توضیح این مطلب که در دو سه موضع به آن پرداخته، این چنین می‌فرماید: (می‌خواهیم شرح بدهیم که چرا ایشان چنین مطلبی را می‌گوید که قدرت خرید مقوم مثلث محسوب می‌شود) اگر یک کالایی منفعت استعمالی داشته باشد، آن منفعت استعمالی به عنوان مقوم آن کالا به حساب می‌آید. اگر کسی یک چیزی را از دیگری بگیرد و ارزش استعمالی و منفعت استعمالی آن این باشد که او را گرم کند؛ مثلاً یک لباسی است که او را گرم می‌کند یا یخی است که آب را خنک می‌کند؛ این ارزش استعمالی و منفعت استعمالی در واقع مقوم آن شیء محسوب می‌شود. وقتی یک چیزی ارزش استعمالی خودش را از دست بدهد، کأن آن کالا هیچ و پوچ شده و منفعتی ندارد. پول‌های اعتباری مثل اسکناس تنها یک منفعت و ارزش استعمالی دارند و آن هم قدرت خرید است. ما قبلاً هم گفتیم که پول‌های کاغذی و پول‌های اعتباری، تنها ارزش مبادله‌ای دارند و ارزش استعمالی آنها جز ارزش مبادله‌ای نیست. درهم و دینار هم ارزش استعمالی دارند، چون خودشان طلا و نقره‌اند؛ طلا و نقره چه واسطه مبادله باشد و چه نباشد، ارزش دارد. اما وقتی طلا و نقره تبدیل به درهم و دینار می‌شود، اینجا یک ارزش دیگری به نام ارزش مبادله‌ای پیدا می‌کند. درهم و دینار هم ارزش استعمالی دارند و هم ارزش مبادله‌ای. اما پول‌های کاغذی و اعتباری، اگر واسطه مبادله نباشند و اگر اعتبار نشده باشند برای مبادله، به خودی خود هیچ ارزش و منفعتی ندارند؛ نهایتاً یک کاغذی است که کمی رنگ و لعاب پیدا کرده و یک عددی هم روی آن نوشته شده است. پس پول‌های اعتباری یک ارزش و منفعت دارند و آن هم قدرت خرید است که با آنها می‌توان یک مقدار معینی از کالا یا خدمات را دریافت کرد. حالا اگر این قدرت و این توان کم شود، آیا می‌توانیم یک چیزی را که به حسب ظاهر مثل اوست اما در واقع کارآیی آن را ندارد، بگوییم مثل آن است؟

مرحوم شهید صدر چند مثال می‌زند؛ البته این مثال‌ها برای تفهیم وصف مقوم یک چیز است. می‌گوید: اگر فرض کنید یک شخصی یک چاه آب دارد و شخص دیگری در نزدیکی این چاه آب، چاه فاضلاب حفر کند. اگر زمین آن هم محکم و سنگی و سخت باشد و همه کارشناسان بگویند که فاضلاب از این چاه به چاه آب سرایت نمی‌کند و هیچ تأثیری در این آب ندارد، اما همین که ببینند کنار چاه آب یک چاه فاضلاب حفر شده، رغبت عمومی به آب این چاه کم می‌شود؛ با اینکه هیچ تغییری در آب ایجاد نمی‌شود و همان منفعت و همان ارزش را دارد، قابل آشامیدن است و هیچ مشکلی هم ندارد. اما این کار باعث شده که رغبت عمومی به این چاه و آب آن کاهش پیدا کند. آیا ما می‌توانیم بگوییم کسی که چاه فاضلاب را حفر کرده، هیچ تعهدی نسبت به خسارت ناشی از این کار ندارد؟ این کار او باعث شده که ارزش چاه آب کاهش پیدا کند؛ این یک خسارت به آن شخص است؛ این باعث شده که در منفعت استعمالی آب چاه، نقص وارد شود. اینجا با اینکه هیچ تغییری در آن آب ایجاد

نشده، اما بالاخره رغبت به آن را کم کرده است. آنجا بحث ضمان و جبران این خسارت مطرح است. این یک نوع سببیت برای کاهش رغبت به آب این چاه است.

حال فرض کنید کسی یک چاه آب دارد و آن را به مردم عرضه می‌کند و ارزش این آب هم بالاخره معلوم است و مردم رغبت دارند و این آب را برای آشامیدن می‌خرند و استفاده می‌کنند. لکن کسی از جای دیگری با تانکر آب بیاورد و به مردم بفروشد؛ این هم باعث می‌شود که رغبت عمومی به این آب کم شود. چون می‌بینند تانکر آب آورده و با همان کیفیت و حتی بهتر از آن، دارد عرضه می‌کند و مردم هم پول می‌دهند و این آب را می‌خرند. این هم باعث کاهش رغبت و افت قیمت آب چاه شده، ولی ایشان می‌گویند اینجا هیچ تعهدی برای جبران این کاهش نیست. به قول ایشان این ناشی از قانون عرضه و تقاضا است؛ این باعث نشده که در منفعت استعمالی آب نقص ایجاد شود. پس در یک صورت نقص در منفعت استعمالی ایجاد می‌شود و در یک صورت نقصی ایجاد نمی‌شود؛ با اینکه در هر دو صورت، رغبت کاهش پیدا کرده است.

ایشان مثال دیگری می‌زند و می‌گویند: فرض کنید کسی یک خانه مسکونی داشته باشد و یک نفر شایعه پخش کند و بگوید در این خانه جن زندگی می‌کند و جن زده است. همین حالا هم مطرح است که مثلاً می‌گویند یک خانه‌ای جن دارد. اگر کسی یک چنین شایعه‌ای را پخش کند که این خانه محل سکونت جنیان است و این باعث شود که قیمت آن خانه افت پیدا کند و رغبت مردم به آن کم شود، این ضربه زدن به منفعت استعمالی این خانه است؛ با اینکه هیچ تغییری در این خانه از نظر خصوصیات تکوینی ایجاد نشده است. آنجا هم هیچ تغییری در خصوصیات تکوینی آب چاه ایجاد نشده بود؛ درست است که یک چاه فاضلاب کنار آن زده‌اند، اما فاضلاب به آن چاه نفوذ نکرده و این آب همان آب است. اینجا هم خانه هیچ تغییری نکرده و فقط گفته که اینجا محل سکونت جن است؛ ولی گفته‌اند چون این باعث شده که ارزش استعمالی و منفعت استعمالی آن خانه کم شود، بنابراین ضامن است و باید جبران کند.

ایشان با ذکر این امثله، می‌گویند معلوم می‌شود اسکناس و پول‌ها هم همینطور است؛ مثلاً ظاهر یک میلیون تومان اسکناس امروز با یک میلیون تومان اسکناس ده سال پیش هیچ فرقی ندارد؛ ظاهرشان مثل هم است، عدد و رقم، رنگ کاغذ، اینها هیچ فرقی با هم ندارند. اما این مثل آن محسوب نمی‌شود؛ چون با این یک میلیون تومانی که شما امسال می‌توانید یک مقداری کالا و خدمت دریافت کنید، ده سال پیش ده برابر این مقدار می‌توانستید کالا یا خدمت دریافت کنید. لذا این مثل آن محسوب نمی‌شود.

پس به طور کلی به نظر ایشان پول اعتباری یک مال مثلی محسوب می‌شود، لکن مقوم مثلثیت آن، قدرت خرید است. این می‌شود نظر چهارم؛ گفتیم آنهایی که قائل به مثلثیت هستند، خودشان چند دسته‌اند؛ یک دسته می‌گفتند مثلی است اما مثلثیت به ارزش اسمی است؛ دسته دیگر مثل ایشان می‌گویند مثلی است اما مثلثیت آن به قدرت خرید است. یک عده بسیار قلیل هم می‌گویند پول اعتباری، مثلی است لکن مثلثیت آن به هر دو است؛ یعنی هم به ارزش اسمی و هم قدرت خرید.

به هر حال یک ده هزار تومانی در ده سال اگر بخواهد مثل آن لحاظ شود، قدرت خرید آن است. بالاخره آنچه باعث قوام مثلثیت است، این است که اگر اجناس ده برابر بالا رفته، اینجا باید ده تا ده هزار تومانی کنار هم قرار بگیرد یا یک صد هزار تومانی. لذا ایشان به طور کلی ارزش اسمی را کنار می‌گذارد اما یک عده می‌گویند هر دو با هم؛ حالا اینکه منظورشان چیست،

ما این را بعداً توضیح می‌دهیم.

بررسی دیدگاه چهارم

نسبت به این نظریه چندین اشکال مطرح شده است؛ بعضی از اشکالات خیلی مهم نیستند؛ فقط یکی دو اشکال مهم وجود دارد. چون وقت گذشته، من ابتدا اشکالاتی که خیلی اهمیتی ندارد و کوتاه‌تر است را عرض می‌کنم و بعد سراغ اشکال اصلی می‌رویم.

اشکال اول

یک اشکال این است که قدرت خرید از عوارض پول است نه مقوم آن؛ و الشاهد علی ذلک اینکه در عرف هیچ کسی نمی‌گوید فلانی قدرت خرید را قرض داد بلکه می‌گویند پول را قرض داد. شما همین الان اگر از کسی صد هزار تومان قرض بگیرید، نه شما می‌گویید من صد هزار تومان قدرت خرید قرض کردم و نه آن کسی که قرض می‌دهد می‌گوید من به این اندازه قدرت خرید قرض دادم. این متعارف و متداول نیست که کسی قدرت خرید را استعمال کند به جای کلمه پول. اگر قدرت خرید مقوم پول بود، اگر قدرت خرید مقوم این شیء بود، باید می‌توانستیم به جای آن واژه، از کلمه قدرت خرید استفاده کنیم. پس قدرت خرید مقوم پول محسوب نمی‌شود بلکه از عوارض و حالات پول است. حالات پول تغییر می‌کند؛ یک وقت قدرت خریدش بالا می‌رود و یک وقت قدرت خرید پایین می‌آید.^۱

بررسی اشکال اول

این اشکال به نظر می‌رسد بیشتر یک اشکال لفظی و مجادله بر سر کلمات باشد؛ چون ما همین کار عرف را اگر تحلیل کنیم و بشکافیم، چه زمانی مردم به سراغ قرض می‌روند؟ وقتی که قدرت خرید آنها کاهش پیدا می‌کند. کسی که مثلاً درآمد او سال گذشته ماهانه ده میلیون تومان بوده، مثلاً امسال هم دوازده میلیون تومان درآمد دارد، اما باز بیش از گذشته قرض می‌کند، این معنایش آن است که قدرت خرید او کاهش پیدا کرده است. نه اینکه نیازهای او افزایش پیدا کرده باشد؛ حتی ممکن است نیازهای او کاهش هم پیدا کرده باشد؛ اما همان ضروریات زندگی را با این دوازده میلیون تومان در ماه نمی‌تواند تهیه کند. این معنایش کاهش قدرت خرید است. اینکه برخی اوقات پای قرض به میان می‌آید، می‌بیند قدرت خریدش کاهش پیدا کرده و لذا دنبال قرض می‌رود. بنابراین اینکه ما قدرت خرید را از عوارض به حساب بیاوریم و بگوییم مقوم محسوب نمی‌شود، این بازی با الفاظ است؛ برای اینکه حقیقتاً قدرت خرید است که به پول ارزش می‌دهد. ارزش استعمالی پول، منحصر در ارزش مبادله‌ای است؛ ارزش مبادله‌ای یعنی چه؟ یعنی آن مقداری که می‌تواند با آن مبادله انجام بدهد. یعنی این را بدهد و به ازاء آن، یک کالا یا خدمتی دریافت کند.

پس این اشکال قابل قبول نیست.

اشکال دوم

۱. ربا و کاهش ارزش پول، ص ۲۱۰.

اشکال دوم این است که قدرت خرید اساساً یک امر کلی و مبهم است؛ برای اینکه قدرت خرید هیچ چهارچوبی ندارد و نمی‌شود آن را دقیق بدست آورد؛ نمی‌توان یک محدوده واضح و روشنی برای آن تعیین کرد. بله، اصل اینکه قدرت خرید تفاوت می‌کند و بالا و پایین می‌شود بحثی نیست؛ اما واقع این است که این خیلی کلی و مجمل است. به همین جهت نمی‌تواند مقوم مثلث پول باشد، چون مستلزم غرر است؛ حالا این غرر در همه چیز، از مهریه و قرض گرفته تا چیزهای دیگر پیش می‌آید. اگر ملاک قدرت خرید باشد، موقع ادا وقتی بخواهند محاسبه کنند، واقعاً چگونه می‌توان این قدرت خرید را محاسبه کرد؟ با چه ملاک و معیاری می‌توانیم این را بدست بیاوریم؟ چون ابهام دارد و مجهول است، لذا موجب غرر می‌شود. این آقا صد هزار تومان قرض گرفته و می‌خواهد شش ماه دیگر یا یک سال دیگر پس بدهد؛ این چطور باید پس بدهد؟ چه چیزی را باید در نظر بگیرد؟ چقدر باید بدهد؟^۱

بررسی اشکال دوم

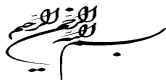
این اشکال هم قابل جواب است؛ اینکه قدرت خرید تا حدی ابهام دارد و کلی است، فی‌الجمله قابل قبول است؛ برای اینکه شما چه کالایی را می‌خواهید ملاک قرار بدهید؟ یک کالایی ده درصد افزایش پیدا می‌کند، یک کالایی بیست درصد، یک کالایی پنجاه درصد، بالاخره ضابطه‌مند کردن این تفاوت قیمت‌ها و ارزش‌ها کار مشکلی است. اما عرض ما این است که اولاً راه برای محاسبه و تعیین قدرت خرید در هر زمانی وجود دارد؛ بالاخره این اعداد و ارقام که برگرفته از یک سبد است و شامل همه کالاها می‌شود، یک شاخصی برای قدرت خرید به ما می‌دهد؛ همه جای دنیا الان این شاخص را دارند؛ قدرت خرید را با آن معیار نسبت به هر پولی تعیین می‌کنند؛ اینکه مثلاً در ریال ایران چه مقدار قدرت خرید وجود دارد و با آن چه مقدار کالا و خدمت می‌توان دریافت کرد. بله، مثلاً نان ۱۰ درصد افزایش پیدا کرده، لبنیات ۲۰ درصد، مسکن ۵۰ درصد؛ ما نمی‌گوییم یک کالای خاصی را معیار قرار بدهیم. اینجا یک سببی از قیمت‌ها با روشی که برای محاسبه وجود دارد، ملاک قرار می‌گیرد. به علاوه، این مستلزم غرر نمی‌شود؛ برای اینکه وقتی کسی قرض می‌گیرد، یک مقدار معینی از پول را قرض می‌گیرد، مثلاً صد هزار تومان قرض می‌گیرد؛ بنابراین اصل پول معین است. همین پول یک قدرت خریدی دارد؛ همین قدرت خرید در شش ماه دیگر یا یک سال دیگر، زمانی که وقتی تأدیه دین باشد، قدرت خرید آن معلوم است و دیگر غرری به وجود نمی‌آید. مثلاً اگر ما فرض کنیم و بگوییم نرخ تورم را ملاک قرار بدهیم، این نرخ تورم سالانه ۲۰ درصد، ۳۰ درصد، ۴۰ درصد، هر چه که هست، مبین قدرت خرید است. بنابراین به هر معنایی که بگیریم، غرر و جهالت و ضرر و اینها پیش نمی‌آید.

بحث جلسه آینده

چند اشکال دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مجله فقه اهل بیت (ع)، ش ۲، هاشمی شاهرودی، سال ۱۳۷۴.



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول -

بررسی دیدگاه چهارم - اشکال سوم و بررسی آن - اشکال چهارم و بررسی آن

جلسه: ۸

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره دیدگاه چهارم از دیدگاه‌های مربوط به مثلی بودن یا قیمی بودن پول‌های اعتباری بود. محصل دیدگاه چهارم که شهید صدر و برخی دیگر به آن ملتزم شده‌اند، این است که مثلث پول‌های اعتباری و اسکناس‌های کاغذی که به نوعی پول اعتباری محسوب می‌شوند، به قدرت خرید است. به عبارت دیگر، قدرت خرید مقوم مثلث این پول‌هاست؛ لذا صرف همانندی ظاهری اسکناس‌ها یا همانندی اعداد و ارقام در فضای الکترونیک، موجب تأدیه دیون و سایر امور مربوط به آن نمی‌شود؛ بلکه مثلث با همسانی در قدرت خرید محقق می‌شود. قدرت خرید اگر به یک اندازه باشد، می‌توانیم بگوییم این پول مثل آن پول است. طبیعتاً این دیدگاه آثار و نتایجی دارد که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ادامه بررسی دیدگاه چهارم

عرض کردیم اشکالاتی نسبت به این دیدگاه مطرح شده است؛ دو اشکال را در جلسه گذشته ذکر کردیم و پاسخ دادیم.

اشکال سوم

اشکال سوم این است که به طور کلی کسی که دارنده اسکناس محسوب می‌شود، در واقع مالک آن کاغذ با شماره سری معین و اعداد و ارقام ریالی مکتوب در آن به شمار می‌رود و نه بیشتر. یعنی مثلاً اگر یک اسکناس ده هزار تومانی متعلق به شما باشد، شما مالک این ورقه و کاغذ هستید که دارای یک شماره سری است و یک عددی که بر روی آن نقش بسته و بعضی از تصاویر و امضاهایی که بر روی آن منقوش است. قدرت خرید یک امر زائد بر این شیء است؛ قدرت خرید از لوازم و اوصاف اضافی این شیء محسوب می‌شود. این شیء همین کاغذی است که یک مقدار معینی از ریال یا درهم یا دلار بر روی آن نوشته شده است. شماره‌گذاری‌هایی که روی این کاغذها انجام می‌شود یا طراحی خاصی که بر روی آن صورت می‌گیرد، برای آن است که جلوی تقلب را بگیرد؛ و نیز به این منظور است که نشان دهد این یک کاغذی است که حکومت آن را به رسمیت می‌شناسد؛ یعنی این یک سند حکومتی است و نشان‌دهنده آن است که این اسکناس از طرف حکومت منتشر شده و معتبر است. بنابراین چیزی به نام قدرت خرید مملوک نیست؛ دارنده اسکناس، مالک قدرت خرید شناخته نمی‌شود؛ هر چه هست، همین شیء و کاغذی است که با اعداد و ارقام معین و رنگ مشخص و نقش‌های کاملاً معلوم، در اختیار این شخص است و او مالک آن محسوب می‌شود. اصلاً مالکیت نسبت به قدرت خرید قابل تصویر نیست؛ مالکیت نسبت به این شیء معین است. قدرت خرید

لازمه این کاغذ است؛ یعنی یک چنین کاغذی با یک چنین اعدادی در مقابلش یک مقدار معینی کالا و خدمات ارائه می‌دهند.^۱

بررسی اشکال سوم

این اشکال چنانچه فرض کنیم غیر از اشکال پنجم است که برخی از شاگردان شهید صدر مطرح کرده‌اند، قابل پاسخ است. اینکه می‌گوییم فرض کنیم غیر از آن است، چون به نوعی می‌توانیم این اشکال را برگردانیم به اشکال پنجم؛ چون در اشکال پنجم خواهیم گفت که اوصاف و ویژگی‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: ذاتی و نسبی. تغییر در اوصاف نسبی به نظر مستشکل هیچ تأثیری در این مسئله ندارد؛ اگر اوصاف ذاتی تغییر کند، این فرق می‌کند؛ حالا بعداً این را توضیح خواهیم داد. ممکن است این اشکال به آن اشکال برگردد یا به تعبیر دیگر ریشه این اشکال همان سخن باشد؛ چون اینجا هم ادعا شده که قدرت خرید از لوازم و اوصاف اضافی پول است؛ برای همین می‌گوییم محتمل است این اشکال برگردد به آن اشکال یا حداقل متخذ از آن اشکال باشد و با تغییر برخی عبارات، به شکل دیگری ارائه شده باشد. ما فرض می‌کنیم اساساً این اشکال غیر از آن اشکال است؛ چون اینجا غیر از جهت لوازم و اوصاف اضافی، بر مالکیت تأکید شده است؛ چون می‌گویند دارنده اسکناس، مالک این شیء معین است نه مالک قدرت خرید.

پاسخ به این اشکال با توجه به مطالبی که ما در جواب اشکال اول و دوم گفتیم و نیز آنچه در تشریح این دیدگاه بیان شد، معلوم می‌شود. چون بین این کاغذ که به عنوان اسکناس شناخته می‌شود و شماره سری معین دارد و عدد و رقمی بر روی آن نوشته شده و بین قدرت خرید، نمی‌توانیم تفکیک کنیم. طبق دیدگاه چهارم، اساساً این کاغذ با قدرت خرید جدا نیستند؛ این کاغذ نشانگر یک قدرت خرید است؛ مبین یک توانایی است برای خرید و دریافت مقداری کالا و خدمت. پس کسی که مالک این اسکناس است، در حقیقت توانایی بر دریافت آن خدمت یا کالا دارد؛ یعنی ملوک قدرت خرید هم است. اینها از هم جداشدنی نیست؛ دارنده این اسکناس می‌تواند مقدار معینی کالا یا یک خدمتی را دریافت کند. حقیقت این اسکناس این است و غیر از آن نیست که شما این را به عنوان یک وصف اضافی یا لازم اضافی معرفی می‌کنید.

و الشاهد علی ذلک که اگر کسی این اسکناس را به دیگری قرض بدهد، در حقیقت دارد این قدرت خرید را به او منتقل می‌کند؛ اصلاً اینها قابل جدا شدن نیست. مالکیت این اسکناس عین مالکیت قدرت خرید است. این وصف (وصف قدرت خرید) اساساً از این اسکناس قابل جدا شدن نیست.

لذا به نظر ما این اشکال هم وارد نیست.

اشکال چهارم

اشکال چهارم هم که در همان مقاله مطرح شده^۲ این است که چنانچه ما قدرت خرید را وصف ذاتی پول بدانیم و بگوییم مقوم مثلیت پول است، تالی فاسدهایی دارد که نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم؛ حداقل دو تالی فاسد را ذکر می‌کند.

۱. مجله اقتصاد اسلامی، سال ۱۳۸۴، شماره ۱۹، ص ۱۲۳-۱۵۰، «بررسی و نقد نظریه‌های برخی از اندیشه‌وران اسلامی درباره ماهیت پول».

۲. همان.

تالی فاسد اول این است که اگر ما قدرت خرید را مقوم مثلث پول بدانیم و بگوییم مثلاً این وصف ذاتی است نه اضافی و قابل جدا شدن نیست، لازمه‌اش این است که در پول‌های اعتباری مثل اسکناس، مال و مالیت یکی شود؛ در حالی که مال و مالیت از نظر عرف و عقلاً دو امر جداگانه هستند؛ مال یک تعریف دارد و مالیت یک تعریف. پس نتیجه اینکه قدرت خرید نمی‌تواند مقوم مثلث پول باشد.

به عبارت دیگر، مستشکل یک قیاس استثنائی تشکیل داده است؛ می‌گوید اگر قدرت خرید مقوم مثلث باشد یا به تعبیر دیگر ذاتی پول باشد و از ویژگی‌های ذاتی پول محسوب شود، لازمه‌اش آن است که مال و مالیت یکی شود؛ لکن باطل؛ اینکه مال و مالیت یکی شوند، قطعاً از نظر عرف و عقلاً باطل است و پذیرفته نیست. نتیجه اینکه ما نمی‌توانیم قدرت خرید را وصف مقوم پول و مثلث پول بدانیم. همان مدل قیاس استثنائی است؛ این‌کان المقدم فالتالی لکن التالی باطل فالمقدم مثله؛ اینجا هم همینطور است.

عمده این است که مقدمه اول چگونه ثابت می‌شود؟ مقدمه اول این است که اگر قدرت خرید از ذاتیات پول باشد یا وصف ذاتی آن باشد یا مقوم مثلث پول باشد، يلزم منه یکی شدن مال و مالیت. صورت این اشکال باید درست شود و در یک قالب فنی بیان شود؛ می‌گوید ما اینجا یک کاغذ داریم (تأکید من روی کاغذ است تا ملموس‌تر شود و الا پول‌های الکترونیکی به این وضوح شاید نتواند مقصود را برساند) که به آن اسکناس می‌گویند و روی آن نوشته صد هزار ریال؛ این شیء نزد عقلاً به عنوان مال شناخته می‌شود. مال از نظر عقلاً برای اشاره به ذات شیء به کار می‌رود. مالیت در واقع ارزش آن شیء است؛ آن مقداری که برای آن شیء ارزش ایجاد می‌کند یا به تعبیر دیگر مالیت برای وصف ارزش مبادله‌ای به کار می‌رود. نتیجه این که اینجا در حقیقت مالیت کأن به خاطر قدرت خرید حاصل شده است. پس ما اینجا یک مال داریم و یک مالیت؛ یکی ذات شیء که همان کاغذ است و دیگری قدرت خرید که مالیت آن محسوب می‌شود. شما وقتی ادعا می‌کنید قدرت خرید مقوم پول است، یعنی چه؟ یعنی قدرت خرید عین این شیء است؛ یعنی مالیت عین مال است؛ پس بین مال و مالیت اتحاد پیش می‌آید و این باطل است. دقت فرمودید که چرا در مقدمه اول ادعا شد لازمه دیدگاه چهارم اتحاد مال و مالیت است؟ این را توضیح دادم. بعد می‌گوید لکن التالی باطل؛ اتحاد مال و مالیت درست نیست و از نظر عرف اینها قطعاً دو چیز هستند و یک چیز نیستند. پس نتیجه این است که قدرت خرید مقوم پول و مثلث آن نیست.

تالی فاسد دوم این است که اگر ما قدرت خرید را مقوم مثلث پول بدانیم، لازمه‌اش آن این است که پول هم مثلی باشد هم قیمی؛ در حالی که یک شیء نمی‌تواند هم مثلی باشد هم قیمی؛ نتیجه آنکه قدرت خرید نمی‌تواند مقوم مثلث پول باشد. این هم دقیقاً در قالب یک قیاس استثنائی بیان شده است؛ حالا درست است که مستشکل خودش به این ترتیب بیان نکرده و نامی از قیاس استثنائی نبرده، اما اگر ما بخواهیم یک صورت فنی به سخن او بدهیم، همین است و غیر از این نیست.

اگر قدرت خرید وصف ذاتی پول و مقوم پول باشد، لازمه‌اش این است که پول هم مثلی باشد و هم قیمی؛ در حالی که یک شیء نمی‌تواند هم مثلی باشد و هم قیمی. نتیجه اینکه پول نمی‌تواند عبارت از قدرت خرید باشد.

اما چرا قدرت خرید اگر وصف مقوم پول به حساب آید و مثلث به همسانی در قدرت خرید باشد، لازمه‌اش این است که این

پول و اسکناس کاغذی هم مثلی باشد و هم قیمی؟ برای اینکه از یک طرف این پول و این ذات و این شیء مثلش یک پول است با همین عدد و شماره و رنگ خاص کاغذ. از یک طرف شما می‌گویید مثل پول هر چیزی است که قیمت واقعی آن را بیان کند؛ قیمت واقعی این پول همان قدرت خرید است. پس ما باید هم این ارزش اسمی را در نظر بگیریم و هم آن قدرت خرید را؛ هم خود کاغذ را در نظر بگیریم و هم قدرت خریدش را. این منجر به این می‌شود که این کاغذ و این پول هم مثلی باشد و هم قیمی، در حالی که عرف اشیاء را از دو حال خارج نمی‌داند: یا مثلی یا قیمی. این دوگانگی بین این دو، یک امر شناخته شده نزد عرف است.

سؤال:

استاد: از باب اینکه خود پول معلوم است که مثل آن یک پولی است که عدد و رقم را روی آن نوشته؛ اما از این جهت که این مبین قیمت واقعی است؛ طبق دیدگاه چهارم، ملاک در این، قیمت واقعی آن همان قدرت خرید است. پس معلوم می‌شود که هم مثلی است و هم قیمی. این حرف مستشکل است.

پس اگر ما ملتزم شویم به دیدگاه چهارم، حداقل به این دو تالی فاسد مبتلا خواهیم شد: یکی اتحاد مال و مالیت، و دیگری اجتماع مثلیت و قیمیت در شیء واحد؛ و چون هر دو برخلاف نظر عرف است، عرف هم بین مال و مالیت تفکیک می‌کند و هم اینکه مثلی و قیمی را قابل اجتماع در یک شیء نمی‌داند، یعنی به دوگانه مثلی و قیمی قائل است؛ بنابراین برای پرهیز از چنین تالی فاسدهایی نمی‌توانیم بگوییم مثلیت پول به قدرت خرید آن است.

بررسی اشکال چهارم

این اشکال هم قابل قبول نیست؛ هم تالی فاسد اول و هم دومی پذیرفته نیست.

بررسی تالی فاسد اول

اما آن تالی فاسد اول که اشاره کردند؛ بله، عرف برای مال یک تعریفی قائل است و برای مالیت یک تعریف دیگری قائل است. اما بین اینها تفکیک قائل نیست؛ اینها کاملاً به هم وابسته‌اند. یعنی اگر چیزی مال باشد، مالیت دارد؛ اگر چیزی مالیت نداشته باشد، اصلاً مال محسوب نمی‌شود. مالیت یک شیء نزد عرف به اعتبار این است که آن شیء مال باشد و بالعکس. شما می‌توانید یک چیزی را در نظر بگیرید که مال باشد و مالیت نداشته باشد، یا مالیت داشته باشد و مال نباشد؟ اینکه شما می‌گویید دوگانگی بین مال و مالیت از پذیره‌های مسلّم عرفی است، این خودش اول الکلام است. یعنی چه دوگانگی بین مال و مالیت نزد عرف کاملاً پذیرفته شده است؟ بله، مفهوم مال و مالیت با هم متفاوت است؛ اما حقیقت مال و مالیت از هم جداشدنی نیستند. مال به ذات شیء اطلاق می‌شود اما مهم این است که ارزش آن شیء به چه چیزی است؛ همین عرفی که شما می‌گویید، می‌گوید این اسکناس پول است و مال محسوب می‌شود و کالا نیست، اما ارزش آن به چیست؟ به آن مقداری که در مقابل آن خدمت یا کالا دریافت می‌شود. پس اینها از هم جداشدنی نبوده و قابل تفکیک نیست؛ ممکن است این مال مالیتش به دلایلی بالا برود و افزوده شود یا کاهش پیدا کند. ارزش آن افزایش پیدا کند یا از ارزش آن کاسته شود. پس اینکه می‌گویند لازمه‌اش این است که بین مال و مالیت اتحاد پیش بیاید و این را به عنوان یک تالی فاسد مطرح کرده‌اند، این چنین نیست. اتحاد بین این دو و اندکاک این دو در یکدیگر، هیچ محذوری ندارد. لذا این چه تالی فاسدی است؟ حیثیات آن فرق می‌کند.

وابستگی تام این دو به یکدیگر اساساً قابل انکار نیست.

بررسی تالی فاسد دوم

اما تالی فاسد دوم که گفتند اگر ما قدرت خرید را مقوم مثلیت پول بدانیم، اگر قوام پول را به قدرت خرید بدانیم، لازمه‌اش این است که پول هم مثلی باشد و هم قیمی؛ این هم درست نیست. چرا درست نیست؟ برای اینکه پول به اعتبار قدرت خرید ارزش پیدا می‌کند؛ طبق دیدگاه شهید صدر، پول که قدرت خرید مقوم آن محسوب می‌شود، مثلی است منتها مثلیت به لحاظ قدرت خرید و توانایی قدرت خرید است. طبق دیدگاه چهارم اصلاً هیچ کاری به ارزش اسمی نداریم؛ چون این قدرت خرید در دوره‌های مختلف متفاوت است؛ یکجا با ده هزار تومان می‌تواند یک کالایی را بخرد، یکجا با صد هزار تومان می‌تواند این کالا را بخرد؛ هر دو هم پول است، هر دو هم مثلی‌اند و قدرت خرید معیار و ملاک مثلیت است و پای امر دیگری در کار نیست. بله، آن اعداد و ارقام که بر روی کاغذ نوشته شده، آن شماره سری، آن رنگ و نقش مخصوص، اینها در واقع مبرز و مظهر قدرت خرید هستند؛ یعنی اندازه قدرت خرید را معلوم می‌کنند. ده هزار تومان در واقع مبین یک حدی از قدرت خرید است. پس اینکه هم مثلی باشد و هم قیمی، این چنین نیست؛ طبق این دیدگاه اینها مثلی هستند.

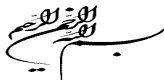
سَلَمْنَا که هم مثلی باشد هم قیمی، این چه محذوری دارد؟ اینکه مستشکل می‌گوید عرف نمی‌پذیرد یک چیزی هم مثلی باشد و هم قیمی، عرض ما این است که نخیر، برای عرف قابل پذیرش است که مثلاً یک چیزی در یک شرایطی مثلی باشد و تبدیل شود به قیمی؛ یا برعکس، یک چیزی قیمی باشد و تبدیل شود به مثلی. بله، ممکن است بگوییم در آن واحد نمی‌توانیم یک شیء را هم مثلی و هم قیمی بدانیم؛ اما به اعتبارات مختلف هیچ منعی از اینکه یک شیء هم مثلی و هم قیمی باشد، به نظر نمی‌رسد.

پس تا اینجا اشکال چهارم هم پاسخ داده شد.

بحث جلسه آینده

اشکال پنجم باقی مانده که چه بسا اشکال پنجم در میان این اشکالات، مهم‌ترین اشکال باشد؛ این را باید مطرح کنیم و پاسخ بدهیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلث یا قیمت پول -

بررسی دیدگاه چهارم - اشکال پنجم

سال دوم

جلسه: ۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما درباره دیدگاه‌های مختلف پیرامون مثلی بودن یا قیمی بودن پول‌های اعتباری سخن می‌گفتیم؛ نوبت به دیدگاه چهارم رسید. دیدگاه چهارم این بود که پول‌های اعتباری مثلی هستند لکن قدرت خرید مقوم مثلث آن است؛ برخلاف دیدگاه سوم که پول‌های اعتباری را مثلی می‌داند لکن قوام مثلث طبق این دیدگاه به ارزش اسمی آن است. این دیدگاه توسط شهید صدر مطرح شده و البته مدافعان دیگری هم دارد. چهار اشکال نسبت به این دیدگاه مطرح شد و به هر چهار اشکال پاسخ داده شد.

اشکال پنجم

مهم‌ترین اشکالی که به این دیدگاه وارد شده، اشکالی است که یکی از شاگردان ایشان مطرح کرده^۱ و توسط برخی دیگر از شاگردان شهید صدر به آن پاسخ داده شده است. نویسنده این مقاله هم مرحوم آقای سیدکاظم حائری است. اصل مطلب مشتمل بر یک مقدمه است و ذکر دو مثال و یک شاهد. مقدمه‌ای که ایشان ذکر کرده، این است:

مقدمه

اشیاء به طور کلی دو نوع وصف یا ویژگی دارند؛ یکی وصف ذاتی و دیگری وصف نسبی. منظور از وصف یا ویژگی ذاتی، آن دسته از خصوصیات و اوصاف ذاتی شیء است، بدون اینکه با سایر اشیاء و اموال مقایسه شود و بدون در نظر گرفتن منشأ نیاز انسان؛ مثلاً وصف ذاتی یخ آن است که آب را سرد و خنک می‌کند؛ لذا اگر چیزی به عنوان یخ در آب ذوب شود و آب را خنک نکند، وصف ذاتی آن مختل شده است. فرض کنیم چنین یخی موجود باشد که در آب ذوب شود اما باعث خنکی آب نشود.

وصف نسبی، ویژگی و وصفی است که در اثر سنجش و مقایسه با چیزی غیر از آن یا در مقایسه با نیاز مصرفی انسان تحقق پیدا می‌کند. مثلاً وصف مرغوب بودن و مورد رغبت مردم بودن یا نبودن؛ اینکه مثلاً همین یخ در تابستان مورد رغبت است و مردم رغبت به یخ دارند، اما در زمستان هیچ رغبتی به یخ وجود ندارد. این وصف نسبی است؛ چون یا به لحاظ نیاز انسان تحقق پیدا می‌کند یا در مقایسه با یک کالا و شیء دیگر.

بر این اساس مثل یک شیء چیزی است که اوصاف ذاتی آن شیء در آن محفوظ باشد. لذا اگر اوصاف نسبی تغییر کند و از

۱. مقاله الاوراق المالية الاعتبارية در مجله الرسالة، سال سوم، شماره ۹، صفحه ۱۰۰.

بین برود، لطمه‌ای به مثلثیت نمی‌خورد. پس معیار و مدار در صدق مثل، بقاء اوصاف ذاتی و ویژگی‌های ذاتی است و تغییر اوصاف نسبی صدمه‌ای به مثلثیت شیء نمی‌زند.

مثال اول

فرض کنید اگر کسی از دیگری یخ را با خصوصیت ذوب شدن در آب و خنک‌کنندگی آن در تابستان از کسی بگیرد و در زمستان آن را پس بدهد، این یخ مثل همان یخی است که قرض گرفته است. چون وصف ذاتی آن محفوظ است؛ وصف ذاتی یخ این بود که در آب ذوب شود و آب را خنک کند. این وصف ذاتی برای یخ حتی در زمستان وجود دارد. اما اگر فرض کنیم یک چیزی به عنوان یخ به او بدهد در همان زمان، حتی در تابستان، اما این خاصیت را نداشته باشد که در آب ذوب شود و آب را خنک کند، این مثل آن یخ محسوب نمی‌شود؛ چون وصف ذاتی آن از بین رفته است.

حال اگر وصف نسبی تغییر کند؛ یخی را در تابستان قرض بگیرد و وصف ذاتی آن هم باقی باشد، یعنی ذوب شدن در آب و خنک کردن آب، اما این را در زمستان به او پس بدهد. وقتی یخ در زمستان پس داده می‌شود، دیگر وصف نسبی آن باقی نیست؛ یک وصف نسبی داشته و آن هم اینکه در تابستان نسبت به آن رغبت بود؛ الان در زمستان نسبت به آن رغبت نیست. حالا می‌توانیم بگوییم این یخی که در زمستان به او داده، مثل یخی که در تابستان گرفته نیست؟ خیر، برای اینکه یخ در زمستان نسبت به تابستان و در مقایسه با تابستان، وصف نسبی آن از بین رفته، اما وصف ذاتی آن باقی است. لذا از آنجا که زوال وصف نسبی لطمه‌ای به مثلثیت شیء نمی‌زند، این یخ مثل همان یخی است که در تابستان گرفته بود. اما اگر فرض کنید یک چیزی به او می‌دهد که ظاهرش عین یخ است و هر کسی هم ببیند می‌گوید یخ است، اما در آب ذوب نمی‌شود یا مثلاً در آب ذوب می‌شود اما خنک نمی‌کند؛ این مثل آن محسوب نمی‌شود. چون وصف ذاتی و ویژگی ذاتی آن تغییر کرده است.

ایشان می‌گویند اگر کسی با دعا یا ورد، یا من این را اضافه می‌کنم که کارهایی که الان مرسوم است و ابرها را بارور می‌کنند و باران ایجاد می‌کنند، یک کاری کند که هوا در تابستان خنک شود؛ وقتی هوا خنک شد، دیگر آن رغبتی که در روزهای گرم نسبت به یخ وجود دارد، از بین می‌رود. وقتی رغبت کم شد یا از بین رفت، قهراً قیمت یخ پایین می‌آید و یخ‌ها روی دست او می‌ماند و کسی نمی‌خرد و ضرر می‌کند. اینجا می‌گویند اگر این شخص به قصد ضربه زدن به فروشنده یخ این کار را بکند، چون موجب اضرار به او شده ضامن است. ما فعلاً با ضمان کار نداریم. اما اگر این شخص برای خلاصی از گرمای هوا یا نجات زمین‌های کشاورزی از بی‌آبی یک کاری کرده که هوا خنک شود و باران بیاید؛ اینجا درست است که این کار باعث کم شدن رغبت مردم می‌شود و این وصف نسبی از بین رفته یا ناقص شده، ولی ضامن نیست. چون کاری کرده که وصف نسبی از بین رفته است. اما اگر فرض کنیم یک کاری کند که این یخ خاصیت خودش را از دست بدهد، یعنی در آب ذوب نشود و موجب خنک شدن آب هم نشود؛ این در واقع موجب از بین رفتن یا نقص آن وصف ذاتی شده است. لذا اگر بخواهد این را بدهد، این مثل آن محسوب نمی‌شود.

مثال دوم

یک مثال دیگر هم می‌زند؛ معمولاً مثال‌ها برگرفته از محیط زندگی و دریافت‌هایی است که انسان از محیط پیرامونی دارد. مثال دیگر راجع به عبای تابستانی است؛ عبای تابستانی یک ویژگی‌هایی دارد. می‌گویند اگر کسی یک کاری کند که موجب کم شدن رغبت مردم به عبا شود یا اصلاً رغبت مردم را به عبای تابستانی از بین ببرد و آن عبا ارزان شود؛ اگر مانند همان عبا را به آن

شخص بدهد، این مثل آن است. چون تغییر در یک وصف نسبی و اینکه مردم تا چه حدی رغبت دارند پیش آمده است. اما اگر فرض بفرمایید یک کاری کند که وصف ذاتی عبا از بین برود، طبیعتاً اگر بخواهد مثل آن را بدهد، دیگر با از بین رفتن وصف ذاتی، مثل محسوب نمی‌شود.

تطبیق بر مقام

بعد از آن بیان این مثال‌ها، ایشان می‌گویند در مورد پول‌های اعتباری کاهش ارزش پول از اوصاف نسبی و ویژگی‌های نسبی پول است و نه وصف ذاتی. وصف ذاتی پول و خصوصیتی که به ذات پول مربوط می‌شود، این است که این واسطه در مبادله است و یک ارزش مبادله‌ای دارد و آن عدد و رقمی که بر روی آن نوشته شده، مبین یک اعتبار و یک حدی از اعتبار برای خرید و برای دریافت خدمت است. اما اگر مثلاً پولی که امسال با آن می‌تواند یک چیزی بخرد، به اندازه یک ششم آن چیزی است که ده سال پیش می‌خرید، این تغییر و کاهش ارزش مربوط به وصف نسبی است و نه وصف ذاتی. وصف ذاتی پول همان است که واسطه در مبادله است یا مثلاً ذخیره ارزش می‌کند؛ آن کارکردهای سه‌گانه‌ای که برای پول ذکر شد. اما کاهش ارزش پول از اوصاف نسبی است؛ ده سال پیش با این پول یک خانه می‌توانست بخرد، اما امروز با این پول یک دانگ از شش دانگ آن خانه را می‌تواند بخرد. به بیان ایشان، این تغییر مربوط به وصف نسبی پول است؛ چون ما وقتی این پول را با گذشته مقایسه می‌کنیم قدرت خرید این پول را با قدرت خرید ده سال پیش می‌سنجیم، این نقص آشکار می‌شود. پس این تغییر و کاهش در وصف نسبی پول است اما وصف ذاتی آن هیچ تغییری نکرده و این پول مانند پول ده سال پیش است؛ همان ارزش اسمی را دارد و همان کارکرد را دارد.

شاهد

بعد ایشان یک شاهدی هم بر این مدعا ذکر می‌کند؛ البته عمده این بحث را به عنوان مبنا برای فتوا به عدم ضمان مطرح کرده است؛ اما چون ما هنوز بحث موضوع‌شناسی می‌کنیم، تا همین جا پیش می‌رویم. ما فعلاً می‌خواهیم ببینیم آیا قدرت خرید مقوم مثلث پول اعتباری است یا نه. حالا مسئله ضمان یا عدم ضمان چیزی است که بعداً ان شاء الله مفصلاً درباره ادله و مستندات آن بحث خواهیم کرد. شاهدی که ایشان ذکر می‌کند، این است که درهم و دینار در گذشته هم دارای ارزش استعمالی بودند و هم ارزش مبادله‌ای، درهم و دینار از این جهت که خودشان طلا و نقره بودند و طلا و نقره مورد مصرف بود، طبیعتاً یک ارزش استعمالی و مصرفی داشت. وقتی هم که تبدیل شدند به سکه و عنوان درهم و دینار پیدا کردند، قهراً یک ارزشی به نام ارزش مبادله‌ای پیدا کردند. ایشان می‌گویند در گذشته خود درهم و دینار قیمتش بالا و پایین می‌شد و کم و زیاد می‌شد، اما شما نمی‌بینید هیچ فقهی فتوا داده باشد به اینکه اگر مثلاً قیمت درهم کاهش پیدا کرد یا قیمت دینار کم شد، آن شخصی که مثلاً درهم و دینار را به عنوان ادای دین یا مهریه یا هر چیزی باید بپردازد، ضامن است؛ هیچ کسی چنین فتوایی نداده است. پس همین که کاهش قیمت درهم و دینار با توجه به اینکه در گذشته دارای ارزش استعمالی بودند مورد توجه قرار نگرفته و کسی حکم به ضمان آن نکرده، این نشان می‌دهد که کاهش ارزش قیمت پول هیچ تأثیری در مسئله ضمان و مثلث، ندارد. اگر مثلاً یک کسی ۵۰ سال پیش ده درهم قرض گرفته بود، امروز مثل آن ده درهم، یک ده درهم دیگر است؛ هر چند قیمت آن درهم نسبت به گذشته کاهش پیدا کرده است. این خودش یک شاهد است که اساساً قدرت و توانایی خرید هیچ دخالتی در مثلث ندارد. ممکن است ۵۰ سال پیش با این ده درهم این شخص می‌توانست ده تا گوسفند بخرد، اما امروز پنج گوسفند بخرد؛

می‌گوید این کاهش تأثیری در این ندارد که این ده درهم در امروز مثل آن ده درهم ۵۰ سال پیش است. این خودش نشان می‌دهد که کاهش ارزش پول دخالتي در مثلثیت یا از بین رفتن مثلثیت ندارد. چرا؟ همه اینها برمی‌گردد به همان نکته اولی که گفتیم، که کاهش ارزش پول از اوصاف نسبی است و نه اوصاف ذاتی.

نتیجه

بنابراین به نظر ایشان کاهش ارزش پول یا به تعبیر دیگر کم و زیاد شدن قدرت خرید، چون از اوصاف نسبی محسوب می‌شود، نمی‌تولند مقوم مثلثیت باشد. قدرت خرید هیچ تأثیری در مثلثیت ندارد؛ لذا پول‌های اعتباری مثلی هستند اما مثلثیت آنها به قدرت خرید نیست؛ قدرت خرید مقوم مثلثیت پول‌های اعتباری نیست. بلکه مثلثیت آن به ارزش اسمی آنهاست.

این را هم عرض کنم که ایشان بین صورتی که کار این شخص به نوعی موجب اضرار و زیان شود و آنجایی که این چنین نباشد فرق گذاشته است. این خیلی به بحث ما ارتباطی ندارد؛ این بحثی است که در مسئله ضمان باید مطرح کنیم. مثلاً می‌گوید اگر کسی ۵۰ سال پیش پول کسی را غصب کرده و حالا می‌خواهد این پول را بپردازد، یا مثلاً کسی قرض گرفته و باید دینش را سر موعد بدهد، بدون اینکه معسر باشد و با اینکه می‌تواند پرداخت کند، تأخیر بیندازد، اینجا ضامن کاهش ارزش پول است؛ نه از باب اینکه قدرت خرید مقوم مثلثیت پول است؛ بلکه از باب اینکه به او ضرر وارد کرده است. بالاخره ۵۰ سال پیش با این پول می‌توانست چند هزار متر زمین بخرد ولی الان یک متر هم نمی‌تواند بخرد. اما اگر این شخص بدون غصب و بدون اینکه تأخیر در پرداخت به خاطر اعسار داشته باشد، قرض گرفته و قرار بوده سه سال بعد بدهد، به وقتش هم دارد می‌دهد؛ می‌گوید اینجا ضامن کاهش ارزش پول نیست. ایشان یک چنین تفصیلی را قائل شده است.

بحث جلسه آینده

ملاحظه فرمودید این اشکال از همه اشکالات پیشین مهم‌تر است؛ اشکال پنجم مهم‌ترین اشکال نسبت به دیدگاه چهارم است که قدرت خرید مقوم مثلثیت پول اعتباری است. آیا این اشکال جواب دارد یا نه؟ در جلسه آینده پاسخ این اشکال یا پاسخ‌هایی که به این اشکال داده شده را ذکر می‌کنیم و ان شاء الله پس از آن دیدگاه پنجم را مورد بررسی قرار خواهیم داد و جمع‌بندی می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلیت یا قیمت پول -

بررسی دیدگاه چهارم - بررسی اشکال پنجم - پاسخ اشکال و بررسی آن

سال دوم

جلسه: ۱۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

محصل دیدگاه چهارم درباره مثلی یا قیمی بودن پول اعتباری این است که پول اعتباری مثلی است، لکن قدرت خرید مقوم مثلیت آن محسوب می‌شود؛ لذا اگر قدرت خرید کاهش پیدا کند، دیگر آن پول ولو ارزش اسمی یکسان با پول دیگر داشته باشد، مثل آن محسوب نمی‌شود. اشکالاتی نسبت به این دیدگاه مطرح شده است؛ مهم‌ترین اشکال، اشکالی است که یکی از شاگردان شهید صدر به ایشان ایراد کرده‌اند. این اشکال را در جلسه گذشته توضیح دادیم؛ محصل این اشکال که به همراه دو سه مثال و یک شاهد ذکر شد، این است که کاهش ارزش پول از اوصاف و ویژگی‌های نسبی پول اعتباری است و تغییر در ویژگی‌ها و اوصاف نسبی، لطمه‌ای به مثلیت شیء نمی‌زند. آنچه باعث می‌شود مثلیت خدشه‌دار شود، تغییر در اوصاف ذاتی است. بنابراین قدرت خرید اگر کاهش پیدا کند، چون از اوصاف و ویژگی‌های نسبی است، موجب خدشه در مثلیت نمی‌شود. این محصل اشکال پنجم به دیدگاه چهارم بود.

بررسی اشکال پنجم

از این اشکال پاسخ‌هایی داده‌اند؛ از جمله یکی از شاگردان شهید صدر یعنی مرحوم آقای شاهرودی به این اشکال پاسخ داده است. هم مستشکل و هم مدافع، هر دو از شاگردان شهید صدر هستند؛ مرحوم آقای سیدکاظم حائری و مرحوم آقای سید محمود هاشمی شاهرودی.

پاسخ به اشکال پنجم

ایشان می‌گویند قدرت خرید وصف مقوم پول است، منتها ما معتقدیم که پول تنها قدرت خرید نیست بلکه پول قدرت خریدی است که در یک عینی تحقق پیدا کرده است. به عبارت دیگر، اگر مثلاً ما یک اسکناس ده هزار تومانی را در نظر بگیریم، این یک عینی دارد که همین ورقه کاغذ و عدد صد هزار ریال است که روی آن نوشته شده؛ یک کاغذی که یک ارزش اسمی مشخصی دارد؛ این عین دارای یک وصف مقوم است که همان قدرت خرید است. پس قدرت خرید به تنهایی پول نیست؛ پول این کاغذی است که قدرت خرید معینی دارد. بنابراین اگر مثلاً کسی به دیگری ده هزار تومان قرض بدهد یا بیع نسبه کند، این خریدار یا مقترض، نسبت به آن ده هزار تومانی که یک قدرت خرید خاص دارد مدیون و ضامن است؛ پس این پول تنها قدرت خرید نیست، بلکه آن ده هزار تومانی است که دارای یک قدرت خرید معین و مشخص دارد. لذا می‌گویند این شخص

هم ضامن عین است و هم ضامن قدرت خرید.

البته ایشان در ادامه یک فرقی می‌گذارد بین دو صورت؛ می‌گوید کاهش قدرت خرید یا کاهش ارزش پول یک کشور، گاهی مثلاً به دلیل چاپ زیاد اسکناس اتفاق می‌افتد، تورم بالا می‌رود، سیاست‌ها یا فشارهایی که علیه یک کشور وارد می‌شود موجب کاهش ارزش پول می‌شود، اینجا ضامن نیست (حالا ما این را بعداً بحث می‌کنیم)؛ چون در عین پول تصرف نکرده است. اما اگر کسی از دیگری مثلاً ده هزار تومان قرض کند و ارزش این ده هزار تومان کم شود، وقتی می‌خواهد آن را ادا کند ضامن این کاهش است. پس به نظر ایشان چون دولت و حکومت در عین آن پول تصرف نکرده، ضامن نیست؛ اما شخصی که مثلاً ده هزار تومان قرض کرده، چون در این پول تصرف کرده، الان که می‌خواهد برگرداند باید مثل آن را برگرداند؛ مثل آن هم پولی است با همین ارزش اسمی و با همان قدرت خرید. چون در عین تصرف کرده، کأن ضامن هر دو است؛ هم ضامن عین است و هم ضامن قدرت خرید.

سؤال:

استاد: وقتی ما قائل به کاهش ارزش پول می‌شویم، این را طبیعتاً باید جبران کند. ما فعلاً در موضوع مثلث بحث می‌کنیم. ... اینها دعوایی است که بعداً داریم؛ یکی از اشکالات همین است که می‌گویند اگر بخواهد جبران شود، این می‌شود ربا. اصل بحث و دعوای مانده؛ ما فعلاً در موضوع مثلث پول اعتباری بحث می‌کنیم که مثلث به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند. به هر حال ایشان در مقابل مستشکل می‌گوید قدرت خرید از نظر عرف حیث تقییدی پول اعتباری محسوب می‌شود؛ حیث تقییدی، یعنی اسکناس که پول اعتباری است، مقید شده به یک قید و وصفی به نام قدرت خرید که اگر این قید منتفی شود، مقید هم منتفی می‌شود. اگر ما این را صرفاً یک وصف بدانیم، اگر وصف منتفی شود، موصوف منتفی نمی‌شود؛ اما اگر قید منتفی شود، مقید منتفی می‌شود. پس پول‌های اعتباری چیزهایی هستند که یک وظایف و کارکردهایی دارند، اما مقیداً به قید قدرت خرید و آن ارزشی که برای آنها در نظر گرفته شده است. اگر این قید از بین برود، طبیعتاً چیزی باقی نمی‌ماند؛ علت آن هم این است که اسکناس و هر پول اعتباری، منفعت استعمالی جز آن ارزش مبادله‌ای ندارند. بنابراین وقتی آن ارزش تغییر کند، کأن وصف ذاتی تغییر کرده است.^۱

بررسی پاسخ

صرف نظر از تفصیلی که ایشان بین دو صورت داده‌اند، ما می‌خواهیم این مسئله را بررسی کنیم. به این تفصیل در جای دیگر باید بپردازیم؛ اینکه اگر مثلاً یک شخصی پول دیگری را غصب کرد یا از او قرض گرفت، او در عین پول تصرف کرده و لذا هم ضامن عین است و هم ضامن قدرت خرید، اما اگر ارزش پول به دلیل حوادثی که در دنیا اتفاق می‌افتد کاهش پیدا کرد، مثلاً جنگ جهانی راه می‌افتد، یا به دلیل سیاست‌های خاص یک دولت، ضامن نیست، این نیاز به بحث دارد. اینکه ما بین اتفاقاتی که خارج از کنترل است و اتفاقاتی که ناشی از یک سیاست غلط است فرق نگذاریم، قابل خدشه است؛ الان مثلاً در یک شرایطی جنگ جهانی سوم راه بیفتد یا مثل قضیه کرونا که پیش آمده بود؛ در قضیه کرونا اقتصاد همه کشورها آسیب دید. حالا یک جنگ جهانی راه بیفتد و اقتصاد آسیب ببیند؛ این یک امری است که خارج از اراده و توان یک دولت است. اما اگر فرض

۱. قرانات فقهیه معاصره، ج ۲، ص ۱۷۸؛ کتاب الخمس، ج ۲، ص ۱۹۳.

کنید یک شخص یا یک جریان و گروهی با سیاست‌های غلط و با کارهای ناشی از بی‌تجربگی، در حالی که همه می‌گویند این راه منجر به کاهش ارزش پول می‌شود، بدون اینکه یک عامل بیرونی خارج از کنترل اتفاق بیفتد، ما این را بگوییم ضامن نیست، پذیرش آن مشکل است. اینکه بگوییم اگر یک شخص برود پول کسی را سرقت کند، ضامن عین و قدرت خرید است اما دولت (ما کاری به دولت خاص نداریم، می‌گوییم حکومت اسلامی) چون تصرف در عین نکرده بلکه به دلایل دیگری این اتفاق افتاده، ضامن نیست، مخدوش به نظر می‌رسد. به هر حال این بحثی است که باید بعداً به آن رسیدگی کنیم؛ چون الان مهم این است که ببینیم قدرت خرید وصف مقوم محسوب می‌شود یا نه؛ ایشان می‌گویند بله، قدرت خرید وصف مقوم پول اعتباری است و از اوصاف ذاتی است.

مستشکل می‌گویند این وصف مقوم نیست؛ ایشان در مقابل می‌گویند این وصف مقوم است؛ یعنی هر دو به استناد عرف و بر پایه نگاه عرف این را ادعا می‌کنند. تعبیر ایشان این بود که عرفاً قدرت خرید حیث تقییدی پول اعتباری شمرده می‌شود. حالا واقعیت مسئله چیست؟

این برمی‌گردد به آن مطلبی که قبلاً گفتیم که ما حقیقت پول را چه بدانیم؛ یعنی بدون پاسخ به این سؤال، اینجا نمی‌شود صرفاً ادعا کرد. مرحوم آقای حائری می‌گویند قدرت خرید وصف نسبی است و کاهش ارزش پول و کاهش قدرت خرید، تغییر در وصف ذاتی پول نیست. مرحوم آقای شاهرودی می‌گویند این وصف ذاتی و وصف مقوم پول است؛ منتها وصف ذاتی در ضمن این عین که نتیجه‌اش این است که هم ضامن عین است و هم ضامن قدرت خرید. ما چگونه می‌خواهیم اثبات کنیم که این وصف نسبی است یا وصف ذاتی؟ جز اینکه ما این را به عرف مستند کنیم، چه عرف خاص و چه عرف عام، راه دیگری نداریم. عرف بر چه اساسی این را می‌گوید؟ آیه و روایتی هم که نیست تا بخواهیم آن را دلیل قرار بدهیم. پس باید ماهیت پول را تحلیل کنیم و ببینیم اساساً ماهیت پول اعتباری چیست. اگر کسی پول اعتباری را به ارزش اسمی آن بداند، قهراً می‌گویند قدرت خرید وصف نسبی است. اما اگر کسی قدرت خرید را حداقل جزئی از ماهیت پول یا تمام ماهیت پول دانست، قهراً اینجا می‌گویند این یک وصف ذاتی است.

بنابراین برای حل این مسئله باید به مبنایی که در باب ماهیت پول اختیار شده، توجه کرد. مرحوم آقای صدر به نوعی حقیقت پول را قدرت خرید می‌داند. آقای شاهرودی می‌گویند حقیقت پول کأن قدرت خرید است به اضافه خود پول و کأن برای آن یک نقشی قائل است؛ اینکه قدرت خرید جزء الموضوع یا تمام الموضوع باشد یا خارج از موضوع، مهم است.

شهید صدر و مرحوم آقای شاهرودی ضمن اینکه در این جهت اشتراک دارند که قدرت خرید وصف مقوم است، اما علی‌الظاهر یک اختلاف نظر هم دارند؛ قدرت خرید طبق نظر آقای صدر گویا تمام حقیقت پول است و مثلاً این عدد و رقم میرز آن است، ولی طبق نظر آقای شاهرودی قدرت خرید جزء حقیقت پول است؛ پول یک واقعیت دیگر هم دارد که ما نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. ما در مورد ماهیت پول به تفصیل در گذشته بحث کردیم؛ آنجا اقوال و انظار را گفتیم اما ارزیابی و قضاوت در آن را به بعد موکول کردیم. این تابع آن مبنا می‌شود.

بعضی‌ها یک پاسخ دیگری داده‌اند که در واقع پاسخ نیست، بلکه پذیرش فی‌الجمله اشکال است. به عبارت دیگر همراهی با مستشکل در بعضی صور و رد او در بعضی صور دیگر. ما از اینجا وارد دیدگاه بعدی می‌شویم یعنی دیدگاه پنجم، که تفصیل

داده‌اند بین آنجایی که اختلاف فاحش باشد یا جزئی و صورتی که کاهش قدرت خرید زیاد باشد یا کاهش قدرت خرید کم باشد. گفته‌اند در جایی که قدرت خرید به صورت فاحش کم شود، مثلث با قدرت خرید لحاظ می‌شود. اما در جایی که کاهش قدرت خرید خیلی قابل توجه نباشد، قدرت خرید نقشی در مثلث ندارد. بعضاً این تعبیر را به کار می‌برند و می‌گویند: اگر همین تورم‌های معمولی باشد، اینجا قدرت خرید نقشی در مثلث ندارد و ضمانتی نیست. البته معلوم نکرده‌اند که تورم معمولی در کجا! معمولی دنیا یا معمولی ما؟ معمولی برای بعضی از کشورها ۲۰—۳۰ درصد و بلکه بیشتر است؛ برای کشوری مثل ژاپن یا بعضی از کشورهای دیگر، ۲—۳ درصد است؛ برای بعضی از کشورها هم ۱۰۰—۲۰۰ درصد. این معمولی که می‌گویند، خیلی مشخص نکرده‌اند. بنابراین در دیدگاه پنجم سخن مستشکل را بالنسبه به اختلاف فاحش در قدرت خرید رد می‌کنند، اما در جایی که اختلاف چندان فاحش نباشد و به تعبیر بعضی از اینها در حد تورم معمولی باشد، آن را می‌پذیرند. ما باید این دیدگاه را بررسی کنیم تا ببینیم آیا این دیدگاه قابل قبول است یا نه.

تذکر اخلاقی

روز چهارشنبه است؛ یک روایتی را بخوانم تا ان شاء الله هم برای شما و هم برای خودم مذکر باشد. روایتی است از امام صادق (ع): «اعْلَمْ أَنَّ التَّشَاغُلَ بِالصَّغِيرِ يُخِلُّ بِالْمُهْمِّ، وَ إِفْرَادُ الْمُهْمِّ بِالشُّغْلِ يَأْتِي عَلَى الصَّغِيرِ وَ يُلْحَقُهُ بِالْكَبِيرِ ... فَأَبْدَأْ بِالْمُهْمِّ، وَ لَا تَنْسَ النَّظَرَ فِي الصَّغِيرِ، وَ اجْعَلْ لِلْأُمُورِ الصَّغَارِ مَنْ يَجْمَعُهَا وَ يَعْرِضُهَا عَلَيْكَ»^۱.

این روایت باید سرلوحه زندگی فردی و اجتماعی همه ما قرار بگیرد؛ هم در امور شخصی و هم در امور عمومی، هم برای اشخاص و هم برای حاکمان، هم برای کسانی که مسئولیت اجتماعی ندارند و هم برای آنهایی که مسئولیت اجتماعی دارند؛ در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، این روایت بیان‌کننده یک اصل و قاعده برای توفیق بیشتر است. اگر ما از همین امروز در زندگی شخصی‌مان به این روایت توجه کنیم، آن وقت می‌بینیم نتایجی که برای ما حاصل می‌شود چقدر فرق می‌کند. ما باید توجه کنیم به اینکه چه چیزی مهم است و چه چیزی مهم نیست؛ ما برای پرداختن به امور مهم و غیر مهم هیچ برنامه‌ای نداریم؛ نقشه‌ای برای اولویت‌های زندگی‌مان نداریم. گاهی به یک امر غیر مهم مشغول می‌شویم و از امور مهم باز می‌مانیم. گاهی هم فقط به امور مهم می‌پردازیم و از امور جزئی غفلت می‌کنیم. مسائل غیر مهمی که از آن غافل می‌شویم، به مرور زمان تبدیل به مسائل مهم می‌شود. حضرت می‌فرماید: کسی که درگیر کارهای کوچک و کم‌اهمیت می‌شود، این باعث می‌شود که کارهای مهم او گرفتار اختلال شود؛ کسی که به کار کم‌اهمیت می‌پردازد، به کارهای مهم خودش اختلال می‌کند. یعنی فکر نکنید که چون یک کاری کوچک است، باید رها شود. از آن طرف اگر فقط به کارهای مهم بپردازیم و از کارهای کوچک غافل شویم، آن کار کوچک هم ملحق به کار مهم می‌شود. یعنی آن مشکل کوچک تبدیل به مشکل بزرگ می‌شود. پس نه باید فقط به کارهای کوچک پرداخت و از کارهای مهم غافل شد، و نه فقط به کارهای مهم پرداخت و از کارهای کوچک غافل شد؛ باید هر دو با هم در نظر گرفته شود. البته اینکه چه چیزی مهم است و چه چیزی مهم نیست، این خودش یک مطلب دارای اهمیت است.

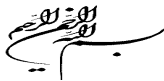
حضرت در ادامه می‌فرماید: حالا که قرار است به هر دو پردازی، یعنی هم کارهای بزرگ و هم کارهای کوچک، هم کارهای

۱. نزهة الناظر، ص ۱۱۶.

مهم و هم کارهای جزئی، با مهم شروع کن و اولویت تو کارهای مهم باشد؛ اما توجه به کارهای کوچک را هم فراموش نکن. آن به جای خود و این هم به جای خود. امور کوچک را به کسی واگذار کن که آنها را جمع می‌کند. این جمله آخر خیلی مهم است: «وَاجْعَلْ لِلْأُمُورِ الصَّغَارِ مَنْ يَجْمَعُهَا وَيَعْرِضُهَا عَلَيْكَ»؛ می‌گویند کارهای کوچک را به کسی واگذار کن که تو را کفایت می‌کند. ممکن است به نظر برسد که این در درجه اول خطایش به حاکمان و کسانی است که مسئولیت دارند؛ در واقع به مسئولین و حاکمان می‌گویند که به کارهای بزرگ توجه کنید و کارهای کوچک‌تر را به آنهایی بسپارید که می‌توانند از پس آن برآیند و انجام بدهند. این یک اصل مدیریتی بسیار مهم است؛ من معتقدم در هر سطحی از مدیریت باید اینطور باشد. یعنی در زندگی شخصی هم همینطور باشد؛ یک سری از کارهای کوچک و جزئی را حتی در محیط خانواده می‌توانید به اعضای خانواده بسپارید تا آن را انجام بدهند؛ کسانی که شما را از آن کار کفایت می‌کنند؛ تقسیم کار و تقسیم مسئولیت، واگذاری مسئولیت و البته نظارت یا هدایت، این یک اصل مهم است.

در هر سطحی، از محیط خانواده گرفته تا مسجد و محل کار، این اصل باید در نظر گرفته شود. کسی که در مسجد امام جماعت است، مبلغ دین است، در یک محیطی تبلیغ می‌کند، در درجه اول باید اهم و مهم کند؛ اولویت‌ها را بسنجد و درجه‌بندی کند؛ انسان خودش به کارهای مهم‌تر بپردازد و کارهایی که در رتبه بعدی هستند، به دیگران واگذار کند. این یک فایده دیگر هم دارد و آن این است که نیرو تربیت می‌کند؛ وقتی شما در خانواده به همسر و فرزندان یک چنین کارهایی را می‌سپاری، طبیعتاً تمرین و تجربه می‌کند تا مسئولیت پذیر شود. ان شاء الله این سرلوحه همه ما در زندگی شخصی قرار بگیرد؛ مخصوصاً روحانیت که در مسند هدایت و مسئولیت هدایت عمومی قرار می‌گیرد، به این اصل باید خیلی توجه کند.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلیت یا قیمت پول -

دیدگاه پنجم و بررسی آن - مروری بر مباحث گذشته

سال دوم

جلسه: ۱۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دیدگاه پنجم

در مورد مثلی یا قیمی بودن پول، تا اینجا چهار دیدگاه را ذکر کردیم و مورد بررسی قرار دادیم. دیدگاه پنجم، تفصیل بین دو فرض کاهش فاحش ارزش پول و کاهش ناچیز ارزش پول است؛ یعنی گفته‌اند اگر پول گرفتار کاهش فاحش شود، آنگاه در مثلیت این پول قدرت خرید دخالت دارد. یعنی پول مثلی است و مثلیت آن هم با ملاحظه قدرت خرید در نظر گرفته می‌شود. اما اگر این کاهش فاحش نباشد و ناچیز باشد، آنگاه مثلیت این پول به ارزش اسمی آن است. در هر صورت پول را قیمی نمی‌دانند و می‌گویند پول مثلی است، لکن مثلیت در این دو حالت با هم متفاوت است. جایی که ارزش پول تغییر چندانی نکند و همین تورم‌های معمولی باشد، اینجا مثلیت آن با لحاظ ارزش اسمی سنجیده می‌شود. مثلاً فرض کنید پارسال یا شش ماه قبل صد هزار تومان به کسی داده بود یا از کسی گرفته بود؛ از شش ماه قبل تا به امروز، چندان فاصله فاحشی ایجاد نشده؛ مثلاً ۵ درصد یا ۱۰ درصد افزایش پیدا کرده است. اینجا فقط ارزش اسمی ملاک است؛ یعنی مثلاً همان صد هزار تومان امروز هم مثلش همان صد هزار تومان است. اما صد هزار تومان مثلاً ۵۰ سال قبل با صد هزار تومان امروز خیلی فرق کرده و تفاوت فاحش است. اینجا مثلیت با ارزش اسمی محاسبه نمی‌شود؛ بلکه در نظر گرفتن قدرت خرید محاسبه می‌شود. چون مثلاً با آن صد هزار تومان در ۵۰ سال پیش می‌توانست یک خانه کوچک بخرد یا یک ماشین بخرد؛ اما امروز چه می‌تواند بخرد. قهراً این تفاوت فاحش موجب می‌شود مثل آن صد هزار تومان ۵۰ سال قبل، امروز فقط یک صد هزار تومانی نباشد بلکه ملاحظه شود که قدرت خرید این پول آن موقع چقدر بود و الان باید در کنار این، آن مسئله هم لحاظ شود. به عبارت دیگر کأن اینجا ارزش اسمی مطرح نیست و فقط قدرت خرید است که می‌تواند یک پول را مثل پول دیگر قرار بدهد. پس طبق دیدگاه پنجم، در صورتی که ارزش پول کاهش غیر فاحش داشته باشد، همانند تورم‌های متعارف، اینجا مثل پول همان است که ارزش اسمی آن را دارد.

دلیل این دیدگاه هم این است که عرف این پول را مثل آن پول محسوب می‌کند. اما اگر تفاوت فاحش باشد، اینجا عرف این صد هزار تومان را مثل صد هزار تومان ۵۰ سال قبل نمی‌داند. این تفصیلی است که در پول بین دو صورت کاهش غیر فاحش ارزش و کاهش فاحش ارزش آن داده‌اند.

البته در مورد ضمان هم یک مطلبی دارند که ما فعلاً در مقام بیان آن نیستیم؛ می‌گویند ضمان مربوط به ادا و پرداخت دین است. لذا مثلاً اگر کسی به عنوان امانت پولی در بانک گذاشته یا در گاو صندوق منزلش نگه داشته، بعد پنج سال گذشته و

ارزش آن پایین آمده است؛ اینجا مسئله ادای مثل مطرح نیست. اما اگر به کسی داده بود و حالا می‌خواهد قرضش را پس بگیرد، اینجا مسئله ضمان مطرح می‌شود. فعلاً این بخش در این مجال مورد نظر نیست؛ اما تفصیل بین دو صورت کاهش فاحش و کاهش غیر فاحش ارزش پول، چیزی است که در مثلث پول مطرح کرده‌اند.

بررسی دیدگاه پنجم

این دیدگاه هم فی‌الجمله محل تأمل است. اگر ما حقیقت پول را قدرت خرید بدانیم یا به تعبیر دیگر قدرت خرید را جزء رئیسی پول محسوب کنیم، دیگر فرقی بین کاهش غیر فاحش ارزش یا کاهش فاحش آن نیست. به هر حال قدرت خرید طبق نظر محققین از اهل فن، از اجزاء مقوم پول است یا اساساً مهم‌ترین جزء است و غیر از این چیزی مطرح نیست؛ اگر ارزش اسمی هم مورد توجه است، برای آن است که این ارزش اسمی مبرز و مظهر آن قدرت خرید است. در پول‌های اعتباری، معتبر یک کاغذی را با یک مشخصات و با یک عددی در نظر می‌گیرد و می‌گوید این مقدار ارزش دارد؛ یعنی با آن می‌توان این مقدار کالا یا خدمت را دریافت کرد. این می‌شود اعتبار؛ چیزی غیر از اعتبار نیست؛ و الا این کاغذ که رنگش آبی است یا آن یکی که رنگش نارنجی است، جز رنگ و عددی که روی آنها نوشته شده، فرقی ندارد؛ همه چیز به اعتبار برمی‌گردد؛ کأن معتبر اینگونه اعتبار کرده که با این کاغذ که این عدد را نوشته، این مقدار کالا یا خدمت می‌توان دریافت کرد. این اعتبار معتبر است. پس این عدد در واقع مظهر و مبرز آن توانایی و قدرت خرید است، و الا خودش موضوعیت ندارد. عدد دیگر بر روی کاغذی با رنگ دیگر اینگونه اعتبار شده که مثلاً مقدار بیشتری کالا یا خدمت در برابر آن دریافت شود. حال اگر قدرت خرید موضوعیت داشت، پس در هر صورت باید قدرت خرید در نظر گرفته شود. قدرت خرید در نظر عرف و با دید عرف سنجیده می‌شود؛ البته عرف هم با یک ضوابط و معیارهایی قدرت خرید را اندازه‌گیری می‌کند. صاحبان این دیدگاه می‌گویند اگر تفاوت فاحش باشد، مثل پول ۵۰ سال پیش، امروز پولی است که همان توانایی در آن وجود داشته باشد. لذا ده هزار تومان یا صد هزار تومان ۵۰ سال پیش، امروز هزار برابر و بلکه چند هزار برابر شده است. این بحثی ندارد.

اما در صورتی که تفاوت فاحش نباشد؛ تفاوت فاحش خودش دو نوع است. گاهی تفاوت غیر فاحش قابل مسامحه است اما گاهی این تفاوت قابل مسامحه نیست. تعبیر آنها این است که کاهش ارزش غیر فاحش مانند تورم‌های معمولی؛ و این را هم مستند به عرف کرده و گفته‌اند اینجا مثل پول قبلی همان کاغذی است که آن ارزش اسمی در آن ثبت شده است.

این محل اشکال است؛ چون خود این تورم‌های متعارف، اجمال و ابهام دارد؛ منظور از تورم متعارف چیست؟ منظور از تورم متعارف آیا متعارف در دنیا یا به لحاظ همان کشور؟ الان تورم متعارف کشور ما فرض بفرمایید در گذشته ۱۰ درصد و ۲۰ درصد بوده و الان هم به ۳۰ — ۴۰ درصد رسیده است. حتی اگر ۱۰ درصد را در نظر بگیریم، آیا می‌توانیم کاسته شدن از ارزش پول به میزان ۱۰ درصد را ناچیز بدانیم؟ آیا می‌توانیم بگوییم پولی که امروز نسبت به گذشته ۱۰ درصد افت کرده، این مثل همان پولی است که این عدد روی آن ثبت شده است؛ یعنی صد هزار تومان الان با زمانی که ۱۰ درصد قدرت خریدش بیشتر بود، یکی است. این مشکل به نظر می‌رسد؛ در تورم‌های متعارف که کمترین آن ۲-۳ درصد است، مثل کشورهای پیشرفته که تورم متعارف آنها ۱-۲ درصدی است، پذیرفته شود؛ یعنی تورم متعارف ۱-۲ درصد باشد. آنجا این کاهش ناچیز است و عرف هم در حد ۱-۲ درصد این را ملحق به عدم می‌کند؛ کاهش در این حد را ملحق به عدم تغییر می‌کند. مثل اینکه کسی در

جایی که ۱ درصد یا ۲ درصد تورم دارد، صد واحد پول آن کشور را بگیرد و بعد از مدتی که ۱ یا ۲ درصد از ارزش آن کاسته شده، بخواهد برگرداند، بله، عرف آن ۱-۲ درصد را نادیده می‌گیرد و می‌گوید این در همان حد است. اما بیش از این، یعنی در جایی که مثلاً ۱۰ درصد، یعنی یک‌دهم از قدرت خرید این پول کم شده، خود این مقدار قابل توجه است. یا ۲۰ درصد که می‌شود یک‌پنجم؛ یا ۳۰ درصد که می‌شود نزدیک ثلث؛ این را نمی‌توانیم بگوییم عرف این پول را مثل آن پول حساب می‌کند. الان مثلاً ما تورم متعارف را ۲۰ درصد در نظر بگیریم، آیا واقعاً عرف پولی که ۲۰ درصد افت کرده را مثل پولی می‌داند مثلاً یک سال گذشته قدرت خریدش ۲۰ درصد بالاتر بود؟ به نظر می‌رسد اصل این سخن که در کاهش غیرفاحش ارزش، عرف و عقلاً قدرت و توانایی خرید را لحاظ نمی‌کنند، این حرف چنانچه ناظر به تفاوت‌های ۱ درصد یا ۲ درصدی باشد، قابل قبول است؛ مثل آنچه که بعضاً در کشورهای پیشرفته وجود دارد و سال‌های سال تورم در حد ۱-۲ درصد باقی مانده است. اما اگر این تفاوت به نحوی شد که قابل توجه باشد، بالاخره اگر ۱۰ درصد تفاوت پیش آمد، اینجا از دید عرف این چنین نیست. اینکه ایشان مثال زده‌اند به تورم‌های متعارف، معلوم نکرده‌اند که این تورم‌های متعارف، متعارف به حسب کدام کشور و کدام اقتصاد منظور است. عرض ما این است که اگر کاهش از دید عرف ملموس باشد، اگر از دید عرف یک جایی ارزش پول کم شود و این ملموس باشد، به گونه‌ای که عرف بگوید ارزش این پول کم شده، طبیعتاً دیگر فرقی بین فاحش و غیرفاحش نیست. عرف اگر کاهش را چنانچه فاحش نباشد لمس کند و بگوید این کاهش تحقق پیدا کرده، قهراً در تطبیق عنوان مثل هم این جهت را در نظر می‌گیرد. اما اگر این کاهش ملموس نباشد و از دید عرف کالعدم باشد، قهراً اینجا در تطبیق عنوان مثل هم قدرت خرید را لحاظ نمی‌کند و بر اساس همان ارزش اسمی قضاوت می‌کند. بنابراین دیدگاه پنجم هم به نظر می‌رسد مقبول نیست.

نظر برگزیده

از میان دیدگاه‌های پنج‌گانه در مورد اینکه پول مثلی است یا قیمی، به نظر می‌رسد دیدگاهی که به واقع نزدیک‌تر و به صواب اقرب است و با حقیقت پول هم همخوانی دارد، دیدگاه شهید صدر است. البته اینکه می‌گوییم دیدگاه شهید صدر یعنی همان دیدگاه چهارم، یک اختلافات جزئی هم وجود دارد که بعداً اشاره می‌کنیم. مثلاً یک اختلاف در این است که آیا اساساً ارزش اسمی به کلی کنار می‌رود یا اینکه ارزش اسمی هم به نوعی در نظر گرفته می‌شود؟ یعنی ارزش اسمی هیچ مدخلیتی ندارد یا حداقل از جهت اینکه مبرز و مظهر آن میزان خرید است، به هر حال باید این ارزش اسمی هم لحاظ شود؟ در اشکال مرحوم آقای شاهرودی به کسی که اینجا قدرت خرید را به کلی می‌خواست از اوصاف نسبی بداند و ادعا می‌کرد تغییر آن هیچ لطمه‌ای به مثلثیت نمی‌زند، ایشان گفت که بالاخره ارزش اسمی به نوعی دخالت دارد اما آن کیفیت دخالتش فرق می‌کند. در میان این دیدگاه‌ها، به نظر می‌رسد دیدگاه شهید صدر از سایر دیدگاه‌ها به واقع نزدیک‌تر است و مورد قبول است؛ و اساساً حقیقت پول هم همانطور که ما قبلاً گفتیم، به هر حال یا عین قدرت خرید است یا قدرت خرید مهم‌ترین جزء آن است. بله، ارزش اسمی و آن عدد و رقمی که مقرر می‌شود، آن عدد رقم در واقع می‌شود مبرز و مظهر این قدرت خرید.

این از این جهت مهم است که اگر ما پول را مثلی بدانیم و مثلثیت را در ارزش اسمی خلاصه کنیم، این در مسئله ضمان اثر دارد. اگر اینجا بگوییم پول تماماً به معنای قدرت خرید است و ارزش اسمی دخالت ندارد، قهراً یک نتیجه دیگری می‌دهد. لذا اتخاذ یک مبنا در این بحث، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در موضوع اصلی بحث ما دارد که بعداً ان شاء الله به آن خواهیم پرداخت. ما برای

اینکه آنجا خیلی در ادله‌ای که اقامه می‌شود یا اشکالاتی که مطرح می‌شود معطل نشویم، بحث‌های اصلی را در بخش موضوع‌شناسی مطرح کردیم که آنجا بیشتر به ادله بپردازیم.

البته برخی نویسندگان در برخی مقالات به نوعی تلاش کرده‌اند که بگویند اساساً ما فارغ از این بحث می‌توانیم به موضوع کاهش ارزش پول رسیدگی کنیم. بعضی‌ها گفته‌اند که بحث کاهش ارزش پول هیچ ارتباطی به مثلی و قیمی بودن ندارد. آن هم یک دیدگاه است؛ قهراً کسانی که چنین دیدگاهی دارند، ادله خاص خودشان را اقامه کرده‌اند؛ لذا دلایل متفاوت می‌شود. اگر کسی مثلاً معتقد به وابستگی بحث از کاهش ارزش پول به مثلی بودن یا قیمی بودن باشد، قهراً باید تکلیفش را در این مسئله معلوم کند که آیا مثلی است یا قیمی؛ اگر مثلی است، مثلثیت آن به چیست. اما اگر کسی بگوید کاهش ارزش پول هیچ ارتباط و پیوستگی و وابستگی به این بحث ندارد، قهراً از این طریق استدلال نمی‌کند؛ او به سراغ دلایل دیگر می‌رود. عیبی ندارد؛ ما چون غالباً به این پیوستگی اشاره کرده‌اند، این بحث را مطرح کردیم. اما در عین حال ادله کسانی که قائل شده‌اند به لزوم جبران کاهش ارزش پول بدون اینکه آن بحث را وابسته به این بحث بدانند و گفته‌اند آن مسئله هیچ ارتباطی با این ندارد، دلایل دیگری ارائه کرده‌اند. لذا ما در بحث ادله خواهیم گفت که ادله‌ای که برای لزوم جبران و حکم به ضمان در فرض کاهش ارزش پول اقامه شده، چند دسته است. یک دسته اصلاً کاری به این مسئله ندارد که پول مثلی است یا قیمی؛ یک دسته به اینها کار دارد. ما همه ادله را مطرح می‌کنیم؛ معلوم است که بعضی از ادله با قطع نظر از مثلثیت و قیمت است. مثلاً به قاعده لاضرر برای حکم به لزوم جبران کاهش ارزش پول تمسک کرده‌اند؛ این با قطع نظر از آن است که پول مثلی باشد یا قیمی؛ با قطع نظر از این است که این پول مثلثیت آن به قدرت خرید باشد یا بدون آن. حداقل این را بعضی ادعا کرده‌اند و ما ان شاء الله آن را بررسی خواهیم کرد.

مروری بر مباحث گذشته

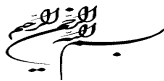
هذا تمام الکلام در موضوع‌شناسی پول. ما امروز، جلسه ۵۳ این بحث را گذرانیدیم. ۴۲ جلسه سال گذشته و امسال هم ۱۱ جلسه. شاید چیزی حدود ۴۰ جلسه درباره موضوع‌شناسی پول بحث کردیم. قبل از آن، دو سه مطلب را ذکر کردیم؛ یکی اینکه مثلاً آیا این مسئله از مسائل مستحدثه محسوب می‌شود یا مسئله قدیمی است؛ آیا مسئله جدید و نوپدید است یا یک مسئله‌ای است که از گذشته بوده است؟ ما سه احتمال را بیان کردیم و گفتیم احتمال صحیح آن است که این مسئله در گذشته هم مطرح بوده، اما امروزه بسیار پیچیده‌تر و متفاوت‌تر شده است. اینکه بگوییم کاملاً یک مسئله مستحدثه است، نه؛ ما در گذشته هم این مسئله را داشته‌ایم اما بسیار متفاوت با امروز؛ از حیث اسباب، علل، نتایج و حتی کمیت کاهش؛ هیچ وقت در گذشته ما این شدت کاهش ارزش پول را نداشته‌ایم. ما به گزارش‌های تاریخی و روایات استناد کردیم؛ تاریخ زمان پیامبر(ص) و بعد از پیامبر(ص)، تاریخ کشورهای دیگر و غیر مسلمان؛ اینها را اجمالاً بررسی کردیم و معلوم شد که این مسئله در گذشته هم بوده است. حدود ۱۰-۱۲ جلسه بحث‌های مقدماتی بود.

اگر بخواهیم از اول بحث تا اینجا را در دو بخش خلاصه کنیم، بخش اول بحث‌های مقدماتی بود که در آن چند مطلب را ذکر کردیم؛ بخش دوم، موضوع‌شناسی پول بود. ما هنوز وارد اصل بحث نشده‌ایم؛ موضوع‌شناسی پول را از چند جهت مورد بررسی قرار دادیم. اینکه سیر تطور و تکامل پول چه بوده، حقیقت پول چیست، پول مثلی است یا قیمی، چون همه اینها در بحث‌های

آینده ما تأثیر دارد.

در مبحث موضوع شناسی باید درباره یک مطلب دیگر هم بحث کنیم، اما به گستردگی مبحث پول شناسی نیست. این چند جلسه بیشتر طول نمی کشد. بعد وارد اصل بحث می شویم که این کاهش ارزش پول، چه آثار فقهی دارد و آیا موجب ضمان می شود یا نه؛ در مهریه، در قرض و در خیلی از چیزها. دومین بحث موضوع شناسی که می خواهیم شروع کنیم، درباره تورم است؛ اصلاً تورم چیست؟ یک مقداری از حیث موضوع شناسی برای اینکه ابعاد فقهی آن منقح تر شود، آن را هم بحث خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - تعریف تورم - تفاوت تورم و گرانی

جلسه: ۱۲

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

۲. تورم

موضوع دومی که در بحث از موضوع شناسی لازم است در حد مختصر به آن پرداخته شود، تورم است. همانطور که در جلسه گذشته عرض کردم، در ابتدای این بحث اشاراتی به این موضوع داشتیم اما آنچه در آغاز درباره تورم گفتیم، عمدتاً از این جهت بود که مسئله تورم یا کاهش ارزش پول یا کاهش قدرت خرید یک مسئله جدید محسوب می شود یا یک مسئله قدیمی است. به مناسبت بحث از نوپدید بودن یا قدیمی بودن این مسئله، اشاره ای به تورم و تفاوت آن با گرانی و برخی از علل و اسباب تورم کردیم؛ اما این فقط از آن منظر مطرح شد.

تعریف تورم

تورم به انحاء مختلف تعریف شده است؛ من اشاره ای به برخی از این تعاریف خواهم کرد و آن قدر مشترکی که از میان همه تعاریف می تواند مورد قبول واقع شود را ذکر خواهم کرد.

تورم و کاهش ارزش پول دو مفهوم مساوی نیستند؛ موضوع بحث ما کاهش ارزش پول است که این چه اثری در ابواب مختلف فقهی دارد. کاهش ارزش پول با بیان و تعبیر دیگری هم مطرح می شود: کاهش قدرت خرید. تقریباً این دو جمله یا عبارت یکسان هستند و یک حقیقت را می رسانند. وقتی ارزش پول کم شود، یعنی قدرت خرید کم شده است. تورم یک اصطلاحی است که شاید برای اولین بار در قرن نوزده میلادی طبق برخی از نوشته ها مورد استفاده قرار گرفته است. این اصطلاح جدید است، اما حقیقت تورم که از یک منظر نتیجه و ثمره اش همان کاهش قدرت خرید یا کاهش ارزش پول است، یک اصطلاح خاص است.

تعریف های مختلفی برای تورم ذکر کرده اند که برخی از این تعاریف ناظر به اسباب آن یا یک سبب از اسباب آن است؛ برخی از منظر دیگری آن را تعریف کرده اند.

۱. بعضی گفته اند تورم عبارت از پیشی گرفتن نرخ رشد نقدینگی از نرخ رشد تولید واقعی است؛ حالا اینکه منظور از نقدینگی چیست، منظور از تولید واقعی چیست و اینکه نرخ رشد در هر یک از اینها به چه معناست و چگونه محاسبه می شود، این نیاز به توضیح بیشتر دارد. اینجا در واقع به یکی از اسباب و علل تورم اشاره شده است؛ بیشتر شدن نرخ رشد نقدینگی از نرخ رشد تولید واقعی یک سبب و یک علت است.

۲. برخی تورم را عبارت از پیشی گرفتن نرخ عرضه پول یک کشور از نرخ رشد اقتصاد آن کشور می دانند؛ اینها می گویند

وقتی عرضه پول از رشد اقتصادی بیشتر باشد، تورم پدید می‌آید. پس تورم طبق این تعریف و تعریف قبلی، معلول این پیشی گرفتن است نه اینکه عبارت از خود اینها باشد. البته تعریف دوم هم قابل بازگشت به تعریف اول است؛ وقتی سخن از عرضه پول یک کشور به میان می‌آید، این به یک معنا همان نقدینگی است یا رشد اقتصادی بر رشد تولید واقعی فی‌الجمله قابل انطباق است؛ ممکن است در یک جهاتی فرق داشته باشند.

به هر حال این تعریف‌ها و نظایر آن، به نوعی به سبب و علت وقوع تورم اشاره می‌کند. برخی تعریف‌ها به لوازم تورم اشاره دارند. اما این مسئله مهمی نیست که ما بر سر تعریف و اینکه کدام تعریف ارجح است، بحث کنیم و معطل شویم؛ عمده این است که این حقیقت روشن شود.

۳. تورم به یک بیان ساده و قابل فهم که تقریباً مورد وفاق است و به نوعی همه آن را پذیرفته‌اند، عبارت است از افزایش سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات در یک دوره خاص. چند جزء محقق شود تا بگوییم تورم پدید آمده است: اولاً: افزایش قیمت باید باشد.

ثانیاً: این افزایش در سطح قیمت عمومی باید صورت بگیرد. قیمت عمومی در برابر قیمت نسبی است؛ سطح عمومی قیمت‌ها یعنی متوسط قیمت‌های همه کالاها و خدمات؛ میانگین قیمت همه کالاها و خدمات. لذا شما یک وقت می‌بینید مثلاً در یک سال قیمت مسکن کاهش پیدا می‌کند یا رشد آن متوقف می‌شود اما چون در سایر اقلام سبد کالای خانوار قیمت بالا رفته، این تورم محسوب می‌شود. خود محاسبه نرخ تورم یک روشی دارد، اما سطح عمومی قیمت یعنی میانگین قیمت کالاها و خدمات مورد استفاده غالب مردم، که این شامل مسکن، خوراک، پوشاک، سفر، هزینه‌های حمل و نقل، تحصیل فرزندان و هر آنچه که به عنوان سبد کالا معرفی می‌شود. البته در اینکه چه تعداد کالا را در نظر می‌گیرند، ... بعضی‌ها می‌گویند انواع کالا و خدمات را به دوازده گروه اصلی تقسیم می‌کنند و ۳۵۹ کالا و خدمت را در ۷۵ شهر منتخب بررسی می‌کنند؛ آن وقت می‌گویند مثلاً تورم رشد کرده و نرخ تورم افزایش پیدا کرده یا کاهش پیدا کرده است. پس افزایش در سطح عمومی قیمت‌ها ملاک است، نه یک کالای خاص و نه بعضی از کالاها؛ کالاهایی که در سبد کالایی به عنوان اقلام مصرفی، چه به صورت کالا و چه به صورت خدمت قرار می‌گیرد را محاسبه می‌کنند. حالا کسی ممکن است مثلاً از یک خدمات ویژه استفاده می‌کند، خیلی هم لوکس و گران؛ آن را در این سبد کالا نمی‌آورند؛ یا کسی یک کالای خیلی خاصی استفاده می‌کند که لوکس و گران؛ چون نوع مردم از آن استفاده نمی‌کنند، این را در سبد کالا قرار نمی‌دهند. مثلاً کسی خاویار مصرف می‌کند که یک کالای لوکس و گران است، ۹۹ درصد مردم مصرف نمی‌کنند؛ لذا خاویار در این سبد کالایی قرار نمی‌گیرد. ممکن است قیمت این کالا خیلی هم افزایش پیدا کند و یک دفعه صد برابر شود؛ ولی آن را ملاک قرار نمی‌دهند.

ثالثاً: این افزایش در یک دوره زمانی معین و در یک بازه زمانی خاص مورد توجه قرار می‌گیرد. الان متعارف این است که این بازه زمانی یک سال است؛ مثلاً از فروردین تا اسفند، یا ممکن است حتی مهر یک سال تا مهر سال بعد را به عنوان زمان خاص در نظر می‌گیرند و اینکه در این مدت چه مقدار نسبت به مدت مشابه سال قبل، سطح عمومی قیمت‌ها بالا رفته است.

سؤال:

استاد: من این را بعداً عرض می‌کنم؛ شاید بخشی از اینها خیلی به بحث ما ارتباط نداشته باشد، اما بد نیست بدانیم. ما تورم نقطه به نقطه داریم، تورم سالانه داریم؛ رکود تورمی داریم، ابرتورم داریم. بحث‌های زیادی در مورد تورم قابل طرح است. ... وقتی می‌گویند سطح عمومی قیمت‌ها، همین در آن است. ... کلمه سطح عمومی در واقع برگرفته از قیمت‌های این ۳۵۹ کالا و اخذ میانگین آن است. حالا اینکه یک جایی نوشته‌اند متوسط قیمت‌ها، آن هم همین است و فقط عبارت فرق می‌کند؛ و الا وقتی می‌گویند افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین، این همان است.

نکته‌ای که باید به آن توجه شود، این است که افزایش سطح عمومی قیمت‌ها گاهی سرعت زیاد دارد و گاهی کم سرعت است. الان شما این را شنیده‌اید که مثلاً می‌گویند نرخ رشد تورم کاهش پیدا کرده است. می‌گویند مثلاً در سال ۱۴۰۲ یا در سال ۱۴۰۰، نرخ رشد تورم ۳۵ درصد بود، اما امسال نرخ رشد تورم به ۲۵ درصد رسید؛ یا تعبیر کاهش نرخ تورم را به کار می‌برند؛ مثلاً می‌گویند نرخ تورم ۱۰ درصد کاهش پیدا کرد. در ذهن برخی این می‌آید و بسیاری هم این را مطرح می‌کنند که اینها دارند اعلام می‌کنند نرخ تورم کاهش پیدا کرده در حالی که ما هیچ نشانه‌ای از کاهش قیمت‌ها یا ارزانی نمی‌بینیم. کاهش نرخ رشد یعنی کاهش سرعت رشد قیمت‌ها؛ من برای اینکه تقریب به ذهن صورت بگیرد عرض می‌کنم؛ اگر فرض کنید ما عدد ۳۵ را سرعت یک ماشین در حال حرکت بدانیم؛ این ماشین با سرعت ۳۵ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند. این ماشین رو به جلو می‌رود. اما وقتی این سرعت از ۳۵ به ۲۵ می‌رسد، این معنایش بازگشت نیست؛ بلکه معنایش آن است که آن سرعتی که به سوی مقصد داشت، از آن سرعت کاسته شده و الا این ماشین در حال حرکت است و همینطور رشد می‌کند؛ ما رشد را عبارت از سرعت بگیریم و عدد ۳۵ و ۲۵ را هم برای تورم در نظر بگیریم. این ماشین تا حالا با یک سرعت بیشتری می‌رفت؛ ماشین رشد قیمت‌ها با یک سرعت بیشتری حرکت می‌کرد، اما حالا سرعت آن کم می‌شود ولی سرعت را دارد و رو به مقصد دارد می‌رود. پس این معنایش آن است که سرعت رشد قیمت‌ها کم شده است؛ یعنی اگر مثلاً نرخ تورم سال گذشته ۳۵ درصد بود و امسال به ۲۵ درصد می‌رسد، قیمت‌ها ۳۵ درصد اضافه نمی‌شود، ۲۵ درصد اضافه می‌شود؛ ولی به هر حال اضافه می‌شود. بنابراین تا زمانی که تورم وجود دارد، افزایش قیمت هم وجود دارد؛ منتها از سرعت رشد قیمت و کاسته می‌شود. پس نباید گمان کرد که وقتی سخن از کاهش نرخ رشد تورم به میان می‌آید، معنایش این است که قیمت‌ها از آنچه بود باید کمتر شود. نه، قیمت‌ها کماکان تا زمانی که تورم هست، در حال بالا رفتن است، منتها مقدار بالا رفتن و سرعت بالا رفتن و رشد، کمتر شده است.

سؤال:

استاد: البته این مسئله‌ای نیست که آن دو بزرگوار به آن توجه نداشته باشند؛ بعید است. این مقدار از اولیات این موضوع است و بالاخره تفاوت اینکه ما بگوییم قیمت‌ها دارد کاهش پیدا می‌کند یا نرخ تورم کاهش پیدا کرده یا مثلاً فرق بین ارزانی و کاهش نرخ تورم، یا فرق بین گرانی و کاهش نرخ تورم، اینها را بعید می‌دانم که این آقایان توجه نداشته باشند.

بالاخره معنای تورم معلوم است: افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره معین، آن هم نه یک زمان خیلی طولانی. اگر مثلاً صد سال پیش سطح عمومی قیمت‌ها یک عدد بوده، ۲۰۰ سال پیش، ۵۰۰ سال پیش، و امروز نسبت به ۵۰۰ سال پیش سطح عمومی قیمت‌ها بالا رفته باشد، این را نمی‌گویند تورم. تورم در یک بازه زمانی معین است. یک وقت این ممکن است مطرح

شود که نرخ تورم فلان کشور در طول ۵۰ سال ثابت مانده است؛ یعنی ۵۰ سال پیش نرخ تورم ۲ درصد بود و الان هم ۲ درصد است. این مقایسه نرخ تورم در این دو سال است؛ این فرق می‌کند با اینکه کسی بگوید مثلاً ۵۰ سال پیش سطح عمومی قیمت‌ها این چنین بود و الان این چنین است؛ پس تورم وجود دارد. چون این در یک دوره زمانی معین ملاک است. اما اگر فرض کنید در یک دوره طولانی، سه یا چهار قرن سطح عمومی قیمت‌ها افزایش پیدا کند، این را تورم نمی‌گویند. این یک بیان ساده از حقیقت تورم است. پس تورم عبارت است از افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین، که این دوره قهراً مثلاً یک دهه و یک قرن نیست.

تفاوت تورم و گرانی

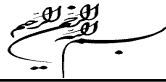
این نکته را هم عرض کنم که تورم با گرانی تفاوت دارد؛ ما قبلاً به این مسئله اشاره کردیم. گرانی عبارت است از افزایش قیمت در یک کالا یا برخی کالاها. وقتی مسئله گرانی مطرح می‌شود، دیگر سخن از میانگین قیمت ۳۵۹ کالا نیست؛ اینجا یک کالای خاص یا برخی کالاهای خاص اگر قیمتشان افزایش پیدا کند، می‌گویند گران شده است. لذا تعبیر قیمت نسبی را در مورد گرانی به کار می‌برند؛ می‌گویند گرانی عبارت است از افزایش قیمت نسبی یک کالا یا برخی کالاها. پس اصلاً بحث سبب کالا و میانگین مطرح نیست. لذا ممکن است یک کالایی به شدت گران شود در حالی که تورم افزایش پیدا نکرده باشد. مثلاً نرخ رشد تورم در یک جایی ممکن است ۱۰ درصد باشد. سال گذشته سطح عمومی قیمت‌ها یک عددی بوده، امسال سطح عمومی قیمت‌ها ۱۰ درصد افزایش پیدا کرده؛ یا اینکه ثابت مانده است، یعنی پارسال ۱۰ درصد بوده و امسال هم همان ۱۰ درصد است. یا حتی ممکن است سال گذشته نرخ رشد تورم ۱۰ درصد بوده و امسال ۵ درصد شده است؛ تورم ۵ درصد کاهش پیدا کرده است. اما یک کالایی ۳۰ درصد گران شده باشد؛ مثل اتفاقی که برای مسکن در بعضی از سال‌ها افتاد. یک دفعه مسکن ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرد؛ بعد از یک دوره رکود در مسکن، یک دفعه قیمت‌های مسکن ظرف یکی دو سال دو برابر شد، در حالی که هیچ وقت نرخ تورم ما ۱۰۰ درصد نبوده است. چون وقتی می‌گویند نرخ تورم ۱۰۰ درصد است، یعنی سطح عمومی قیمت‌ها دو برابر افزایش پیدا کرده است. پس اگر یک کالای خاصی یا برخی کالاها قیمتشان افزایش پیدا کند، به این گرانی می‌گویند. در گرانی نه سطح عمومی ملاک است و نه دوره زمانی معین؛ یعنی میانگین ۳۵۹ کالا و خدمت مطرح نیست؛ همان کالای خاص یا برخی کالاهای خاص را در نظر می‌گیریم. اگر افزایش پیدا کرد، می‌گوییم گران شده است. به قول بعضی‌ها گرانی چه بسا از لوازم رشد اقتصادی باشد. خیلی جاها رشد اقتصادی دارند و رشد بالایی دارند، اما گرانی هم دارند؛ مثل آنچه که در ایران در اوایل دهه هفتاد و بعد از جنگ اتفاق افتاد. آنجا نرخ رشد اقتصادی یک دفعه بالا رفت؛ بعد از دوران جنگ، نرخ رشد اقتصادی ما بالا رفت اما گرانی هم زیاد بود.

بحث جلسه آینده

تفاوت‌های بین گرانی و تورم از جهات مختلف قابل طرح است. مثلاً گفته می‌شود گرانی به سیاست‌های عرضه مربوط است اما تورم به سیاست‌های پولی؛ یعنی از حیث اسباب و علل و عوامل، یک تفاوت‌هایی بین اینها وجود دارد. ان شاء الله این را بیشتر توضیح می‌دهیم و بعد این نکته را که هم قبلاً گفته‌ایم و ان شاء الله بعداً هم اشاره خواهیم کرد که آیا آنچه در برخی روایات آمده، گرانی است یا تورم. ما بحث افزایش قیمت‌ها را در بعضی روایات می‌بینیم که در زمان خود پیامبر (ص) هم اتفاق

افتاده است. حالا باید ببینیم آنچه که آن موقع اتفاق افتاده، گرانی بوده یا تورم.

«والحمد لله رب العالمين»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۵ آبان ۱۴۰۳

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - تفاوت تورم و گرانی - ابعاد تفاوت - تورم در صدر اسلام -

روایات: دسته اول و دسته دوم

جلسه: ۱۳

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مبحث موضوع شناسی، دومین موضوعی که به عنوان مقدمه بحث اصلی باید درباره آن مطالبی را به عرض برسانیم، مسئله تورم است. ابتداءً علت بحث از تورم را بیان کردیم که چرا ما درباره تورم سخن می‌گوییم؛ برای اینکه تورم از یک منظر روی دیگر کاهش ارزش پول است. اینکه می‌گوییم از یک منظر، منظور همان جهتی است که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم که طبق همه تعاریفی که برای تورم ارائه شده، به هر حال بر این مسئله گویا اتفاق نظر هست مخصوصاً وقتی می‌خواهند تورم را اندازه‌گیری کنند. آن چیزی که مورد اتفاق است و کسی در آن بحث ندارد و می‌تواند معرف و مبین تورم باشد، این است که تورم یعنی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین. این یک تعریف ساده از مسئله تورم است؛ عرض کردم تعریف‌های فنی‌تر و ناظر به سبب آن یا علل پیدایش آن یا مثلاً ناظر به نتایج و آثار آن، ارائه می‌شود. چون تعریف‌ها گاهی مبین ماهیت و حقیقت است و گاهی ناظر به اسباب است، گاهی ناظر به آثار است. به هر حال تعریف‌ها از منظر اقتصاددانان و اینکه کدام بخش به نظر آنها برجسته‌تر و مهم‌تر باشد، مختلف است. به دو سه نمونه از آنها اشاره کردیم. بنابراین معلوم شد تورم به معنای افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین و روی دیگر کاهش ارزش پول است.

ابعاد تفاوت تورم و گرانی

بعد بحث از تفاوت تورم و گرانی به میان آمد؛ این هم به جهت آشکار شدن و روشن شدن پیشینه این موضوع مهم است و هم فی‌نفسه دارای اهمیت است. بالاخره اشتباه نکنیم، تورم با گرانی فرق دارد. دانستن اینکه مثلاً در دوره‌های گذشته به خصوص در صدر اسلام چیزی به نام تورم داشتیم یا نه، مهم است. تفاوت این دو را اجمالاً اشاره کردیم.

۱. این تفاوت‌ها بعضاً ناظر به اسباب هر یک از این دو است؛ تورم یک سببی دارد یا دارای بعضی از اسباب است، در حالی که اسباب گرانی متفاوت است. شاید مهم‌ترین سبب و عامل تورم، سیاست‌های پولی است اما مهم‌ترین عامل گرانی، سیاست‌های عرضه و تقاضا است. جالب این است که یکی از عواملی که در تورم دخیل است، خود مسئله عرضه و تقاضا است؛ این دو گاهی دارای عوامل مشترک هستند، به این معنا که سیاست‌های عرضه هم بر گرانی تأثیر دارد و هم بر تورم، ضمن اینکه اینها دو مسئله متفاوت‌اند. ما بعداً ان‌شاءالله درباره علل و اسباب تورم سخن خواهیم گفت و انواع تورم را بیان خواهیم کرد. اما فی‌الجمله آنچه می‌تواند به عنوان یک سبب مهم و اصلی برای تورم ذکر شود، سیاست‌های پولی است. چون در هر حال تورم معلول رشد نقدینگی است؛ یعنی وقتی حجم در گردش پول بالا می‌رود، تورم پدید می‌آید (یک عامل این است). اینکه چه

کسانی از حجم بالای نقدینگی منتفع می‌شوند، این بماند؛ شما حتماً آمارهای این چند سال اخیر را ملاحظه کرده‌اید که نقدینگی کشور در هر سال نسبت به سال گذشته چگونه به سرعت افزایش پیدا کرده است. با همه مشکلاتی که مردم دارند و خط فقر دارد بالا می‌رود و جمعیت زیادی به زیر خط فقر منتقل می‌شوند، اما حجم پول در گردش و مقدار پولی که در دست همه مردم در کل کشور جابجا می‌شود (صرف نظر از اینکه دست چه تعداد اشخاص است) هر سال نسبت به سال گذشته به شدت افزایش پیدا کرده و این موجب تورم است.

پس تورم معلول عواملی است که مهم‌ترین آنها سیاست‌های پولی است؛ البته سیاست‌های عرضه و تقاضا یا واقعیت عرضه و تقاضا و برخی عوامل دیگر که ان‌شاءالله بیان خواهیم کرد، هم تأثیر دارد. اما گرانی به سیاست‌های پولی وابسته نیست بلکه تابع سیاست‌های عرضه است؛ اگر نسبت به یک کالایی تقاضای بیشتر باشد و عرضه آن به اندازه تقاضا نباشد، گرانی پدید می‌آید. عرض کردم که این عامل حتی به عنوان عامل مشترک بین تورم و گرانی هست اما نقش محوری آن در رابطه با گرانی است.

۲. از حیث نتایج و آثار هم متفاوت‌اند؛ آثار گرانی با آثار تورم ممکن است مشترکاتی داشته باشند اما باز بین اینها تفاوت است. از حیث قدرت خرید طبیعتاً وقتی یک جنسی گران می‌شود، قدرت خرید کاهش پیدا می‌کند؛ یعنی گرانی سبب می‌شود که مردم یک چیزی را نخرند؛ چون برای آن شیء خاص باید پول بیشتری بپردازند اما این در رابطه با یک کالا یا دو کالا است، نه در رابطه با مجموع. تورم هم که پدید می‌آید، این اثر را دارد؛ اصلاً تورم از یک منظر به معنای کاهش قدرت خرید است یا کاهش ارزش پول، فرق نمی‌کند، اینها به هم وابسته است. پس تورم و گرانی ضمن اینکه با هم تفاوت دارند، اما در عین حال اشتراکاتی یا از حیث اسباب یا از حیث آثار بین آنها هست؛ ولی قطعاً نمی‌توانیم اینها را یکی بدانیم.

گاهی ممکن است مردم از گرانی شکایت کنند ولی تورمی وجود نداشته باشد؛ چون گرانی بیشتر به سطح درآمد مردم بستگی دارد. اگر فرضاً درآمد مردم پایین باشد و نتوانند با آن درآمد کالایی را که می‌خواهند تهیه کنند، این به نظرشان گرانی است اما لزوماً تورم نیست. در یک مواردی هزینه تمام شده تولید ممکن است بالا برود و کالا برای تولیدکننده گران تمام شود، طبیعتاً وقتی می‌خواهد آن را عرضه کند، اگر بخواهد همراه با یک سودی هم باشد، این گران می‌شود و قیمت بالا می‌رود. اما این بالا رفتن قیمت معلول هزینه تمام شده است؛ چون هزینه تمام شده بالا رفته، قیمت هم بالا رفته است. اما در مورد تورم این نیست که چون هزینه تمام شده بالا رفته، موجب تورم شود. آن بیشتر به سیاست‌های پولی برمی‌گردد؛ می‌دانید وقتی تورم یا گرانی پیش بیاید (مخصوصاً در تورم) طبیعتاً درآمدها کفاف زندگی را نمی‌دهد. آن وقت ناچار هستند دستمزدها را افزایش بدهند؛ یعنی کسی که سال گذشته مثلاً با ماهی ۸ میلیون تومان نمی‌توانسته زندگی کند، امسال تازه اگر مثلاً تورم را ۲۰ درصد یا ۲۵ درصد بگیریم، اگر درآمد او به ۱۰ میلیون برسد، این هیچ فرقی با سال گذشته نکرده و همان کمبودها را نسبت به پارسال دارد، با اینکه الان درآمد او به حسب ظاهر افزایش پیدا کرده اما در مقایسه با افزایشی که سطح عمومی قیمت‌ها پیدا کرده، کأن هیچ تغییری نکرده است. آن وقت دائماً درخواست افزایش دستمزد مطرح است. وقتی دستمزدها افزایش پیدا می‌کند، یعنی قدرت خرید بیشتری برای مردم پیدا می‌شود؛ این سبب می‌شود که میل به مصرف بیشتر شود. بالاخره وقتی یک خرده درآمد بیشتر باشد، مردم می‌روند برای تهیه نیازها؛ نیازهایی که تا کنون نمی‌توانستند تأمین کنند، الان با این افزایش دستمزد،

مصرفشان بیشتر می‌شود که خود این هم موجب گرانی می‌شود. این را مفصلاً توضیح خواهم داد؛ وقتی تقاضا بیشتر می‌شود، این روی قیمت‌ها اثر می‌گذارد و قیمت بالا می‌رود. این داستان عجیب و پیچیده‌ای است و واقعاً برای حل این مسائل نیاز به کارشناسان خبره و با تجربه است که این مسائل را حل کنند. یک تصمیم ساده ممکن است اگر پشتوانه‌اش کارشناسی دقیق و حساب شده و همراه با آینده‌نگری نباشد، مشکلات فراوانی ایجاد کند؛ چه اینکه ما بعضی از این مشکلات را در وقایع و حوادث پیرامون خودمان ملاحظه می‌کنیم. به هر حال فکر می‌کنم این مقدار برای بیان فرق تورم و گرانی کفایت می‌کند.

تورم در صدر اسلام

مسئله‌ای که باید به آن اشاره‌ای داشته باشیم و قبل از بیان برخی از مطالب مهم مربوط به تورم، آن را رسیدگی کنیم، این است که آیا واقعاً آنچه در گذشته بوده، مثلاً در صدر اسلام، تورم بوده یا گرانی؟ چون این کمک می‌کند که ببینیم روایات می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد یا نه؟ حالا یا اطلاعات و عموماً یا برخی ادله خاصه. ما به این مطلب در اوایل این بحث اجمالاً اشاره کردیم و گفتیم هر چند عده‌ای به شدت منکر وجود تورم در گذشته هستند و می‌گویند تورم معلول پیچیدگی‌های مسائل اقتصادی در یکی دو قرن اخیر است و آنچه قبلاً بوده، گرانی بوده و تورم نبوده است. ما شواهدی نقل کردیم، هم در قرون اولیه میلادی از دولت‌های غربی و هم از تاریخ اسلام و برخی روایات.

به نظر ما تورم در زمان پیامبر(ص) و در صدر اسلام وجود داشته است؛ عده‌ای شدیداً این را منکر هستند و می‌گویند این گرانی بوده نه تورم. ما برخی از روایات را شاهد مدعای خودمان قرار دادیم؛ البته معلوم است که تورم امروز بسیار متفاوت از تورم در ۱۴۰۰ سال پیش است؛ خیلی پیچیده‌تر شده، خیلی مسائل دخالت دارد، ولی اصل و اساس آن بوده است.

روایات

برخی از روایات شاهد بر این معناست؛ در میان روایات، دسته‌ای دال بر افزایش سطح عمومی قیمت‌هاست و نه یک کالای خاص.

دسته اول

در برخی از روایات هم صحبت از افزایش قیمت هست، لکن این افزایش قیمت برای یک کالای خاص است؛ از جمله روایاتی که در باب قربانی وارد شده یا در باب فروش نسیه گندم.

۱. محمد بن قاسم حنط به امام صادق(ع) عرض می‌کند: «أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَبِيعَ الطَّعَامِ مِنَ الرَّجُلِ إِلَى أَجَلٍ فَأَجِءُ وَقَدْ تَغَيَّرَ الطَّعَامُ مِنْ سِعَرِهِ فَيَقُولُ لَيْسَ عِنْدِي دَرَاهِمُ قَالَ(ع): خُذْ مِنْهُ بِسَعْرِ يَوْمِهِ»^۱ به امام صادق(ع) عرض کردم که طعام یا گندمی را از کسی می‌خرم تا یک زمانی؛ بعد قیمت تغییر می‌کند. او می‌گوید «لَيْسَ عِنْدِي دَرَاهِمُ»؛ امام(ع) می‌فرماید: با همان قیمت از او بگیر. این روایت اشاره می‌کند به افزایش قیمت طعام؛ ما با حکم آن کار نداریم؛ اصل بالا رفتن قیمت در یک کالای خاص مورد نظر است.

۲. یا مثلاً در مورد قربانی: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنَّا بِمَكَّةَ فَأَصَابَنَا غَلَاءٌ مِنَ الْأَصَاخِيَّ» ما مکه

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۱۲، باب ۱۲ از کتاب التجارة، ح ۵.

بودیم و مواجه شدیم با بالا رفتن قیمت‌های قربانی؛ بالاخره ایام حج تقاضا برای گوسفند و شتر زیاد می‌شد و طبیعتاً قیمت بالا می‌رفت. حالا هم همینطور است؛ نزدیک عید قربان که می‌شود، قیمت‌ها بالا می‌رود. «فَاشْتَرَيْنَا بِدِينَارٍ ثُمَّ بِدِينَارَيْنِ ثُمَّ بَلَغَتْ سَبْعَةً ثُمَّ لَمْ تَوْجَدْ بِقَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ»^۱، ما اول این را با یک دینار خریدیم، بعد دو دینار، تا هفت دینار؛ دیگر کار به جایی رسید که پیدا نمی‌شد. در ادامه این روایت، هشام مکاری یک نامه‌ای به امام کاظم (ع) نوشت و این ماجرا را برای امام (ع) شرح داد؛ آن وقت حضرت یک توصیه‌هایی کردند که شما مثلاً قیمت سه گوسفند اول را در نظر بگیرید و متوسط قیمت آنها را صدقه بدهید.

بنابراین برخی از روایات متضمن بیان افزایش قیمت یک کالای خاص است. بله، اینها طبیعتاً مربوط به گرانی است و از اینها نمی‌شود مسئله تورم را بدست آورد.

دسته دوم

اما برخی روایات اشاره به یک قیمت خاص نمی‌کند بلکه می‌گوید همه قیمت‌ها بالا رفته است. از جمله:

۱. روایت «قِيلَ لِلنَّبِيِّ (ص) لَوْ سَعَرَتْ لَنَا سِعْرًا فَإِنَّ الْأَسْعَارَ تَزِيدُ وَتَنْقُصُ»، می‌گوید ای کاش برای ما قیمت‌گذاری می‌کردید، چون قیمت‌ها بالا و پایین می‌شود؛ این اشاره به یک کالای خاص ندارد.

۲. یا مثلاً در روایتی از انس بن مالک نقل شده: «غَلَا السَّعْرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غَلَا السَّعْرُ فَأَسْعِرْ لَنَا»؛ در عهد رسول خدا (ص) قیمت بالا رفت. اینجا قیمت کالای خاصی را نمی‌گوید؛ بلکه ظاهراً قیمت همه کالاها بالا رفته است. لذا معلوم می‌شود که اینطور نبوده که خیلی کوتاه و مقطعی بالا برود و دوباره پایین بیاید. می‌گوید قیمت‌ها بالا رفته و شما قیمت‌گذاری کنید.

۳. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده: «وَقَدْ تَزِيدَ السَّعْرُ بِالْمَدِينَةِ»، قیمت در مدینه بالا رفت؛ از این معلوم می‌شود که در مناطق مختلف هم مسئله قیمت بوده و بالا رفتن قیمت بوده و تفاوت داشته است.

این روایاتی که بدون ذکر یک کالای خاص و به صورت کلی می‌گویند قیمت بالا رفته، اشاره به این دارد که قیمت همه کالاها یا اغلب کالاها یا آن کالاهایی که بیشتر مورد نیاز است، بالا رفته است.

بنابراین براساس این دسته از روایات و برخی شواهد تاریخی، در دوره‌های مختلف اسلامی می‌توانیم بگوییم به ظن قوی تورم وجود داشته است. منتها تورم در آن زمان با این زمان کاملاً فرق می‌کند؛ بله، شاید برخی از امور در آن زمان سالبه به انتفاء موضوع بود و الان جدیداً پیدا شده و دخالت آن در تورم کاملاً مؤثرتر است و به نحو مؤثرتری مداخلت دارد. با همه اینها، این باعث نمی‌شود که بگوییم در گذشته تورم نبود. لذا افزایش سطح عمومی قیمت‌ها را در ادوار مختلف تاریخی می‌توانیم ردیابی کنیم. این در بلاد اسلامی بوده، در بلاد غیر اسلامی هم شواهدی برای آن قابل ذکر است.

این هم در رابطه با تورم و فرق آن با گرانی و ریشه‌یابی آن در صدر اسلام و تاریخ اسلام.

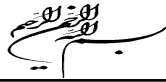
سؤال:

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۲۷۰، ح ۱۴۴؛ کافی، ج ۴، ص ۵۴۴، ح ۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۰۳، باب ۵۸، ح ۱.

استاد: ما دو دسته تورم داریم؛ تورم گاهی کوتاه مدت و گاهی بلندمدت است؛ پس تورم می تواند در یک مدت کوتاهی رخ بدهد. این که شما می فرمایید، محتمل است که مثلاً یک حادثه طبیعی پیش آمده یا مثلاً در ایام حج قیمت قربانی بالا برود، اما عبارات رولیات اولاً از این جهت اعم است و زمان ذکر نکرده و گفته بالا رفت؛ اگر اینطور بود، بلید می گفت که قیمت بالا رفت و پایین آمد. اینکه می آیند از رسول خدا(ص) تقاضای قیمت گذاری می کنند، این معلوم می شود که این اتفاق تکرار شده و لذا از رسول خدا(ص) تقاضا می کنند که شما قیمت گذاری کنید. جالب است، آنجا رسول خدا(ص) یک پاسخی می دهد که البته احتیاج به توجیه دارد؛ می فرماید: من در امر خدا دخالت نمی کنم. یعنی ظاهرش این است که بالا رفتن قیمت ها تابع اراده الهی است. این خودش احتیاج به توجیه دارد؛ این یعنی چه؟ به ظاهر آن که نمی شود اخذ کرد. لذا مجموعه این قرائن نشان می دهد که بالا رفتن قیمت ها در آن دوران، از نوع تورم بوده و نه از جنس گرانی.

بحث ما موضوع شناسی است و ان شاء الله در مباحث آینده ما ...

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۶ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۴ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - علل تورم - مقدمه - ۱. سیاست های مالی و پولی -

۲. شوک های عرضه و تقاضا - ۳. افزایش هزینه تولید

جلسه: ۱۴

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

علل تورم

بعد از تعریف اجمالی و توضیح مختصری درباره تورم و تفاوت آن با گرانی و همچنین ریشه یابی تورم در صدر اسلام و در عهد پیامبر مکرم اسلام (ص)، چند مطلب دیگر درباره تورم باید مطرح شود. یکی درباره علل تورم و اسباب آن است؛ یعنی چه عواملی سبب می شود تورم پدید بیاید. ضمن مباحث گذشته، به مناسبت ما اشاره ای به برخی از علل و اسباب تورم داشتیم اما در این مقام مستقلاً آن هم به صورت مختصر، به برخی از علل و عوامل آن اشاره می کنیم.

مقدمه

نظرات درباره علل و اسباب تورم یکسان نیست، بلکه مبانی مختلفی در این باره وجود دارد، در اقتصاد مکاتب و گرایشات مختلفی وجود دارد، که در تحلیل برخی از پدیده ها مثل تورم تأثیر دارند؛ هر کدام یک بیانی برای اسباب تورم و زمینه های افزایش یا کاهش آن ذکر می کنند. من به یک فهرست کوتاهی از این اسباب اشاره می کنم.

افزایش عرضه پول، افزایش هزینه های تولید، افزایش تقاضا، سطح پایین بهره وری، انتظار افزایش قیمت ها، بالا رفتن حجم نقدینگی، بالا رفتن کسری بودجه؛ خیلی اسباب و عوامل را ذکر می کنند. این اختلاف نظر در اسباب، ضمن اینکه می تواند ناشی از اختلاف مکاتب فکری باشد، می تواند ناشی از این هم باشد که از چه منظری به بررسی عوامل تورم می پردازند. چون این اسباب بعضی اصلی و بعضی فرعی است؛ گاهی مثلاً به یک عاملی مثل افزایش انتظار تورمی اشاره می کنند؛ یعنی انتظار افزایش قیمت. می گویند این خودش یکی از اسباب تورم است. اما این معلول یک عامل مهم تری است؛ یعنی مثلاً افزایش تقاضا و کمبود عرضه یا افزایش عرضه پول، سبب می شود تورم به وجود بیاید و تا حدی استمرار داشته باشد؛ پس از آن مسئله انتظارات تورمی و انتظار افزایش قیمت پیش می آید. یعنی این یک سبب دسته دوم است و نه دسته اول؛ یک علت فرعی است و نه علت اصلی. پس اختلافی که در مورد اسباب تورم وجود دارد، هم ناشی از اختلاف نظر و دیدگاه اقتصاددانان است و اینکه پیرو چه مکتب اقتصادی باشد و هم اینکه از چه منظری به بیان این اسباب بپردازند. گاهی اقتضای مقامی که آنها درباره آن صحبت می کنند، این است که بیشتر به یک سبب فرعی بپردازند اما این معنایش آن نیست که از اسباب اصلی غفلت شود.

به هر حال اگر ما با فهرستی از اسباب و عوامل تورم مواجه می شویم، اینها همه در یک رتبه نیستند؛ برخی از اینها علت اصلی و برخی علل فرعی محسوب می شوند. در میان علت های اصلی هم در اینکه ریشه اصلی تورم چیست، اختلاف نظر وجود

دارد. برخی هم معتقدند افزایش تورم یا تورم، یک علت بیشتر ندارد و آن هم سیاست‌های پولی است. یعنی تمام اسباب و علل ذکر شده برای تورم را برمی‌گردانند به سیاست‌های پولی. حالا این سیاست‌های پولی چیست و چگونه می‌تواند موجب تورم شود، یک توضیح مختصری خواهیم داد؛ ولی بحث مبسوط آن باید در جای دیگری مطرح شود. صرف نظر از این دو جهت اثرگذار که ذکر شد، اجمالاً به برخی از علل و اسباب تورم اشاره می‌کنیم. این دو جهت یکی اختلاف دیدگاه اقتصاددانان است که هر یک در یک مکتب اقتصادی می‌گنجند و دیگری هم فرعی یا اصلی بودن علت و ریشه تورم است.

۱. سیاست‌های مالی و پولی

یکی از علت‌هایی که برای تورم ذکر می‌کنند، سیاست‌های مالی یا سیاست‌های پولی دولت‌ها و حکومت‌هاست. سیاست‌های پولی شامل مؤلفه‌های متعددی است که هر کدام از آنها به نوعی اثر می‌گذارد. مثلاً اگر سیاست دولت انبساطی باشد و بانک مرکزی در مقایسه با میزان رشد اقتصادی، پول بیشتری عرضه کند، این موجب افزایش قیمت و تورم می‌شود. عرضه پول بیشتر توسط دولت و در قالب سیاست‌های مالی، به انگیزه‌های مختلف صورت می‌گیرد. مثلاً گاهی تسهیلات به شکل گسترده در قالب‌های مختلف پرداخت می‌شود؛ اگر تسهیلات به صورت گسترده در اختیار مردم قرار گیرد قهراً باعث افزایش قیمت می‌شود. چون وقتی پول بیشتر در اختیار مردم باشد، ترجیح می‌دهند نیازهای خودشان را تأمین کنند، مخصوصاً در شرایطی که تورم وجود دارد. مثلاً الان اگر هر یک از شما یک مبلغی داشته باشید و یک نیازی هم وجود داشته باشد، اینکه این مبلغ را در اولین فرصت هزینه کنید، ترجیح می‌دهید بر اینکه تأخیر بیفتد. در جایی که نرخ رشد متعارف برای تورم وجود دارد، مثلاً می‌گویند من امسال این را هزینه کنم بهتر از سال دیگر است، چون سال دیگر برای اینکه این نیاز مصرفی خودم را تأمین کنم، باید ۲۰ درصد اضافه پرداخت کنم. این پول را باید ۲۰ درصد فربه‌تر کنم تا بتوانم آن کالا را تهیه کنم. سیاست‌های مالی بسیار تعیین کننده است؛ سیاست‌های مالی یک مجموعه‌ای از برنامه‌هاست که ریشه و اصل آن همان عرضه پول بیشتر در مقایسه با نرخ رشد اقتصادی است. بالاخره برای رشد اقتصادی از یک طرف باید پول باشد؛ فرض کنید در بخش ساختمان اگر می‌خواهند خانه بسازند، این خانه اگر زیاد ساخته شود قهراً وابسته به یک سری مصالحی است که باید تولید شود. وقتی بخش مسکن در بستر ساخت بیشتر قرار می‌گیرد، واحدهای تولیدکننده مصالح ساختمانی باید بیشتر تولید کنند؛ چون نیاز به این مصالح بیشتر می‌شود. وقتی موتور این بخش به حرکت دربیاید، رشد پیدا می‌کند. رشد اقتصادی در بخش مسکن در سال‌های مختلف متفاوت است. اگر منابع بیشتر در اختیارشان باشد، بیشتر به این بخش تحرک می‌دهند. برای رشد اقتصادی باید منابع و پول وجود داشته باشد؛ یا به صورت حقیقی یا اعتباری و به صورت تسهیلات بانکی.

پس یکی از علل و عوامل در ایجاد تورم و افزایش آن، سیاست‌های پولی و مالی است. خود این اجزاء مختلف دارد، اگر بخواهیم این را شرح بدهیم باید خیلی از عناصر را توضیح بدهیم؛ این بخش‌های مختلفی دارد؛ من این را فقط اشاره کردم که سیاست‌های انبساطی مالی موجب عرضه پول بیشتر و رشد نقدینگی می‌شود و خود این موجب تورم خواهد شد. لذا گاهی برای کاهش تورم و جلوگیری از نرخ افزایش رشد تورم، می‌بینید دولت‌ها سیاست‌های انقباضی پیش می‌گیرند. بنای سیاست انقباضی بر این است که از عرضه پول بیشتر به اقتصاد و تزریق بیشتر نقدینگی جلوگیری کند، هم سطح تسهیلات را پایین می‌آورند؛ در بخش‌های مختلف سیاست انقباضی به هدف جلوگیری از افزایش یا شدت نرخ رشد تورم صورت می‌گیرد؛ چون

می‌خواهند مهم‌ترین علت‌های تورم را کنترل کنند.

۲. شوک‌های عرضه و تقاضا

علت دوم، شوک‌های عرضه و تقاضا است. اساس قیمت‌ها در اقتصادهای نسبتاً آزاد، بر مبنای میزان عرضه و تقاضا شکل می‌گیرد. اگر عرضه و تقاضا متناسب باشند، قهراً قیمت افزایش‌آنجنانی ندارد؛ مگر اینکه به دلایل خاص خودش، گرانی پیش بیاید که با مسئله تورم متفاوت است.

الف. عرضه

عرضه در واقع عبارت است از مقدار کالایی که تولید می‌شود و در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرد. فرض کنید نیاز مصرفی یک کشور و یک منطقه، یک عدد مشخصی است؛ اگر از آن مقدار کمتر عرضه شود، طبیعتاً باعث افزایش قیمت می‌شود؛ عرضه کمتر و عرضه پایین‌تر از مقدار تقاضا، باعث افزایش قیمت می‌شود. حالا این می‌تواند ناشی از اسباب مختلف باشد؛ یک وقت سبب آن یک حادثه طبیعی است مثل بلایای طبیعی و سیل و زلزله، یا یک سبب غیر طبیعی دارد، مثلاً جنگ پیش می‌آید یا یک منازعه‌ای شکل می‌گیرد و این باعث کاهش عرضه می‌شود. یا اساساً قیمتی که برای مواد اولیه باید پرداخت شود، بالا می‌رود و واحدهای تولیدی نمی‌توانند آن مبلغ را تأمین کنند، ناچاراً کاهش تولید دارند و این موجب کاسته شدن از عرضه می‌شود؛ این در واحدهای صنعتی، واحدهای کشاورزی، یا حتی واحدهای خدماتی می‌تواند اتفاق بیفتد. فرض کنید در یک سال خشکسالی شود و منابع آبی کافی وجود نداشته باشد، طبیعتاً میزان تولید محصول کشاورزی کاسته می‌شود و عرضه آن کم می‌شود. یا مثلاً فرض بفرمایید یک سال کشاورزان می‌بینند سودشان در یک محصول است، لذا همه به سمت کاشت آن محصول می‌روند و یک محصول خاصی را رها می‌کنند؛ طبیعتاً در اینجا عرضه سایر محصولات کاهش پیدا می‌کند. کاهش عرضه یا به تعبیر دقیق‌تر کاهش عرضه کل، عین افزایش تقاضا است؛ و این یک عاملی است برای رشد تورم.

ب. تقاضا

گاهی افزایش تقاضا موجب تورم می‌شود. اگر عرضه کم شود، خود به خود برابری تقاضا و عرضه و تناسب آنها بهم می‌خورد. اما گاهی ممکن است هیچ مشکلی در مقدار عرضه نباشد؛ عرضه مثل گذشته صورت می‌گیرد، اما تقاضا افزایش پیدا می‌کند؛ حالا این تقاضا هم می‌تواند به دلایل مختلف افزایش پیدا کند. خود این هم باعث بالا رفتن قیمت می‌شود. پس به طور کلی شوک‌هایی که در عرضه عرضه و تقاضا به وجود می‌آید، یکی از اسباب و علت‌های تورم است.

۳. افزایش هزینه تولید

یکی دیگر از اسباب و علت‌های تورم، تورمی است که به دلیل افزایش هزینه تولید پدید می‌آید. تورم ناشی از فشار تقاضا که به نوعی به عرضه هم مربوط می‌شود، یک سنخ از علت‌هاست یا یک سنخ از تورم است؛ گاهی علت تورم افزایش هزینه‌هاست. یعنی مثلاً قیمت نفت گران می‌شود؛ ما این را در کشورهای توسعه‌یافته مثال می‌زنیم یا قیمت انرژی بالا می‌رود، مثل اتفاقی که در جریان جنگ روسیه و اوکراین پیش آمد که در تأمین انرژی با محدودیت‌هایی مواجه شدند؛ هزینه‌ها مخصوصاً هزینه انرژی بالا رفت. وقتی نفت و گاز گران شود، مشتقات آن مثل بنزین هم گران می‌شود؛ این گران شدن به طور

اتوماتیک و ناخودآگاه به همه بخش‌ها سرایت می‌کند؛ یعنی حمل و نقل که باید کالاها را جابجا کند، قیمتش بالا می‌رود. لذا هزینه تولید بالا می‌رود؛ طبیعتاً کارخانه‌ای که از انرژی استفاده می‌کند، قیمتش بالا می‌رود. هزینه خدمات مثل آب و برق و گاز، به جهت وابستگی که به انرژی دارند، بالا می‌رود. افزایش هزینه‌های تولید، آن هم به نحو عام و نه در یک محصول خاص، این موجب تورم می‌شود. پس یک عامل هم این است.

تا اینجا سه عامل را ذکر کردیم:

۱. سیاست‌های پولی و مالی دولت‌ها؛

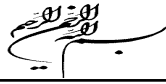
۲. شوک‌های مربوط به عرضه که این خودش اشکال مختلف دارد؛

۳. فشارهای ناشی از تقاضا.

مثلاً یکبار به سیاست‌های دولت، حقوق‌ها و دستمزدها افزایش پیدا می‌کند. وقتی پول دست مردم بیاید، به طور طبیعی تقاضای آنها برای خرید و دریافت خدمت بالا می‌رود؛ خود این باعث افزایش قیمت می‌شود. یکی از مشکلاتی که ما هر ساله داریم و تبدیل به یک دور لاینحل شده همین است. از یک طرف تورم ۳۰ یا ۴۰ درصد است؛ اگر بخواهد حقوق کارمندان و کارگران به اندازه سال گذشته باشد، باید ۳۰ — ۴۰ درصد اضافه شود. خود این ضمن اینکه هزینه‌های تولید را بالا می‌برد، فشار تقاضا را هم بیشتر می‌کند؛ یعنی از یک طرف افزایش دستمزد کمک می‌کند به حقوق‌بگیران که واقعاً هم یک امری است که نمی‌شود نادیده گرفت؛ بالاخره این بندگان خدا که می‌خواهند زندگی کنند، نمی‌توانیم بگوییم حقوق اینها یک رشد معمولی داشته باشد ولی اجناس همین‌طور گران شود. معلوم است که افراد بیشتری به زیر خط فقر می‌روند و آنهایی هم که بودند، باز به درجات پایین‌تر و مراتب پایین‌تر سقوط می‌کنند. پس از یک طرف افزایش حقوق و دستمزد لازم و ضروری است، از طرف دیگر خود همین افزایش یک اجحافی در حق آنهاست. یعنی شما وقتی می‌خواهید حقوق‌ها را افزایش بدهید، خود افزایش حقوق باعث یک تورمی می‌شود که کأن این اضافه نه تنها برای آنها هیچ کمکی نبوده و هیچ سودی نمی‌کند، بلکه رفتاری‌های آنها بیشتر می‌شود. اما دومی چیزی است که از انظار مخفی است؛ آنچه که در نوع مردم مشاهده می‌شود، همین افزایش دستمزد است. می‌گویند حقوق ما پارسال ۱۰ تومان بود و امسال ۱۳ تومان شده است؛ اما آن بخش که خود این افزایش دستمزد موجب افزایش هزینه‌های تولید می‌شود؛ کارفرما یا کشاورزی که مثلاً به کارگر فلان مبلغ حقوق می‌داد، الان اگر یک دفعه بخواهد ۳۰ — ۴۰ درصد اضافه کند، این خودش خیلی مشکلات درست می‌کند. مثل اینکه چند سال پیش ۵۷ درصد حقوق‌ها و دستمزدها را بالا بردند. نتیجه این کار اخراج بسیاری از کارگران شد؛ واحدهای تولیدی برای اینکه از هزینه‌هایشان کم کنند، شروع کردند به تعدیل نیرو. برای اینکه نمی‌توانستند هزینه‌ها را پوشش بدهند و لذا بسیاری از کارگران را اخراج کردند. اجناس و محصولات به شدت گران شد؛ این همان افزایش هزینه تولید است که موجب افزایش نرخ بیکاری می‌شود. این به عنوان یک خدمت و کمک صورت گرفت، اما نتیجه آن برعکس بود. واقعاً مسئله خیلی پیچیده است؛ یعنی این دوران بین محذورین که می‌گویند، به معنای حقیقی اینجا اتفاق می‌افتد. از یک طرف افزایش کمتر از نرخ تورم کمکی به خلق‌الله نمی‌کند؛ از طرف دیگر افزایش به اندازه نرخ تورم خودش دوباره باعث تشدید تورم می‌شود. این باعث می‌شود که هزینه‌های تولید بالا برود، انتظارات تورمی افزایش پیدا کند و دوباره ما در یک چرخه‌ای قرار بگیریم که منجر به تشدید تورم شود. پس دلیل یا علت سوم برای تورم، افزایش هزینه‌های تولید است.

دلیل یا علت چهارم، انتظارات است. ممکن است الان کسی بگوید این سه عاملی که شما گفتید، در واقع سه عامل نیست بلکه یک عامل است. من اول بحث تذکر دادم تا اشکال نشود که اینها به یک عامل و علت بازمی گردند. در خود این هم اختلاف است که علت العلل چیست؛ در خود علت العلل و مسبب الاسباب هم اختلاف است که ریشه اصلی آن چیست. خیلی ها می گویند سیاست های پولی، یک عده زیادی هم می گویند رشد نقدینگی. خود رشد نقدینگی معلول سیاست های پولی است یا فراتر از آن است؛ اینجا خیلی اختلاف نظر است. این یادآوری را برای این جهت کردم که گمان نشود که ما از آن اختلاف نظرها و اختلاف دیدگاه ها غافل هستیم. به هر حال این سه علت را ما گفتیم؛ یکی دو علت دیگر هم وجود دارد که آنها هم تعیین کننده است. نرخ ارز، تورم ساختاری یعنی تورم ناشی از ساختار، انتظارات تورمی را هم می گویند؛ یعنی اینها هر کدام اگر بخواند جداگانه تحلیل شود، باز می بینید که مثلاً انتظارات تورمی واقعاً اثر دارد ولی ریشه اش همان رشد حجم نقدینگی است.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - علل تورم - ۴. تورم ساختاری - ۵. انتظارات تورمی -

۶. نرخ ارز

سال دوم

جلسه: ۱۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در موضوع شناسی بحث از کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن، رسیدیم به تورم؛ درباره تورم به بعضی از ابعاد آن پرداختیم، اینکه تورم به چه معناست و علل عمده تورم کدامند. به سه علت اشاره کردیم؛ یکی سیاست های پولی و مالی، دوم شوک های مربوط به عرضه و تقاضا، سوم افزایش هزینه های تولید. اجمالاً درباره این سه عامل توضیحی ارائه کردیم؛ البته در اینکه علت العلل تورم چیست و آیا همه علت ها به یک علت برمی گردد یا چند علت در عرض هم نقش اصلی را در ایجاد تورم یا افزایش آن دارند، اختلاف است. ما صرف نظر از اینکه این عوامل در عرض یکدیگر مؤثرند یا بعضاً به صورت طولی اثرگذار هستند، می خواهیم یک فهرست کوتاهی از علل و اسباب تورم را ذکر کنیم.

نکته

من اینجا یک نکته را یادآوری کنم که علت اینکه این بحث را مطرح می کنیم و به علل تورم و انواع تورم و آثار آن می پردازیم، یکی این است که تورم روی دیگری از کاهش ارزش پول است که موضوع اصلی بحث ماست. دیگر اینکه چون این یک مسئله نوپیدا و نسبتاً جدید است، نیازمند موضوع شناسی است و باید جوانب مختلف آن مورد اشاره قرار بگیرد و از رهگذر این مباحث و به تبع آن، ابعاد فقهی موضوع و زوایایی که می تواند در بحث ما اثر بگذارد، معلوم شود. موضوع شناسی که با تشریح ابعاد فقهی آن موضوع همراه باشد، برای بررسی عمیق تر و دقیق تر فقهی لازم است؛ مثلاً حقیقت تورم و انواع آن باید معلوم شود تا بعداً ببینیم مثلاً تورم شدید و خفیف، در مسئله ضمان اثری دارد یا نه. آیا مثلاً ابرتورم اگر پدید آمد، موجب ضمان می شود یا نه. مثلاً وقتی از عوامل و علل تورم سخن می گوئیم، اگر فرض کنیم که یک دولتی سیاست مالی و پولی را اختیاراً اتخاذ کند و منجر به تورم شود، آیا می توانیم او را ضامن کاهش ارزش پول بدانیم یا نه؟ یک وقت یک سیاستی از نظر مالی و پولی اتخاذ می شود اما اختیاری نیست بلکه به دلیل شرایط خاص مثل جنگ، تحریم و امثال اینها، پیگیری می شود و این منجر به تورم و کاهش ارزش پول می شود. آیا اینجا می توانیم بگوئیم بانی این سیاست و طراح این سیاست، ضامن است؟ این مسئله وقتی به آثار تورم می رسد، خیلی مهم تر می شود. الان بالا اشاره عرض می کنم، برای اینکه ربط بین موضوع شناسی و بحث اصلی را بیشتر مورد توجه قرار بدهیم. الان آثار هولناکی برای تورم ذکر می کنند؛ تورم این نیست که فقط یک افزایشی

در متوسط نرخ کالاها پدید بیاید؛ تورم، آثار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد؛ آثار اخلاقی دارد. الان موضوع تورم و اخلاق یک موضوعی است که درباره آن بحث می‌شود یا درباره آن کتاب وجود دارد. یا مثلاً اگر تورم شدید شود، این منجر به فروپاشی می‌شود؛ حالا فروپاشی یک وقت متوجه نظام سیاسی است، اینکه مثلاً یک نظام سیاسی فرو بریزد و یک نظام سیاسی دیگری جایگزین شود. اما دامنه فروپاشی محدود به نظام سیاسی نیست؛ فروپاشی اخلاقی داریم، فروپاشی اجتماعی داریم. ممکن است نظام سیاسی کاملاً مسلط و مستقر باشد، اما مشکلات فراوانی در حوزه اقتصاد، اجتماع و فرهنگ پدید آید. لذا با توجه به آثار نسبتاً خطرناک یا واقعاً خطرناک تورم در بعضی از صورت‌ها، باید به مسئله ضمان و اثر وضعی تورم نسبت به کسی که باعث و بانی آن بوده، توجه کرد یا حتی از حیث حکم تکلیفی هم باید بررسی شود که آیا واقعاً اگر کسی اختیاراً و بدون اینکه ضرورتی ایجاب کند، یک سیاست و تصمیمی را در حوزه پولی و مالی طراحی کند، با علم و قصد نسبت به آن و توجه به عواقب و آثار آن، آیا شرعاً جایز است یا نه، یا اصلاً ما می‌توانیم این را متصف به حکم حرمت کنیم؟

لذا ذکر این موضوع و ابعاد مختلف آن، صرفاً یک دانستنی و اطلاعات اضافی نیست بلکه یک دانستنی است که به نوعی در بحث ما هم اثرگذار است؛ آشنایی با ابعاد مختلف این موضوع، حتماً در بحث اصلی به کار ما می‌آید، همانطور که در مورد پول هم این را ذکر کردیم. بحث‌هایی که در مورد پول داشتیم، اینها ضمن اینکه فی‌نفسه بحث مفیدی است، اما به نوعی مبین ابعاد مختلفی است که در بررسی‌های فقهی باید به آن توجه شود. این نکته‌ای بود که خواستم توجه بفرمایید و اهتمام بیشتری به بحث موضوع‌شناسی داشته باشیم و فکر نکنیم که استطراداً مطرح می‌شود و اگر هم نداشته باشیم مهم نیست، اینطور به مسئله نگاه نکنیم.

ادامه بحث از علل تورم

ما سه عامل یا سه علت از علل تورم را بیان کردیم؛ اکنون بقیه عوامل را ذکر می‌کنیم.

۴. تورم ساختاری

عامل و علت چهارم، ساختاری است که موجب تورم می‌شود، که از آن تعبیر می‌کنند به تورم ساختاری؛ یعنی ساختار یک اقتصاد یا ساختار اداری یا ساختار سیاسی به گونه‌ای است که خودش موجب تورم می‌شود.

مثلاً مشکلی که در سیستم حمل و نقل در یک کشور وجود دارد، موجب افزایش هزینه و در نتیجه تورم می‌شود؛ یک ناوگان فرسوده‌ای که کالاها و اجناس مورد نیاز مردم را جابجا می‌کند، اگر فرسوده باشد، اگر چابک نباشد، اگر به اندازه کافی نباشد، این موجب تورم می‌شود؛ چون همه نیازهای مصرفی ما امروز با وسایل حمل و نقل جابجا می‌شود؛ یعنی نزدیک ۳۰۰ قلم کالایی که در سبد خانوار قرار می‌گیرد، اغلب آنها وابسته به حمل و نقل است. این یک ساختار است؛ بالاخره باید برای حمل و نقل یک سیستمی طراحی شود تا موجب آن افزایش نشود.

یا مثلاً ساختار اداری، ساختار اقتصادی، نوع ارتباط و تعامل بین دستگاه‌های مختلف اداری و اجرایی، طبیعتاً در تورم اثر دارد. اگر مثلاً در ساختار اداری یک بروکراسی قوی حاکم باشد، یعنی نامه‌نگاری و گردش کار و ارجاعات مختلف و دواندن مردم برای اینکه مثلاً یک کار اقتصادی می‌خواهند انجام بدهند، قهراً موجب تورم می‌شود. اگر بسترهایی برای رانت و امتیاز ویژه فراهم شود، این موجب تورم می‌شود.

پس یکی از علل مهم تورم، مشکلات ساختاری در کشور است. حتی اگر مثلاً یک بخشی رشد اقتصادی خوب داشته باشد اما بخش دیگر رشد اقتصادی مناسب نداشته باشد، این ناهماهنگی در بین بخش‌های اقتصادی موجب تورم می‌شود.

۵. انتظارات تورمی

علت دیگر و عامل پنجم برای تورم، انتظارات تورمی است. انتظارات تورمی همانطور که از نام و عنوانش پیداست، یعنی اینکه مردم براساس تجربه و مشاهدات خودشان، انتظار افزایش نرخ تورم را دارند، و این خودش موجب افزایش تورم می‌شود. مثلاً اگر مردم در یک دوره‌ای ببینند قیمت‌ها به سرعت در حال رشد است، سال به سال یا ماه به ماه قیمت‌ها اوج می‌گیرد، این انتظار افزایش نرخ‌ها و افزایش تورم باعث می‌شود خریدهای خودشان را بیشتر کنند؛ چون نگران افزایش قیمت و عدم توانایی خرید در آینده هستند، مبادرت به خرید بیشتر می‌کنند. اگر این حالت نگرانی نسبت به آینده و حالت انتظار تورم در یک مدت زمان قابل توجه ادامه پیدا کند، این خودش باعث تورم می‌شود. از سوی دیگر تولیدکنندگان از فروش تولیدات خودشان کم می‌کنند به امید اینکه قیمت این کالا در آینده افزایش پیدا خواهد کرد. فروشندگان برای اینکه سود بیشتری ببرند، از عرضه کالاهای خودشان خودداری می‌کنند؛ برای اینکه وقتی دیرتر بفروشند، سود بیشتری نصیب آنها می‌شود. این نهایتاً منجر به کاهش عرضه می‌شود؛ لذا از یک طرف تقاضا بالا رفته و از سوی دیگر عرضه کاهش پیدا می‌کند و موجب تورم می‌شود. از این عامل تعبیر می‌کنند به انتظارات تورمی.

ممکن است کسی بگوید این انتظار تورمی یک علت بی‌واسطه و مستقیم نیست؛ چون با این بیانی که توضیح داده شد، معلوم شد که این باعث می‌شود روی تقاضا و عرضه فشار بیاید؛ پس برمی‌گردد به عامل دوم. از یک منظر ممکن است این یک علتی در طول عامل دوم باشد که همان شوک‌های عرضه و تقاضا است.

البته به گونه دیگری هم می‌توانیم انتظارات تورمی را تفسیر کنیم که بتواند به عنوان یک علت مستقل قلمداد شود و به عامل و علت دوم یعنی شوک‌های عرضه و تقاضا برنگردد و آن اینکه اساساً ما این را یک امر روانی به حساب بیاوریم؛ بگوییم این یک علت روانی است، ولو به حسب واقع تأثیری هم نداشته باشد. لکن این هم که باشد (که حقیقتاً هم همین است) باز به عرضه و تقاضا برمی‌گردد؛ بالاخره همین که این انتظار وجود دارد، این یک عامل روانی است. یعنی مردم وقتی می‌بینند قیمت‌ها دائماً بالا می‌رود، این اضطراب و نگرانی نسبت به آینده پدید می‌آید؛ این یک عامل روانی است. منتها اثر این عامل روانی چیست؟ وقتی انتظار تورمی ایجاد می‌شود، اثر آن این است که به دنبال این نگرانی، دنبال خرید بیشتر و مقدور و ممکن در زمان حاضر با قیمت‌های فعلی باشند و این باعث می‌شود که تقاضا افزایش پیدا کند و طبیعتاً همان نکته‌ای که در مورد تولیدکنندگان و فروشندگان گفتیم، به این امر کمک می‌کند و نرخ رشد قیمت‌ها بالا می‌رود. لذا باز هم برمی‌گردد به مسئله عرضه و تقاضا.

سؤال:

استاد: آنجا دیگر انتظار تورمی نیست؛ انتظار تورمی به عنوان یک علت برای افزایش تورم فقط در این فرض پیش می‌آید. همیشه دیده‌اید که در بحث‌های اقتصادی، می‌گویند حلال مشکلات کشور، افزایش تولید است؛ وقتی تولید زیاد شود، هم نرخ بیکاری کم می‌شود و هم تورم پایین می‌آید. اینها بحث‌های خاص خودش را دارد.

سؤال:

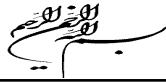
استاد: لزوماً اینطور نیست؛ اگر در یک کالای خاص پیش بیاید، این اسمش تورم نیست؛ الان زیاد پیش می‌آید؛ مثلاً یک دارو که مورد نیاز است، یک دفعه کمیاب می‌شود؛ برای این کالای خاص تقاضا زیاد می‌شود، یا اصلاً تقاضا همان است ولی عرضه جوابگوی آن تقاضا نیست؛ این باعث می‌شود که مثلاً کسی به شما بگوید که من این دارو را برای شما پیدا می‌کنم، ولی اگر تا حالا ۵۰ تومان می‌خریدی، الان ۵۰۰ تومان باید بخری. اما وقتی در یک سبد کالایی و آن هم در یک بازه زمانی معین اتفاق بیفتد، اسم آن تورم می‌شود.

۶. نرخ ارز

نرخ ارز و افزایش آن هم یکی از عوامل تورم است. وقتی نرخ یک ارز بالا می‌رود ... البته افزایش نرخ ارز یک وقت در سطح جهانی اتفاق می‌افتد و این خود به خود نسبت به کالاهای وارداتی ایجاد تورم می‌کند؛ الان طیف زیادی از کالاها وارد می‌شود، از خوراکی و دارویی و درمانی گرفته تا چیزهای دیگر. وقتی نرخ ارز بالا می‌رود، موجب افزایش نرخ‌ها در یک طیفی از کالاها می‌شود. افزایش نرخ ارز یک روی دیگری دارد و آن هم کاهش ارزش پول ملی است؛ وقتی می‌گوییم قیمت ارز بالا می‌رود، یعنی چه؟ یک وقت ارز در برابر پول داخلی بالا می‌رود، این خودش مسئله ماست، آن وقت چطور می‌تواند نرخ ارز بر این اثر بگذارد؟ بالاخره افزایش نرخ ارز عین کاهش ارزش پول است، نه اینکه یک عامل مستقل باشد، نه اینکه در کنار سایر علت‌ها به عنوان یک علت برای تورم محسوب شود. این احتیاج به بحث‌های تخصصی‌تر دارد. یک وقت نرخ یک ارزی به صورت جهانی بالا می‌رود و ارزش پیدا می‌کند، مثل همین اتفاقی که این چند روزه بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا پیش آمد؛ بعد از این انتخابات، نرخ دلار به صورت جهانی افزایش پیدا کرد. البته در داخل کشور آنگونه که پیش‌بینی می‌شد، خیلی جهش پیدا نکرد بلکه حتی یک مقداری کاهش داشت. این افزایش نرخ ارز آن هم در سطح جهانی، معنایش این است که شما هر جای دنیا بخواهید بروید که یک کالای مورد نیاز را تهیه کنید، قیمت آن بالا رفته است. طبیعتاً وقتی این کالا با قیمت بالا وارد می‌شود، موجب تورم می‌شود؛ در بعضی اصطلاحات از این تورم تعبیر می‌کنند به تورم وارداتی؛ یعنی تورمی که از افزایش نرخ کالاهای وارداتی حاصل می‌شود.

شش عامل را تا اینجا ذکر کردیم، اما عوامل دیگری هم وجود دارد؛ ما اگر بخواهیم همه این عوامل را بگوییم مخصوصاً این عوامل با توجه به اینکه بعضی طولی محسوب می‌شوند، تعداد بیشتری قابل ذکر است. این اجمالاً علل و عوامل بود؛ ان شاء الله جلسه آینده درباره انواع تورم مطالبی را عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ آبان ۱۴۰۳

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۱۱ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - تقسیمات تورم به اعتبارات مختلف - تقسیم اول: رکورد تورمی

و غیر آن - تقسیم دوم: ابر تورم و غیر آن

جلسه: ۱۶

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تقسیمات تورم به اعتبارات مختلف

ما درباره علل و اسباب تورم در حد اجمال مطالبی را عرض کردیم و به ابعاد فقهی مرتبط با این مباحث هم اشاره ای داشتیم. یکی دیگر از مطالبی که پیرامون تورم لازم است متعرض شویم، انواع تورم است. تورم به اعتبارات مختلف دارای تقسیمات متعدد است؛ چند نوع تقسیم برای تورم ذکر شده و به لحاظ هر یک از این تقسیمات، اقسامی برای تورم پدید آمده است. ما اینجا به چند تقسیم اشاره می کنیم.

تقسیم اول: رکود تورمی و غیر آن

تقسیم اول، تقسیم تورم به رکود تورمی و غیر آن است؛ تورم از حیث آمیختگی با برخی مشکلات دیگر و عدم آمیختگی، تقسیم می شود به رکود تورمی یا تورم همراه با رکود و غیر آن.

رکود تورمی به معنای این است که تورم آمیخته با رکود می شود و مشکلات خاصی ایجاد می کند؛ اگر نرخ تورم بالا باشد و رشد اقتصادی هم وجود نداشته باشد، در این شرایط نرخ بیکاری افزایش پیدا می کند. در رکود تورمی با اینکه میزان تقاضا کاهش پیدا می کند و تمایل مصرف کنندگان به خرید کم می شود، اما قیمت ها پایین نمی آید. رکود به معنای سکون در مقابل حرکت است؛ اگر اقتضاد گرفتار رکود شود، یعنی در بخش های مختلف گردش نداشته باشد، نه خریدار زیاد می شود و نه عرضه بیشتر می شود، تولید مشکل پیدا می کند، مصرف مشکل پیدا می کند، کأن یک ایستایی در بخش اقتصادی ایجاد می شود؛ اما با این حال قیمت ها به رشد خودشان ادامه می دهند. این می شود رکود تورمی. وقتی این دو با هم مخلوط و آمیخته شوند، این موجب افزایش بیکاری می شود؛ بالاخره بنگاه های اقتصادی برای اینکه بتوانند سرپا بمانند، ناچار به اخراج کارگران و تعدیل نیرو می شوند و نیروی جدید جذب نمی کنند. از یک طرف متقاضی برای بازار کار افزایش پیدا می کند و از آن طرف کسانی هم که اشتغال داشتند، شغل خودشان را از دست می دهند. آسیب این خیلی از تورم معمولی بیشتر است. گاهی هم تورم بدون رکود است؛ تورم بدون رکود یعنی اینکه متوسط نرخ قیمت ها رشد می کند.

رکود تورمی علل و اسباب متعددی دارد؛ بعضی عامل آن را تنها عامل اقتصادی می دانند و بعضی علت آن را امور سیاسی و اجتماعی می دانند، و جمعی هم همه این عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در آن دخیل می دانند. حالا ما نمی خواهیم وارد بحث تخصصی شویم و به اسباب و علل آن بپردازیم، چون اینجا جای آن نیست؛ اما این تجربه ای است که بعضی از کشورها آن را گذرانده اند و مشکلات جدی برای آنها پدید آمده است. این هم خودش عواملی دارد؛ ساختار بودجه، میزان

سرمایه‌گذاری خارجی، نقش دولت در اقتصاد، نرخ بهره، مجموعه‌ای از عوامل به این مسئله دامن می‌زنند. ما این مشکل را در طول این سال‌ها بعضاً در کشور خودمان تجربه کرده‌ایم و آثار آن را هم ملاحظه کردید. ما این تقسیم‌ها از هم جدا می‌کنیم که یک وقت سوء برداشت پیش نیاید؛ پس تقسیم اول، تقسیم تورم به تورم صرف یا تورم آمیخته با رکود که از آن تعبیر می‌کنند به رکود تورمی.

تقسیم دوم: ابرتورم و غیر آن

تقسیم دوم، تقسیم تورم به ابرتورم و غیر آن است. ما در تعریف تورم گفتیم که افزایش متوسط قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین را تورم می‌گویند؛ نه یک کالای خاص بلکه عموم قیمت‌ها یا اغلب قیمت‌ها وقتی در یک دوره زمانی معین رشد می‌کند، می‌گویند تورم به وجود آمده است. نرخ تورم به طور متعارف بین ۲—۳ درصد در کشورهای خیلی توسعه یافته تا ۴۰—۵۰ درصد و حتی ۶۰—۷۰ درصد یا حتی ۱۰۰ درصد در سال است که این تورم متعارف ایجاد می‌کند و البته خودش دارای مراتب است؛ یعنی خود این تورم گاهی شدید است و گاهی ضعیف.

ابرتورم این است که یک تورم بسیار بزرگ و سریع اتفاق می‌افتد؛ وقتی نرخ تورم به سرعت افزایش پیدا می‌کند، به گونه‌ای که مثلاً هر ماه قیمت‌ها ۵۰ درصد افزایش پیدا کند، در این صورت می‌گویند ابرتورم پدید آمده است.

ابرتورم معمولاً در یک شرایط خاص پدید می‌آید؛ مثلاً ناآرامی و آشوب ایجاد شود، جنگ پیش آید، یک حکومتی جابجا شود؛ در یک شرایط خاص این اتفاق می‌افتد که همین می‌تواند یک کشور و یک منطقه را بهم بریزد.

در مورد ابرتورم هم علت‌ها و اسبابی ذکر کرده‌اند که ما اگر بخواهیم اینها را ذکر کنیم، بسیاری از اینها در مورد رکود تورمی یا حتی در مورد اصل تورم هم وجود دارد؛ منتها وقتی این اسباب خیلی شدید می‌شود، منجر به ابرتورم می‌شود. مثلاً فرض بفرمایید که کسری بودجه که معمولاً دولت‌ها را وادار به خلق پول می‌کند، این ابرتورم ایجاد می‌کند. دولت‌ها برای مخارج و هزینه‌هایشان اقدام به خلق پول می‌کنند؛ به اصطلاح اگر اسکناس کاغذی باشد، اسکناس کاغذی بدون پشتوانه چاپ می‌کنند و این به دست مردم می‌افتد و هیچ پشتوانه‌ای هم ندارد؛ یا اگر بحث اسکناس کاغذی هم نباشد، همان اعتباری که در بانک‌ها در نظر می‌گیرند که از آن تعبیر به خلق پول می‌کنند یا چاپ پول، شاید مهم‌ترین عامل ابرتورم این باشد. وقتی قیمت‌ها اینقدر بالا می‌رود، طبیعی است که دولت نمی‌تواند با دارایی‌های موجود و با درآمدهای موجود، این هزینه‌ها را پوشش بدهند؛ به ناچار رو به خلق پول می‌آورند حتی برای مخارج جاری. پرداخت حقوق، هزینه‌های جاری غیر سرمایه‌ای، طبیعتاً با این مشکلات مواجه می‌شود و ابرتورم پدید می‌آید.

ما اگر بخواهیم برای ابرتورم مثال بزنیم، دو نمونه روشن آن یکی زیمباوه و یکی ونزوئلا است. ونزوئلا را همین چند سال شاهد بودید؛ زیمباوه در اوایل دهه ۸۰ میلادی که استقلال پیدا کرد، یک واحد پولی به نام دلار زیمباوه را به گردش انداخت. آن موقع دلار زیمباوه تقریباً چیزی حدود ۱/۵ دلار آمریکا بود (البته براساس برخی آمارها)؛ اما تقریباً ۲۵ تا ۳۰ سال بعد، یک دلار آمریکا معادل بیش از ۲۰۰ هزار دلار زیمباوه شد. این ابرتورم بود؛ در برخی مواقع لحظه‌ای قیمت‌ها بالا می‌رفت؛ حالا گاهی اغراق می‌شود که قیمت‌ها لحظه‌ای بالا می‌رود، اما این واقعاً اتفاق افتاد، یعنی مثلاً یک نان در صبح یک قیمتی داشت و ظهر دو برابر شده بود و عصر چهار برابر شده بود. بعضی آمارها نرخ تورم را در طی این سال‌ها بیش از یک میلیون

درصد نقل می‌کردند؛ یک میلیون درصد طی چند سال خیلی عدد بالایی است.

در ونزوئلا هم همین اتفاق افتاد؛ نرخ تورم در ونزوئلا با همین سرعت و بلکه بیشتر رشد کرد و ابرتورم پیدا شد. این تقریباً تبدیل شده بود به یک مثال که وقتی می‌خواستند اقتصاد یک کشوری را تشبیه کنند که مشکلات فزاینده و فراوان دارد، می‌گفتند مثل ونزوئلا شده است؛ یک وقتی بعضی‌ها راجع به ایران هم یک چنین نگرانی‌ای داشتند که خوشبختانه این اتفاق نیفتاد. یک وقت می‌خواهیم این را از منظر علمی بررسی کنیم، باید واقعاً دید علت‌هایی که منجر به حصول ابرتورم می‌شود چیست؛ ونزوئلا توانست یک مقداری از آن شیب تند افزایش نرخ تورم جلوگیری کند و این شیب را کُند کند. بالاخره اینها یک راه‌های علمی دارد؛ یک وقتی یک آقایی (من اسم نمی‌برم؛ یک روحانی محترمی است و در این امور دستی بر آتش دارد) می‌گفت تورم از نظر علمی یک علتی دارد که آن علل اگر اتفاق بیفتد، تورم حاصل می‌شود. اما فلان آقا (یکی از دولت‌ها) از معجزات است که این کار را کرده ولی تورم هم پدید نیامده است. خیلی حرف عجیبی بود که به هر حال داشت به نوعی کرامت ثابت می‌کرد؛ بعداً هم معلوم شد که اصلاً چنین چیزی نبوده است. با این امور باید یک مقداری علمی تر برخورد کرد. بله، توکل به خداوند، اعتماد به نفس، در اینکه انسان مرعوب فضای حاکم بر جهان نباید شود، تکیه بر قدرت داخلی باید داشته باشد، بحثی نیست؛ اما همه اینها یک راه‌ها و طرقی دارد که باید آن راه‌ها را از نظر علمی طی کنیم. آلودگی هوا مناشئ طبیعی دارد؛ نمی‌توانیم بگوییم ما این کار را می‌کنیم اما به لطف خدا هوا آلوده نمی‌شود. این حرف اشکال دارد.

به هر حال این تقسیم دوم بود.

تقسیم سوم را ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

فاطمه زهرا(س) یادآور بهشت برای پیامبر(ص)

ایام فاطمیه است و ما در این ایام یک وظیفه‌ای داریم و باید به حداقل این وظیفه عمل کنیم. ایام شهادت سیده نساء العالمین فاطمه زهرا(س) است؛ برای اینکه این شخصیت را بشناسیم، بهتر است استناد کنیم به سخنان پدر و همسر او، خاتم الانبیا(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) که هر دو برترین انسان‌ها من الاول إلى الآخر هستند؛ افضل موجودات و افضل و اشرف خلایق، پیامبر گرامی اسلام(ص) است؛ بعد از او، ما افضل از امیرالمؤمنین(ع) نداریم.

پیامبر خدا(ص) درباره فاطمه زهرا(س) چه تعبیراتی به کار برده است؛ من یکی از این تعبیرات را در اینجا عرض می‌کنم. می‌فرماید: «فَفاطِمَةُ حَورَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ»؛ می‌فرماید دخترم فاطمه زهرا(س) حوریه‌ای است در صورت انسان که هرگاه من مشتاق بوی بهشت می‌شوم، دخترم فاطمه را می‌بویم.

دو نکته در این فرمایش رسول خداست؛ می‌فرماید حوریه‌ای است در صورت انسان. در این عالم به دنیا آمده و زندگی می‌کند و چهره و ظاهر انسانی دارد، اما در واقع حوریه است. حوریه مگر چه خصوصیتی دارد؟ حوریه نماد یک زن با تمام ویژگی‌های مثبت؛ یعنی در کمال طهارت، یعنی هیچ آلودگی روحی و اخلاقی ندارد؛ زلال زلال؛ رجس و زشتی در او اصلاً راه ندارد. اینقدر این روح و این شخصیت پاک است. اصلاً با رذائل اخلاقی بیگانه است؛ نه کینه، نه انتقام‌جویی، نه دنیاطلبی، نه حسادت، نه دشمنی و عناد؛ هر چه هست، خیر و فضیلت و خیرخواهی است؛ هر چه هست، مهربانی و دلسوزی برای دیگران

است. صورت او انسانی است ولی از آنچه که انسان‌ها به آن آلوده می‌شوند، از همه رذیلت‌های اخلاقی دور است؛ حوریه است.

می‌فرماید: هر گاه من به بوی بهشت اشتیاق پیدا می‌کنم، او را می‌بویم. بوی بهشت طبیعتاً ممکن است یک جلوه مادی هم داشته باشد، اما فراتر از این، بوییدن فاطمه زهرا(س) به معنای این است که این شخصیت و این انسان، این حوریه در قالب انسان، گویا دیگران را متوجه می‌کند به سوی عالم ملکوت. من برای اینکه تقریب به ذهن شود، عرض می‌کنم؛ ممکن است با دیدن یک عالم ربانی این حس برای شما پیش آید که شما را مثلاً به یاد خدا بیندازد؛ شما را به یاد ملکات انسانی بیندازد؛ شما را توجه بدهد به عالم بالا. گاهی دیدن بعضی از چهره‌ها این حال را برای آدم ایجاد می‌کند. فاطمه زهرا(س) جلوه تمام فضائل اخلاقی است که پیامبر(ص) درباره او می‌فرماید من وقتی مشتاق بوی بهشت می‌شوم، او را می‌بویم. یعنی کأن فاطمه زهرا(س) میوه ملکوت است و وقتی پیامبر(ص) او را می‌بیند یا می‌بوید، روح پیامبر(ص) را متصل می‌کند به عالم ملکوت؛ با اینکه خود پیامبر(ص) در یک شرایطی است که در این عالم نیست و سیر آفاقی و انفسی دارد. در این دنیا هر مظهري از مظاهر مادی طبیعتاً ذهن پیامبر(ص) را از عالم علیا به عالم سفلی متوجه می‌کند. اما فاطمه(س) در این میان استثنا است؛ چه اینکه فاطمه زهرا(س) از آن مظاهر مادی است که پیامبر(ص) با دیدن او به یاد بهشت می‌افتد؛ با بوییدن او از این عالم منقطع می‌شود. پیامبر(ص) که خودش می‌فرماید من هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم؛ و استغفارش برای این است که گاهی به ضرورت زندگی مادی از آن توجه تام غافل می‌شود؛ با اینکه پیامبر(ص) همه مظاهر مادی را نشانه خدا می‌بیند، اما از میان همه موجودات مادی که با پیامبر(ص) مأنوس بودند، این فاطمه زهراست که می‌گوید من را به بهشت یادآور می‌شود.

امیرالمؤمنین(ع) هم در مورد فاطمه زهرا(س) یک جمله‌ای دارد؛ اگر این دو را کنار هم بگذاریم، دیگری چیزی نداریم که بخواهیم بگوییم. می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةُ وَهُمَا مِنْ مُحَمَّدٍ كَمَا أَنَّ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ وَ أَمَّا أَنَا فَكَمَا أَنَّ الْيَدَيْنِ مِنَ الْبَدَنِ وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَكَمَا أَنَّ الْقَلْبَ مِنَ الْجَسَدِ»؛ حسن(ع) و حسین(ع) دو سبط این امت هستند و آنها نسبت به پیامبر(ص) همانند دو چشم برای سر محسوب می‌شوند؛ و من برای پیامبر(ص) همچون دست برای بدن هستم؛ و فاطمه(س) برای پیامبر(ص) همچون قلب برای بدن است. نسبت فاطمه زهرا(س) را به پیامبر(ص)، نسبت قلب به جسد و بدن می‌داند. این خودش یک دنیا حرف دارد؛ این هم نقطه اتکاء پیامبر(ص) را می‌رساند و هم اینکه فاطمه زهرا(س) کأن یک نقش محوری در اسلام و دین دارد. این احتیاج به توضیح بیشتر دارد که ان شاء الله به مناسبت دیگری شرح خواهم داد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۲۹ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع‌شناسی: ۲. تورم - تقسیمات تورم به اعتبارات مختلف - ادامه تقسیم دوم -

۱. تورم خزنده - ۲. تورم رونده - ۳. تورم سواره - تقسیم سوم: ۱. تورم کششی تقاضا - ۲. تورم فشاری هزینه -

۳. تورم ساختاری - تقسیم چهارم: تورم مثبت و منفی - تقسیم پنجم: تورم آشکار و پنهان

جلسه: ۱۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از تورم که جنبه موضوع‌شناسی دارد برای بحث اصلی ما، رسیدیم به تقسیمات مختلف تورم به اعتبارات گوناگون. عرض کردیم تورم دارای انواعی است که این انواع به اعتبار تقسیم‌های متعدد پدید آمده است. بدیهی است که در هر یک از این تقسیمات، یک جهت و معیار خاصی مورد نظر قرار می‌گیرد. ما دو تقسیم را ذکر کردیم؛ تقسیم اول به اعتبار آمیخته شدن یا نشدن تورم با امور دیگر، این بود که تورم گاهی به صورت رکود تورمی پدید می‌آید و گاهی این آمیختگی وجود ندارد.

ادامه بحث در تقسیم دوم

تقسیم دوم به ابرتورم و غیر آن بود. بدیهی است که این تقسیم به اعتبار سرعت رشد تورم صورت گرفته؛ یعنی اگر نرخ رشد تورم به شدت بالا برود، به گونه‌ای که مثلاً ماهانه شاهد ۵۰ درصد تورم باشیم، ابرتورم پدید می‌آید. غیر ابرتورم، خودش چند قسم است؛ چون همه اینها به سرعت رشد نرخ تورم مربوط است. لذا در ادامه تقسیم دوم می‌توانیم بگوییم تورم گاهی شدید و گاهی ضعیف است و گاهی بسیار شدید. اصطلاح دیگری هم برای آن به کار می‌برند: تورم خزنده، تورم رونده و تورم سواره، یعنی تورمی که به شکل خیلی شدید ظاهر می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم تقسیم دوم را کامل کنیم، باید بگوییم تورم گاهی خفیف یا ضعیف است.

۱. تورم خزنده

منظور از تورم خفیف یا خزنده یا ضعیف، این است که نرخ تورم به طور متوسط بین ۲-۳ درصد یا ۵ درصد باشد؛ به این تورم خزنده یا خفیف می‌گویند. تورم متعارف در دنیا، مخصوصاً در کشورهای توسعه‌یافته، همین ۲-۳ درصد است. البته کشورهای توسعه‌یافته در مقاطعی گرفتار تورم شدید و بسیار شدید هم شده‌اند، حتی گرفتار ابرتورم؛ نمونه‌هایی از ابرتورم در کشورهای اروپایی مثل فرانسه، آلمان، اتریش پیش آمده و دقیقاً همین مشکلاتی که ما در این ایام با آن مواجه هستیم، آنها هم داشتند. مخصوصاً بعد از جنگ، این اتفاق افتاد؛ در بین کشورهای اروپایی، شاید آلمان و اتریش که ناچار بودند به عنوان آغازگران جنگ جهانی دوم غرامت‌هایی را بپردازند، گرفتار تورم‌های شدید و مشکلات ناشی از آن شدند. یا مثلاً فرانسه در یک مقطعی

این گرفتاری‌ها را داشت.

۲. تورم رونده

قسم دوم و نوع دوم، تورم رونده یا شدید است. این نوع از تورم زمانی پدید می‌آید که نرخ رشد تورم بین ۲۰—۲۵ درصد در سال باشد؛ یعنی تورم ۲۰—۲۵ درصدی به عنوان تورم شدید محسوب می‌شود. لذا در یک اصطلاح دیگر، از آن تعبیر می‌کنند به رونده، یعنی در حال حرکت و حرکت آن هم قبل توجه است، در مقابل تورم خزنده که حرکت دارد اما به آرامی حرکت می‌کند.

۳. تورم سواره

نوع سوم، تورم بسیار شدید است؛ تورم بسیار شدید، تورم با نرخ رشد ۵۰ یا ۶۰ درصد در سال است. پس تقسیم دوم که یک قسم آن را در جلسه گذشته بیان کردیم، تورم را به سه قسم خفیف، شدید و بسیار شدید تقسیم می‌کند.

تقسیم سوم

تقسیم سوم به اعتبار علت‌های پدید آورنده تورم است. ما قبلاً درباره علل تورم توضیح دادیم؛ شش یا هفت عامل را به عنوان علت تورم ذکر کردیم؛ اعم از اینکه اینها قابل بازگشت به یک عامل باشند یا نباشند، به هر حال تأثیرگذاری جدی — یا به نحو مستقیم یا به نحو غیرمستقیم — در تورم دارند. برخی عوامل مستقیماً در تورم اثر می‌گذارند و برخی عوامل موجب می‌شوند که یکی از علت‌های اصلی تورم پدید آید. به هر حال با قطع نظر از این تفاوتی که در انواع علت‌های تورم وجود دارد، به لحاظ علل اصلی‌تر، تورم را به سه قسم تقسیم می‌کنند: تورم ناشی از فشار تقاضا، تورم ناشی از فشار هزینه، تورم ناشی از ساختار. گاهی تعبیرات دیگری هم برای آن به کار می‌برند. چون این سه علت را ما قبلاً توضیح دادیم، دیگر نیازی نیست به شرح آن بپردازیم. فقط اجمالاً عرض کنم که:

۱. تورم کشی تقاضا

یک قسم از تورم‌ها مربوط به افزایش تقاضا است؛ وقتی تقاضای بیشتر برای کالا یا خدمت وجود داشته باشد به گونه‌ای که تولید کالا یا خدمت نتواند به این تقاضا پاسخ بدهد، این باعث افزایش قیمت می‌شود. پس یک نوعی از تورم ناشی از فشار تقاضا و افزایش تقاضا است.

۲. تورم فشاری هزینه

نوع دوم، تورم ناشی از فشار هزینه است؛ تورم ناشی از فشار هزینه مربوط می‌شود به آن دسته از افزایش‌های قیمت‌ها که به خاطر بالا رفتن هزینه‌های تولید پدید می‌آید. این خودش مشکلاتی ایجاد می‌کند؛ مثلاً برای اینکه یک تولیدکننده از هزینه‌های خودش کم کند و حاشیه سودش را بیشتر کند، دست به تعدیل و اخراج نیرو می‌زند و در نتیجه نرخ بیکاری افزایش پیدا می‌کند.

۳. تورم ساختاری

نوع سوم، تورم برآمده از ساختار است؛ ساختار اداری، بروکراسی حاکم بر یک کشور، سیستم‌ها و سازمان‌های مربوط به حمل و نقل، پشتیبانی و خدمات، اینها خود به خود باعث افزایش قیمت می‌شود. این هم یک تقسیم برای تورم به اعتبار علتی که تورم را پدید می‌آورد.

تقسیم چهارم: تورم مثبت و منفی

تقسیم چهارم برای تورم، تقسیم به تورم مثبت و تورم منفی است.

۱. تورم مثبت

تورم مثبت همانطور که از نامش پیداست، یعنی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها. این افزایش سطح عمومی قیمت‌ها از جهتی مثبت است. دقت کنید که آن حیث تقسیم تورم به مثبت و منفی چیست. تورم مثبت یعنی افزایش سطح عمومی قیمت‌ها؛ تورم منفی به معنای کاهش سطح عمومی قیمت‌هاست. حالا چطور کاهش سطح عمومی قیمت، منفی است و افزایش مثبت است؟ ما که این همه از تورم و آثار مخرب آن بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اخلاق سخن می‌گوییم، مگر تورم می‌تواند مثبت باشد؟ یا ما مشاهده می‌کنیم که اقتصاددانان و برنامه‌ریزان و حاکمان در همه کشورهای تلاش می‌کنند که قیمت‌ها کاهش پیدا کند، یعنی سطح عمومی قیمت‌ها پایین بیاید که این به معنای افزایش ارزش پول ملی است؛ آن وقت چطور می‌تواند این منفی باشد؟ این تورم چطور می‌تواند مورد پسند نباشد؟

۲. تورم منفی

در تورم منفی، سخن از کاهش قیمت‌هاست؛ یعنی سطح عمومی قیمت‌ها با ملاحظه همان شاخص‌هایی که وجود دارد، پایین می‌آید. ما نمونه این را در بعضی از کشورها مثل ژاپن، در یک دوره‌ای شاهد بودیم که مثلاً تورم ۱- یا ۲- درصد داشتند؛ به جای اینکه عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین بالا برود، کاهش پیدا کرد. اما در این شرایط حتی خود متصدیان امر و دولت‌ها تلاش می‌کنند که این اتفاق نیفتد؛ یعنی جلوی تورم منفی را می‌گیرند. چرا؟ وقتی تورم منفی می‌شود، طبیعتاً هزینه‌های تولید را پایین می‌آورد و آن تقاضایی که باید ایجاد شود و موجب تحرک اقتصادی شود، کاهش پیدا می‌کند. اگر نرخ تورم منفی باشد، این منجر به کاهش تقاضا می‌شود. درست نقطه مقابل افزایش نرخ تورم؛ چون وقتی نرخ تورم در حال افزایش است، مردم به خاطر ترس از گران‌تر شدن در آینده، اگر امکانی برای آنها فراهم باشد، شروع به خرید می‌کنند و این خودش باعث بالا رفتن تقاضا می‌شود. اگر تقاضا بالا برود و عرضه قدرت پاسخ دادن به این تقاضا را نداشته باشد، طبیعتاً این خودش یک افزایش قیمت دیگری را رقم می‌زند. با توجه به اثری که تورم منفی در کاسته شدن از تقاضا دارد، قهراً سودی که برای تولیدکنندگان و ارائه‌دهندگان خدمات حاصل می‌شود، کم می‌شود. اینها برای اینکه جلوی کاسته شدن از سود خودشان را بگیرند، ناچار به تعدیل نیرو و اخراج کارگران می‌شوند و این موجب افزایش نرخ بیکاری می‌شود. این هم عجیب است که هم تورم منفی بیکاری را به دنبال دارد و هم تورم در صورتی که از حد متعارف بالاتر باشد.

پس معنای تورم منفی معلوم شد و مشخص گردید که تورم منفی مطلوب متصدیان امر اقتصاد و به طور کلی دولت‌ها نیست؛

چون انگیزه کار اقتصادی که مبتنی بر کسب سود بیشتر است را از بین می‌برد یا ضعیف می‌کند. برای همین است که در مثالی که عرض کردم، دولتمردان آن کشور برای جلوگیری از این امر، سیاست‌هایی را اتخاذ کردند که تورم مثبت شود؛ منتها تورم مثبت که هم برای تولیدکنندگان کالا و هم ارائه‌دهندگان خدمات صرف کند و هم به مردم فشار نیاید و آن مشکلات را ایجاد نکند، تورم ۲-۳ درصدی است که معمولاً در همه کشورهای پیشرفته حداقل این مقدار تورم وجود دارد. اما اگر تورم مثبت از این حد بیشتر شود، آنجا مشکلات خاص خودش را دارد.

پس تورم در یک تقسیم، به دو نوع تورم منفی و تورم مثبت تقسیم می‌شود؛ تورم مثبت هم خودش مراتب دارد، همانطور که تورم منفی مراتب دارد؛ ولی تورم منفی شاید تا به حال بیش از این ۱-۲ درصدی که عرض کردم، اصلاً اتفاق نیفتاده است؛ ما هیچ وقت تورم ۵- یا ۱۰- یا ۲۰- درصد را شاهد نبودیم. تورم مثبت از ۲-۳ درصد شروع می‌شود تا ۵۰ درصد در ماه. لذا این مراتب در تورم مثبت بیشتر است و ملاحظه فرمودید که ما از این جهت که سرعت رشد نرخ تورم کم باشد یا متوسط باشد یا خیلی زیاد، آن را تقسیم به سه قسم کردیم و توضیح دادیم.

تقسیم پنجم: تورم آشکار و پنهان

تقسیم دیگر برای تورم، تقسیم به تورم آشکار و تورم پنهان است.

۱. تورم آشکار

تورم آشکار تورمی است که بالعیان همه آن را می‌بینند و رسماً توسط مقامات مربوطه تأیید می‌شود. الان آمار رسمی تورم توسط نهادهای داخلی و نهادهای بین‌المللی اعلام می‌شود؛ در کشورها معمولاً مرکزی مخصوص وجود دارد که نرخ تورم را به صورت سالانه، نقطه به نقطه و براساس شاخص‌های تعریف شده اندازه‌گیری و اعلام می‌کند. مثلاً مرکز آمار ایران هر ساله نرخ تورم را به صورت رسمی اعلام می‌کند. اینکه این تا چه حدی مطابق با واقعیت باشد یا تا چه اندازه از واقعیت دور باشد، این بحث دیگری است؛ بستگی به آن مرکز یا دولتی دارد که این را اعلام می‌کند. البته گاهی خلط هم صورت می‌گیرد؛ مثلاً نرخ تورم را با یک فرمولی نسبت به بعضی کالاها حساب می‌کنند؛ ولی از ناحیه برخی این مورد اشکال قرار می‌گیرد؛ بحث‌هایی در اینجا وجود دارد که خیلی مهم نیست. مهم این است که این تورم به صورت آشکار وجود دارد؛ حتی ممکن است توسط مقام رسمی هم اعلام نشود. فرض کنید تورم واقعی در این کشور ۲۵ درصد یا ۳۰ یا ۴۰ درصد باشد؛ حالا مرکز آمار این را ۲۰ درصد اعلام کند؛ این تأثیری ندارد. اگر یک مرکز یا دولتی آمار واقعی را کتمان کند و اعلام نکند، این معنایش آن نیست که تورم آشکار وجود ندارد یا کمتر است. تورم آشکار یعنی آن تورمی که به حسب واقع در جامعه وجود دارد؛ حالا گاهی مقامات رسمی این را اعلام می‌کنند و همه واقعیت را بیان می‌کنند، گاهی همه واقعیت را بیان نمی‌کنند. پس تورم آشکار شامل هر دو می‌شود؛ این تورم آشکار گاهی واقعی است و گاهی غیرواقعی است؛ یعنی خلاف می‌گویند. پس منظور آن نیست که آن چیزی که فقط مرکز آمار می‌گوید؛ بلکه یعنی آن چیزی که اگر با یک شاخص مورد قبول اندازه‌گیری شود، نتیجه معلوم است و این افزایش دیده می‌شود.

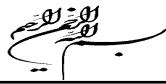
۲. تورم پنهان

تورم پنهان در واقع افزایشی است که به صورت ظاهری دیده نمی‌شود؛ برای اینکه این قسم از تورم معلوم شود، مثال می‌زنم. شما حتماً با این مواجه شده‌اید که وزن برخی از کالاهای مصرفی را کم می‌کنند یا کیفیت را پایین می‌آورند؛ مثلاً پنیری که باید نیم کیلو باشد، ۴۵۰ گرم می‌شود؛ بسته‌بندی همان است ولی به جای ۵۰۰ گرم، تبدیل می‌شود به ۴۵۰ گرم؛ یا آن مقداری که باید از آن کالا در بسته‌بندی بریزند، ۵ درصد کم می‌کنند و همه هم فکر می‌کنند این همان مقدار است. یا اینکه کیفیت را پایین می‌آورند؛ طبیعتاً کم کردن از کمیت و کیفیت، نفع آن به جیب تولیدکننده می‌رود. این یعنی در واقع افزایش قیمت، منتها یک افزایش آشکار نیست و افزایش پنهان است؛ به جای اینکه قیمت این مقدار کالا را در این بسته‌بندی بالا ببرند، از یک راه دیگری این کار را می‌کنند و کیفیت محصول و اندازه آن را کم می‌کنند. این همان بالا رفتن سطح عمومی قیمت‌هاست. حالا من یک کالای خاص را مثال زدم، برای اینکه تقریباً به ذهن شود؛ شما فرض کنید در سبد کالایی مورد نظر این اتفاق بیفتد، همه اجناس را اینگونه عرضه کنند و در کیفیت آن دست ببرند و آن را کاهش بدهند و کمیت آن را هم تغییر بدهند؛ این می‌شود تورم منفی. الان در خودرو هم پنهان و هم آشکار هر دو با هم انجام می‌شود؛ یعنی هم رسماً قیمت‌ها را بالا می‌برند ... این گرانی خودرو است؛ اگر این در همه سبد کالایی اتفاق بیفتد، می‌شود تورم. حالا من مثال می‌زنم و این موجب سوء برداشت نشود؛ هم آشکار گران می‌کنند و هم پنهان. گرانی آشکار معلوم است؛ پنهان هم این است که از کیفیت جنس کم می‌کنند و هر دفعه یک قطعه‌ای را نمی‌گذارند.

بحث جلسه آینده

اینها انواع تورم است. تقریباً عمده انواع تورم را ذکر کردیم؛ یک مطلب دیگر هم باقی مانده که این را هم عرض کنیم، ان شاء الله بحث از تورم تمام می‌شود و کم‌کم وارد بحث اصلی می‌شویم، و آن آثار شوم تورم است؛ این آثار را یک اشاره‌ای می‌کنیم؛ برای اینکه به لحاظ این آثار می‌توانیم حکم به عدم ضمان کنیم؟ آیا در ضمان این آثار را باید لحاظ کنیم یا نه؟ این مطلبی است که ان شاء الله دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۳۰ آبان ۱۴۰۳

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - آثار تورم - دو نکته - اثر اول: توزیع بی ضابطه درآمد و ثروت

مصادف با: ۱۸ جمادی الاولی ۱۴۴۶

جلسه: ۱۸

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

آثار تورم

ما تاکنون درباره بعضی از مسائل مربوط به تورم، مطالبی را عرض کردیم. اینکه تورم به چه معناست و بر اثر چه عواملی پدید می‌آید و دارای چه انواع و اقسامی است؛ یکی دیگر از مطالبی که مناسب است در این مقام طرح شود، آثار و پیامدهای تورم است. برای تورم آثار مختلفی ذکر کرده‌اند؛ این آثار هم اقتصادی است و هم اجتماعی و فرهنگی و هم سیاسی.

نکته اول

وقتی ما سخن از آثار و پیامدهای تورم به میان می‌آوریم، قهراً این در طیف گسترده‌ای از انواع تورم قابل رسیدگی است؛ ولی نظر ما بیشتر به آن اقسامی است که از حد متعارف فراتر است. چون ما گفتیم تورم در حد ۲-۳ درصد نه تنها امر نامطلوبی نیست بلکه برای رشد اقتصادی و حفظ انگیزه تلاش و کوشش در حوزه اقتصاد، لازم است و باید باشد. تورم منفی خودش یک آثاری دارد؛ تورم متعارف یک آثاری دارد؛ ما فارغ از این تقسیم‌بندی و اینکه مثلاً انواع تورم هر یک چه آثار اختصاصی دارند، می‌خواهیم به آثار تورم اشاره کنیم. پس منظور از آثار و پیامدهای تورم که در این مجال مورد اشاره قرار می‌گیرد، تورم فراتر از حد متعارف است؛ تورم منفی الان محل بحث نیست؛ تورم متعارف ۲-۳ درصدی محل بحث نیست. آن چیزی که الان موضوع بحث ماست، تورم‌های خارج از این حد است. حالا این شامل تورم شدید می‌شود؛ شامل تورم بسیار شدید می‌شود؛ شامل تورم کششی تقاضا یا تورم فشاری هزینه یا تورم ساختاری می‌شود؛ شامل تورم آشکار و پنهان می‌شود. اگر رکود تورمی یا ابرتورم هم پیش بیاید، طبیعتاً مشکلات مضاعف خواهد بود. لذا معلوم باشد که ما چه چیزی را می‌خواهیم در اینجا آثارش را ذکر کنیم. سایر موارد از این بحث خارج است. مقصود آثار مشترک تورم به نحو عام است، و الا رکود تورمی خودش مثلاً یک آثار اختصاصی دارد که در انواع دیگر پیدا نمی‌شود؛ یا مثلاً ابرتورم یک آثار اختصاصی دارد که در سایر انواع و اقسام مشاهده نمی‌شود. تورم به معنای عام و آثاری که برای آن ذکر می‌شود، آثار عمومی است.

از این منظر، تورم دارای پیامدها و آثار نامطلوبی است که ما به بعضی از اینها اشاره می‌کنیم. اینکه این اثر درجه اول باشد یا اثر درجه دوم، این خیلی مهم نیست؛ آن آثاری که نوعاً به عنوان قدر متیقن از پیامدهای نامطلوب تورم مطرح می‌شود، اینها را ذکر می‌کنیم.

نکته دوم

مطلب دومی که مناسب است یادآوری کنم، این است که تورم آثار همه‌جانبه دارد؛ یعنی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی اثرگذار است. از نظر اجتماعی احساس بی‌عدالتی، احساس تبعیض و گسترش آسیب‌های اجتماعی، طبیعتاً مخاطراتی را برای جامعه ایجاد می‌کند. این روی آموزش اثر دارد، در آموزش عالی اثر می‌گذارد؛ در روابط خانواده اثر می‌گذارد؛ طیف وسیعی از مشکلات را در عرصه اجتماعی ایجاد می‌کند؛ از نظر فرهنگی قهراً آثار خاص خودش را دارد؛ آسیب‌های فرهنگی که به دنبال دارد. از نظر سیاسی مخصوصاً اگر تورم گسترش پیدا کند و شدید شود، احتمال بحران‌های اجتماعی، بحران‌های سیاسی، شورش‌های طبقاتی که از ناحیه تورم آسیب می‌بینند، گسترش اعتراضات و اگر خدای نکرده به حد خیلی بالا برسد، حتی نظام سیاسی را می‌تواند تهدید کند. لذا مسئله تورم و آثار آن در ابعاد مختلف قابل بررسی است. این یک تحقیق مبسوط و مفصل می‌خواهد که در هر بخشی ببینیم چه پیامدهای منفی دارد؛ در بخش فرهنگی، در بخش اجتماعی، در بخش سیاسی، چه آثاری به دنبال خواهد داشت. این آثار عمدتاً برمی‌گردد به تأثیرات مستقیمی که تورم در بخش اقتصادی دارد. لذا ما در مقام ذکر آثار تورم، بیشتر بر آثار اقتصادی تورم متمرکز می‌شویم. این را هم عرض کردم تا عنایت بفرمایید ما این آثار را محصور و منحصر در این بخش نمی‌دانیم؛ این یک مسئله‌ای است که مخصوصاً با توجه به اینکه مسئله تورم یک مشکل فراگیر در عرصه بین‌المللی است و بسیاری از کشورها و دولت‌ها با آن مواجه‌اند، در ابعاد مختلف به آن توجه شده است. مقوله آثار تورم در اخلاق فردی و اجتماعی، یک مقوله‌ای است که الان درباره آن کتاب‌ها نوشته شده است؛ نه فقط در ایران، در خارج از ایران و چه بسا آنجا بیشتر از داخل کشور ما به این موضوع پرداخته‌اند که تورم و اخلاق چه نسبتی با هم دارند. یا مثلاً مقوله تورم و فروپاشی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی؛ اصلاً مقوله فروپاشی یک مقوله بسیار مهمی است؛ فروپاشی اجتماعی خودش یک امری است که ذهن اندیشمندان و جامعه‌شناسان بسیاری را در دنیا به خودش جلب کرده است. لذا ما بیشتر روی این بخش متمرکز هستیم که آثار اقتصادی آن را ملاحظه کنیم.

اثر اول: توزیع بی‌ضابطه درآمد و ثروت

یکی از مهم‌ترین آثار اقتصادی تورم، توزیع بی‌ضابطه درآمد و ثروت است. حال تورم چه ربطی به توزیع درآمد و ثروت دارد؟ توزیع درآمد و ثروت خود به خود مولود یک فعالیت اقتصادی است. درآمد به هر حال محصول یک تلاش اقتصادی است؛ حالا یا در بخش تولید یا در بخش خدمات. طبیعتاً درآمد در یک شرایط سالم با یک ضابطه‌ای توزیع می‌شود؛ اگر درآمدها در شرایط عادی توزیع شود، اگر بستر و زمینه آن فراهم باشد، تا حدودی در جای خودش قرار می‌گیرد. اما در جایی که تورم بالاست یا خیلی شدید است، نتیجه‌اش بی‌عدالتی و تبعیض و ظلم به اقشار مختلف جامعه است. بالاخره اگر درآمد بالا برود، این درآمد طبیعتاً بین اقشار مختلف به نوعی توزیع می‌شود. اما در شرایط تورمی، یک عده درآمدها را شدیداً افزایش پیدا می‌کند و یک عده درآمد و ثروتشان شدیداً کاهش پیدا می‌کند. این یعنی فاصله طبقاتی شدید و شکاف بیشتر بین فقیر و غنی؛ اینکه ما می‌بینیم روز به روز یک عده‌ای ثروتمندتر و دارا تر می‌شوند و به ثروت‌های نجومی دست پیدا می‌کنند، و یک عده سطح درآمد و زندگی آنها روز به روز پایین‌تر می‌رود، یک بی‌عدالتی و ظلم آشکار به افراد مختلف جامعه است. وقتی شکاف بین فقیر و غنی زیاد شود، آثار خطرناکی هم از نظر اجتماعی و هم فرهنگی و هم سیاسی دارد.

گروهی که اکثریت جامعه هستند، حقوق‌بگیران ثابت، معلمان، اساتید دانشگاه، کارمندان، کارگران، که تقریباً اغلب افراد یک جامعه را اینها تشکیل می‌دهند، اینها بسیار متضرر می‌شوند؛ چون خیلی کالاهای سرمایه‌ای ندارند؛ نهایتاً یک ماشین و خانه

دارند، تازه اگر هم داشته باشند. این فوقش این است که قیمت آن در اثر تورم بالا می‌رود؛ یا یک کسی خانه‌ای را ده سال پیش مثلاً ۱۰۰ میلیون خریده و الان ۵ میلیارد شده است؛ درست است قیمت این خانه افزایش پیدا کرده، اما این خانه برای او قابلیت تبدیل به دارایی دیگر را ندارد، چون او در آنجا زندگی می‌کند؛ تازه اگر از همین حداقل هم برخوردار باشد. خیلی‌ها که خانه هم ندارند، وقتی قیمت‌ها اینطور افزایش پیدا می‌کند، دیگر امکان تهیه مسکن و خانه برای آنها فراهم نیست؛ امکان تهیه اتومبیل برای آنها فراهم نیست. در همین داستان گران کردن قیمت خودرو در چند روز گذشته، اینطور می‌نویسند که تاکنون خانه داشتن محال بود، حالا ماشین داشتن در کنار مسکن یک آرزوی دست‌نیافتنی شد. به هر حال قشر وسیعی از جامعه به شدت در شرایط تورمی آسیب می‌بینند و ضرر می‌کنند؛ درآمدهای ثابت با افزایش‌های حداقلی، برای پوشش دادن هزینه‌های زندگی کافی نیست. لذا اکثریت افراد جامعه با این مشکل مواجه می‌شوند. حالا اینکه این خودش چه آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌کند، بماند؛ خود همین که نمی‌توانند زندگی کنند. مثلاً خط فقر را الان مراکز رسمی چند اعلام می‌کنند؟ درآمد بسیاری از حقوق‌بگیران ثابت ما، زیر خط فقر است؛ با این آمار که به طور رسمی اعلام می‌کنند. اینکه من ایران را مثال می‌زنم، نه اینکه این اثر فقط مربوط به اینجا باشد؛ همه کشورهایی که شرایط تورمی را تجربه می‌کنند، با این مشکل مواجه‌اند. منتها اینکه تورم چه نرخی داشته باشد، در عمق داشتن یا نداشتن این اثر دخیل است.

در مقابل، یک عده‌ای که اقلیت را تشکیل می‌دهند، به ویژه کسانی که در دایره امور بازرگانی و خدماتی و دلالتی فعالیت دارند، درآمدهای آنها به شدت افزایش پیدا می‌کند؛ حتی تولیدکنندگان یعنی کسانی که در کار تولید هستند، آنها هم خیلی بهره‌مندی از این ثروت ندارند. اگر بخواهد تولید داشته باشند، بالاخره این تورم در ناحیه هزینه‌ها به آنها هم فشار می‌آورد و این تورم فشاری هزینه‌ها باعث مشکلاتی برای آنها می‌شود.

پس مهم‌ترین اثر تورم، در چگونگی توزیع درآمد و ثروت است. این توزیع به صورت ناعادلانه صورت می‌گیرد؛ اینطور نیست که کسی نشسته باشد و به یک عده کم بدهد و به یک عده زیاد بدهد. خود به خود این بستر فراهم می‌شود که کسانی بهره‌مندی‌های بسیار بالا داشته باشند (که اینها در اقلیت هستند) و اغلب افراد جامعه از حداقل‌ها هم محروم شوند. این مهم‌ترین اثر تورم است. البته عرض کردم که اگر تورم شدید باشد، اینجا بیشتر این مشکلات خودش را نشان می‌دهد و اگر ضعیف‌تر باشد، طبیعتاً مشکلات کمتر است.

این خود ابعاد مختلفی دارد؛ مثلاً ما اگر بخواهیم طبق اصطلاحاتی که دایر و رایج است، جامعه را از نظر مالی طبقه‌بندی کنیم، طبقه ضعیف و متوسط و ثروتمند؛ طبقه متوسط در شرایط تورمی روز به روز لاغرتر و ضعیف‌تر می‌شود؛ یعنی جامعه به سمت این می‌رود که دو طبقه بیشتر نداشته باشد. نه اینکه صد در صد از بین برود، ولی طبقه متوسط با اینکه قاعداً باید اغلب مردم در طبقه متوسط باشند، اغلب می‌روند به طبقه فقیر و ضعیف. آن وقت این خودش از نظر جامعه‌شناختی آثار مهمی دارد؛ اینکه اساساً در یک جامعه و در یک کشوری وجود طبقه متوسط چه فایده‌ای دارد و نبودش چه خطراتی دارد؛ گسترش طبقه فقیر که بیشتر مثلاً در حاشیه‌های شهرها و در شهرهای اقماری شهرهای بزرگ، اینها وقتی اجتماع پیدا می‌کنند انواع مشکلات هم برای محیط زندگی خودشان و هم برای دیگران پیش می‌آورند. آمار جرم و جنایت و سرقت، انواع و اقسام تخلفات بالا می‌رود.

پس توزیع درآمد و ثروت در شرایط تورمی کاملاً بی‌ضابطه می‌شود؛ این باعث می‌شود که طبقه متوسط روز به روز کوچک‌تر شود و این شکاف عمیق‌تر و بیشتر شود. شکاف فقیر و غنی در این حد که مثلاً یک وعده غذای یک خانوار به اندازه تمام درآمد یک ماه یک خانواده باشد، چقدر اثر روانی می‌گذارد؟ یک مجلسی که مثلاً در این طبقه غنی و ثروتمند می‌گیرند و خرج آن به اندازه یک سال درآمد یک خانواده فقیر است، این بسیار خطرناک است وقتی این احساس تجمع و زیاد می‌شود؛ فرو بردن بغض‌ها سرانجام ممکن است یک جایی به یک شکل دیگری سر باز کند. بالاخره کودک یک خانواده فقیر در جامعه زندگی می‌کند و بعضی رفتارها را می‌بیند؛ وقتی جلوه‌های رفتاری اینها بیشتر و متنوع‌تر شود، قهراً آن حس تنفر و تحریک قوه انتقام و انگیزه دستیابی به آن امکانات را در این شخص قوی می‌کند. لذا برای اینکه انتقام بگیرد، دست به یک کاری می‌زند؛ برای اینکه خودش به آن نقطه برسد، یک کارهای دیگری می‌کند. انواع و اقسام مفاسد از دل این شکاف پدید می‌آید؛ شاید مهم‌ترین اثر تورم و پیامد منفی توزیع ناعادلانه و بی‌ضابطه درآمد و ثروت است، که من در حد بسیار مختصر به این اشاره کردم. درآمد ثابت است، درآمد کم نمی‌شود، ولی وقتی نتواند امورش را با این درآمد بگذارند، این هیچ فرقی با کم شدن درآمد ندارد. آن دارایی‌هایی هم که دارد را نمی‌تواند حفظ کند؛ چون باید همه را صرف زندگی خودش کند. این اثر و پیامد بسیار خطرناک برای تورم است.

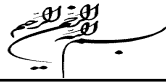
سؤال:

استاد: اینها به هم وابسته است؛ یعنی وقتی ارزش پول کاهش پیدا می‌کند و قدرت خرید کم شود، حقوق‌گیران ثابت، هر چه درمی‌آورند باید مصرف کنند؛ امکان پس‌انداز که ندارند هیچ، امکان خرید کالای سرمایه‌ای ندارند هیچ، حتی گاهی مجبور هستند که ماشین و خانه را هم بفروشند. بعضی‌ها بودند که خانه خودشان را در زمان ارزانی فروختند تا تبدیل کنند و یک خانه بهتری بخرند؛ اما یک دفعه قیمت مسکن جهش پیدا کرد؛ یک پولی در دستشان ماند که با آن به اندازه یک اتاق خانه قبلی‌شان نمی‌توانستند خانه بخرند. اما کسانی که درآمدهایشان در این شرایط از نظر عدد و رقم بالا می‌رود، اینها این پول را همین‌طور که نگه نمی‌دارند بلکه تبدیل می‌کنند به کالای سرمایه‌ای؛ یا زمین، یا ارز، یا طلا. خود این به مرور افزایش قیمت پیدا می‌کند. لذا درآمد و ثروت بی‌ضابطه و ناعادلانه توزیع می‌شود، یکباره می‌بینید کسی یک شبه ده صد ساله را می‌رود؛ به معنای واقعی کلمه ثروت بادآورده در اینجا تحقق دارد. خیلی‌ها هستند که در کارهای اقتصادی و در فعالیت‌های اقتصادی، مخصوصاً در بخش بازرگانی و خدماتی، از این ثروت‌ها نصیبشان می‌شود و طبیعتاً همان شکافی که من عرض کردم، پیش می‌آید.

هفت یا هشت اثر مهم برای تورم وجود دارد که اینها را اشاره می‌کنیم؛ من شاید بتوانم فهرست اینها را بگویم و عبور کنم، اما تعمداً یک توضیحی می‌دهم که خود شما هم یک مقداری با این مسائل بیشتر آشنا شوید. گاهی من در صحبت‌های بعضی‌ها می‌بینم که در تجزیه و تحلیل این مسائل، مطالبی را می‌گویند که ناشی از کم‌اطلاعی است؛ گاهی حتی بعضی از هم‌لباسان ما در یک جمعی که غیر حوزوی هستند، کاسب و بازاری و کارمند هستند، ولی اهل مطالعه هستند و اطلاعات دارند، اینها یک اظهاراتی می‌کنند که مایه اشکال می‌شود. بعضی از ما فکر می‌کنیم که با یک هم‌بحث مباحثه می‌کنیم و یک اصرارهایی می‌کنیم و روی یک مسئله غلط پافشاری می‌کنیم؛ این درست نیست. اگر من گاهی مطالب را اینجا بیشتر توضیح می‌دهم، برای اینکه این یک زمینه‌ای شود و خود شما مطالعاتی داشته باشید. اینها واقعاً گاهی یک کلاف سر در گم می‌شود. از یک طرف در این

شرایط فرض بفرمایید یک دولت می‌گوید حقوق‌ها را افزایش بدهیم؛ الان قیمت‌ها نسبت به پارسال چقدر اضافه شده؟ ۴۵-۵۰ درصد. اگر بخواهیم جبران وضعیت حقوق‌بگیران ثابت را کنیم، باید ۴۵-۵۰ درصد حقوق‌ها را افزایش بدهیم. اما می‌دانید این چه فاجعه‌ای به دنبال دارد؟ چه مشکلاتی خود این به صورت غیر مستقیم متوجه همان کسانی می‌کند که حقوقشان افزایش پیدا کرده است. چند سال پیش این اتفاق افتاد و حقوق‌ها را ۵۷ درصد افزایش دادند؛ این به نظر بدوی خوب و کمک به مردم است؛ اما خود این افزایش در این حد، یک مشکلاتی درست می‌کند که اگر این اشخاص بدانند، خودشان می‌گویند حقوق ما را به این شکل اضافه نکنید. مسئله کنترل تورم و نظارت و ضابطه‌مند کردن توزیع درآمد و ثروت، یک مسئله‌ای است که با یک کار نمی‌توان آن را حل کرد؛ یک مجموعه‌ای از امور باید کنار هم قرار بگیرد تا این مشکل را حل کند. منتها ما گاهی از روی سادگی می‌گوییم همین را افزایش بدهیم و مسئله حل است. به قول معروف می‌خواهد ابرویش را درست کند، چشمش را هم کور می‌کند. اگر یک مقداری این بحث طول می‌کشد، هم لازم است به عنوان موضوع‌شناسی بحث خودمان، و هم یک زمینه‌ای باشد برای مطالعه بیشتر.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۶ آذر ۱۴۰۳

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۲۴ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - آثار تورم - اثر دوم: کاهش ارزش پول -

اثر سوم: افزایش هزینه های زندگی - اثر چهارم: کاهش سطح رفاه - اثر پنجم: عدم پیش بینی وضعیت اقتصادی - اثر ششم: افزایش هزینه های جاری دولت

جلسه: ۱۹

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تقریباً مطالب مربوط به بخش موضوع شناسی مسئله مورد گفتگو به اواخر خودش نزدیک می شود؛ در مورد تورم اشاره کردیم که حقیقت تورم چیست و چه اسباب و عواملی در تحقق آن دخالت دارد. همچنین سخن از اقسام و انواع تورم به میان آمد و سرانجام بحث به آثار و عوارض تورم رسید. این بحث را ان شاء الله اگر به سرانجام برسانیم، یک اشاره کوتاهی به نحوه محاسبه تورم خواهیم داشت و جمع بندی می کنیم. پس از آن ان شاء الله وارد بحث اصلی خودمان خواهیم شد.

در بُعد موضوع شناسی، چه بخش مربوط به پول و چه بخش مربوط به تورم، تأکید ما بر ابعاد فقهی است؛ یعنی ما یک موضوع شناسی صرف نداریم. اگرچه خود شناخت موضوع دارای اهمیت است، اما در چنین مباحثی پرداختن به موضوع از این منظر لازم است که ابعاد فقهی آن معلوم شود. چون ما در آینده به این ابعاد نیازمند هستیم و حتماً مورد توجه ما قرار خواهد گرفت.

علی ایحال گفتیم مهم ترین اثر و عارضه تورم، توزیع بی ضابطه درآمد و ثروت است؛ درباره این عامل به تفصیل سخن گفتیم. به یاد دارید که اشاره کردیم که ما فعلاً با صرف نظر از اهمیت و مرتبه این آثار و اینکه آیا این آثار در عرض یکدیگر قرار دارند یا آثار طولی محسوب می شوند، می خواهیم یک فهرستی از آثار و عوارض تورم را به نحو اجمال بیان کنیم. لذا خرده گرفته نشود که مثلاً بعضی از این آثار در دل اثر قبلی وجود دارد یا مثلاً گفته شود این اثر مسبب از آن اثری است که قبلاً گفته شده است. ما فعلاً به نسبت مصداقی این آثار کاری نداریم؛ چنانچه به جهت سببیت و مسببیت بعضی از این آثار نسبت به یکدیگر هم فعلاً نخواهیم پرداخت.

اثر دوم: کاهش ارزش پول

دومین اثر تورم، کاهش ارزش پول است؛ ممکن است اینجا کسی بگوید که کاهش ارزش پول روی دیگری از تورم است، اما با توجه به تعریفی که ما برای تورم کردیم یعنی افزایش سطح عمومی قیمت ها در یک دوره زمانی معین، طبیعتاً ارزش پول به تبع افزایش سطح عمومی قیمت ها کاهش پیدا می کند؛ اگر تورم استمرار داشته باشد، موجب کاهش ارزش پول می شود.

سؤال:

استاد: عرض کردم که اینجا ممکن است بگوییم اینها لازم و ملزوم هستند؛ یکی مقدم است و دیگری مؤخر؛ این تقدم و تأخر

آیا زمانی است یا رتبی؟ ممکن است از نظر زمانی تقدم و تأخری در کار نباشد، اما از نظر رتبه این چنین باشد؛ مثل تقدم علت بر معلول، که علت مقدم بر معلول است رتبه‌اً اما از نظر زمانی علت بر معلول هیچ تقدمی ندارد و اینها مقارن هستند. اینجا وقتی ما می‌گوییم تورم، این ممکن است از یک منظر جنبه سببیت نسبت به کاهش ارزش پول داشته باشد؛ به این معنا که وقتی قیمت‌ها در سطح عمومی در یک دوره‌ای افزایش پیدا می‌کند، قهراً شما وقتی می‌خواهید کالایی را خریداری کنید، باید مقدار بیشتری بپردازید و این یعنی کاهش ارزش پول. شما می‌فرمایید کاهش ارزش پول موجب تورم می‌شود، این جای بحث دارد؛ یعنی حقیقتاً اسبابی که موجب تحقق تورم می‌شود، اگر مرور شود ظاهراً این است که آن اسباب باعث این افزایش می‌شود و این افزایش ملازم با کاهش ارزش پول است. اینها از هم جدا شدنی نیستند؛ نمی‌شود که یک جا بگوییم تورم افزایش پیدا می‌کند و ادامه دارد و مثلاً ارزش پول کاهش پیدا نمی‌کند؛ اصلاً این دو ملازم و مقارن با هم هستند. منتها اگر بخواهیم از نظر تقدم رتبی بین این دو یک مقایسه‌ای انجام بدهیم، به هر حال بعید نیست که بگوییم افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به نوعی موجب کاهش ارزش پول است. یعنی وقت قیمت‌ها بالا می‌رود، قدرت خرید کاهش پیدا می‌کند. به همین جهت من عرض می‌کنم که این یک تقدم رتبی دارد. معنای کاهش ارزش پول چیست؟ کاهش قدرت خرید.

شما می‌خواهید بفرمایید که خلق پول به عنوان مهم‌ترین عامل کاهش ارزش پول و بالا رفتن حجم نقدینگی به عنوان یک دلیل اصلی برای کاهش ارزش پول، این موجب افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌شود. یعنی وقتی قدرت خرید کاهش پیدا می‌کند به این دلایل، این باعث افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌شود.

اینجا یک مقداری داوری بین این دو نظر و دیدگاه مشکل است و این برمی‌گردد به بعضی از مباحث تخصصی؛ اما همانطور که اشاره کردیم با توجه به نکاتی که ما عرض کردیم، عواملی که باعث افزایش قیمت می‌شود، این خود به خود به کاهش قدرت خرید می‌انجامد. وقتی ما می‌بینیم چیزی که سال گذشته با ۱۰۰ تومان خریداری می‌شد امسال باید ۲۰۰ تومان برای آن پرداخت شود، یعنی قیمت‌ها افزایش پیدا کرده، این ثمره و نتیجه یا معلول همان افزایش قیمت است. کاهش قدرت خرید به دنبال افزایش قیمت اتفاق می‌افتد؛ و الا اگر قیمت‌ها ثابت باشد، قدرت خرید که کاهش پیدا نمی‌کند. اگر تورم نباشد، قدرت خرید ثابت است.

لذا با اینکه مشکل است که ما کدام یک را علت دیگری بدانیم و لذا برخی تعبیر کرده‌اند مثلاً کاهش ارزش پول روی دیگر تورم است، یعنی یک واقعیت است که دارای دو رو است؛ اگر این باشد، عرض کردم که قضاوت سخت است. اما از مجموع مطالبی که تا اینجا گفته شد، حداقل می‌توانیم این احتمال را تقویت کنیم و ترجیح بدهیم که تورم موجب کاهش ارزش پول می‌شود؛ این جای بحث دارد و مطالبی که شما می‌فرمایید، قابل بررسی است.

اثر سوم: افزایش هزینه‌های زندگی

سومین اثر تورم، افزایش هزینه‌های زندگی است. عرض کردم که اشکال نکنید که این در دل برخی از آثاری است که قبلاً گفتیم؛ ولی خود اینکه هزینه‌های زندگی در میان خانوارها و در میان اشخاص بالا می‌رود و افزایش پیدا می‌کند، این یک اثر کاملاً محسوس برای آحاد افراد یک جامعه است. بالاخره نیازهای مردم در حوزه خوراک، پوشاک، مسکن، انرژی، وقتی افزایش پیدا می‌کند این یکی از آثار مهم تورم محسوب می‌شود. یعنی مثلاً وقتی نرخ تورم ۴۰ درصد باشد، این معنایش آن

است که ۴۰ درصد هزینه‌های زندگی افزایش پیدا کرده است. همین دیروز تورم نقطه به نقطه را اعلام کردند ۲/۸ درصد است؛ می‌گویند اگر این با همین نرخ ادامه پیدا کند تا یک سال، با توجه به ماه‌های قبلی که در همین اندازه یا حتی بیشتر بوده، در مدت یک سال شاهد تورم ۴۰ درصدی خواهیم بود. ۴۰ درصد تورم به معنای افزایش ۴۰ درصد هزینه‌های زندگی است؛ یعنی اگر شما مثلاً هزینه‌های زندگی‌تان در ماه ۱۰ میلیون تومان بوده، عملاً تبدیل به ۱۴ میلیون تومان شده است. پس یکی دیگر از آثار تورم، افزایش هزینه‌های زندگی است.

وقتی سخن از تورم ۴۰ درصدی به میان می‌آید، این هم بخش کالا را دربرمی‌گیرد و هم بخش خدمات را؛ چه خرید کالا و چه خرید خدمت، ۴۰ درصد افزایش پیدا می‌کند. این یک مسئله بسیار مهمی است؛ یعنی در قیاس با بسیاری از خانوارها که با حقوق‌های ثابت زندگی می‌کنند، این یک تغییر مهم محسوب می‌شود. حالا مشکلات و گرفتاری‌ها جای خود.

اثر چهارم: کاهش سطح رفاه

چهارمین اثر، کاهش سطح رفاه افراد در جامعه است. وقتی تورم ایجاد می‌شود، این یعنی نقصان درآمد نسبت به هزینه؛ اگر درآمدها به اندازه تورم نباشد، طبیعتاً یک نقصانی در هزینه‌کرد به وجود می‌آید. وقتی درآمد نسبت به هزینه کمتر باشد، خواناخواه اولویت‌ها مطرح می‌شود. اولویت‌ها معمولاً متوجه نیازهای ضروری است؛ قهراً نیازهای ضروری به همان نیازهای اولیه خوراک و پوشاک و مسکن و انرژی مربوط می‌شود؛ حالا بعضی از کارها مثل سفر، تأمین برخی از لوازم یا اموری که ضروری نیست اما بودن آن موجب رفاه بیشتر می‌شود، اینها مجالی برای تحقق پیدا نمی‌کند. مثلاً کسی که با یک مبلغی می‌توانست یک خانه مناسب‌تر با تعداد اتاق‌های مورد نیاز و با یک شرایط خوب تهیه کند، ناچار است که این را تبدیل کند به یک مسکن کوچک‌تر و با امکانات کمتر؛ این یک امر بدیهی و روشن است. طبیعتاً سطح رفاه در حوزه مسکن کاهش پیدا می‌کند. فرق نمی‌کند؛ این هم در حوزه مسکن هست، هم در حوزه خوراک و هم در حوزه پوشاک. لذا یکی از مهم‌ترین آثار تورم، به خصوص برای حقوق‌بگیران ثابت، کاهش سطح رفاه زندگی است. البته برای یک عده خیلی که حقوق‌بگیر ثابت محسوب نمی‌شوند، تورم موجب حصول درآمد بیشتر می‌شود و قهراً درآمد بیشتر منجر به رفاه بیشتر می‌شود. آن نکته‌ای که جلسه گذشته عرض کردیم، یعنی توزیع بی‌ضابطه درآمد و ثروت، لذا شکاف‌ها عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود و این خودش یک مشکلاتی به دنبال دارد.

من یادآوری کنم که اگر بخواهیم این آثار را دسته‌بندی کنیم، خود این آثار قابل دسته‌بندی است؛ یک سری آثار فردی و یک سری اجتماعی است؛ یک سری اقتصادی و یک سری اخلاقی و فرهنگی است. ما خیلی وارد آن جزئیات نمی‌شویم و مجموعه آثار را با هم ذکر می‌کنیم.

اثر پنجم: عدم پیش‌بینی وضعیت اقتصادی

یکی دیگر از مشکلاتی که به خاطر تورم پیش می‌آید، این است که وضعیت اقتصادی قابل پیش‌بینی نیست؛ مثلاً کسی می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند و یک طرح اقتصادی را دنبال کند، باید یک محاسبه‌ای داشته باشد و کارش را توجیه کند؛ محاسباتش به او اجازه سرمایه‌گذاری بدهد، و الا دست به این کار نمی‌زند. در بسیاری از مواقع به خاطر عدم پیش‌بینی وضعیت اقتصادی، ضررهای هنگفتی متوجه سرمایه‌گذاران و کسانی شده است که می‌خواستند سرمایه‌گذاری کنند. این پیش‌بینی ناپذیر بودن در امور اقتصادی که مبتلا به تورم است، مخصوصاً تورم‌های شدید، دست و پای بسیاری از کسانی که

می‌خواهند به کار اقتصادی دست بزنند را سست می‌کند، دل آنها را متزلزل می‌کند؛ این هم عوارض و مشکلات خاص خودش را دارد.

اثر ششم: افزایش هزینه‌های جاری دولت

اثر ششم، افزایش هزینه‌های جاری دولت‌هاست. اگر در یک کشوری تورم وجود داشته باشد، طبیعتاً دولت‌ها به عنوان یک مصرف‌کننده بزرگ، هزینه‌هایشان افزایش پیدا می‌کند. وقتی می‌گوییم دولت یک مصرف‌کننده بزرگ است و هزینه‌های جاری دارد، هزینه‌های جاری شامل پرداخت حقوق، پرسنل زیر مجموعه دولت و همه مخارج و هزینه‌هایی است که سازمان‌ها، وزارت‌خانه و نهادهای تابعه دولت دارند؛ از هزینه آب و برق و گاز و بنزین گرفته تا هر آنچه که مربوط به کارهای اداری و سازمانی است. طبیعتاً وقتی تورم وجود داشته باشد، متناسب با افزایش نرخ تورم باید حقوق کارمندان افزایش پیدا کند؛ اگر در آن حد هم افزایش پیدا نمی‌کند، ولی یک افزایش قابل توجهی باید باشد. لذا شما همیشه می‌بینید که در مورد افزایش حقوق کارمندان دولت هر ساله بحث است. این در مورد بخش خصوصی و کارگران هم مطرح است. امسال هم این اتفاق افتاد که چند ماه از سال ۱۴۰۳ سال گذشته بود و هنوز دعوا و اختلاف بود بین وزارت تعاون به عنوان متصدی امور کارگران و از آن طرف اتحادیه‌های کارگری که گاهی این جلسات به تلخی هم کشیده می‌شد. کارفرماها در آن جلسات حضور دارند و فکر افزایش هزینه‌های تولید را می‌کنند. هر سه به یک معنا درست می‌گویند و هیچ کار مهمی نمی‌توانند انجام بدهند؛ کارگرا می‌گویند که با این حقوق نمی‌شود زندگی کرد؛ کارفرما هم می‌گوید با این حقوق چرخ کارخانه من نمی‌چرخد و سود لازم بدست نمی‌آید؛ دولت و وزارت‌خانه هم برای تدبیر و تمشیت امور بیلیدبه نوعی مراعات هر دو طرف را بکنند. وقتی هزینه‌های جاری دولت افزایش پیدا می‌کند، نیاز به درآمد بیشتر دارد. درست است که درآمدهای دولت هم افزایش پیدا می‌کند و از نظر عدد و رقم طبیعتاً یک مقداری مالیات‌ها افزایش پیدا می‌کند؛ یکی از منابع مهم درآمدی دولت، مالیات است. طبیعتاً وقتی تورم ایجاد می‌شود و قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند، عدد مالیات‌ها هم بالا می‌رود. مالیات یکی از منابع مهم درآمدی دولت‌هاست؛ همین امسال در لایحه بودجه ۱۴۰۴ یک رقم سنگینی را برای مالیات گذاشتند. قطعاً این عدد درآمدی دولت نسبت به سال گذشته خیلی افزایش پیدا کرده است؛ لذا همین موجب سروصدای زیادی شد که یک عددی را بنویسید که قابل تحقق باشد.

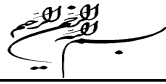
این را داخل پراتر عرض کنم که این اعداد مالیاتی را در لایحه بودجه در سرفصل درآمد می‌نویسند، بعد می‌دهند به وزارت‌خانه تا اجرا کند. این آقای وزارت‌خانه هم می‌گوید ما ۳۱ استان داریم؛ با پیشینه‌ای که دارند، یک عددی را برای هر استان قرار می‌دهند که فلان استان باید فلان مقدار را تأمین کند. این مأموران مالیاتی می‌افتند به جان مردم و حق و ناحق همینطور می‌نویسند تا به آن عدد برسند. اگر به این عدد نرسند، توبیخ می‌شوند؛ اینها برای اینکه تشویقی بگیرند ... البته این درست است، ولی باید واقع‌بینانه این کار صورت بگیرد. نظام مالیاتی ما مشکل دارد، و الا مالیات همه جای دنیا مرسوم است؛ ما فرار مالیاتی زیاد داریم. ... کسانی که راه چاره را بلد هستند، از مالیات فرار می‌کنند و فشار مالیات به قشر متوسط می‌آید. البته امسال یک کاری کردند که خوب بود؛ اگر اشتباه نکنم برای کارمندان و حقوق بگیران ثابت، عدد معافیت مالیاتی را بالا بردند. یعنی یک تسهیلاتی ایجاد کردند. الان منظم‌ترین و بهترین مالیات‌دهندگان کارگران و کارمندان هستند؛ چون از حقوق آنها برمی‌دارند و قضیه تمام می‌شود. امسال سقف حقوقی که معافیت مالیاتی شاملش می‌شود را یک خرده بالا برده‌اند. آنچه که

الان می‌گویم مربوط به دانسته‌های من برای چند هفته قبل است؛ از آن طرف کسبه جزء را هم مقدار معافیت مالیاتی آنها را ۱۰۰ درصد افزایش داده‌اند؛ ظاهراً تا ۲۰۰ میلیون تومان آنها را هم مشمول این معافیت‌ها کرده‌اند. به هر حال نظام مالیاتی باید اصلاح شود.

به هر حال درآمدهای دولت به واسطه مالیات افزایش پیدا می‌کند اما از آن طرف هزینه‌های جاری هم بالا می‌رود. متأسفانه افزایش هزینه‌های جاری دولت‌ها مخصوصاً با تورمی که خود دولت پیدا کرده، یعنی بزرگتر شده، به جایی رسیده که این نگرانی وجود دارد که در سال‌های آینده ما هر چه درآمد داریم باید صرف هزینه‌های جاری کنیم. یعنی کار عمرانی نتوانیم انجام بدهیم. نسبت هزینه‌های جاری به هزینه‌های عمرانی شاید ۸۰-۸۵ درصد به ۱۰-۱۵ درصد باشد. این خیلی است! یعنی یک دولتی که باید آینده‌نگری داشته باشد و سرمایه‌گذاری کند برای آینده تا ثروت ملی را افزایش بدهد، الان فقط ناچار است که امور خودش را بچرخاند. ۱۰-۱۵ درصد هزینه عمرانی در مقابل ۸۰-۸۵ درصد هزینه جاری فاجعه است. این را کارشناسان چند سال است که هشدار می‌دهند که ما به یک روزی خواهیم رسید که هزینه‌های عمرانی ما صفر شود و دولت هر چه دارد برای سرپا ماندن خودش هزینه کند و نمی‌تواند یک آجر روی آجر بگذارد. ما بی‌حساب کارمند اضافه کردیم، بی‌حساب برای دولت نان‌خور اضافه کردیم. من ده‌ها نمونه از ریز و درشت دارم که یک جایی که مثلاً ... حالا کار ندارم که چه کسی مقصر بوده و در چه دوره‌ای این اتفاق افتاده است؛ یک دفعه می‌بینید در یک دوره‌ای یک جایی که واقعاً ۱۰۰ — ۱۵۰ کارمند نیاز داشته، یک دفعه ۵۰۰ کارمند شده است. این همه ادارات و سازمان‌ها ... دلیلش چیست؟ مثلاً می‌گوید فامیل من بیکار است، یک نامه بنویسید که این سرکار بیاید. من نماینده یا هر چه، آن رئیس هم می‌گوید این برای من نوشته و اگر حرف او را گوش ندهم، برای من گرفتاری می‌شود و لذا او هم دستور می‌دهد. واقعاً به نظر من این نوع رفتار خیانت به کشور است؛ اینکه یک نفر را راضی کنیم یا مادون یا مافوق، یک سازمانی که ۱۰۰ نیرو می‌خواهد مثلاً ۳۰۰ نیرو استخدام کند؛ آن وقت آنجا همینطور نشستند و پا روی پا انداخته‌اند، کار نمی‌کنند که هیچ، مانع تراشی هم می‌کنند. یک آقای که از آدم‌های متخصص و وارد بود، می‌گفت من معتقدم که برای چابک کردن نظام اداری، ما به نصف کارمندان دولت حقوق بدهیم و بگوییم سرکار نیایند و بروند خانه‌هایشان بنشینند؛ چون خود این حجم از نیروها نه تنها کار را پیش نمی‌برند بلکه مانع انجام کار هستند. می‌گفت واقعاً عقیده من این است که نصف کارمندان دولت زیادی هستند؛ اگر ما بخواهیم اینها را اخراج کنیم، این خودش یک بحران بزرگ اجتماعی درست می‌کند؛ به آنها بگوییم حقوق شما را می‌دهیم ولی شما بروید خانه، این خودش باعث می‌شود که ماشین دولت سریع‌تر حرکت کند و از سنگینی آن کاسته شود و اینقدر مانع تراشی نشود.

چند عامل دیگر باقی مانده که در جلسه آینده عرض خواهم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۷ آذر ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۵ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - آثار تورم - اثر هفتم: چگونگی پس انداز -

اثر هشتم: آسیب به بازرگانی خارجی - اثر نهم: رشد دلالتی - اثر دهم: کاهش میزان بدهی واقعی بنگاه های اقتصادی -

اثر یازدهم: افزایش نرخ بهره - اثر دوازدهم: آسیب های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی

سال دوم

جلسه: ۲۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره مهم ترین آثار تورم بود؛ طی دو جلسه گذشته به شش اثر اشاره کردیم و اجمالاً مطالبی را به عرض رساندیم. در ادامه چند اثر دیگر را بیان می کنیم.

اثر هفتم: چگونگی پس انداز

اثر هفتم این است که وقتی تورم ایجاد می شود، این در امور مختلف از جمله پس اندازهای مردم اثر می گذارد. به طور طبیعی همیشه مردم یک بخشی از اموال و دارایی هایشان را پس انداز می کنند؛ حالا کم و زیاد دارد؛ اینکه در این شرایط شاید قشر وسیعی اساساً امکان پس انداز برای آنها وجود ندارد، این یک مقطعی است. اما قاعده این است که نوع مردم یا اغلب مردم همواره یک چیزی را به عنوان پس انداز در نظر می گیرند، ولو بسیار اندک باشد. پس اندازها هم معمولاً به صورت پول نقد است؛ حالا بستگی به نیازها متفاوت می شود. وقتی تورم به وجود می آید، قهراً اگر پس انداز با پول نقد صورت گرفته باشد، مردم متضرر می شوند؛ پولی که مثلاً پنج سال پیش پس انداز کرده برای یک کاری و برای یک مصرفی، امروز بعد از پنج سال خیلی ارزش آن کم شده است.

تأثیری که تورم بر پس انداز می گذارد، به دو ترتیب است:

۱. یکی اینکه اصل پس انداز کم رونق می شود؛ یعنی مردم ترجیح می دهند به جای پس انداز، یک کالایی را خریداری کنند که اطمینان دارند طی مثلاً چند ماه آینده افزایش قیمت پیدا می کند. لذا میل به پس انداز کم می شود.
۲. دیگر اینکه کسانی که امکان بیشتری برای پس انداز دارند، پس انداز را از قالب پول نقد به سوی کالاهای سرمایه ای و با دوام سوق می دهند؛ مثل زمین، مسکن، ارز، طلا. لذا مسئله تورم علاوه بر افزایش هزینه های زندگی مردم، در چگونگی پس انداز و میل به پس انداز، یک اثر مهم دارد. ریشه ها یک چیز است، اما اینها تجلیات مختلفی است که تورم در قالب آنها خودش را نشان می دهد یا عرصه ها و بسترهای گوناگونی است که تورم در این عرصه ها نتایج و ثمراتش را آشکار می کند.

اثر هشتم: آسیب به بازرگانی خارجی

اثر هشتم مربوط به ارتباطات اقتصادی خارجی است؛ معمولاً در روابط بین کشورها، صادرات و واردات مهم ترین کاری است

که در عرصه اقتصاد انجام می‌شود. معمولاً کالاهایی که داخل یک کشور وجود دارد، زیادی آن را به کشورهای دیگر صادر می‌کنند و اجناس و کالاهایی که نیاز دارند را وارد می‌کنند. این یک مسئله مهمی است و آنچه که در بازرگانی و ارتباطات خارجی اقتصادی مهم است و مدنظر دولت‌ها و حکومت‌هاست، این است که تراز واردات و صادرات به نفع صادرات مثبت باشد، یعنی همیشه صادرات بیشتر از واردات باشد. این خودش بالاخره یک منبعی است برای کسب درآمد برای کشور. وقتی تورم به وجود می‌آید یا نرخ تورم بالا می‌رود، صادرات کاهش پیدا می‌کند و واردات افزایش پیدا می‌کند؛ دلیل آن این است که هزینه‌های تولید در داخل بالا می‌رود و بالا رفتن قیمت‌ها، محصول برای تولیدکننده گران‌تر بدست می‌آید. وقتی محصول گران‌تر می‌شود، تولیدکننده هم باید گران‌تر بفروشد؛ گاهی قیمتی که بر روی آن کالای تولیدشده در داخل می‌گذارند، برای خریدار خارجی صرف نمی‌کند.

سؤال:

استاد: تا یک حدی این چنین است، ولی از آن حد که بگذرد، ... من برای شما یک مثال بزنم؛ ترکیه و ایران هر دو صادرات به عراق داشتند. صرف نظر از کیفیت محصولات و نوع تعامل فعالان اقتصادی (که این هم خیلی مهم است) و ملاحظات سیاسی، تولیدکنندگان ترک اجناسشان را با قیمت‌های ارزان‌تر در بازار عراق عرضه می‌کردند. ... الان تورم آنها زیاد شده است؛ این مطلبی که من عرض می‌کنم، برای آن زمانی بود که ترکیه گرفتار این تورم نشده بود. آنچه که معمولاً از اینجا صادر می‌شود، با قیمت‌هایی بود که برای تولیدکننده صرف نمی‌کرد.... این در صورتی بود که رقیبی در کار نبود؛ اما در جایی که دو رقیب دارند در یک کشور خارجی فعالیت می‌کنند، تورم بالای غیرمتعارف در کشور تولیدکننده طبیعتاً محصول را گران‌تر می‌کند و باید گران‌تر هم بفروشد. کشوری که تورمش پایین‌تر است، با یک قیمت کمتری می‌تواند این حاشیه سود را برای خودش حفظ کند. طبیعتاً در این رقابت، صادرات کشوری که با یک تورم افسارگسیخته مواجه است، آسیب می‌بیند. اینکه شما می‌فرمایید تورم در هر صورت موجب افزایش صادرات می‌شود، اصلاً اینطور نیست. ... آن مسئله دیگری است؛ اینکه مثلاً ارزش پول یک کشور مثل عراق، نسبت به گذشته خیلی بهتر شده و در مقایسه با ما، کمتر گرفتار افت شده است؛ طبیعتاً آنها هر چه در ایران خرج کنند، به نفع آنهاست. اما باید بین هزینه یک خارجی در داخل کشور و خرید محصول در کشور خودش از این مبدأ فرق گذاشت. بله، مثلاً یک عراقی الان بیلید برای معالجه و درمان و برای خیلی چیزها، این را بخواهد بخرد با توجه به کاهش ارزش پول ما و حداقل حفظ ثبات پول آنها، این نسبت به کشور خودش، برای او ارزان‌تر درمی‌آید. اما اگر همین عراقی بخواهد محصولات ایران را در کشور خودش به عنوان واردات تهیه کند، این کاملاً متفاوت است با فرض اول. لذا صادرات در صورت افزایش قیمت کاهش پیدا می‌کند.

در مقابل، واردات افزایش پیدا می‌کند؛ چون واردات با نرخی که قبلاً بوده صورت می‌گیرد. اگر تعرفه‌های گمرکی افزایش داده نشود، معمولاً محصولاتی که از خارج می‌آید، ارزان‌تر از محصولات داخلی می‌شود. ما این مشکل را در مورد چندین محصولی که تولید داخل بوده و از خارج هم وارد می‌شده داشته‌ایم. ... آن خودش یکی از اسباب تورم است؛ ما وقتی سخن از تورم به میان می‌آوریم، مجموعه‌ای از امور و اسباب و عوامل را در نظر می‌گیریم. ما خیلی با این مسئله در کشور مواجه بودیم که تولیدکنندگان می‌گفتند ما این همه زحمت می‌کشیم و چیزی را تولید می‌کنیم و حتی می‌توانیم نیاز کشور را هم تأمین کنیم، اما

وقتی این جنس وارد می‌شود، ارزان‌تر است و بعضاً کیفیت آن بهتر است؛ طبیعتاً مردم ترجیح می‌دهند که کالای با کیفیت‌تر خارجی را بخرند و اگر یک سیاست نظارتی و کنترل نسبت به واردات نباشد، مشکلات زیادی به دنبال دارد. اینها همه به خاطر تورم است. مثلاً برنج؛ محصول داخلی با کیفیت است اما قیمت بالایی دارد؛ اما برنج خارجی که وارد می‌کنند، آن هم کیفیت‌های مختلف دارد، یک هدف عمده‌اش غیر از تأمین نیازها، تنظیم بازار است؛ این برنج‌ها را وارد می‌کنند با قیمت‌های ارزان‌تر تا تأثیر بگذارد بر قیمت‌های داخل و البته کنترل تقاضا. وقتی عرضه را بیشتر کنند، طبیعتاً فشار تقاضا باعث افزایش قیمت نمی‌شود.

علی‌آیحال یکی از آثار مهم تورم، آسیب رساندن به بازرگانی خارجی، یعنی صادرات و واردات است. چون در شرایط تورمی کالایی که ساخت خارج باشد، برای مصرف‌کننده ارزان‌تر می‌شود و این منجر به افزایش واردات خواهد شد؛ در مقابل، به صادرات آسیب می‌زند و موجب کاهش صادرات خواهد شد. حالا اینکه دولت‌ها برای مقابله با این مشکل چه می‌کنند، این بماند و ما فعلاً کاری به آن نداریم.

اثر نهم: رشد دلّالی

اثر نهم مربوط به سرمایه‌گذاری است؛ به این معنا که در شرایط تورمی که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، میل مردم به سرمایه‌گذاری در بخش‌های دلّالی و کاذب است. این اثر البته در ذیل اثر هفتم که گفتیم، قابل گنجاندن است؛ آنجا که سخن از پس‌انداز به میان آوردیم و گفتیم مردم تمایل دارند که پس‌انداز داشته باشند و اگر تورم باشد و ارزش پول کاهش پیدا کند، پس‌اندازها به سمت کالاهای سرمایه‌ای مثل زمین و مسکن و طلا سوق پیدا می‌کند. اینجا می‌گوییم رشد بعضی از بخش‌های اقتصاد، مثل بخش دلّالی و واسطه‌گری. طبیعتاً سرمایه‌گذاری‌های حقیقی مثل سرمایه‌گذاری برای تولید یا ساخت و ساز، اینها گران‌تر خواهد شد و ریسک سرمایه‌گذاری در آنها معمولاً بالاست. لذا سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند که اموال خودشان و مخصوصاً پول‌های نقد را به سوی بعضی بخش‌ها که کم‌خطر و کم‌ضرر است هدایت کنند. لذا شما هر چند یک وقت بار می‌بینید که به سوی زمین، مسکن، خودرو، طلا، سکه هجوم پیدا می‌شود. رشد سرمایه‌گذاری در بخش‌های کاذب که در درازمدت خودش یک خطرات و آسیب‌هایی را ایجاد می‌کند. تکنولوژی، فناوری، دانش یا مثلاً فعالیت‌های دانش‌بنیان، اینها همه در صورتی است که سرمایه‌گذاری در بخش حقیقی باشد و مولد باشد؛ این هم نیروی انسانی را تربیت می‌کند و هم خیلی منفعت دارد. اگر تورم باشد و شرایط تورمی باشد، تمایل به سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیرمولد و کاذب بیشتر می‌شود. البته نوعاً مردم برای حفظ دارایی‌های خودشان این کار را می‌کنند؛ اگر فرض بفرمایید پای نقشه‌ها و توطئه‌های اجانب هم در میان باشد، آنها هم معمولاً بر این موج‌ها سوار می‌شوند، نه اینکه آنها ابداع‌کننده باشند. همیشه همینطور است؛ بله، یک وقت‌هایی اجانب پایه‌گذار یک موج‌ها و مسائلی در کشورها هستند، اما مهم‌ترین چیزی که برای آنها شرایط را مهیا می‌کند، مسائل داخلی خود آن کشور است. وقتی آن مسائل باشد، طبیعتاً آنها بر این امواج سوار می‌شوند و آنگونه که می‌خواهند مسائل را پیش می‌برند.

اثر دهم: کاهش میزان بدهی واقعی بنگاه‌های اقتصادی

اثر دهم که البته شاید خیلی یک امر منفی نباشد ولی مشکل است که ما این را مثبت تلقی کنیم، این است که در شرایط تورمی میزان بدهی شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کاهش پیدا می‌کند؛ یعنی مثلاً فرض بفرمایید اگر یک واحد تولیدی با یک

سرمایه‌ای که از بانک دریافت کرده و بدهکار بانک محسوب می‌شود، طبیعتاً این باید اصل و فرع آن وامی که دریافت کرده را بپردازد، که خیلی وقت‌ها فرع از اصل بیشتر می‌شود. بدیهی است این بدهی‌ها در شرایط تورمی خیلی قابل توجه نمی‌شود؛ در حالی که قیمت فرآورده‌ها و محصولات او بالا رفته است. لذا اگر به خاطر داشته باشید، در یک دورانی این اتفاق افتاد؛ الان هم البته هست، اما به شدت گذشته نیست. یک عده زیادی به بانک‌ها رو آورده بودند و وام می‌گرفتند برای کارهایی و هیچ وقت این وام‌ها را در آن مسیر استفاده نمی‌کردند و همین پول را به یک سری کارهای دیگر می‌بردند و سودهای کلانی از این طریق بدست می‌آوردند. علت عمده آن هم همین است که وام‌ها و تسهیلات در شرایط تورمی که نرخ‌ها به سرعت رشد می‌کند، به حسب واقع کاهش پیدا می‌کند. عدد بدهی همان است، مثلاً ۱۰۰ میلیون از یک جایی وام گرفته بود و این را محاسبه کردند که تا یک سال دیگر باید فلان قدر اضافه بدهیم؛ اصل و فرع را محاسبه می‌کردند؛ اما وقتی سال آینده سررسید این وام بود، آن موقع وقتی محاسبه می‌کردند، این بدهی در مقایسه با افزایش قیمت‌ها ناچیز بود. لذا اینکه می‌گویند میزان واقعی بدهی شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی در شرایط تورمی کاهش پیدا می‌کند، به این دلیل است. اینها از تورم بهره می‌برند؛ در شرایط تورمی حقوق‌بگیران ثابت و به یک معنا اغلب افراد جامعه آسیب جدی می‌بینند و بعضی‌ها هم بهره‌های آنچنانی می‌برند.

اثر یازدهم: افزایش نرخ بهره

یازدهمین اثر، بالا رفتن نرخ بهره است؛ یعنی در شرایط تورمی، مؤسسات مالی و بانک‌ها ناچار می‌شوند بهره‌هایشان را بالا ببرند. بالا بردن بهره عمدتاً برای حفظ سپرده‌های مردم نزد بانک‌هاست. وقتی مردم ببینند با خرید و فروش یا مثلاً کارهای دیگر یک سود قابل توجهی بدست می‌آورند، نمی‌آیند پولشان را در بانک بگذارند آن هم با یک سود ناچیز. لذا بانک‌ها برای اینکه سرمایه‌هایی که به شدت به آنها نیاز دارند را جذب کنند، ناچاراً بهره‌هایشان را بالا می‌برند و خود این بالا بردن بهره‌ها یک مصیبت دیگری است. سال گذشته این اتفاق افتاد؛ بهره‌های بانکی را به ۳۰ درصد رساندند. البته در ترکیه در این شرایط تورمی جدید، بهره‌ها به نزدیک ۴۰ درصد رسید؛ در ترکیه به خاطر تورم ۶۰—۷۰ درصدی، یک راه مقابله با این شرایط را این تشخیص دادند که بهره‌های بانکی را بالا ببرند؛ برای جمع نقدینگی و کم کردن حجم نقدینگی در کشور و حفظ سپرده‌های مردم در بانک‌ها؛ این خودش یک مصیبت‌های دیگری به دنبال دارد. اگر فرض کنید یک دفعه مردم هجوم بیاورند و بخواهند اموالشان را از بانک‌ها بردارند، آن هم با این وضع بانک‌ها که خیلی‌هایشان ورشکسته هستند، این خودش مشکلات جدی ایجاد می‌کند؛ مثل مؤسسات مالی و اعتباری که در این چند سال اخیر، خیلی‌هایشان را دیدیم که چه مشکلاتی برای کشور ایجاد کردند. بالاخره یک مؤسسه مالی و اعتباری یا بانک، اگر همزمان تمام مشتریانش مراجعه کنند برای دریافت پول، قطعاً این باعث مشکل می‌شود؛ چون این پول‌هایی که بانک دارد، همه آن موجود نیست که هر وقت هر کسی خواست مراجعه کند، بانک هم پرداخت کند؛ این پول‌ها در جاهای مختلف توزیع شده و در مسیر کار و فعالیت از آن استفاده می‌شود (البته از نگاه خوش‌بینانه). به هر حال این هم یک اثر تورم است.

واقع این است که اگر ما بخواهیم برای تورم آثار ذکر کنیم، دو یا سه برابر این چیزی که گفتیم می‌توانیم اثر ذکر کنیم؛ منتها عرض کردم که این اثرات، گاهی غیرمستقیم و گاهی مستقیم است؛ شما در بخش‌های مختلف می‌توانید نتایج و خطرات تورم را مشاهده کنید.

اثر دوازدهم این است که تورم علاوه بر همه آثار سوء در عرصه اقتصاد، آثار و آسیب‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی فراوانی دارد که این خودش یک داستان مفصلی است. طبیعتاً وقتی قدرت خرید مردم کاهش پیدا کند، هزینه‌های زندگی مردم افزایش پیدا کند و نتوانند نیازهای اولیه خودشان را تأمین کنند، دست به کارهای خلاف می‌زنند. لذا ناهنجاری‌های اجتماعی، سرقت، تکدی‌گری، خدای نکرده فحشا، رشد می‌کند و آمار آن بالا می‌رود و این بسیار خطرناک است که پایه‌های اخلاقی، دینی، فرهنگی و اجتماعی سست شود. بسیاری از کسانی که ربا می‌دهند یا می‌گیرند، خیلی از آنها می‌دانند که ربا حرام است و می‌دانند کسی که ربا می‌دهد یا ربا می‌گیرد به جنگ با خدا رفته، اما می‌گویند چاره‌ای نداریم و زندگی ما دارد از بین می‌رود؛ مثلاً مریض داریم و اگر درمان نشود، فلان می‌شود. یعنی خیلی‌ها علی‌رغم میل باطنی‌شان مبادرت به کارهای خلاف شرع، خلاف عرف و خلاف اخلاق می‌کنند و این خودش یک خطرات فردی و اجتماعی فراوان دارد.

سؤال:

استاد: بانک‌ها را باید بحث کنیم که آیا بانک‌های ما عملیات ربوی دارند یا نه. ... من نظر بعضی از مراجع تقلید را ... خود من هم استدلال دارم و صریحاً عرض می‌کنم که در مورد فعالیت‌هایی که بانک‌های ما انجام می‌دهند، به عنوان طرح بانکداری اسلامی، که البته اشکال دارد و من نمی‌گویم اشکال ندارد، ولی روح حاکم بر فعالیت‌های بانکی ما باید ببینیم ربا است یا نه.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۲۰ آذر ۱۴۰۳

مصادف با: ۸ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۲. تورم - روش محاسبه تورم - ۱. شاخص قیمت مصرف کننده -

۲. شاخص قیمت عمده فروشی - ۳. شاخص قیمت تولید کننده - ۴. شاخص قیمت مصرف شخصی -

علت بحث از روش محاسبه تورم - مشکلات محاسبه تورم در ایران

جلسه: ۲۱

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

روش محاسبه تورم

یکی از بحث‌هایی که در رابطه با تورم باقی مانده و مربوط به بخش موضوع شناسی تورم است و البته در بحث اصلی ما بی تأثیر نیست، نحوه محاسبه تورم است. عرض کردیم افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره زمانی معین به عنوان تورم شناخته می‌شود. مسئله تورم ابعاد مختلفی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها چگونگی محاسبه تورم است. در مورد محاسبه تورم چند شاخص دارای اهمیت است؛ شاخص قیمت مصرف کننده، شاخص قیمت عمده فروشی، شاخص قیمت تولید کننده، شاخص قیمت مصرف شخصی. من یک توضیح مختصری راجع به هر یک از این شاخص‌ها می‌دهم و بعد چگونگی محاسبه را به صورت مختصر ذکر خواهیم کرد.

۱. شاخص قیمت مصرف کننده

منظور از شاخص قیمت مصرف کننده، تغییرات قیمت در سبد کالا با توجه به وزن هر کالا نسبت به کل سبد کالا است. این شاخص در واقع تغییرات به وجود آمده در هزینه زندگی افراد را ارزیابی می‌کند و نقش مهمی در محاسبه تورم دارد. منظور از سبد کالا یک مجموعه‌ای از کالاها مثل خوراک، پوشاک، مسکن، خدمات بهداشتی، حمل و نقل و سایر موارد است؛ چیزی حدود ۳۵۹ یا ۳۶۰ مورد، چه کالای مصرفی و چه خدمات در نظر گرفته می‌شود و میانگین وزنی قیمت سبد این کالا به عنوان شاخص قیمت مصرف کننده لحاظ می‌شود. مثلاً فرض بفرمایید یک خانوار دارای مصرف متوسط را در نظر می‌گیرند و شاخص قیمت مصرف کننده را در مجموع این کالاها و خدمات بدست می‌آورند. در این سبد کالایی ممکن است یک کالایی افزایش بیشتری داشته باشد و یک کالایی افزایش کمتری داشته باشد، یا یک کالایی افزایش نداشته باشد که البته این کمتر اتفاق می‌افتد. اینها را دقیق محاسبه می‌کنند، به حسب تعداد افراد، میزان مصرف، قیمت آن کالا یا خدمت و میانگین وزنی آن را در نظر می‌گیرند؛ این می‌شود شاخص قیمت مصرف کننده. اصطلاحاً کل سبد کالایی را CPI نامگذاری کرده‌اند؛ یک علامت اختصاری برای کل سبد کالا. آن وقت این شاخص قیمت‌ها در کل سبد کالا، هر کدام با یک عدد متفاوت می‌شود؛ مثلاً CPI ۱ دارند، CPI ۲ دارند و این را در فرمولی که اشاره خواهیم کرد، قرار می‌دهند و تورم را محاسبه می‌کنند.

۲. شاخص قیمت عمده فروشی

شاخص قیمت عمده فروشی مربوط به تغییرات قیمت کالا در مرحله تولید است. تا پیش از رسیدن به مرحله خرده فروشی،

الان در مشاغل مختلف یک بخش وجود دارد که اجناس و کالاها را یا حتی خدمات را به صورت عمده ارائه می دهند. ما که در مغازه خریداری می کنیم، مصرف کننده خرد محسوب می شویم؛ به حسب نیازی که داریم، یکی دو تا از آن کالا می خریم و استفاده می کنیم. اما مغازه دارها اینها را مستقیماً از تولیدکنندگان نمی خرند؛ خرده فروشان از یک واسطه ای به نام عمده فروش می خرند که او هم از تولیدکننده خریداری کرده است. لذا قیمت عمده فروشی با قیمت خرده فروشی که همان قیمت مصرف کننده است، متفاوت است. چون بالاخره یک سودی هم باید نصیب خرده فروشان شود. آن تغییراتی که در سطح عمده فروشی اتفاق می افتد، از مرحله تولید کالا تا می رسد به مرحله خرده فروشی، این خودش یک شاخصی دارد که به عنوان شاخص قیمت عمده فروشی شناخته می شود.

۳. شاخص قیمت تولیدکننده

شاخص قیمت تولیدکننده، میانگین تغییرات قیمت فروش از منظر تولیدکنندگان داخلی و خدمات اولیه محاسبه می شود. در دو شاخص قبلی، یعنی شاخص قیمت مصرف کننده یا خرده فروشی و شاخص قیمت عمده فروشی، تغییرات قیمتی را از نظر خریدار — چه خریدار خرد و چه خریدار عمده — در نظر می گرفتند؛ اما اینجا تغییرات قیمتی را از منظر تولیدکننده که فروشنده کالا به عمده فروش محسوب می شود، در نظر می گیرند. طبیعی است که وقتی تولیدکننده قیمت خودش را اعلام می کند برای کالایی که تولید می کند، طبیعتاً افزایش سطح عمومی قیمت های کالاها را تولید شده در یک دوره زمانی معین، باید اندازه گیری و محاسبه شود؛ این هم یک شاخصی است که به عنوان شاخص قیمت تولیدکننده معرفی می شود.

عمده شاخص ها این سه شاخص است؛ البته در محاسبه تورم لزوماً همه اینها مورد نظر نیست.

۴. شاخص قیمت مصرف شخصی

یک شاخص دیگری هم به عنوان شاخص قیمت مصرف شخصی مطرح است؛ یعنی میانگین پولی که مصرف کنندگان در مقابل دریافت یک کالا یا خدمت در گذر زمان پرداخت می کنند. این شاخص طبیعتاً در یک مدتی مثل یک ماه به عنوان مصرف ماهیانه اشخاص به روز می شود؛ طبیعتاً این تغییرات در مقایسه با مدت های دیگر، محاسبه و اندازه گیری می شود.

این تغییرات قیمتی در مورد مصرف کننده، تولیدکننده و عمده فروش، مجموعاً بر کل اقتصاد اثر می گذارد. وقتی ما می گوئیم تورم عبارت است از افزایش سطح عمومی قیمت ها، این افزایش اولاً یکسان نیست و همه چیز با هم رشد نمی کند؛ ثانیاً در مورد بعضی بخش ها ممکن است افزایشی در کار نباشد؛ همچنین یک سری مواردی است که اساساً مورد نیاز عموم نیست؛ مثلاً یک کالای لوکس که مصرف کنندگان خاصی دارد، هر چه هم قیمت آن بالا برود، در آن سبد کالایی ملاحظه نمی شود. لذا مثلاً اگر یک کالای بسیار لوکس یا یک غذای بسیار اشرافی مثل خاویار یک دفعه قیمت آن چند برابر شود، درست است که گرانی پیش آمده و افزایش قیمت پیدا کرده، ولی این را در سبد کالایی یاد شده برای محاسبه تورم قرار نمی دهند. مگر چند درصد مردم این خوراک را استفاده می کنند؟ شاید ۱ یا نیم درصد؛ در بعضی از هتل ها و در بعضی از مهمانی های خاص ممکن است از این خوراک استفاده کنند.

بنابراین با توجه به اینکه باید نیاز عمومی و مصرف عمومی در نظر گرفته شود و نه یک کالای خاص و با توجه به اینکه در کالاها یا خدماتی هم که عموم مردم استفاده می کنند افزایش ها یکسان نیست، و با توجه به اینکه ممکن است بعضی از کالاها افزایش خاصی نداشته باشند، لذا یک چیزی را به عنوان سبد کالایی در نظر می گیرند که مشتمل بر ۳۵۹ قلم کالا و خدمت

است که در آن همه چیز هست؛ مصرف انرژی و آب و برق و گاز و بنزین و برنج و... همه چیزهایی که مردم روزانه از آن استفاده می‌کنند، نان و مسکن و پوشاک و خودرو؛ تازه هر کدام از این بخش‌ها خودش یک تعداد زیادی قلم کالا را شامل می‌شود. مثلاً بخش مسکن خودش مشتمل بر تعداد زیادی کالا یا خدمت است که باید محاسبه شود. این سبد کالایی نمایانگر مصرف عمومی مردم است و نه مصارف خاص؛ گفتم که مشتمل بر چه کالاهای و خدماتی است. آنگاه قیمت‌های این کالاهای در دوره‌های زمانی مختلف جمع‌آوری می‌شود؛ ممکن است در طول سال جمع‌آوری شود، ممکن است در طول ماه جمع‌آوری شود، ممکن است در طول روز جمع‌آوری شود؛ آنگاه اینها را در یک فرمولی قرار می‌دهند و محاسبه می‌کنند. البته عمده‌ترین بخش در این سبد کالایی شاخص قیمت مصرف‌کننده است — چه مصرف کالا و چه مصرف خدمت — ... فرمولی هم که تقریباً پذیرفته شده، به صورت زیر است:

$$((CPI^2 - CPI^1) / CPI^1) * 100$$

یعنی میانگین قیمت جدید، از قیمت میانگینی که قبلاً بوده کسر می‌شود، تقسیم بر قیمت قبلی، ضربدر ۱۰۰. مثلاً در مورد سال‌های مختلف در کشورهای مختلف، این کار را انجام می‌دهند و مثلاً درصد تورم بدست می‌آید. ما میانگین تغییر قیمت‌ها و تورم را در کشورها داریم، حتی در شهرها هم داریم؛ یعنی الان محاسبه در مورد تورم، نسبت به شهرهای مختلف صورت می‌گیرد. الان در ایران یک نرخ تورم کلی داریم و یک نرخ تورم در مورد شهرها داریم؛ یعنی مثلاً نرخ تورم در شهر قم با شهر تهران متفاوت است؛ البته تفاوت و فاصله آن چنان زیاد نیست ولی این تفاوت وجود دارد. مثلاً در مناطق روستایی با مناطق شهری این تفاوت نرخ تورم وجود دارد. در کل کشور هم ما یک نرخ تورم داریم؛ این نرخ گاهی در یک قاره محاسبه و اعلام می‌شود، مثلاً نرخ تورم در اروپا در فلان سال فلان مقدار است. یک نرخ تورم جهانی هم داریم، یعنی در کشورهای مختلف این میانگین بدست می‌آید؛ لذا شما می‌بینید که نرخ تورم جهانی در سال‌های مختلف متفاوت است. یک جایی مثل ونزوئلا یا زیمبابوه که نرخ‌های تورم نجومی دارد، طبیعتاً با کشوری مثل امارات یا سوئیس که نرخ تورم پایین دارند، همه را با هم محاسبه می‌کنند و یک نرخ تورم جهانی را بدست می‌آورند. تازه در نرخ تورم جهانی حتی ممکن است یک دسته‌بندی‌های دیگری هم صورت بگیرد؛ کشورهای در حال توسعه، کشورهای صنعتی و پیشرفته، اینها نرخ تورمشان متفاوت است. مثلاً در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی یک تورم بالای بین‌المللی داشتیم، اما این نرخ تورم بالای بین‌المللی از آغاز قرن ۲۱ معمولاً بین ۳ تا ۵ درصد بوده است. در دوران کرونا نرخ تورم کمی بالا رفت، به دلیل مشکلاتی که شیوع این ویروس در دنیا ایجاد کرده بود؛ هم تولید کم شده بود، هم مصرف کاهش پیدا کرده بود، هزینه‌های درمان و مسائل مربوط به سلامتی و بهداشت افزایش پیدا کرده بود. یا جنگ‌هایی که مثلاً ممکن است در یک منطقه اتفاق بیفتد و تأثیرات بین‌المللی داشته باشد؛ گاهی جنگ‌ها در یک منطقه خاص اثرگذار است ولی گاهی جنگ‌ها به دلیل تأثیراتش در سایر کشورها منجر به یک تورم گسترده‌تر می‌شود. مثلاً جنگ اوکراین و روسیه موجب یک تورم بیشتر از حد معمول در کشورهای اروپایی شد؛ این هم به دلیل وابستگی اروپا به گاز روسیه بود. وقتی در گازرسانی به اروپا خلل ایجاد شد، طبیعتاً قیمت گاز بالا رفت و هزینه تولید در کشورهای اروپایی افزایش پیدا کرد و این خود به خود موجب تورم بالاتر در این کشورها شد.

بالاخره نرخ تورم چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح قاره‌ای و منطقه‌ای و چه در سطح کشور و چه در سطح شهرها، با یک

فرمول محاسبه می‌شود؛ همه جا با این فرمول حساب می‌شود. همه جا یک سبد کالایی در نظر می‌گیرند؛ میانگین تغییرات قیمتی کالاها یا خدمات مربوط به مصرف افراد و خانوارها را می‌سنجند و آن را در این فرمول قرار می‌دهند و نرخ تورم را بدست می‌آورند.

علت بحث از روش محاسبه تورم

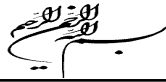
اینکه چگونگی محاسبه نرخ تورم را بیان کردم، بیشتر برای این است که اگر ما در آینده برسیم به اینکه کاهش ارزش پول یا افزایش تورم یا خود تورم، در ابواب مختلف تأثیر دارد، در قرض، مهریه، خمس، همه این مواردی که جای این بحث هست، اینکه این تغییرات چگونه محاسبه می‌شود، آیا این درست است یا نه، آیا دقیق است یا نه؛ اگر ما حکم به ضمان کنیم و بگوییم مقتضی ضامن این تفاوت ارزش نسبت به مقرض است، چه مقدار را باید در نظر بگیرد؟ اینها راه دارد؛ اینها یک امور عرفی و عقلایی است؛ چیزی به نام تورم که عبارت از افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در یک دوره معین است، با یک روش قابل قبول محاسبه می‌شود. این یک روش عرفی است؛ نرخ تورم قابل اندازه‌گیری است؛ به عبارت دیگر نرخ کاهش ارزش پول قابل محاسبه است. اگر ما بتوانیم این را محاسبه کنیم فی‌الجمله، اگر حکم به ضمان شود آن مقداری که ضامن است هم معلوم می‌شود؛ همین مقدار کافی است و لازم نیست ما بگوییم این دقیق نیست و ممکن است خطا باشد و در محاسبه اشتباه شود. بالاخره شما وقتی مال کسی را تلف می‌کنید و ملزم به ادای قیمت آن می‌شوید، قیمت آن را چگونه محاسبه می‌کنید؟ آن قیمت را در بازار و عرف می‌سنجید؛ همان را باید به مالک آن شیء تلف شده بدهید. اینجا هم همینطور است؛ مگر آنجا محاسبه‌ها دقیق است؟ گاهی سؤال می‌کنند که اگر ضامن است، ضامن کدام قیمت؟ قیمت کدام منطقه و کدام شهر؟ می‌گویند این دقیق نیست و ما نمی‌توانیم حکم به ضمان کنیم. عرض ما این است که وقتی شما می‌گویید اگر مال دیگری را تلف کردید ضامن قیمت هستید، این قیمت با مراجعه به عرف در هر منطقه قابل کشف است. ممکن است در بازار هم قیمت‌های فروشندگان آن کالا متفاوت باشد و بالا و پایین باشد، اما بالاخره همان‌جا یک میانگینی در نظر گرفته می‌شود و به عنوان ادای آن مال تلف شده و جبران خسارت به مالک داده می‌شود. اینجا هم همینطور است؛ ما یک راه عقلایی برای محاسبه تورم و کاهش ارزش پول داریم که می‌تواند مبنای ضمان قرار بگیرد.

مشکلات محاسبه تورم در ایران

البته ناگفته نماند که محاسبات نرخ تورم در بعضی کشورها مشکل‌تر از برخی دیگر است؛ این فرمولی که ما ذکر کردیم، معلوم است؛ میانگین تغییرات قیمتی را در یک سبد کالایی محاسبه می‌کنیم و با ترتیبی که گفته شد، نرخ تورم را بدست می‌آوریم؛ اما این مشروط بر این است که قیمت‌ها واقعی باشد. در جایی مثل ایران این مسئله تا حدودی مشکل‌تر است؛ یعنی گاهی نرخ تورم در ایران واقعی نیست. دلیل اصلی این مسئله هم آن است که هر کشوری که یارانه پرداخت می‌کند طبیعتاً وقتی می‌خواهد محاسبه قیمت کند، قیمت واقعی را در میانگین قیمت‌های سبد کالایی در نظر نمی‌گیرد. فرض کنید بنزین به صورت یارانه‌ای در ایران داده می‌شود؛ قیمت واقعی بنزین، یعنی قیمت تولید بنزین یا واردات بنزین بسیار بیش از قیمتی است که برای عرضه به مردم در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً لیتري ۱۵۰۰ تومان سهمیه‌ای و لیتري ۳۰۰۰ تومان آزاد البته با یک محدودیت؛ اما به حسب واقع قیمت بنزین خیلی بیش از این حرف‌ها است. در سبد کالایی این قیمت را چگونه محاسبه می‌کنند؟ آیا قیمت رسمی اعلام شده ملاک قرار می‌گیرد یا قیمت تمام شده؟ این است که اینجا این تفاوت در قیمت می‌تواند در آن میانگین قیمتی سبد کالایی

اثرگذار باشد. یا مثلاً فرض کنید ما در مورد تولید انرژی مثل برق، گاز، آب با این مشکل مواجه باشیم. یا مثلاً قیمت دارو، چون یک مقدار زیادی از داروها با ارزی به نام ارز نیمایی وارد می‌شود؛ الان این صحبت است که این ارز برای سال آینده گران شود؛ گران شدن این ارز یعنی یک تغییر قیمتی فاحش در داروهای مورد نیاز در سال آینده که این خودش یک مصیبت است. یا مثلاً چیزی به نام ارز ترجیحی داریم برای واردات برخی کالاهای صنعتی و سرمایه‌ای یا چیزهایی که مورد نیاز مردم و از مصارف مردم است؛ اینها با نرخ آزاد ارز متفاوت است. نرخ ارز، تفاوت‌های نرخ ارز، چند نرخ بودن ارز، (غیر از همه مفاسدی که دارد و موجب خلق بعضی فرصت‌ها برای یک عده‌ای می‌شود، در محاسبه تورم هم مشکل ایجاد می‌کند). لذا در یک کشورهایی که چنین مسائلی وجود دارد، شاید تأثیر داشته باشد در محاسبه نرخ تورم و البته نرخ تورم را بالاتر نشان نمی‌دهد بلکه کمتر نشان می‌دهد. یعنی اینطور نیست که بگوییم نرخ تورم در واقع ۳۰ درصد و این ۳۵ درصد نشان می‌دهد؛ این برعکس است، اگر ۳۵ درصد باشد، ۳۰ درصد نشان می‌دهد. این مشکلاتی است که در یک اقتصادی مثل اقتصاد ایران وجود دارد. در این موارد محاسبه نرخ تورم با یک مشکلاتی مواجه است.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ آذر ۱۴۰۳

مصادف با: ۹ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - مقدمه: ۱. موضع اقتصاددانان -

هدف اقتصاددانان از توجه به جبران کاهش ارزش پول

سال دوم

جلسه: ۲۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث‌های مقدماتی در مورد جبران کاهش ارزش پول تقریباً به پایان رسید؛ ما تا اینجا سه بحث اصلی را مطرح کردیم. یعنی از ابتدای سال گذشته در این دو روز تحصیلی تا امروز، درباره پیشینه مسئله کاهش ارزش پول و تورم و اینکه آیا این یک مسئله جدید محسوب می‌شود یا مسئله قدیمی، بحث کردیم. همچنین در رابطه با موضوع شناسی به دو موضوع پول و تورم پرداختیم. این سه محور اصلی بحث ما تا اینجا بود. این بحث‌ها جنبه مقدماتی نسبت به موضوع اصلی دارد. ما سه فصل را گذرانده‌ایم؛ یک فصل جدیدی را باید شروع کنیم.

جبران کاهش ارزش پول

مقدمه‌ای را در ابتدای این فصل عرض می‌کنیم و ان شاء الله به ادله و نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

مقدمه

مسئله جبران کاهش ارزش پول گاهی از منظر علمی و در عرصه دانشی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و گاهی از منظر اجرایی و در عرصه پیاده کردن برنامه‌هایی که در این رابطه در نظر گرفته می‌شود. از منظر علمی و دانشی هم در دو یا بیشتر از دو جهت می‌توان بحث کرد؛ چون تارة اقتصاددانان و دانشمندان علم اقتصاد در قالب نظریات مختلف به این موضوع پرداخته‌اند و می‌پردازند، و خود آنها هم از جهات مختلف این را بررسی می‌کنند؛ گاهی هم فقها و حقوق‌دانان.

۱. موضع اقتصاددانان

دانشمندان علم اقتصاد تقریباً از اوایل قرن ۱۸ (طبق برخی گزارشات) به این مسئله توجه کرده‌اند؛ البته شتاب برخورد با این ماجرا و مواجهه با این مسئله در قرن ۱۹ بیشتر شد تا رسید به قرن ۲۰ و در قرن ۲۰ به نحو گسترده‌تری مورد توجه قرار گرفت. من خیلی نمی‌خواهم به بررسی تاریخی این مسئله بپردازم، اما اجمالاً اشاره می‌کنم که آنها در اواخر قرن ۱۸ نظریاتی را با ملاحظه این مسئله مطرح کردند که مبنای آنها هماهنگی بین پرداخت‌ها و قدرت خرید پول بود. یعنی این یک اصل در نظر اقتصاددانان بود؛ به هر حال آنها با مسائل و مشکلاتی مواجه شدند که ناچار شدند به این مسئله توجه کنند. مثلاً آن موقع معاملات اگرچه به این شکل کنونی نبود و بسیط بود و بیشتر در قالب اجاره زمین یا گاهی قراردادهای مدت‌داری بود که برای

کار در مزارع یا غیر آن وجود داشت، لکن اینها می‌دیدند که تغییرات در قیمت‌ها مشکلاتی را ایجاد می‌کند؛ مثلاً یک قرارداد اجاره می‌بستند برای یک سال، دو سال، پنج سال، ده سال و یک قیمتی را مقرر می‌کردند بدون توجه به افزایش قیمت‌ها. حالا این افزایش‌ها گاهی ناچیز بود ولی گاهی افزایش زیاد بود و این منشأ برخی اختلافات و مشکلات می‌شد. یا مثلاً قراردادهای مدت‌دار در عالم تجارت زیاد پیش می‌آمد، برای مبادله کالاها یا مثلاً مغازه و جایی که می‌خواستند در آن تجارت کنند یا به عنوان محل کسب و کار را اجاره می‌کردند ولی بعداً اینها با مشکلاتی مواجه می‌شدند؛ می‌دیدند قیمت‌هایی که بر اساس آن قرارداد تنظیم شده، تغییر می‌کند و این هم باعث ضرر یکی از دو طرف قرار می‌شد و هم منشأ اختلاف بین آنها بود. لذا برخی از اقتصاددانان جدول مقیاس قیمت را پیشنهاد دادند و غرض هم این بود که بین قرارداد و بین پرداخت‌های مالی و تغییرات قیمتی تناسب و هماهنگی پدید آید. طبیعتاً جدولی که به عنوان مقیاس ارائه شده بود، مربوط به قراردادهای طولانی بود، مثلاً قراردادهای ۳۰ ساله، نه قراردادهای یک ساله و دو ساله؛ چون افزایش قیمت‌ها در آن زمان این چنین نبود که مثلاً در عرض یک سال یک جهش و رشد قابل توجهی داشته باشد.

پس مبنای توجه به این موضوع، هم واقعیت‌های عینی بعضی از کشورها بود که در آن دوره محل تجارت و مرکز مبادلات و معاملات بودند، و هم دانشمندان اقتصاد به عنوان کسانی که نسبت به مسائل پیش‌بینی‌هایی در آینده دارند، بعضاً به این موضوع پرداختند. اشخاص و کسانی هم که اینها را مطرح کردند، نامشان در منابع ذکر شده است؛ اینها این نظریات را آن زمان در قالب برخی مقالات، کتاب‌ها و نوشته‌ها منتشر می‌کردند و حتی بعضاً در مقام عمل هم مورد استفاده قرار می‌گرفت. نقطه آغاز توجه دانشمندان اقتصاد (حداقل در دوره جدید) معطوف به مشکلاتی بود که آن روز با آن مواجه بودند که مثلاً اجاره بود و قراردادهای بلندمدت.

این حرکت به مرور در طی قرن ۱۸ و قرن ۱۹ تکامل پیدا کرد و همچنان دانشمندان این علم به دنبال یافتن راه‌هایی برای حل بعضی از مشکلات بودند. شاخص‌بندی نرخ‌ها، نظریه‌ای است که در اواخر قرن ۱۹ توسط یکی از اینها مطرح شد؛ خلاصه این نظریه که تحت عنوان شاخص‌بندی نرخ‌ها مطرح شد، این است که مبالغ اسمی وام‌ها و قرض‌ها با توجه به نوسان شاخص قیمت‌ها باید تغییر کند تا در هنگام باز پرداخت وام، معادل قدرت خرید پول به وام‌دهنده پرداخت شود. پس از آن، این نظریه توسط یکی از صاحب‌نظران در مقاله‌ای تحت عنوان «درمان نوسان قیمت‌ها» مطرح شد؛ علت هم این بود که وام و قرض یک مسئله‌ای بود که بین مردم وجود داشت، لکن از زمانی که نهادهای مالی تأسیس شد، اینها یکی از کارهای مهمشان پرداخت وام و اعتبارات به اشخاص حقیقی و حقوقی بود؛ طبیعتاً در بازپرداخت وام، نوسان قیمت‌ها به عنوان یک مشکل در انتظار مطرح شد. لذا به فکر چاره افتادند و نظریه شاخص‌بندی مطرح شد؛ هدف آن هم این بود که این نوسانات قیمتی تدبیر و درمان شود. در اوایل قرن ۲۰ که جنگ جهانی اول آغاز شد و آن همه مشکلات و خسارات را در دنیا ایجاد کرد، بعد از پایان جنگ قیمت‌ها مخصوصاً در اروپا به شدت افزایش پیدا کرد؛ شاید تا آن موقع این چنین قیمت‌ها افزایش پیدا نکرده بود. این مسئله باعث شد که نظریه شاخص‌بندی قیمت‌ها مجدداً مطرح شود؛ به خصوص با توجه به نیاز دولت‌های اروپایی به بازسازی و تجدید ساختار دولت‌ها و لزوم توسعه کشورها، مخصوصاً که آن موقع تقریباً مفهوم دولت مدرن متولد شده بود، اوراق قرضه منتشر شد؛ این اوراق قرضه هنگام بازپرداخت با افزایش قیمت‌ها مواجه می‌شد. یا مثلاً برخی در بانک‌ها سپرده‌گذاری

می‌کردند و بانک‌ها تلاش می‌کردند که سپرده‌های بیشتری را جذب کنند، طبیعتاً زمان سررسید این اوراق قرضه یا سپرده‌ها مبلغی که در ابتدا به عنوان سپرده نزد بانک گذاشته شده بود، به شدت از نظر ارزش افت می‌کرد و قدرت خرید آن کاهش پیدا می‌کرد. لذا آن نظریه مجدداً مورد توجه قرار گرفت و به وسیله برخی دیگر تکامل پیدا کرد. از آن به بعد راه‌حل‌های بیشتری مطرح می‌شد؛ مثلاً در مورد قراردادهای وام این شرط را گنجانند که هنگام باز پرداخت وام، قدرت خرید واقعی در آن زمان را لحاظ کنند؛ یعنی معادل آن پرداخت شود. لذا مثلاً کسی که وام می‌گرفت، وقتی می‌خواست این وام را برگرداند، باید رشد شاخص قیمت‌ها را محاسبه می‌کرد و در این فاصله، آن را به ضمیمه اصل وام برمی‌گرداند. این در مورد بانک‌های رسمی و نهادهای مالی بود؛ اما این در بین مردم هم این روش با مبالغ مختلف رواج پیدا کرد.

سؤال:

استاد: الان اینطور شده؛ من قبلاً هم گفتم که صرافی‌ها که در حقیقت ریشه تکنون بانک‌ها بودند، شروع کارشان اینطور بود که مردم طلا و نقره را نزد آنها به امانت می‌گذاشتند و اینها یک کاغذی به صاحبان طلا و نقره می‌دادند که این امانت است؛ منتها بابت نگهداری این طلا و نقره‌ها یک کارمزدی می‌گرفتند به عنوان امانت‌دار. بعد که کم‌کم این طلا و نقره‌ها زیاد شد، اینها دیدند که این طلا و نقره‌ها نزد آنها معطل مانده و لذا شروع کردند به کار کردن با این طلا و نقره‌ها. بعد به مردم بابت این کار سود می‌دادند و لذا یک رقابتی شکل گرفت بین صرافان در جذب طلا و نقره مردم. این در واقع از همان زمان بوده که یک چیزی را به عنوان کارمزد می‌گرفتند و بعد حتی برای اینکه جذب سرمایه کنند، نه تنها کارمزد نگرفتند بلکه یک سودی هم به مردم می‌دادند، چون با طلا و نقره مردم کار می‌کردند. این یک عرف شده بود؛ این در بین مردم رواج پیدا کرده بود ... من تحلیل عرف را می‌کنم، اما اینکه این امر عرفی چه زمانی وارد محیط اسلامی شد، آیا از همان ابتدا بود یا اگر این بود، مثلاً اجازه می‌گرفتند؛ بله، یک بخشی از اینها به مردم می‌گفتند شما این سرمایه‌ها را نزد ما بیاورید و ما با اینها کار می‌کنیم و یک سودی هم به شما می‌دهیم؛ ضمن اینکه اصل سرمایه محفوظ است، شما بابت این سرمایه یک سودی هم دریافت می‌کنید. لذا مرحله به مرحله از آغاز کار صراف‌ها تا تأسیس بانک، یک تغییراتی در شکل کار پدید آمد و رقابت‌ها شکل گرفت؛ بعد دولت‌ها دیدند عده‌ای از مردم تحت عنوان صراف دارند این منفعت را می‌برند، گفتند چرا ما خودمان از این منفعت بی‌بهره شویم؟! لذا اقدام به تأسیس مؤسسات مالی دولتی کردند و این کم‌کم زمینه‌ساز تشکیل بانک شد. اینکه در آن زمان این به چه ترتیبی بوده، آیا اجازه می‌گرفتند یا نه، این خودش یک موضوع دیگری است. ... اصل این مسئله که اینها یک چیزی را به عنوان سود کار و کارکرد می‌دادند، این بوده است. لکن این غیر از جبران افت قیمت و نوسان قیمت است. آنچه که آنها به مردم می‌دادند، از این منظر بود؛ من فعلاً کار ندارم که مجاز بود یا نبود.

به هر حال مشکلاتی که در کشورهای اروپایی پیش آمد، مزید بر آنچه که قبلاً در بانک‌ها و قبل از آن در صرافی‌ها رایج بود که مثلاً یک کارمزدی دریافت می‌کردند یا حتی به مردم بابت نگهداری طلا و نقره و استفاده از طلا و نقره‌های آنها یک سودی می‌دادند، یک مسئله دیگری مورد توجه قرار گرفت و آن جبران افت قیمت، درمان نوسان قیمت، درمان کاهش ارزش پول و هماهنگ کردن قدرت خرید با پرداخت اصل پول بود؛ این یک مشکلی بود که در آن دوره مخصوصاً بعد از جنگ جهانی اول که انتشار اوراق قرضه به شدت گسترش پیدا کرد و همگانی‌تر شد؛ آن موقع به پول نیاز داشتند و دولت‌ها پول می‌خواستند ولی

نداشتند، آمدند گفتند که ما اوراقی را به مردم می‌دهیم و پول مردم را جذب می‌کنیم؛ آن وقت در رأس سال پول مردم را با یک اضافه‌ای برمی‌گردانیم؛ همین چیزی که الان در ایران خیلی متعارف است و به آن اوراق مشارکت می‌گویند.

بنابراین آنچه که اقتصاددانان را وادار کرد به اینکه کم‌کم عرصه‌های جبران کاهش ارزش پول را توسعه بدهند، نیازها و مشکلاتی بود که در جامعه به مرور پدید آمد. اول مثلاً در مورد قراردادهای بلندمدت یا اجاره زمین و محل کسب و کار و تجارت بود؛ بعد این در اوراق قرضه پیش آمد، وام‌هایی که می‌دادند و بعد سرایت به دستمزدها کرد. الان همین که سالانه درصدی به دستمزدها افزوده می‌شود، مبنایش همین است؛ مثلاً یک سال ۲۰ درصد، یک سال ۱۵ درصد، یک سال هم ۵۷ درصد بود. اما در برخی کشورها ۵ درصد، ۱۰ درصد. این مبنای افزایش حقوق و دستمزد به صورت سالانه، برای جبران کاهش ارزش پول است. یعنی مثلاً وقتی تورم ۱۰ درصدی، ۲۰ درصدی، ۴۰ درصدی در یک کشوری وجود دارد، قهراً این تورم که روی دیگر کاهش ارزش پول است، قدرت خرید مردم را کاهش می‌دهد. لذا کارفرمایان و صاحبان واحدهای تولیدی و شرکت‌ها برای جبران این کاهش، به صورت سالانه دستمزدها را افزایش می‌دهند. این یک امر متعارف و پذیرفته شده است و حتی در جمهوری اسلامی ایران هم این اتفاق می‌افتد. حالا گاهی در مورد تعیین درصد آن اختلافاتی پیش می‌آید که نمایندگانی از کارگران و کارفرمایان با هم می‌نشینند و این را به سرانجام می‌رسانند و توافق می‌کنند؛ معمولاً هم در این جلسات دعوا می‌شود؛ حسابی بحث و جدل می‌شود. گاهی هم جلسات متعددی می‌گذارند و به نتیجه نمی‌رسند؛ در آخر هم به ضرب و زور یک توافقی حاصل می‌شود.

می‌خواهم عرض کنم که در دو سه قرن اخیر (اگر ما آغاز این حرکت را قرن ۱۸ بدانیم) دانشمندان اقتصاد به این موضوع توجه کرده‌اند و اساس ورود به این عرصه هم برای این بوده که کاهش ارزش پول را جبران کنند؛ به قول خودشان نوسانات قیمتی را درمان کنند. یعنی بین پرداخت و قدرت خرید هماهنگی و تعادل ایجاد شود. پس از آن دامنه این هدف کم‌کم توسعه پیدا کرد؛ یعنی نقطه آغاز و عزیمت شاید یک موضوع بود، اما این به مرور گسترش پیدا کرد و شامل عرصه‌های مختلف شد.

هدف اقتصاددانان از توجه به جبران کاهش ارزش پول

هدف اصلی اقتصاددانان از این کار، هم ابعاد مادی و هم ابعاد معنوی بود؛ من نمی‌گویم همه آنها یک هدف را تعقیب می‌کردند؛ بعضی صرفاً به بُعد اقتصادی کار داشتند، حالا چه از منظر آحاد افراد جامعه و چه از منظر کلان و مصلحت‌های مربوط به یک کشور.

۱. این کار امنیت اقتصادی و رشد اقتصادی را بیشتر می‌کند؛ فعالیت‌های اقتصادی طولانی‌تر، با ثبات‌تر و با فایده بیشتر خواهد بود.

۲. به کاستن از مشکلات؛ برای اینکه اگر مردم ببینند سود لازم و بهره کافی را از دارایی‌هایشان نمی‌برند، این را به مسیرهایی می‌برند که بهره بیشتری ببرند. اگر ببینند مثلاً با خرید و فروش یک کالایی بیشتر سود می‌برد، نمی‌آید سپرده در بانک بگذارد یا اوراق قرضه از دولت بخرد؛ نقدینگی خود را به سمت برخی از کالاها و خرید و فروش بعضی از اجناس می‌برد و هیچ کاری ندارد که این کار آیا به نفع کشور است یا نه، آیا به تولید بیشتر کمک می‌کند یا نه؛ او بیشتر منفعت خودش را در نظر می‌گیرد.

۳. برای تشویق و ترغیب سرمایه‌گذاران و صاحبان سرمایه به فعالیت‌های مفید اقتصادی، به ناچار لزوم جبران کاهش ارزش

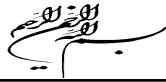
پول را مدنظر قرار دادند و در برنامه‌ها گنجانند.

۴. از جنبه معنوی، در ذهن بعضی از آنها این بود که رفاه عمومی را بیشتر می‌کند و عدالت حقیقی را گسترده‌تر می‌کند؛ یعنی در واقع از منظر عدالت‌طلبی و عدالت‌خواهی برخی به این نگاه کرده‌اند؛ می‌گویند این کار باعث می‌شود سطح بهره‌مندی جامعه از حیث گستره آن بیشتر شود؛ در غیر این طریق وقتی کارها به سمت فعالیت‌های مفید اقتصادی نرود، قهراً یک عده خاصی از این نوسانات قیمتی بهره می‌گیرند و در مقابل به یک جمع زیادی از مردم فشار وارد می‌شود. لذا برای توزیع مناسب درآمد، صلاح را در این دیدند که به نوعی افت قیمت‌ها و کاهش ارزش پول را جبران کنند. اقتصاددانان اغراض مختلفی برای این کار داشته‌اند؛ بر همین اساس به مسئله جبران کاهش ارزش پول توجه کردند.

بحث جلسه آینده

تا اینجا مرور اجمالی بر موضع دانشمندان اقتصاد داشتیم؛ شاید بخش اعظم نظریات آنها به عرصه اجرا آمد. این در بُعد نظری بود؛ در بُعد عملی هم چند نکته است که باید عرض کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۲۸ آذر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - مقدمه: ۲. موضع فقها (بررسی فقهی) - ۳. موضع کشورها -

نتیجه: تنقیح موضوع بحث - اقوال

جلسه: ۲۳

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم بعد از اتمام بحث درباره دو امر مقدمی که جنبه موضوع شناسی داشت، رسیدیم به اصل بحث و بررسی جبران کاهش ارزش پول و آثار فقهی آن. لکن برای اینکه دقیقاً موضوع بحث تبیین و منقح شود، گفتیم مقدمه‌ای را خیلی فشرده بیان می‌کنیم؛ مقدمه عمدتاً درباره نوع ورود به این بحث و منظری است که از آن منظر ما به بررسی این موضوع می‌پردازیم. این مسئله از دو منظر قابل بررسی است؛ یکی از منظر علمی و در سطح علمی و نظریه پردازی، و دیگری در سطح اجرایی و از منظر اجرایی. در منظر علمی از دو جهت می‌توان به موضوع پرداخت؛ یکی از جهت نگاه و موضع دانشمندان علم اقتصاد، اعم از اقتصاددانان اسلامی و غیر آن، و دیگری هم از جهت نگاه فقها که این بیشتر مورد نظر است. از منظر اجرایی هم یک مسئله مستقل است. ما اشاره کردیم که موضع اقتصاددانان درباره جبران کاهش ارزش پول چیست؛ اجمالاً پیشنهاد آن را مرور کردیم و اهداف و مقاصد اصلی از این امر را در نگاه آنها برشمردیم.

۲. موضع فقها (بررسی فقهی)

از منظر فقها که این هم به همان سطح علمی و عرصه علمی مربوط می‌شود، این یک دامنه گسترده‌ای دارد. ما در این مقام ناظر به این جهت بحث می‌کنیم؛ یعنی آنچه به جبران کاهش ارزش پول و آثار متعدد آن در ابواب مختلف فقهی مربوط می‌شود، ما به ادله و انظار فقهی و آراء فقیهان می‌پردازیم. اینکه اقتصاددانان چه گفته‌اند و از منظر اقتصادی صرف این را بررسی کرده‌اند، می‌تواند در بحث ما اثرگذار باشد یا اگر چنین برنامه‌ای آثار منفی اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته باشد، باعث می‌شود این موضوع از یک زاویه دیگر بررسی شود. لکن در این بحث ما از جهت انطباق عناوین محرم بر این امر، می‌خواهیم ببینیم آیا عناوین محرم بر جبران کاهش ارزش پول منطبق است یا نه؛ یا اساساً ادله مختلف، ادله نفی ظلم یا قاعده نفی ظلم، قاعده نفی ضرر، قاعده عدالت، یا مثلاً حرمت ربا، حرمت قمار، اینها چه اقتضایی دارد؟ این بررسی‌هایی است که ما اینجا خواهیم داشت. لذا مجموع ادله‌ای که برای جواز یا عدم جواز ذکر شده، یا حتی تفصیلاتی که در مسئله داده شده، اینجا بررسی خواهد شد. این آن منظری است که ما به آن می‌پردازیم.

۳. موضع کشورها

از منظر دوم یعنی منظر اجرایی هم بسیاری از کشورها این مسئله را در بخشی از امور یا در بسیاری از امور لحاظ کرده‌اند؛ یعنی نظریات اقتصاددانان که در جلسه گذشته اشاره شد، مخصوصاً در مورد قراردادهای بلندمدت، باعث شد تعدادی از

کشورها عمدتاً برای بهبود اوضاع اقتصادی کشور خود و مردم و رشد سرمایه‌گذاری و امنیت اقتصادی، به این نظریات عمل کنند؛ یعنی مثلاً تغییر قیمت‌ها را در قراردادهای بلندمدت لحاظ کنند. برخی از کشورهای آمریکای لاتین به این مسئله توجه کرده‌اند، مثل برزیل، آرژانتین، شیلی، کلمبیا؛ اینها با این قصد این کار را کردند که عقب‌ماندگی‌هایی که داشتند را جبران کنند. فکر می‌کردند که با این کار می‌توانند به بهبود اوضاع اقتصادی خودشان کمک کنند. در کشورهای اروپایی هم برخی این کار را انجام دادند. به هر حال در سطح جهان بسیاری از کشورها عملاً تغییر قیمت‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر کاهش ارزش پول را در بسیاری از موارد در نظر گرفتند. مثلاً در مورد دستمزدها که گفتیم در ایران هم مورد توجه قرار گرفت؛ در قراردادهای بین بانک‌ها و مردم این مسئله لحاظ شد؛ در قراردادهای بلندمدتی که بین شرکت‌ها و اشخاص بسته می‌شد، این مورد توجه قرار گرفت که عمدتاً هم بر پایه نرخ تورم بود؛ یعنی وقتی می‌خواستند تغییر قیمت‌ها را برای سال‌های بعد لحاظ کنند و در قرارداد بگنجانند، بر مبنای نرخ تورم - چه در یک سال و چه به صورت مرکب در سال‌های آینده - این را لحاظ می‌کردند.

سؤال:

استاد: نرخ تورم غالباً برای کشورهایی که ثبات اقتصادی دارند، قابل پیش‌بینی است؛ در قراردادهای بین‌المللی طبیعتاً نرخ تورم جهانی را لحاظ می‌کنند؛ یعنی مثلاً تورم یک کشوری مثل زیمبابوه یا ونزوئلا به عنوان یک مبنا در قراردادهای بین‌المللی آن کشور و سایر کشورها ملاحظه نمی‌شود. حالا یک قرارداد بلندمدت هم که باشد، بالاخره یا نرخ تورم جهانی مورد لحاظ قرار می‌گیرد یا محصول توافق آنهاست. اما نوعاً قابل پیش‌بینی است یا اگر هم حوادث غیرمترقبه پیش آید، آن را هم ممکن است در قالب بندهایی از قبل پیش‌بینی کنند. ... این از جمله حوادث غیرمترقبه است که پیش‌بینی نمی‌شده، ولی تقریباً از برخی از حوادث که از یکی دو سال قبل اتفاق افتاده بود، موجب شده که در قراردادهای بعدی این را لحاظ کند. الان که تقریباً به صورت جدی دارند می‌روند به سمت رمز ارز؛ رئیس‌جمهور جدید آمریکا هم از وقتی که آمده باعث یک رشد جهشی در رمز ارز شده و هم خودش این را در صحبت‌هایش می‌گوید که رمز ارز را می‌خواهد تقویت کند. ... ما باید این را در بحث‌های خودمان لحاظ کنیم که اگر تفاوت قیمت‌ها خیلی فاحش بود یا ناچیز بود، آیا فرقی بین اینها وجود دارد یا نه؟ عده‌ای به صورت مطلق قائل به لزوم جبران شده و حکم به ضمان کرده‌اند؛ یک عده‌ای به طور مطلق حکم به عدم جواز کرده‌اند و یک عده هم تفصیل داده‌اند. چند تفصیل وجود دارد که بعداً ذکر می‌کنیم؛ یکی از تفصیلات، تفصیل بین تفاوت قیمت و تغییر قیمت به صورت فاحش و غیر فاحش است. می‌گویند اگر تفاوت فاحش باشد، اینجا باید جبران شود؛ اما اگر تفاوت ناچیز باشد، جبران لازم نیست. ما باید ادله اینها را ببینیم. ... الان فقط اشاره می‌کنم به اینکه برخی کشورها در همه سطوح و در همه امور، مسئله لزوم لحاظ تغییر قیمت در مسائل مختلف را در نظر گرفته‌اند، چه در قراردادهای کوتاه‌مدت و چه بلندمدت، چه قرض و چه اجاره، در همه چیز. بخشی از کشورها این را در برخی امور لحاظ کرده‌اند؛ این یک مطالعات میدانی لازم دارد که با استناد به گزارش‌های متقن و آمارها، بررسی شود. ما الان با این امر کاری نداریم؛ فقط خواستیم اشاره کنیم که از منظر اجرایی، برخی از کشورها این سیاست را (یعنی لزوم جبران کاهش ارزش پول) در همه بخش‌ها در نظر گرفته‌اند و برخی از کشورها این را در بعضی بخش‌ها؛ اگر بخواهد موارد اینها احصاء شود، یک بحث جداگانه‌ای نیاز دارد و به ما هم ارتباطی ندارد. ما هنوز موضعی اظهار نکرده‌ایم؛ بحث باید جلو برود؛ اگر ما قائل به لزوم جبران شدیم (که قطعاً می‌شویم و محدوده‌اش را هم عرض

خواهم کرد) آن وقت جای این سؤال است که مینا چه باشد؛ همان سؤالی که شما مکرر فرمودید و نسبت به آن دغدغه دارید و آن اینکه چه چیزی می‌خواهد به عنوان مینا قرار بگیرد؟ این تغییر و جبران تا چه حدی باید صورت بگیرد؟ ... بالاخره کارشناسان و متخصصان امر می‌گویند بله؛ این یک نرخ متعارف دارد و بر مبنای برخی داده‌های موجود، یعنی اوضاع اقتصادی و عواملی که در نرخ تورم یا رشد تورم اثرگذار هستند، اتفاق می‌افتد. اینها همه معلوم است؛ روند هم معلوم است. اگر حادثه خاص مثل جنگ یا زلزله پیش بیاید، این جداست؛ ولی به طور طبیعی روند کشورها، روند فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی کشورها این امر را قابل پیش‌بینی می‌کند. این را وقتی بعداً بحث کردیم، شما می‌توانید این مطلب را به عنوان یکی از موانع ذکر کنید که ان شاء الله ما به آن خواهیم پرداخت.

علی‌أیحال در کشورهای مختلف این سیاست نتایج متفاوتی داشته است؛ ما به این هم نمی‌خواهیم بپردازیم. نتایج اقتصادی و غیر اقتصادی؛ از نظر اقتصادی به هر حال از دید یک عده نتایج مثبتی داشته است؛ از دید جمعی نتایج چندان مثبتی به بار نیاورده است. ما با نتایج اقتصادی و آثار اقتصادی این امر هم کاری نداریم؛ این هم قابل بررسی است. من اینها را می‌گویم برای اینکه موضوع بحث به درستی معلوم شود؛ اولاً چه کشورهایی و در چه محدوده‌ای این سیاست را اجرا کرده‌اند، این خودش یک بحث مستقلاً است که به صورت میدانی باید تعقیب شود. ثانیاً اینکه کشورهایی که این سیاست را اجرا کرده‌اند، چه در برخی بخش‌ها و چه در همه بخش‌ها، چه نتایجی از نظر اقتصادی گرفته‌اند، این مربوط می‌شود به مطالعات میدانی؛ اینکه نتایج مثبت بوده یا منفی، اینکه آیا نتایج مثبت تنها معلول اجرای این سیاست بوده یا اینکه مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده تا نتایج مثبت به بار بیاید، این خودش ابعاد مختلف دارد که باید به صورت میدانی بررسی شود که واقعاً این سیاست آیا به اهدافی که مدنظر اقتصاددانان بود، کمک کرده یا نه؛ آیا به امنیت اقتصادی کمک کرده؟ آیا موجب رشد اقتصادی شده؟ آیا عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی را گسترده‌تر کرده یا نه؟ آیا به رشد سرمایه‌گذاری کمک کرده یا نه؟ آیا سرمایه‌گذاران ترغیب به فعالیت‌های مفید اقتصادی شده‌اند یا نه؟ سؤالات بسیاری اینجا قابل طرح است که پاسخ به آنها می‌تواند به ما کمک کند این نتایج را بدست بیاوریم؛ یعنی ببینیم واقعاً نتایج اقتصادی اجرای این سیاست‌ها چه بوده است. عرض کردم که برخی از اهل فن معتقدند نتایج بسیار مثبتی داشته، برخی معتقدند تأثیر چندانی در این امور نداشته است. حالا نتایج منفی خسارت‌باری هم شاید برای آن ذکر نشده؛ یعنی نتایج منفی خسارت‌بار مستند به اجرای این سیاست به تنهایی برای آن ذکر نشده است. بله، عوامل متعددی با هم ممکن است دست به دست هم داده باشند و نتایج نامطلوبی را برای یک کشور رقم زده باشند.

به هر حال ما در بررسی‌هایی که خواهیم داشت، مقصود اصلی ما بررسی این موضوع از منظر این نتایج نیست. البته عرض کردم ممکن است برخی از دلایل مخالفان سیاست جبران کاهش ارزش پول، ناظر به این نتایج باشد که این امری جداگانه است؛ اما ما عمدتاً به عنوان اولی می‌خواهیم ببینیم آیا جبران کاهش ارزش پول لازم است یا نه؛ آیا حکم به ضمان در مواردی مثل قرض، مهریه و امثال اینها می‌شود یا نه؛ عمدتاً اینها را می‌خواهیم بحث کنیم.

نتیجه: تنقیح موضوع بحث

پس ملاحظه بفرمایید که محصل مقدمه‌ای که ما در این مقام ذکر کردیم، این شد که جبران کاهش ارزش پول از منظر دانشمندان

علم اقتصاد و نظریه‌هایی که در این باره ارائه کرده‌اند، نیست؛ موضوع بحث ما نتایج عینی اجرای سیاست جبران کاهش ارزش پول در کشورهای مختلف نیست؛ ما نه به نظریه اقتصاددانان خواهیم پرداخت و نه به نتایج مثبت یا منفی اجرای این سیاست در کشورهای مختلف خواهیم پرداخت؛ حتی در کشورهای اسلامی این بررسی‌ها شاید صورت گرفته باشد که اگر کشوری به این سیاست عمل کرده، آیا دستاورد مثبتی برای آن رقم خورده یا نه، این هم مورد توجه نیست. ما می‌خواهیم به بررسی فقهی و واکاوی فقهی جبران کاهش ارزش پول در ابواب مختلف فقهی بپردازیم؛ این موضوع اصلی بحث ماست.

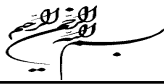
اقوال

اقوال هم در این زمینه مختلف است، هم در میان عالمان اهل سنت و هم در میان عالمان شیعه. من گمان می‌کنم در اوایل بحث اشاره‌ای به اقوال داشته‌ام؛ سال گذشته اشاره‌ای به اقوال مختلف در این باره کرده‌ام. شاید حداقل سه قول را خیلی کلی اشاره کردم:

۱. یکی قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً؛ این قول طرفدارانی دارد.
۲. عدم جواز جبران کاهش ارزش پول مطلقاً.
- یکی هم تفصیل در مسئله است. این تفصیل به صور گوناگون ذکر شده؛ یعنی در واقع ما اینجا چند تفصیل داریم؛ ما قائلین این اقوال و ادله آنها را ذکر خواهیم کرد.
۳. یک تفصیل بین تغییر قیمت به صورت فاحش یا ناچیز؛ می‌گویند اگر کاهش ارزش پول فاحش بود، باید جبران شود؛ اگر کاهش ارزش پول ناچیز بود، جبران لازم نیست، لذا حکم به ضمان نمی‌شود.
۴. تفصیل بین اموری است که در آنها این مسئله لحاظ می‌شود؛ یعنی مثلاً در غصب، سرقت و امثال اینها این تفاوت باید در نظر گرفته شود؛ یعنی اگر کسی مال دیگری را غصب کرد یا دزدید، بعداً که می‌خواهد برگرداند، باید کاهش ارزش پول را جبران کند. اما در غیر این امور مثل قرض و مهریه، جبران کاهش ارزش پول لازم نیست.
۵. در ادای دیون نقدی باید قدرت خرید و ارزش واقعی پول لحاظ شود، اما در غیر آن جبران لازم نیست؛ یعنی تفصیل بین دیون نقدی و غیر آن.
۶. عده‌ای هم گفته‌اند این یک مسئله‌ای است که باید با توافق و مصالحه طرفین حل شود؛ یعنی می‌گویند جبران این کاهش لازم نیست ولی توافق باید صورت بگیرد؛ بالاخره این آقا یک پولی داده و او هم گرفته، زمان گذشته و حالا که می‌خواهد پرداخت کند باید مصالحه کند.
- تقریباً شش قول در مسئله وجود دارد و هر کدام طرفدارانی دارد و ادله‌ای برای این اقوال ذکر شده است. این اقوال که من اشاره کردم، شاید با این تنوع در بین عالمان شیعه بیشتر باشد؛ در میان علمای اهل سنت هم با یک تفاوت‌هایی این اختلاف وجود دارد. آنجا هم عده‌ای قائل به عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند مطلقاً؛ یک عده‌ای حکم به جواز کرده‌اند و تفصیلاتی که بعضاً در اینجا داده‌اند، ... عمده این است که ببینیم در بین این اقوال کدام قوی‌تر است و کدام دلایل متقن‌تری دارد. مجدداً این را تأکید می‌کنم که آنچه در میان اندیشمندان اسلامی اعم از سنی و شیعه بیشتر مورد توجه قرار گرفته، پیامدهای اقتصادی این امر نیست؛ آنچه مورد نظر است، اینکه این از نظر شرعی آیا مجاز است یا نه، آیا لزوم دارد یا نه؛ یعنی

از منظر شریعت چه حکمی را می‌توان برای این کار صادر کرد؟ این آن چیزی است که محل بحث ماست؛ این اقوالی که عرض کردم، عمدتاً معطوف به این جهت است. ممکن است در میان کلمات موافقان و مخالفان، بعضاً از این پیامدها هم یاد شود و حتی به واسطه برخی از این پیامدها، حکم به جواز یا عدم جواز شود، که حالا ما باید در هنگام بررسی ادله مراقب باشیم که این ادله را از هم تفکیک کنیم. خیلی وقت‌ها بحث‌هایی که می‌شود، موضوعات با عناوین اولیه و ثانویه مورد بحث قرار می‌گیرند به صورت مختلط؛ اگر به خاطر داشته باشید در بحث رمز ارز هم همین را داشتیم؛ گفتیم ادله‌ای که موافقان یا مخالفان ذکر می‌کنند، اینها به دقت از هم تفکیک نمی‌شود، در حالی که برخی از ادله ناظر به عناوین اولیه است و برخی از ادله ناظر به عناوین ثانویه است. یک فهرستی از دلایل را ذکر می‌کنند و اینها از هم به درستی تفکیک نمی‌شود. در بحث الزام به حجاب هم همین را تأکید کردیم که دلایل مخالفان و موافقان گاهی از این حیث گرفتار اشتباه است؛ یعنی عناوین اولیه و ثانویه از هم تفکیک نمی‌شود. در حالی که این خیلی مهم است؛ ما می‌خواهیم حکم اولی این مسئله را ذکر کنیم؛ یعنی با قطع نظر از عروض برخی عناوین مثل ضرر و حرج که عناوین ثانویه هستند یا اخلال در امور کشور در یک شرایط خاص، اینها چیزهایی است که عنوان ثانوی می‌شود. بله، با عنوان ثانوی خیلی از احکام تغییر می‌کند، ولی اینجا ما بیشتر از منظر حکم اولی می‌خواهیم بررسی کنیم، لذا باید مراقب باشیم که ادله از کدام منظر به دنبال اثبات یا نفی لزوم جبران کاهش ارزش پول است.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۴ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۲ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - دسته‌بندی ادله اقوال - دسته اول: به لحاظ پول -

دسته دوم: به لحاظ عنوان اولی - دسته سوم: به لحاظ عنوان ثانوی - دسته چهارم: به لحاظ آثار و نتایج -

دسته پنجم: روایات

جلسه: ۲۴

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد لزوم جبران یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول، اقوال مختلفی وجود دارد؛ چند قول ذکر شد. عمده اقوال، قول به لزوم جبران یا به تعبیر دیگر ضمان، و عدم لزوم جبران یا به تعبیر دیگر عدم ضمان بلکه عدم جواز جبران، و بعضی از اقوال دیگر که در مسئله تفصیل داده‌اند. تفصیلات هم تارةً بین تفاوت فاحش و تفاوت ناچیز است؛ بدین معنا که اگر تفاوت ارزش پول فاحش باشد، جبران آن لازم است اما اگر تفاوت ناچیز باشد، جبران آن لازم نیست. یا مثلاً تفصیل بین مهریه و قرض یا تفصیل بین غصب و غیرغصب، یا تفصیل بین اطلاع از آینده ارزش پول و عدم اطلاع از آینده ارزش پول. اینها تفصیلاتی است که در این مسئله داده شده است.

در کنار این اقوال که مهم‌ترین اقوال است، برخی قائل به مصالحه شده و گفته‌اند باید مصالحه صورت بگیرد. آنگاه حتی کسانی که قائل به عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، اما در عین حال به خاطر ابتلاء بسیاری از مردم به این مشکل و آثاری که دارد، یک راه‌هایی را برای مشروعیت ضمان در این مورد پیشنهاد کرده‌اند؛ یعنی حتی قائلین به عدم ضمان در فرض کاهش ارزش پول، ناچار شده‌اند برای این مشکل یک راهی را پیشنهاد کنند. خود این راه‌ها هم راه‌های مختلفی است که ان شاء الله بعداً باید آنها را بررسی کنیم.

دسته‌بندی ادله اقوال

عمده در این مقام، ادله این اقوال است؛ شاید مهم‌ترین اقوال همین قول به لزوم جبران و عدم لزوم جبران و نهایتاً تفصیل بین تفاوت فاحش و غیر فاحش است. شاید مهم‌ترین اقوال، این سه قول است که قائلین قابل توجهی دارد. اما قبل از آنکه به ادله این اقوال بپردازیم و آنها را مورد بررسی قرار دهیم، لازم است یک تصویر کلی از این ادله ارائه دهیم که به نظر من مهم است و کمتر به آن توجه شده است. شما اگر فهرست ادله قائلین به ضمان و قائلین به عدم ضمان را ملاحظه کنید، ادله مختلفی ذکر شده است. گاهی این ادله به یکدیگر بازگشت دارند؛ برخی ادله مبنایی هستند و برخی بنایی؛ گاهی حتی تکرار در میان این ادله مشاهده می‌شود و تفاوت صرفاً در تعابیر است. یعنی یک دلیل را چند نفر مورد استناد قرار داده‌اند با تعابیر مختلف؛ اینکه تعابیر مختلف باشد، موجب تغییر ماهوی دلیل نمی‌شود. ما باید واقعیت و حقیقت دلیل را مورد توجه قرار بدهیم. من گمان می‌کنم اگر یک دسته‌بندی مناسبی از این ادله صورت بگیرد، آنگاه ما می‌توانیم تکرار یا رجوع برخی از ادله به دلایل دیگر را هم کشف کنیم.

منظور از این ادله اعم از ادله موافقین ضمان و مخالفین آن است؛ مجموع ادله‌ای که در این مقام می‌تواند ذکر شود، پنج دسته است. ما پنج دسته دلیل داریم که قائلین به جبران کاهش ارزش پول و منکران کاهش ارزش پول، به این پنج دسته دلیل استناد کرده‌اند. من فهرست‌وار این پنج دسته را اشاره می‌کنم.

دسته اول: به لحاظ پول

دسته اول، به لحاظ خود پول است؛ یعنی تلاش بر تجزیه و تحلیل موضوع متمرکز شده است؛ مسئله ما این است که آیا کاهش ارزش پول باید جبران شود یا نه؟ پس همه مدار و محور بحث، پول است؛ بخشی از ادله به لحاظ این موضوع به دنبال اثبات یا عدم اثبات ضمان هستند؛ یعنی با تمرکز بر روی موضوع و تأکید بر یک بُعد یا یک جهت از ابعاد و جهات مربوط به پول، می‌خواهند نتیجه مورد نظرشان را بگیرند. دسته اول، سه نوع دلیل در آن قرار گرفته است:

نوع اول: به لحاظ ماهیت پول

تأرّه در دلیل با تأکید بر ماهیت پول می‌خواهند نتیجه بگیرند. مثلاً اینکه حقیقت و ماهیت پول، قدرت خرید است یا ارزش اسمی آن؛ اگر به خاطر داشته باشید ما در بحث‌های موضوع‌شناسی یک بخشی از بحث را اختصاص به تحلیل ماهیت پول دادیم؛ چندین نظریه را ذکر کردیم. برخی معتقدند حقیقت پول، قدرت خرید است که اینها معروف شدند به صاحبان نظریه قدرت خرید. برخی قائل شدند به اینکه حقیقت پول همان ارزش اسمی آن است؛ یعنی همان عدد و رقمی که روی کاغذ می‌نویسند؛ این نظریه معروف شد به نظریه ارزش اسمی. انظار دیگری هم بود. به هر حال برخی از ادله با توجه به ماهیت پول و تحلیل ماهیت پول می‌خواهند ضمان یا عدم ضمان را نتیجه بگیرند.

نوع دوم: به لحاظ کارکرد پول

نوع دوم، ادله‌ای است که با ملاحظه کارکردهای پول می‌خواهند ضمان یا عدم ضمان را نتیجه بگیرند. مثلاً برخی با برجسته کردن این کارکرد پول که پول معیار ارزش و وسیله سنجش ارزش است، می‌خواهند نتیجه بگیرند که جبران کاهش ارزش پول لازم است. برخی با تکیه بر کارکرد دیگر پول می‌خواهند این نتیجه را بگیرند؛ مثلاً می‌گویند پول ذخیره ارزش است. این کارکرد با کارکرد قبلی فرق می‌کند؛ اگر به خاطر داشته باشید ما سه کارکرد مهم برای پول ذکر کردیم. برخی از اشخاص و صاحب‌نظران با تکیه بر کارکردهای پول می‌خواهند نتیجه بگیرند ضمان یا عدم ضمان را.

نوع سوم: به لحاظ اوصاف پول

نوع سوم، آن دلایلی است که به لحاظ اوصاف پول می‌خواهند نتیجه مورد نظر را استفاده کنند. مثلاً اینکه پول مثلی است یا قیمی، مورد توجه مدعیان ضمان و عدم ضمان قرار گرفته است. یک عده از کسانی که قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، استناد کرده‌اند به اینکه پول قیمی است (البته ما بعداً استدلال‌های اینها را بیان خواهیم کرد). یک عده از کسانی که قائل به عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، دلیل آنها این است که پول مثلی است.

البته بعضی‌ها هم به صورت تلفیقی استدلال کرده‌اند. ما بعداً که این ادله‌ها را ذکر کنیم، معلوم می‌شود؛ مثلاً یکی از ادله شهید صدر که قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده، مشتمل بر چند مقدمه است؛ یکی از مقدمات دلیل ایشان این است که پول مثلی است و بعد می‌فرماید مثلیت پول اعتباری به قدرت خرید است. یعنی با تلفیق ماهیت پول و صفت پول و اینکه قوام پول

اعتباری به قدرت خرید است، نتیجه می‌گیرد که باید کاهش ارزش پول جبران شود.

پس ملاحظه فرمودید دسته اول از ادله با توجه به موضوع پول به دنبال اثبات ضمان یا عدم ضمان هستند، که این تارۀ مربوط به ماهیت پول است و آخری به لحاظ کارکردهای پول است و ثالثۀ به لحاظ اوصاف پول.

دسته دوم: به لحاظ عنوان اولی

دسته دوم از ادله، با قطع نظر از موضوع در صدد اثبات حکم است؛ بدین معنا که مثلاً یک عنوان اولی اینجا ثابت است. مثلاً برخی از کسانی که معتقد به عدم لزوم یا عدم جواز جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، دلیلشان این است که اگر بخواهیم ملتزم به ضمان یا جبران شویم، ربا پیش می‌آید؛ ربا یک عنوان اولی محرم است. در مقابل، بعضی از کسانی که معتقد به لزوم جبران شده‌اند، می‌گویند لزوم وفاء به عقد اقتضا می‌کند که ما کاهش ارزش پول را جبران کنیم؛ چون آنچه را که مثلاً در گذشته عقد بر آن واقع شده، مثل دین یا قرض، الان وقتی می‌خواهد ادا شود تنها در صورتی وفاء به عقد صدق می‌کند که آن کاهش جبران شود. بنابراین اینجا سخن از یک عنوان اولی است، یا ربا یا لزوم وفاء به عقد و یک عامی که از احکام اولیه است؛ حرمت ربا و لزوم وفاء به عقد، اینها از احکام اولیه است.

البته اینها ظاهر دلیل است؛ ولی توجه کنید که همین‌جا اگر این دقیق‌تر مورد توجه قرار بگیرد، هر دو اینها در واقع بازگشت می‌کند به اینکه ما حقیقت پول را چه بدانیم. یعنی زیربنای این دلیل هم بازگشت به نوع نگاه ما به ماهیت پول می‌کند. این را اجمالاً عرض می‌کنم و بعداً توضیحاتش را خواهم گفت؛ مثلاً کسی که می‌گوید اینجا ربا تحقق پیدا می‌کند، او گمانش این است که ماهیت و حقیقت پول همان ارزش اسمی آن است. می‌گوید کسی که یک کاغذی را با ارزش اسمی صد هزار تومان گرفته، اگر امروز بخواهد ۱۵۰ هزار تومان پس بدهد، این زیاده ربا محسوب می‌شود، اما آن کسی که در مقابل اشکال می‌کند و می‌گوید این ربا نیست، چه‌بسا از کسانی باشد که حقیقت و ماهیت پول را ارزش اسمی نمی‌داند؛ یا می‌گوید حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است یا اگر هم برای آن ارزش اسمی قائل باشد، می‌گوید این قیمی است و نه مثلی.

دسته سوم: به لحاظ عنوان ثانوی

دسته سوم از ادله که شاید بیشتر توسط قائلین به لزوم جبران ارزش پول مورد توجه قرار گرفته، برخی عناوین ثانویه است، مثل عنوان ضرر. یکی از ادله قائلین ضمان، قاعده لاضرر است؛ می‌گویند اگر جبران نشود، آن شخص متضرر می‌شود و نتیجه لاضرر این است که باید جبران شود.

دسته چهارم: به لحاظ آثار و نتایج

دسته چهارم از ادله که شاید قابل الحاق به دسته سوم باشد، ناظر به آثار و نتایج هر یک از این دو مبناست. مثلاً برخی از ادله قائلین به لزوم جبران کاهش ارزش پول به لحاظ رفع برخی از مشکلات در معاملات یا ایجاد برخی مزیت‌هاست. مثلاً می‌گویند این کار باعث ترویج قرض‌الحسنه می‌شود و جلوی ربا را می‌گیرند؛ یا می‌گویند این باعث رغبت بیشتر مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌شود؛ یا مثلاً می‌گویند مشکلاتی که میان مردم در قراردادهای در صورت عدم جبران پیش می‌آید، با قول به ضمان برطرف می‌شود. ما این ادله را بعداً بیان خواهیم کرد؛ اینها نوعاً به لحاظ آثار و نتایجی است که قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول در جامعه دارد، یا حتی نسبت به فرد.

دسته پنجم، ادله نقلی یعنی روایات است؛ این دسته متفاوت است از آنچه که سابقاً گفتیم. تا اینجا آن چهار دسته همگی در واقع به دنبال این هستند که به استناد یکی از عموماً قرآنی یا روایی یا قواعد فقهی، مدعای خودشان را اثبات کنند. اما در دسته پنجم برخی ادله خاصه و روایات خاصه داریم که به همین مسئله مربوط می‌شود؛ جالب توجه است که هم قائلین به ضمان به روایات خاصه تمسک کرده‌اند و هم قائلین به عدم ضمان. یعنی در میان روایات، برای هر دو نظریه می‌توان مستنداتی ذکر کرد. این با قطع نظر از برخی روایات عامه است که آنها هم در این میان قابل ذکر است.

غرض این بود که یک دورنمایی از ادله موافقان و مخالفان لزوم جبران کاهش ارزش پول ذکر شود. عرض کردیم ادله موافقان و مخالفان، در این پنج دسته قابل گنجاندن است:

۱. یا به لحاظ خود موضوع یعنی پول ارائه شده، منظور از پول هم در اینجا پول اعتباری است؛ آنچه که ما درباره آن بحث می‌کنیم پول اعتباری است و نه پول‌های حقیقی مثل درهم و دینار؛ پول‌های اعتباری که اعم از پول‌های کاغذی و پول‌های الکترونیکی است؛ یعنی کاغذ هم ندارد و فقط یک عدد و رقمی است که در بانک یا در یک جایی ثبت و ضبط است. این یک دسته از ادله است که ناظر به تحلیل ماهیت پول اعتباری یا کارکرد پول اعتباری یا اوصاف پول اعتباری است.

۲. دسته دوم از ادله به لحاظ یک عنوان اولی قابل جداسازی است؛ مثل حرمت ربا یا وجوب وفاء به عقد.

۳. دسته سوم هم به لحاظ یک حکم ثانوی و تحقق عنوان ثانوی است؛ مثل ضرر که طبیعتاً باید ببینیم قاعده لاضرر در اینجا چه اقتضائی دارد.

۴. دسته چهارم، برخی از ادله به لحاظ آثار و نتایج عدم لزوم جبران یا جبران ارائه شده که گفتیم این می‌تولند به نوعی بازگشت به دسته سوم کند. یعنی اگر مسئله آثار و نتایج مطرح شود، آن وقت در این ادله کأن یک عنوان ثانوی دیگر مورد توجه قرار گرفته و آن هم مصلحت است؛ شاید سه چهار دلیل به این گونه ذکر کرده‌اند. اگر بخواهیم یک عنوان ثانوی برای اینها ذکر کنیم، می‌شود عنوان مصلحت. به همین جهت عرض کردم که ممکن است ما دسته چهارم را برگردانیم به دسته سوم؛ یعنی تارةً به عنوان ضرر که یک عنوان ثانوی است، یک دلیلی ارائه می‌شود و آخری به عنوان مصلحت که یک عنوان ثانوی دیگر است. پس این دسته امکان بازگشت به دسته سوم را دارد. البته این با قطع نظر از آن است که ما اساساً مصلحت را یک عنوان ثانوی بدانیم یا یک عنوان اولیه هم اثر دارد؛ این یک بحث زیربنایی تری است. آن وقت آنجا بحث مدخلیت عنصر زمان و مکان در استنباط و اجتهاد مطرح می‌شود؛ یعنی باز همین‌جا ممکن است کسی بگوید مصلحت (ما این بحث را در قاعده مصلحت مطرح کرده‌ایم) یک عنوان ثانوی نیست؛ یعنی اینطور نیست که ما یک سری احکام اولیه داشته باشیم که با قطع نظر از همه آنچه که ممکن است برای مردم اتفاق بیفتد، با توجه به عموماًت و اطلاعات حکمی را استنباط کند، در حالی که این عنصر ظرفیت این را دارد که در مرحله استنباط حکم شرعی یا تطبیق آن در زمینه متفاوت، در نظر گرفته شود. عرض کردم که حدود و ثغور آن، ابعاد و میزان تأثیر آن، قلمرو آن، اینها همه بحث دارد. اگر ما برای عنوان مصلحت چنین جایگاهی قائل شویم، طبیعتاً این عنوان اولی می‌شود و ملحق به دسته دوم می‌شود. بنابراین دسته چهارم ادله ضمن اینکه ممکن است خودش یک دسته مستقل قلمداد شود، با یک توجیه قابل بازگشت به دسته سوم است و با توجیه دیگر قابل بازگشت به دسته دوم است.

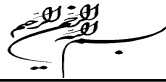
۵. دسته پنجم از ادله هم روایات است که یک مسئله متفاوتی است.

سؤال:

استاد: من الان نمی‌خواهم داوری کنم؛ می‌گویم روایاتی توسط قائلین به ضمان مورد استناد قرار گرفته که مخالفان در چنین استظهاری اشکال کرده‌اند؛ به حسب واقع یک ابهاماتی در این روایات هست و معارضاتی دارد. اگر بخواهم چند نمونه روایت بخوانم، باید چند جلسه به این کار اختصاص بدهیم؛ ان شاء الله بعداً به روایات می‌رسیم و هم از نظر سندی و هم دلالتی آنها را بررسی می‌کنیم.

این یک دورنما و تصویری اجمالی از ادله بود. به نظر من بسیار مهم بود که این مطلب بیان شود تا به شما یک دیدی برای جلسات آینده بدهد. اینکه ما این ادله را ذکر کنیم و بدون توجه به این جهت، به نظر من موجب ابهام و مشکلاتی می‌شود. من تأکید می‌کنم که روی مطالب این جلسه تأمل و دقت کنید، چون برای جلسات آینده حتماً به این مطالب نیاز داریم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۵ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقا - دلیل اول - بررسی دلیل اول -

قسم اول اشکال - اشکال اول، دوم و سوم

جلسه: ۲۵

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله لزوم جبران مطلقا

عرض کردیم یکی از اقوال در باب جبران کاهش ارزش پول، لزوم جبران یا به تعبیر دیگر قول به ضمان است؛ یعنی باید کاهش ارزش پول در هر زمینه‌ای که به نوعی تعهدی بر شخص ایجاد می‌کند، مثل قرض، دیه، مهریه، غصب، خمس، جبران شود. ادله‌ای برای قول به لزوم جبران مطلقا اقامه شده است؛ همانطور که عرض کردیم، این ادله بر پنج دسته‌اند. دسته اول، ادله‌ای است که به لحاظ خود پول و با ملاحظه این موضوع اقامه شده است. عرض کردیم دسته اول بر سه نوع است؛ نوع اول آن دلایلی است که با ملاحظه ماهیت پول اقامه شده است. نوع دوم، دلایلی که با ملاحظه کارکردهای پول، و نوع سوم ادله‌ای که با ملاحظه اوصاف پول اقامه شده‌اند.

دلیل اول

دلیل اول در این مقام، دلیلی است که اگر بخواهیم آن را در دسته‌بندی یاد شده قرار بدهیم، در نوع اول از دسته اول می‌گنجد؛ یعنی دلیلی است که ناظر به ماهیت پول است و با ملاحظه حقیقت پول اقامه شده است. این دلیل مربوط به کسانی است که معتقدند حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است. مرحوم شهید صدر و بعضی از شاگردان ایشان مثل مرحوم آقای هاشمی شاهرودی و همچنین بعضی دیگر از فضلا و بزرگان مثل مرحوم آقای سیدمحمد بنجوردی، اینها البته با اختلاف اندکی بین این چند نفر معتقدند که پول عبارت است از قدرت خرید.

این نظر در برخی از کتاب‌های شهید صدر «الاسلام یقود الحیاء» و تقریرات اصولی ایشان که آقای هاشمی شاهرودی نوشته و نیز کتاب «قراءات فقهیه معاصره» بیان شده؛ به زبان فارسی هم در بعضی مجلات مثل مجله فقه اهل بیت (ع) ترجمه آنچه که در کتاب قراءات فقهیه معاصره آمده، آورده‌اند؛ بعضی جاهای دیگر این ترجمه را آورده‌اند. ما بیان ایشان را ذکر می‌کنیم و بعد باید ببینیم اشکال چیست.

عبارت ایشان این است: «و إن النقد و إن كان مالا مستقلا و مثلیاً أيضاً الا أن حقيقة النقدیه حیث إنما تتمثل فی القوة الشرائیه و القیمه التبادلیه فیکون الداخل فی عهده الضامن تلك القوة الشرائیه»؛ پول اگرچه یک مال مستقل و مثلی هم است، لکن حقیقت این پول در قدرت خرید نمایان می‌شود؛ حقیقت پول چیزی جز قدرت خرید و قیمت تبادلی یعنی ارزش مبادله‌ای نیست؛ پول طبق این بیان فقط عبارت از قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای است. لذا اگر تلف شود (حالا ضمانت لزوماً در فرض تلف نیست؛ در همه صورتی که به نوعی موجب ضمانت شخص می‌شود، قابل تصویر است) آنچه که به عهده ضامن می‌آید همین قدرت خرید

است؛ اگر مثلاً کسی ۱۰ سال قبل صد هزار تومان به دیگری داده باشد یا کسی صد هزار تومان را تلف کند یا غصب کند و از بین ببرد، ضامن است. وقتی که می‌خواهد این پول را برگرداند، ضامن چیست؟ آیا ضامن عدد صد هزار تومان است؟ یعنی آن کاغذی که عدد یک میلیون ریال روی آن نوشته یا ضامن قدرت خرید است؟ ایشان می‌گویند او ضامن آن عدد و رقم یا به تعبیر دیگر ارزش اسمی نیست، بلکه ضامن قدرت خرید است. قدرت خرید یعنی توانایی خریدن یک کالا و متاع با این پول؛ مثلاً با صد هزار تومان در ۱۰ سال قبل می‌شد پنج کیلو گوشت خرید؛ این قدرت خرید پنج کیلو گوشت، برعهده این شخص است و این شخص ضامن این قدرت است، یعنی قدرت خرید پنج کیلو گوشت. لذا الان که می‌خواهد این را ادا کند، باید همان قدرت خرید را به او بدهد؛ یعنی مثلاً الان اگر کسی بخواهد پنج کیلو گوشت بخرد، باید چقدر پول بدهد؟ سه میلیون تومان؛ او باید این مبلغ را بپردازد؛ چون او ضامن قوت شرائیه و قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای این اسکناس است. طبیعتاً وقتی ضامن آن قدرت خرید است، الان هم باید همان قدرت خرید را به او برگرداند. لذا بر این اساس می‌گویند اگر ارزش پول کاهش پیدا کند، حالا اگر نصف شود، او ضامن دو برابر می‌شود؛ اگر یک‌دهم شود، او ضامن ده برابر می‌شود. هر مقدار ارزش پول کاهش پیدا کند، او ضامن است.

پس این دلیل ناظر به این است که حقیقت پول را قدرت خرید می‌داند و موقع اداء دین و رفع ضمانت، باید آن توان و قدرت خرید را که در خارج متبلور شده، به او برگرداند.^۱

البته این نظریه با تفاوت‌های اندکی توسط دیگران تبیین شده؛ مثلاً خود شهید صدر در رابطه با پول و اینکه حقیقت آن چیست، تعبیری دارد که شاید بخشی از آن در اینجا منشأ اشکالات دیگری شود. مثلاً اینکه ایشان در مورد پول‌های کاغذی معتقد است که در حکم پول‌های کاغذی الزامی است. ما قبلاً در بحث از ماهیت پول توضیح دادیم که پول کاغذی الزامی مثل پول نظامی است که اشغالگران در زمان جنگ در کشورهای تحت اشغال منتشر می‌کردند؛ مثلاً آلمان‌ها در جریان جنگ جهانی دوم در کشورهای که اشغال می‌کردند، پول‌های کاغذی منتشر می‌کردند که به پول نظامی معروف بود. هدف اصلی هم این بود که بتوانند تمام مبادلات و معاملات را کنترل کنند. این به عنوان پول‌های کاغذی الزامی معروف شد. ایشان می‌گویند اسکناس حکم پول‌های الزامی را دارد؛ چون پول‌های کاغذی الزامی پشتوانه نداشت، اینها هم پشتوانه ندارد؛ می‌گویند این اسکناس‌هایی که ما استفاده می‌کنیم، پشتوانه ندارد؛ ارتباط این اسکناس‌ها با طلا و نقره قطع شده است و همانطور که پول‌های کاغذی الزامی با الزام حکومت و قانون رسمیت پیدا می‌کرد و به جریان می‌افتاد، اسکناس‌های کاغذی هم با الزام حکومت و اعتبار حکومت به جریان می‌افتد. ایشان یک تعبیری دارد که ما آن را در دلیل بعدی ذکر خواهیم کرد و آن اینکه این پول‌های کاغذی با اینکه پشتوانه ندارد، اما مثلی است و مثلث آن به قدرت خرید است؛ یعنی قوام مثلث به قدرت خرید است. ما الان در این دلیل به وصف پول کار نداریم بلکه فقط به جنبه قدرت خرید و اینکه ماهیت پول عبارت از قدرت خرید است، تکیه می‌کنیم؛ آن دلیل دیگری است که بعداً خواهیم گفت و مرحوم آقای هاشمی شاهرودی هم در همان نوشته آن را ذکر کرده‌اند. یا برخی دیگر مثلاً گفته‌اند حقیقت اسکناس چیزی است که توسط یک مرجع معتبر یعنی قانون‌گذار برای یک توانایی معینی از خرید، دارای ارزش و اعتبار مالیت شده است. یعنی قانون‌گذار به اسکناس که این عدد و رقم در آن ثبت و ضبط شده، یک قدرت و توانایی معینی را اعطا کرده

۱. مجله فقه اهل بیت (ع)، جزء دوم، ص ۳۲.

است. اگر بخواهیم قدرت خرید را به زبان فنی و اصطلاح اقتصادی معنا کنیم، قدرت خرید عبارت است از مقدار کالایی که با واحد پول در هر لحظه از زمان می‌توان خریداری کرد. آن مقدار کالایی که در هر لحظه از زمان با واحد پول می‌توانیم بخریم؛ مثلاً واحد پول ریال باشد، تومان باشد؛ البته باید معیارها را معلوم کنند. عمده این است که آن مقداری که می‌توانیم بخریم، می‌شود قدرت خرید. عرض کردم که تعابیر مختلف است؛ اگر اسکناس قدرت خرید است، پس در واقع ضامن عهده‌دار همین قدرت خرید است؛ وقتی می‌خواهد آن را برگرداند، باید همین قدرت خرید را برگرداند.

این محصل دلیل اول است. عرض کردم تفاوت‌هایی در تعبیرات ممکن است وجود داشته باشد که ما وارد آن اختلافات جزئی بین صاحبان این نظریه نمی‌شویم.

بررسی دلیل اول

اشکالاتی به این دلیل شده است؛ خود مرحوم آقای هاشمی شاهرودی در همین نوشته، دو اشکال به این دلیل کرده است. اشکالات دیگری هم مطرح است.

دو قسم اشکال

اگر بخواهیم اشکالاتی که متوجه این دلیل شده را تقسیم‌بندی کنیم، دو قسم اشکال اینجا وجود دارد: قسم اول: اشکالاتی است که متوجه اصل این نظریه نیست بلکه متوجه التزام به ضمانت نسبت به قدرت خرید است. یعنی کأن کاری به این ندارد که نظریه قدرت خرید اشکالی دارد یا نه؛ اصلاً کأن آن را پذیرفته و مشکلی با اصل نظریه ندارد. اما نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود را زیر سؤال برده است.

قسم دوم: یک قسم از اشکالات معطوف به خود این نظریه است؛ یعنی اساساً التزام به اینکه پول عبارت از قدرت خرید است، زیر سؤال رفته است. اصل نظریه صرف نظر از نتایج و عوارض آن ... دو سه اشکال به خود این نظریه وارد شده است. پس دقت داشته باشید که ما در اینجا دو قسم اشکال داریم که باید ذکر کنیم.

قسم اول

اما آن قسمی که با فرض پذیرش این نظریه و عدم اشکال به این نظریه مطرح شده، دو سه اشکال است؛ خود مرحوم آقای هاشمی شاهرودی دو اشکال در اینجا ذکر کرده‌اند. برخی دیگر هم اشکالات دیگری را در اینجا مطرح کرده‌اند.

اشکال اول

یک اشکال این است که اگر ما بخواهیم قدرت خرید را بر عهده ضمان بگذاریم، لازمه‌اش این است که اگر علی‌فرض المحال قدرت خرید افزایش پیدا کند، آیا شما ملتزم می‌شود به اینکه کمتر از آن چیزی که قبلاً بر عهده‌اش بوده بپردازد؟ البته این فرض است. فرض کنید با این صد هزار تومان ۱۰ سال پیش می‌توانستیم پنج کیلو گوشت بخریم، اما امروز با آن می‌توانیم ده کیلو گوشت بخریم؛ یعنی به جای اینکه قیمت‌ها افزایش پیدا کند، کاهش پیدا کند. اگر ما قائل به ضمانت قدرت خرید باشیم، لازمه‌اش این است که در جایی که ارزش پول افزایش پیدا کند، ضامن باید مقدار کمتری به او بپردازد، در حالی که کسی این حرف را نمی‌زند. شما ملتزم می‌شوید کسی که صد هزار تومان از دیگری گرفته یا تلف کرده یا غصب کرده، بعد از ۱۰ سال پنجاه هزار تومان به او بدهد؟ اینجا ارزش پول افزایش پیدا کرده و او هم ضامن قدرت خرید پنج کیلو گوشت بوده؛ امروز بعد از ۱۰ سال،

با این پول ده کیلو گوشت می‌تواند بخرد در حالی که او ضامن قدرت خرید پنج کیلو گوشت بوده است. الان آن پولی که برای خرید پنج کیلو گوشت لازم است، پنجاه هزار تومان است. آیا کسی ملتزم می‌شود به اینکه این شخص امروز پنجاه هزار تومان بپردازد؟

اشکال دوم

اشکال دوم این است که اساساً قدرت خرید یک امر انتزاعی است و مال خارجی محسوب نمی‌شود. قدرت خرید یعنی اینکه شما با این پول چقدر کالا می‌توانید بخرید، یک چیزی است که عقلاً و عرفاً با مقایسه این پول و قیمت کالای موجود در خارج، انتزاع می‌کند و می‌گوید این مبلغ است و قیمت این کالا فلان قدر است، پس من با این مبلغ پول می‌توانم فلان مقدار کالا را بخرم. لذا قدرت خرید یک امر عینی و خارجی نیست و مال خارجی محسوب نمی‌شود. چیزی که مال محسوب نمی‌شود، قابلیت ضمان و قابلیت عهده‌دار شدن و بازگرداندن آن وجود ندارد. به تعبیر دیگر توان و قدرت خرید، حیثیت تعلیلیه است نه تقییدیه؛ این اصلاً مثل ندارد؛ با صفاتی مانند مثل بیگانه است. شما چطور می‌توانید بگویید من مثل این قدرت خرید را برگردانم؟ این قدرت خرید را قبلاً از او گرفته‌ام و حالا مثل آن را بخواهم برگردانم؛ اصلاً مثل در اینجا معنا ندارد. شما می‌گویید صد هزار تومان معادل قدرت خرید و توانایی خرید پنج کیلو گوشت بود؛ این یک امر انتزاعی است. امر انتزاعی اصلاً مال نیست؛ قابل بازگرداندن نیست، قابل عهده‌دار شدن نیست. بله، یک وقت بنده این لیوان را می‌شکنم؛ این مال است و یک امر عینی و مادی است و مثل آن به عهده من می‌آید؛ اما قدرت خرید یک امر انتزاعی است و چیزی که انتزاعی باشد، مثل آن معنا ندارد.

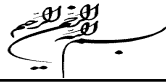
اشکال سوم

اشکال سوم این است که اساساً قدرت خرید قابل اندازه‌گیری نیست؛ بالاخره شما می‌گویید قدرت خرید، معیار آن چیست؟ آیا ثبات دارد یا نه؟ شما با چه ملاکی می‌خواهید این را اندازه بگیرید؟ می‌گویید قدرت خرید صد هزار تومان؛ با این صد هزار تومان می‌توان پنج کیلو گوشت خرید، یا ده متر پارچه خرید، یا چند کیلو سیب‌زمینی خرید. اینجا خرید نسبت به یک کالا ملاک نیست؛ چون قیمت کالاها متفاوت است. یک وقت یک چیزی فراوان است، قیمت آن ارزان است؛ یک وقت یک چیزی کمیاب است، قیمت آن گران است. با این تفاوت بین قیمت‌ها و ارزش کالاها، ما چه چیزی را می‌خواهیم ملاک قرار بدهیم و چگونه می‌خواهیم قدرت خرید را اندازه بگیریم؟ لذا اگر بگوییم این شخص ضامن قدرت خرید است، هیچ راهی برای محاسبه و اندازه‌گیری قدرت خرید نداریم؛ آن هم با این همه تغییرات قیمتی که در کالاهای مختلف هم به یک اندازه نیست و عوامل متعدد در کاهش و افزایش قیمت‌ها دخیل است.

بحث جلسه آینده

دو سه اشکال دیگر اینجا هست که عمدتاً راجع به نظریه قدرت خرید است. این اشکالات بیشتر ناظر به ضمانت و ضامن شدن بود؛ اینکه اگر بخواهد شخص را ضامن قدرت خرید بداند، چه تالی فاسدهایی دارد. اما اشکالات بعدی عمدتاً معطوف به اصل این نظریه است که آیا اساساً ما می‌توانیم حقیقت پول را قدرت خرید قرار بدهیم یا نه. دو سه اشکال هم در آن قسم وجود دارد که ان شاء الله در جلسه آینده ذکر می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۱ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل اول - بررسی دلیل اول -

قسم دوم اشکال - اشکال اول (چهارم) - اشکال دوم (پنجم) - اشکال سوم (ششم)

سال دوم

جلسه: ۲۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکالات قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول بود؛ عرض کردیم با توجه به آراء و انظار مختلفی که در این باره ارائه شده، این اشکالات متفاوت است. گفتیم اشکالات پنج دسته است. یک دسته ناظر به پول است؛ در دسته اول هم سه نوع اشکال وجود دارد؛ یک نوع مربوط به ماهیت پول، یک نوع مربوط به بعضی اوصاف پول و یک نوع هم مربوط به کارکردهای پول است. ما فعلاً اشکالات مربوط به نوع اول از دسته اول را ذکر می‌کنیم. گفتیم یک نظر در باب ماهیت پول این است که حقیقت پول یا اسکناس عبارت از قدرت خرید است. اشکالاتی که به این نظر متوجه است، خودش بر دو قسم است؛ قسم اول اشکالاتی است که به التزام به ضمان بنابر نظریه قدرت خرید مطرح می‌شود. سه اشکالی که در جلسه گذشته ذکر کردیم، در واقع بر لوازم قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول در نظریه قدرت خرید مترتب می‌شود.

قسم دوم اشکال

قسم دوم، اشکالاتی است که به خود نظریه قدرت خرید وارد است؛ یعنی اشکال به اصل مبنا برمی‌گردد. اینجا هم دو سه اشکال مطرح شده است.

اشکال اول (چهارم)

اشکال اول (که در واقع اشکال چهارم می‌شود) این است که نظریه قدرت خرید یک تالی فاسد بزرگی دارد؛ طبق این نظریه در پول، مال و مالیت مفهوماً و مصداقاً یکی شوند؛ در حالی که اینها از نظر عرف دو حقیقت مختلف‌اند. مال عبارت از ذات شیء است که متصف به وصف مالیت می‌شود؛ ذات شیء می‌تواند یک عین خارجی باشد، می‌تواند کلی فی الذمه باشد، چنانچه می‌تواند حق یا منفعت باشد؛ بالاخره یک ذاتی برای آن تصویر می‌شود. ما به منفعت یک خانه می‌توانیم اطلاق مال کنیم؛ می‌توانیم مال را بر یک حق منطبق کنیم، همانطور که می‌توانیم یک عین خارجی را به عنوان مال بشناسیم یا حتی کلی فی الذمه؛ مثلاً یک پیمان از گندم فلان. پس مال عنوانی است که برای اشاره به یک ذات خارجی یا به عین یک ذات مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما مالیت یک وصفی است که انتزاع می‌شود از عنوان مال که بر یک شیء منطبق است؛ یعنی ارزش مبادله‌ای یک شیء که یک وصف نسبی است، مالیت است. پس مالیت در واقع مفهومی است که عرف وقتی این شیء را با اشیاء دیگر مقایسه می‌کند و ارزشی که در برابر اشیاء دیگر دارد، مورد سنجش قرار می‌گیرد آن را انتزاع می‌کند؛ یعنی با این مقایسه مالیت را انتزاع می‌کند. لذا این وصف یک امر ذاتی نیست؛ این می‌تواند فراز و فرود داشته باشد یا اساساً زائل شود؛ لذا ممکن است ذات باقی است ولی

مالیت نداشته باشد. پس مال و مالیت دو شیء مختلف است که از نظر عرف دارای دو حقیقت هستند؛

پس اگر ما پول را عبارت از قدرت خرید بدانیم، لازمه‌اش این است که مال و مالیت یکی شود؛ چون کسانی که قائل به نظریه قدرت خرید هستند و حقیقت پول را همان قدرت خرید می‌دانند، معتقدند این کاغذ و این پول خودش چیزی نیست؛ حقیقت این اسکناس و پول اعتباری همان قدرت خرید است. قدرت خرید یعنی همان ارزش مبادله‌ای؛ توانایی خریدن کالا و خدمت، این در واقع همان مالیت شیء است؛ این، آن وصف نسبی است که برای یک مال به کار می‌رود. اگر شما بگویید پول عبارت از قدرت خرید است، یعنی مال عین مالیت است؛ پول را مال می‌دانید و قدرت خرید را که مالیت است، عین مال می‌دانید. پس تالی فاسد التزام به نظریه قدرت خرید این است که این دو یکی شوند؛ در حالی که عرف، مال و مالیت را یکسان نمی‌کند. یک چیزی مثل طلا یک مال است؛ مال همان عین خارجی است؛ اما مالیت هم دارد، یعنی یک ارزش مبادله‌ای دارد. آنجا مال و مالیت یکی نمی‌شود؛ اما اگر شما بگویید حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است، به این معناست که حقیقت عرفی را کنار گذاشته‌اید؛ با اینکه عرف، مال و مالیت را یک چیز نمی‌داند اما این نظریه منجر به انکار یک امر بدیهی عرفی می‌شود.

این اشکال به اصل نظریه قدرت خرید است؛ همانطور که اشاره شد، تعابیر قائلین به نظریه قدرت خرید مختلف است و بیان‌های مختلفی ارائه داده‌اند؛ لذا هر یک از این آراء و انظار و تعابیر خودش مورد اشکالات جزئی‌تری هم قرار گرفته که ما خیلی نمی‌خواهیم وارد آن شویم.

اشکال دوم (پنجم)

اشکال دوم (یا اشکال پنجم) این است که بنابر نظریه قدرت خرید، اسکناس و پول‌های اعتباری ارزش و اعتبار خود را از قانون‌گذار دریافت می‌کنند؛ یعنی یک مرجع یا شخص یا نهاد مثل بانک مرکزی یا دولت برای اسکناس یا پول‌های الکترونیک، مالیت و ارزش اعتبار می‌کند. لذا کاغذی که فی‌نفسه ارزش ندارد، با اعتبار قانون‌گذار واجد وصف مالیت می‌شود؛ یعنی تبدیل می‌شود به چیزی که عقلاً نسبت به آن رغبت پیدا می‌کنند و با آن نیازهای خود را برطرف می‌نمایند. لکن مشکل این است که قانون‌گذار نمی‌تواند چیزی را که عرض است، تبدیل به ذات کند. هر چیزی در این عالم اگر بخواهد یک وصفی آن عارض شود، باید یک ذات داشته باشد؛ بدون ذات و جوهر نمی‌توان یک چیزی را متصف به یک وصف نمود. مثلاً الان شما می‌خواهید از سفیدی دیوار خبر بدهید؛ اینجا باید یک ذاتی به نام دیوار وجود داشته باشد تا شما بتوانید از وصف سفیدی آن حکایت کنید. این یک قاعده است؛ به طور کلی هیچ عرضی بدون ذات و جوهر یافت نمی‌شود. هیچ کسی نمی‌تواند یک عرض را بدون موضوع ایجاد کند؛ حتی خداوند هم نمی‌تواند عرض بدون موضوع ایجاد کند، چون محال است. اشکال این است که قانون‌گذار چگونه می‌تواند پول را که همه هویت آن قدرت خرید و توانایی بر رفع نیازهای آدمی است، بدون وجود جوهر و ذات اعتبار کند؟ بالاخره باید چیزی باشد که بگوید شما با این شیء می‌توانید فلان مقدار کالا یا خدمت خرید کنید. اگر ما قائل به نظریه قدرت خرید شویم، یعنی اینکه به قانون‌گذار این امکان را داده‌ایم که برای یک چیزی که ذات ندارد، یک عرض ایجاد کند؛ چیزی را که وجود ندارد را با وصف قدرت خرید ایجاد کند. یعنی این وصف که انتزاعی است را با اعتبار تبدیل به مال کند که ذات و جوهر است.

من فعلاً اشکال را بیان می‌کنم؛ ممکن است شما بگویید حقیقت اشکال اول و دوم یکسان است؛ ما این را بعداً بررسی می‌کنیم.

چون بیان قائلین به نظریه قدرت خرید متفاوت است، قهراً در مقام نقد و بررسی آراء و انظار اینها، اشکالات هم به بیانات مختلف ارائه و مطرح می‌شود. پس اشکال دوم این است که لازمه نظریه قدرت خرید این است که قانون‌گذار به عنوان اعتبارکننده مالیت برای پول؛ به عنوان اعطا کننده مقدار معینی از قدرت خرید به اسکناس با ارزش اسمی فلان، بتواند عرضی را بدون ذات ایجاد کند؛ بتواند مالیت را که یک وصف نسبی انتزاعی است، با همین اعتبار و قانون‌گذاری تبدیل به مال کند؛ با اعتبار بتواند عرض را تبدیل به جوهر کند، وصف را به تبدیل به ذات کند؛ در حالی که این محال است و شدنی نیست.

اشکال سوم (ششم)

اشکال سوم (یا اشکال ششم) این است که اساساً اگر ما قائل به نظریه قدرت شویم، در مورد مالکیت دچار مشکل می‌شویم. طبق این نظریه، کسی که اسکناس دارد، مثلاً یک اسکناس صد هزار تومانی، او مالک قدرت خرید معینی است؛ اینجا فرض این است که این اسکناس کاغذی با عدد یک میلیون ریال، عبارت است از توانایی خریدن کالایی با ارزش یک میلیون ریال. پس او مالک این قدرت خرید معین محسوب می‌شود؛ او دیگر مالک این برگه و کاغذ نیست. اگر ما پول را عبارت از قدرت خرید بدانیم، کسی که مالک اسکناس و پول است در حقیقت مالک آن قدرت خرید معین است؛ در حالی که کسی نمی‌تواند ملتزم به این مطلب شود. دارنده یک اسکناس با عدد معین و هویت خاص، مالک آن اسکناس شمرده می‌شود؛ ما نمی‌توانیم بگوییم او مالک قدرت خرید معین به اندازه یک میلیون ریال است اما مالک این اسکناس نیست. پس همین که از نظر عرف و قانون، دارنده اسکناس با هویت خاص و شماره سری معین (همان اعداد و ارقامی که بالای اسکناس می‌نویسند)، مالک آن محسوب می‌شود (اینطور نیست که این کاغذ و این اسکناس و شماره‌هایی که بر روی آن نوشته شده، هیچ نقشی نداشته باشد) نشان‌دهنده این است که مسئله قدرت خرید مطرح نیست.

الان فرض کنید کسی یک سری اسکناس را از بانک می‌گیرد با یک شماره سری مشخص؛ ما این اسکناس‌هایی که می‌گیریم و داخل جیبمان را می‌گذاریم (الان که دیگر کسی اسکناس داخل جیبش نمی‌گذارد؛ با این کارت‌هایی که آمده، هر جا که می‌روید می‌گویند پول نقد نداریم؛ حتی داخل تاکسی که می‌نشینید، می‌گویند نداریم. این اسکناس‌ها هنوز منسوخ نشده) نگاه نمی‌کنیم که اسکناس چه شماره‌ای دارد. اما فرض کنید کسی یک بسته اسکناس گرفته و اعداد و ارقام روی اسکناس‌ها را هم نوشته و ثبت و ضبط کرده است. اگر پول او سرقت شود یا گم شود، چنانچه شماره و سری مشخص داشته باشد، با ردیابی در بازار می‌توانند این پول را کشف کند و تحویل مالک بدهند؛ می‌گویند او مالک این پول است. الان مثلاً در سرقت‌های بزرگی که در دنیا و در بانک‌ها اتفاق می‌افتد، (البته سرقت به این شکل هم کم شده است؛ الان سرقت‌های بانک‌ها به طریق دیگری انجام شده است. گاهی یک بچه ۱۵ - ۲۰ ساله از طریق هک سیستم بانک، مقدار زیادی پول را سرقت می‌کند، ولی در گذشته این خیلی مرسوم بود که گاهی سرقت‌های بزرگ در بانک‌های دنیا اتفاق می‌افتاد) با توجه به ارقام و شماره‌هایی که روی این اسکناس‌ها نوشته شده، به راحتی آن را کشف می‌کنند. این پول‌ها را از همین طریق ردیابی می‌کنند؛ اینکه این شماره‌ها در کجاها خرج شده است؛ این را سرنخ قرار داده و سارقین را پیدا می‌کنند. این نشان‌دهنده آن است که این اسکناس‌ها خودش به عنوان یک شیء دارای مالک مشخص است. این نشان می‌دهد که از نظر عرف، مالک پول، مالک همین ذات است و نه مالک قدرت خرید.

سؤال:

استاد: اتفاقاً مستشکل می‌گوید شما که پول را عبارت از قدرت خرید می‌دانید، پس دارنده اسکناس در واقع مالک آن قدرت خرید است؛ این معنایش آن است که مالک خود این اسکناس نیست، مالک آن قدرت خرید است؛ در حالی که این با واقعیت مطابقت ندارد؛ در عالم واقع و از نظر عرف، آن چیزی که این شخص مالک آن محسوب می‌شود، اسکناس است. این اسکناس چیست؟ این اسکناس مثلاً یک ارزش اسمی دارد؛ مثل این است که می‌گوید من مالک این لیوان هستم؛ حالا اینکه این لیوان چقدر ارزش دارد، این بحث دیگری است. سخن مستشکل این است که دارنده اسکناس مالک آن محسوب می‌شود، نه اینکه دارنده اسکناس مالک قدرت خرید آن باشد.

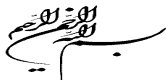
البته بعضی از اشکالات جانبی و جزئی‌تر هم در مورد این نظریه و بعضی از اجزاء مطالبی که صاحبان این نظریه گفته‌اند، مطرح شده که ما فعلاً در صدد بررسی آنها نیستیم. بله، اگر ما سخنان صاحبان این نظریه را یکایک و مستقل نقل می‌کردیم، آن وقت خودمان را موظف می‌دانستیم به اینکه درباره اجزاء سخنان آنها قضاوت و ارزیابی داشته باشیم.

پس تا اینجا به این نظریه که حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است، مجموعاً شش اشکال وارد شد. چهارچوب کلی بحث را از یاد نبرید؛ گفتیم اشکالاتی که به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده، پنج دسته است؛ یک دسته از این اشکالات مربوط به خود پول است که این هم سه نوع است؛ نوع اول مربوط به ماهیت پول است. نوع اول را هم گفتیم خودش بر دو قسم اشکال است؛ یک سری اشکالاتی که بر ضمان بر طبق نظریه قدرت خرید مترتب می‌شود و یک سری اشکالاتی که به خود این نظریه ایراد کرده‌اند. شش اشکال نسبت به این راه‌حل مطرح شد. حالا باید ببینیم این اشکالات قابل پاسخ است یا نه. بعضی از این اشکالات قابل پاسخ است؛ حداقل پاسخ آنها آسان‌تر است، اما پاسخ بعضی سخت‌تر است. ان شاء الله در جلسه بعد این اشکالات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سؤال:

استاد: آن اشکال را در یک قالب دیگر مطرح کرده‌اند که لازمه این نظریه آن است که پول هم مثلی باشد و هم قیمی. علت اینکه من این اشکال را در اینجا مطرح نکردم، این است که یک نظریه دیگری معتقد است پول عبارت از قدرت خرید است ولی قدرت خرید در مثلیت آن دخالت دارد. آن یک اضافه‌ای نسبت به این نظریه دارد یا حداقل یک جزء مکمل دارد؛ آن اشکال به آن نظریه وارد می‌شود؛ برای همین است که آن را اینجا مطرح نکردم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۲ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۳۰ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل اول - بررسی دلیل اول -

بررسی قسم اول اشکال - بررسی اشکال اول، دوم و سوم

جلسه: ۲۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول گفتیم یکی از دلایل لزوم جبران این است که حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است. این در واقع دسته اول از ادله است و براساس ملاحظه حقیقت پول ارائه شده است. در مورد این نظریه توضیح دادیم که برخی از معتقدان به این نظریه می‌گویند اگر پول یا اسکناس قرض داده شود یا غصب شود یا تلف شود، آن شخص ضامن همان قدرت خرید است. گفتیم دو قسم اشکال نسبت به این دلیل وارد شده است؛ قسم اول مربوط به توالی فاسده‌ای است که مترتب بر ضمان قدرت خرید است، و قسم دوم متوجه اصل نظریه قدرت خرید است؛ مجموعاً شش اشکال ذکر کردیم.

بررسی قسم اول اشکال

حالا می‌خواهیم ببینیم آیا این اشکالات قابل رفع است یا نه. طبق دلیل اول، حقیقت پول همان قدرت خرید است و ارزش اسمی و این کاغذها هیچ دخالتی در ماهیت و حقیقت پول ندارد. این را از این جهت عرض می‌کنم که طبق دلیل دوم که بعداً ذکر خواهیم کرد، هرچند حقیقت پول همان قدرت خرید است اما اینطور نیست که این کاغذ و این عدد و رقم هیچ تأثیری نداشته باشد. اینکه من عرض کردم بین نظرات صاحبان نظریه قدرت خرید تفاوت‌هایی وجود دارد، یکی از آنها همین است. در ضمن بیان دلیل دوم، به گوشه‌ای از این تفاوت اشاره خواهم کرد. پس دلیل اول این است که حقیقت پول چیزی جز قدرت خرید نیست. بر همین اساس، این اشکالات مطرح شده است. حالا می‌خواهیم ببینیم آیا این اشکالات قابل پاسخ است یا نه.

بررسی اشکال اول

اشکال اول این بود که اگر ما بخواهیم قدرت خرید را بر عهده ضامن بگذاریم و بگوییم این شخص ضامن قدرت خرید است، ممکن است روزی ولو صرفاً یک فرض باشد و واقعیت پیدا نکند، قدرت خرید افزایش پیدا کند؛ به جای اینکه قدرت خرید کاهش پیدا کند، افزایش پیدا کند. آیا مستدل می‌پذیرد که ضامن فقط به اندازه قدرت خرید ضامن است؟ یعنی مثلاً سال گذشته صد هزار تومان قرض گرفته در حالی که با این صد هزار تومان می‌توانست پنج کیلو گوشت بخرد، اما امروز بعد از گذشت یک سال، با این صد هزار تومان می‌تواند ده کیلو گوشت بخرد؛ اینجا قدرت خرید افزایش پیدا کرده است. اگر ضمان فقط نسبت به قدرت خرید باشد و این شخص ضامن قدرت خرید باشد، پس باید بگوییم امسال پنجاه هزار تومان برگرداند؛ چون سال گذشته با صد هزار تومان می‌توانست پنج کیلو بخرد، اما امسال با پنجاه هزار تومان می‌تواند پنج کیلو گوشت بخرد؛ و او ضامن همین قدرت خرید بوده است. آیا می‌توان ملتزم شد به اینکه این شخص که صد هزار تومان گرفته، موقع اداء دین پنجاه هزار تومان بدهد و بگوییم این پنجاه هزار تومان مبرء ذمه اوست؟ قطعاً کسی به این ملتزم نیست.

واقع این است که این اشکال یک اشکال جدی است؛ یعنی اگر ما روی قدرت خرید تأکید کنیم و بگوییم حقیقت پول همان قدرت خرید است و لاغیر و اساساً برای ارزش اسمی و خود کاغذ و عدد و رقمی که آن نوشته شده نقشی قائل نباشیم، این تالی فاسد را دارد که باید ملتزم شویم که افزایش قدرت خرید، در کاسته شدن از مبلغ دین تأثیر دارد، در حالی که التزام به این مطلب مشکل است. لذا به نظر می‌رسد این اشکال وارد است.

سؤال:

استاد: حالا اگر شد؛ ما می‌خواهیم بگوییم ... آنها خودشان با سیاست‌هایی مانع این اتفاق می‌شوند؛ چون آن هم اثر منفی دارد؛ یعنی اگر هیچ تورمی نباشد و در حد بسیار مختصر باشد، این هم یک سری آثار و عواقب نامطلوب دارد. ولی فرض آن که اشکال ندارد؛ فرض کنید که این اتفاق می‌افتد؛ شما ملتزم می‌شوید که در صورت افزایش قدرت خرید، آن مبلغ دین کاهش پیدا می‌کند؟ ... یعنی خود مستدل هم به این ملتزم نیست که شما پارسال صد هزار تومان گرفته‌ای، الان پنجاه هزار تومان بدهی، عرف این کار شما را مبرء ذمه می‌داند؟ ... چون عمدتاً ناظر به کاهش ارزش پول این حرف را زده‌اند و آن طرف را ملتزم نمی‌شوند و اگر هم کسی ملتزم شود، این نه قابل پذیرش است و نه عرف آن را می‌پذیرد. اگر کسی از شما پارسال صد هزار تومان گرفته باشد و امسال پنجاه هزار تومان به شما بدهد، این را می‌پذیرد؟ ... از نظر عرف این مبلغی که نصف مبلغ قرض داده شده است، ادای آن قرض و دین محسوب نمی‌شود.

برای همین است که جهت کسانی مثل مرحوم شهید صدر معتقد شده‌اند که پول عبارت از قدرت خرید است؛ ولی اینطور نیست که آن ارزش اسمی هیچ مدخिलتی نداشته باشد. در دلیل دوم این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم و معلوم خواهد شد که این یک ضمیمه‌ای دارد که مانع این اشکال می‌شود.

سؤال:

استاد: اینکه می‌گوییم لایلتزم به احد، این یعنی اینکه از نظر فقها و از نظر عرف کسی آن را نمی‌پذیرد. بالاخره باید ببینیم آیا اینجا صدق برائت ذمه می‌شود یا نه ... منظور مستشکل این است که این را می‌خواهد شاهد بگیرد که وقتی ما این را به عرف عرضه کنیم، آیا این را عرف می‌پذیرد و این را مبرء ذمه می‌داند یا نه؛ می‌گوید این نصف آن است نه خود آن، آن چیزی که شرع می‌گوید، وجوب برائة الذمة است، لزوم ادای دین؛ این بالاخره یک حکمی است که شارع آن را بیان کرده. اما در تطبیق و در اینکه آیا این ادای آن دین محسوب می‌شود، اینجا باید به عرف رجوع کرد ... فرض کنیم این نظر هم درست است؛ اینکه می‌گویند اگر چیزی تلف شد و مثلی بود باید مثل آن داده شود آن دلایلی دارد؛ اینکه مثلی چیست، قیمی چیست؛ خود آن یک اختلاف بزرگی در آن هست. اما اگر ما از مفهوم قیمی و مثلی فارغ شویم (که این هم امر عرفی است) و اگر با دلایل مختلف برای ما روشن شد که مثلاً تلف قیمیات با قیمت و تلف مثلیات با مثل جبران می‌شود؛ حالا می‌گوییم کسی می‌خواهد یک مثلی را بدهد تا دین او تمام شود و از زیر بار دین خلاص شود. اینجا برای اینکه قضاوت کنند این مثل آن است یا نه، سراغ چه کسی می‌روند؟ عرف می‌گوید این مثل آن است؛ این دیگر کار شرع و کار فقیه نیست. می‌گوید باید مثلی بدهید؛ تطبیق مثلی هم بر مصداق کار عرف است؛ عرف است که باید معلوم کند این مثل آن هست یا نه. لذا برای این منظور ما چاره‌ای جز رجوع به عرف نداریم و عرف هم این را نمی‌پذیرد.

سؤال:

استاد: ما الان به نتیجه کار داریم؛ ما الان کاری نداریم که حرف این جماعت که حقیقت پول قدرت خرید است، درست است یا نه؟ گفتیم قسم اول اشکالات متوجه نتیجه است. به هر دلیل فرض می‌کنیم حرف شما درست که حقیقت پول قدرت خرید است؛ می‌گوییم اگر اینطور است، پس باید ملتزم به لوازم آن شویم. اینکه آیا آن عدد و رقم دخالت دارد یا نه، این را بعداً می‌گوییم؛ ولی این را توجه کنید که مگر شما نمی‌گویید حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است؟ مگر نمی‌گویید که اگر قدرت خرید کاهش پیدا کند، شما باید همان قدرت خریدی که گرفته‌اید را بدهید؟ حال مشکل این است که اگر افزایش پیدا کند، طبق مبنای شما باید همین قدرت خرید و معادل آن قدرت قبلی پرداخت شود؛ چون شما ضامن آن قدرت خرید شده‌اید و این چیزی است که از نظر عرف مقبول نیست و عرف این را نمی‌پذیرد. بله، ممکن است شما بگویید این فی نفسه با قواعد هیچ منافاتی ندارد، ولی این را لم یقل به احد، خود اینها هم این را قائل نیستند، خود مستدل هم قائل نیست و عرف این را ادای آن دین به حساب نمی‌آورد. بحث عدم آگاهی نیست؛ ... مهم‌ترین محذور آن همین است که عرف این را ادای آن دین نمی‌داند. ... بر مدیون واجب است که دین خود را ادا کند.

بررسی اشکال دوم

اشکال دوم این بود که قدرت خرید یک امر انتزاعی است و مال خارجی محسوب نمی‌شود. قدرت خرید از مقایسه قیمت این کالا با قیمت کالاهای دیگر و سنجش ارزش آن با ارزش سایر کالاها بدست می‌آید و اینکه شما با این شیء و با این کالا چقدر می‌توانید به ازاء آن کالا یا خدمت دریافت کنید. وقتی این مقایسه صورت می‌گیرد، یک چیزی به نام قدرت خرید انتزاع می‌شود. امر انتزاعی هم اساساً قابلیت عهده‌دار شدن ندارد؛ ضمان به امر انتزاعی تعلق نمی‌گیرد بلکه ضمان به یک مال و عین خارجی متعلق می‌شود. به تعبیر دیگر، قدرت خرید حیثیت تعلیلیه است، نه تقییدیه. وقتی امر انتزاعی شد، نمی‌تواند بگوید من این قدرت را از او گرفته‌ام و حالا می‌خواهم به او برگردانم. در این امر انتزاعی مثل معنا ندارد تا بخواهد مثلش را برگرداند.

پاسخ

برخلاف اشکال قبلی، به نظر می‌رسد این اشکال قابل پاسخ است. فرض صاحب این نظریه آن است که اساساً قدرت خرید یک امر اعتباری است؛ یعنی قانون‌گذار یا معتبر این را اعتبار کرده که مثلاً این کاغذ با این عدد و رقم، قابل دریافت این مقدار کالا یا خدمت است. این کاغذ با این عدد و رقم در مقابلش می‌شود این مقدار کالا یا خدمت را دریافت کرد. این یک اعتبار است و همه چیز آن به دست معتبر است؛ اصلاً اینکه می‌گویند این یک امر انتزاعی و امر اعتباری قابل ضمان نیست، این مخدوش است. قدرت خرید یک امر اعتباری است که همانطور که می‌توان آن را به دیگری واگذار کرد، می‌توان همان را پس گرفت؛ همانطور که در اصل آن اعتبار راه دارد، در مثل آن هم اعتبار قابل تصور است.

عمده سخن مستشکل این است که امر انتزاعی مال دانسته نمی‌شود بلکه باید یک امر خارجی باشد؛ و نیز قابلیت ضمان ندارد، چنانچه مثل در مورد آن قابل تصور نیست. پاسخ ما این است که این یک امر اعتباری است، نه انتزاعی که از خارج اخذ شده باشد. این امر اعتباری قابلیت ضمان نسبت به آن متصور است و مثل هم در مورد آن معنا دارد. مگر باید همه اموال از اعیان باشند؟ مگر مال حتماً باید عین خارجی باشد؟ الان بسیاری از اموال هستند که عین خارجی نیستند؛ مثلاً مالکیت‌های معنوی مثل حق التألیف، مال است و مالیت دارد و قابل واگذاری است، قابل دریافت قیمت به ازاء آن است.

لذا اشکال دوم قابل پاسخ است.

اشکال سوم این بود که قدرت خرید یک امر مبهم و مجهول و غیرقابل اندازه‌گیری است؛ طبق اشکال سوم، فرض گرفته شده حقیقت پول همان قدرت خرید است و مال هم هست و نیز مفروض این است که مشکلی در تعلق ضمان به آن نباشد؛ لکن مشکل دیگر این است که چنانچه بخواهیم آن را ارزش‌گذاری کنیم، چه معیاری برای ارزش‌گذاری و اندازه‌گیری آن وجود دارد؟ این یک امر مبهم و مجهول است؛ اندازه‌گیری قیمت و ارزش کدام کالا؟ حتی اگر یک کالای خاص را هم در نظر بگیریم، نوسانات در مورد آن ممکن است زیاد باشد اما در یک کالای دیگر چنین نوساناتی وجود نداشته باشد؛ ما اینجا چه چیزی را ملاک قرار بدهیم؟ قدرت خرید چه چیزی اینجا در نظر گرفته شود؟ به همین جهت گفته‌اند چون مبهم و مجهول است، قابل قبول نیست.

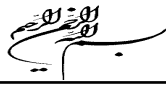
به نظر می‌رسد این اشکال را هم می‌توانیم پاسخ بدهیم؛ الان بالاخره قدرت خرید براساس شاخص‌هایی اندازه‌گیری می‌شود. همانطور که در گذشته هم توضیح داده شد، نرخ تورم با تغییرات قیمتی یک سبد کالایی اندازه‌گیری و معلوم می‌شود؛ ۳۵۹ کالا در یک دوره زمانی از نظر قیمت رصد می‌شوند و میانگین قیمت این ۳۵۹ کالا مثلاً در یک دوره یک ساله یا یک ماهه اندازه‌گیری می‌شود و آنگاه نرخ تورم یا نرخ رشد تورم کشف می‌شود؛ یک فرمولی دارد که این فرمول توسط صاحب‌نظران و متخصصان این فن و این رشته طراحی شده یا براساس تجربیاتی که طی سال‌ها کسب کرده‌اند. ما اگر یک راهی برای اندازه‌گیری قدرت خرید داشته باشیم، دیگر مشکلی نداریم. در اشکال سوم تمرکز بر عدم امکان اندازه‌گیری قدرت خرید است و ادعا می‌شود که ممکن است قیمت سبب‌زمینی در طول یک سال تغییر نکند، اما قیمت یک کالایی دو برابر شود. ما عرض کردیم مجموع کالاهای در یک دوره زمانی از نظر قیمتی محاسبه می‌شوند و میانگین آنها را به عنوان قدرت خرید لحاظ می‌کنند. پس این قابل اندازه‌گیری است و ابهام و مشکلی ندارد.

این یک راه عقلایی عرفی پذیرفته شده در همه دنیاست؛ حالا این اشکالش چیست؟ لذا اشکال سوم کاملاً قابل پاسخ است. بنابراین از این اشکالات، تنها اشکال اول به نظر ما وارد است؛ اما اشکال دوم و سوم قابل پاسخ است.

سؤال:

استاد: آیا به نظر شما حق با مستشکل است یا با مجیب؟ ... اینکه ناهمگونی در معیارهای اندازه‌گیری وجود دارد، مثلاً یکی با وزن، یکی با کیل، یکی با متر سنجیده می‌شود؛ این مشکلی ایجاد نمی‌کند. چون نظیر همین مشکل نسبت به پول‌های حقیقی هم وجود دارد. شما در پول‌های حقیقی مثل درهم و دینار، اگر ارزش مبادله‌ای آن را در نظر بگیرید، صرف نظر از ارزش مصرفی خود طلا و نقره، این گاهی در مقابل چیزی قرار می‌گیرد که معیار اندازه‌گیری آن وزن است؛ گاهی در مقابل یک چیزی قرار می‌گیرد که معیار اندازه‌گیری آن طول است؛ این چه مشکلی ایجاد می‌کند؟ شما با همان نگاه که درهم و دینار را به عنوان پول حقیقی، هم در مقابل معدودات، هم در مقابل مکمل، هم در مقابل موزون می‌پردازید و در ازای آن یک مقداری از اینها را دریافت می‌کنید، این پول‌ها همینطور است؛ چه اشکالی دارد؟ مگر آن وقتی که هنوز پول حقیقی نبود، رسید نبود، معاملات کالا به کالا بود، آن موقع ... نمک می‌داد و در مقابلش گندم می‌گرفت.

«والحمد لله رب العالمین»



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ دی ۱۴۰۳

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۶ رجب ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل اول - بررسی دلیل اول -

بررسی قسم دوم اشکال - بررسی اشکال اول - بررسی اشکال دوم

جلسه: ۲۸

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم دلیل اول که یک گروه برای اثبات ضمان در مورد کاهش ارزش پول ذکر کرده‌اند، ناظر به ماهیت و حقیقت پول است. البته شاید اولی این است که از این ادله تعبیر به طرق و راه‌های اثبات ضمان در مورد کاهش ارزش پول کنیم. به هر حال این دلیل یا این راه براساس نظریه قدرت خرید ارائه شده است. آراء قائلین به این نظریه مختلف است؛ این راه بر این اساس است که پول چیزی جز قدرت خرید نیست. همانطور که اشاره شد، این راه با راهی که شهید صدر و بعضی از شاگردان ایشان دارند، تفاوت‌هایی دارد که بعداً متذکر خواهیم شد.

چند اشکال نسبت به این طریق و راه مطرح شد؛ قسم اول از اشکالات متوجه ضمان می‌شود؛ یعنی متوجه خود نظریه نیست. ما این قسم از اشکالات را بررسی کردیم؛ سه اشکال بود که به دو تای از آنها فی الجمله پاسخ دادیم اما یک اشکال را گفتیم وارد است. اگر ما ملتزم شویم که حقیقت پول تنها قدرت خرید است و مثل هم فقط با قدرت خرید محقق می‌شود، اشکال اول قابل پاسخ نیست.

بررسی قسم دوم اشکال

قسم دوم اشکالات متوجه خود نظریه قدرت خرید است؛ یعنی اصل مبنا را زیر سؤال برده است. سه اشکال مربوط به این جهت بود؛ حالا می‌خواهیم ببینیم آیا این سه اشکال قابل پاسخ است یا نه.

بررسی اشکال اول (چهارم)

اشکال اول (چهارم) از قسم دوم اشکالات این بود که اگر بگوییم پول عبارت از قدرت خرید است، یک تالی فاسدی دارد و آن اینکه در پول، مال و مالیت مفهوماً و مصداقاً یکی شوند؛ در حالی که عند العرف مال یک چیز است و مالیت چیز دیگر. مال عبارت از ذات شیء است که اعم از عین و منفعت و حق و کلی فی الذمه است؛ ولی مالیت وصفی است انتزاعی، وصفی است که برای اشاره به مال به کار می‌رود؛ ما می‌گوییم این شیء دارای وصف مالیت است. تلقی عرف از مال و مالیت، این است که اینها دو چیز هستند؛ در حالی که اگر ما بگوییم پول عبارت از قدرت خرید است، لازمه‌اش این است که مال و مالیت یکی شود. شما می‌گویید پول (که برای اشاره به یک ذات است) عین قدرت خرید است؛ این یعنی اینکه مال عین مالیت است و این چیزی است که عرف آن را نمی‌پذیرد؛ عرف، مال و مالیت را یکسان نمی‌داند.

استاد: اگر ما بگوییم پول عبارت از قدرت خرید است، قدرت خرید هم یک وصف است؛ پس در واقع یعنی پول که عبارت از مال است، مساوی شده با قدرت خرید که یک وصف است.

این اشکال قابل پاسخ است؛ برای توضیح این اشکال، به مطلبی که در گذشته ذکر کردیم اشاره می‌کنم. ما در بیان فرق بین پول‌های حقیقی و پول‌های اعتباری عرض کردیم پول حقیقی دارای دو ارزش است؛ یکی ارزش مصرفی و استعمالی، و دیگری ارزش مبادله‌ای. یک ارزش درهم و دینار مصرفی است، چون طلا و نقره است؛ اما یک ارزش مبادله‌ای هم پیدا کرده است؛ یعنی واسطه شده برای مبادله، پول شده. پس هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای. اما پول‌های اعتباری مثل اسکناس، تنها ارزش مبادله‌ای دارند و ارزش مصرفی ندارند؛ این کاغذی که با رنگ و شمایل خاصی منتشر شده و یک عددی روی آن نوشته شده، خودش هیچ ارزش مصرفی ندارد؛ اما ارزش مبادله‌ای پیدا کرده است. ارزش مبادله‌ای به اعتبار معتبر برای این کاغذ محقق می‌شود؛ یعنی گفته‌اند این کاغذ با این عدد، معادل این مقدار کالا و خدمت است؛ یعنی با آن می‌توان این مقدار کالا یا خدمت دریافت کرد.

در پول‌های حقیقی مطلب از همین قرار است؛ یعنی ما یک مال داریم و یک مالیت. مال برای اشاره به ذات است؛ خود این درهم یک ذاتی دارد؛ قبل از اینکه ارزش مبادله‌ای پیدا کند، یک ارزش مصرفی داشته و عرف آن را مال می‌دانسته، سپس ارزش مبادله‌ای هم به آن اعطا شده است؛ این وصف یا مالیت به عنوان اینکه در برابر بعضی کالاها و خدمات قرار بگیرد، به آن یک ارزش مبادله‌ای داده است. پس در پول‌های حقیقی ما یک مال داریم و یک مالیت؛ این مالیت به عنوان یک وصف برای این مال تحقق پیدا کرده است. البته این حتی در غیر پول‌های حقیقی هم تحقق دارد؛ یعنی حتی یک کالایی که ارزش مبادله‌ای ندارد و هنوز به عنوان پول مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، هم مال دارد و هم مالیت؛ آن شیء به خاطر ارزش مصرفی خودش مال محسوب می‌شود. عرف هم وصف مالیت را برای آن شیء پذیرفته و می‌گوید این شیء دارای وصف مالیت است. در پول‌های حقیقی یا اصلاً به طور کلی در همه چیزهایی که مال محسوب می‌شوند، ما می‌توانیم یک ذاتی را تصویر کنیم و یک وصفی را برای آن ذات؛ لذا مال و مالیت دو چیز است.

اما پول‌های اعتباری کاملاً متفاوت است؛ در پول‌های اعتباری ما ذات نداریم، چیزی نداریم که دارای ارزش مصرفی باشد؛ یک تکه کاغذ را به عنوان فلان مقدار قدرت خرید اعتبار کرده‌اند و لذا دارای ارزش مبادله‌ای شده است. این ارزش مبادله‌ای جای آن ذات قرار گرفته است، آن هم به وسیله اعتبار؛ اعتبار، این توانایی و قدرت را دارد که ارزش مبادله‌ای و مالیت و این وصف را به عنوان یک امر حقیقی و وصف حقیقی قرار دهد و بگوید این مال است. چون مسئله، مسئله اعتبار است هیچ محذوری در این جهت پیش نمی‌آید. اینکه بگوییم در پول‌های اعتباری هم حتماً باید یک ذات و یک وصف داشته باشیم و دو چیز تصویر کنیم، اینطور نیست. چون یک امر اعتباری است و در امر اعتباری می‌تواند این وصف دارای یک حقیقتی شود و به عنوان مال پذیرفته شود.

این قلت

ممکن است کسی اشکال کند که اگر شما مالیت را به جای مال اعتبار کنید، مثلاً وصف نسبی را به جای ذات قرار بدهید، این

مانع معامله است؛ چون معاملات بر اعیان واقع می‌شود نه بر مالیت. مثلاً شما می‌خواهید یک کالایی را بخرید یا بفروشید؛ یک عینی را می‌بینید و معامله می‌کنید؛ مالیت که مورد معامله قرار نمی‌گیرد، بلکه خود مال معامله می‌شود؛ معامله بر اموال است، نه بر وصف اموال. اگر شما بگویید پول عبارت از قدرت خرید است، از آنجا که قدرت خرید یک وصف است، نمی‌شود بر آن معامله انجام شود و این قابل نقل و انتقال نیست، قابل واگذار کردن به دیگری نیست. مالیت مورد معامله قرار نمی‌گیرد، این مال است که مورد معامله قرار می‌گیرد. شما می‌گویید پول عبارت از قدرت خرید که وصف است؛ وصف که معامله نمی‌شود؛ ذات مورد معامله قرار می‌گیرد.

قلت

همانطور که در پاسخ به اصل اشکال گفتیم، سخن ما این است که در پول‌های اعتباری ما می‌بینیم معتبر، همین مالیت و همین قدرت خرید را به عنوان مال اعتبار کرده است. اگر پای اعتبار به میان آید، دیگر مشکلی نیست؛ معتبر می‌تواند قدرت خرید را که یک وصف نسبی محسوب می‌شود، بگوید مال است. این چه محذوری دارد؟ چه کسی گفته ما در پول‌های اعتباری هم باید یک ذات و یک وصف داشته باشیم ولو اعتباراً؟! همان وصف نسبی و اضافی به جای امر حقیقی نشسته و خود این تبدیل شده به یک مال؛ ما می‌گوییم این قدرت خرید شده مال.

البته این را اشاره کنم که نظر شهید صدر و نظر مرحوم آقای شاهرودی با این نظریه یک تفاوتی دارد و به همین جهت از بعضی از مشکلات این نظریه رهایی پیدا می‌کند. من بالا اشاره می‌گویم تا بعداً توضیح بدهم. یک وقت می‌گوییم پول عبارت از قدرت خرید است و لاغیر؛ یک وقت می‌گوییم عبارت است از این کاغذ با این عدد و قدرت خرید آن. اینها با هم فرق می‌کند؛ یعنی اینکه ما برای خود این عین و برای خود این کاغذ نقشی قائل باشیم یا نباشیم، این آثاری دارد و در مثلثیت و ضمان تأثیر دارد. طبق راه اول که الان ما آن را بررسی می‌کنیم، این کاغذ و این ورقه‌ای که روی آن نوشته شده یک میلیون ریال، هیچ نقشی ندارد؛ همه چیز به قدرت خرید برمی‌گردد. این خودش اشکالاتی را تولید می‌کند که بعداً اشاره خواهیم کرد. علی‌ایحال معتبر می‌تواند همان وصف نسبی و همان قدرت خرید را به عنوان مال اعتبار کند و آن را جای مال بنشاند؛ لازم نیست که حتماً یک ذات باشد.

پس اشکال اول به این ترتیب قابل پاسخ است.

بررسی اشکال دوم (پنجم)

اشکال دوم (پنجم) این بود که اگر قانون‌گذار می‌تواند قدرت خرید و توانایی خرید را به عنوان مال اعتبار کند، اگر مثلاً بانک مرکزی می‌تواند کاغذی که هیچ ارزشی ندارد را دارای وصف مالیت کند، یعنی این را تبدیل به چیزی کند که عقلاً نسبت به آن رغبت پیدا کنند و نیازهای خودشان را با آن مرتفع کنند. این معنایش آن است که قانون‌گذار چیزی را که عرض است، تبدیل به جوهر کند، و این محال است؛ چیزی که عرض است، نمی‌توان تبدیل به جوهر کرد؛ چون عرض اساساً یعنی چیزی که اگر بخواهد محقق شود، نیازمند موضوع است؛ اگر موضوع نباشد، محقق نمی‌شود. باید یک ذاتی باشد که این بر آن عارض شود؛ خودش ذات ندارد و باید بر یک ذاتی عارض شود. حالا قانون‌گذار این را تبدیل به ذات کند؛ اصلاً امکان ندارد چیزی که وابسته به یک ذات است و بدون ذات امکان تحقق ندارد، توسط قانون‌گذار تبدیل به ذات شود. عدم امکان تبدیل عرض به جوهر. همانطور که عرض شد این اشکال به اصل نظریه قدرت خرید متوجه می‌شود.

این اشکال هم وارد نیست؛ برای اینکه عدم امکان تبدیل عرض به جوهر، مربوط به تکوینیات است. در دایره اعتباریات همه چیز ممکن است؛ اصلاً قیاس تشریعیات به تکوینیات نادرست است؛ خلط تکوین به تشریع، خلط اعتبار و حقیقت، تسری دادن احکام حقیقت به امور اعتباری، درست نیست. یکی از اشکالاتی که بعضی از اعظم از جمله امام(ره) به مرحوم آقای آخوند و بعضی دیگر دارند، همین است که محقق خراسانی در بسیاری از موارد بین تشریع و تکوین خلط کرده است؛ احکام تکوین را در عالم اعتباریات جاری کرده، در حالی که اینها از دو وادی هستند. اساساً آن چیزهایی که در عالم تکوین مطرح است، مثل قانون علیت، قاعده الواحد لا یصدر الا عن الواحد، و کثیری از قواعد فلسفی که به لحاظ عالم تکوین مطرح است، اینها را نمی‌شود در عالم اعتبار وارد کرد. اصلاً مسئله علیت در عالم اعتبار یک معنای دیگری دارد؛ سببیت و مسببیت در عالم اعتبار مثل عالم واقع نیست که بگوییم این مثلاً سبب آن چیز است، همانطور که فکر می‌کنیم در عالم واقع آتش علت دود است. اصلاً سببیت یک معنای دیگری دارد؛ امام(ره) توضیح داده‌اند که وقتی می‌گوییم یک چیز سبب برای یک چیز دیگر است، یعنی چه. علی‌أیحال مستشکل در اشکال دوم می‌خواهد ضوابط عالم تکوین را در عالم اعتباریات پیاده کند. بله، در عالم تکوین و واقعیات، نمی‌شود چیزی که عرض است تبدیل به جوهر شود؛ اما اینجا مسئله فرق می‌کند؛ در عالم اعتبار این هیچ محذوری ندارد. چون ما آنجا چیزی به نام عرض و جوهر نداریم؛ بر فرض هم داشته باشیم، محذوری ندارد که ما اعتبار کنیم یک چیزی را که عرض است به عنوان جوهر. این چه محذوری دارد؟

به علاوه، ما گفتیم طبق فرض، قانون‌گذار قدرت خرید را که یک وصف نسبی محسوب می‌شود، با اعتبار می‌تواند تبدیل به مال کند؛ یعنی کأن یک چیزی که تا حالا عرض بود، این را به عنوان جوهر اعتبار کند؛ دست معتبر در این امور باز است. پس اساساً نباید مسئله اعتباریات و تشریع به تکوینیات و حقیقت قیاس شود.

این قلت

درست است عالم اعتبار با عالم حقیقت متفاوت است، درست است تشریعیات با تکوینیات نباید قیاس شود، اما به هر حال تشریعیات و اعتباریات هم ریشه در واقعیات و تکوینیات و حقایق دارند. به عبارت دیگر، اینها با هم ارتباط و تعامل دارند؛ درست است که تفاوت‌های جدی بین امور اعتباری و امور حقیقی وجود دارد، اما در عین حال کاملاً بیگانه هم نیستند. لذا فی‌الجمله یک تبعیت و تشابه و تطابقی بین عالم تشریع و اعتبار با عالم تکوین و حقیقت وجود دارد.

قلت

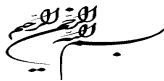
این سخن هم مردود است؛ برای اینکه خود همین که ما می‌گوییم یک تشابه و تطابق و تناسبی بین عالم اعتبار و عالم حقیقت وجود دارد، این خودش اول الکلام است؛ هیچ تناسبی ندارد. مثلاً اگر شما یک چیزی را اعتبار کردید برای یک امر، ضد آن را هم می‌توانید اعتبار کنید. اگر به خاطرتان باشد در مسئله اجتماع امر و نهی، مسئله تضاد احکام مطرح شد؛ گفتند این مستلزم تضاد بین احکام است. همان‌جا امام(ره) اشکال کردند که تضاد بین احکام ممتنع نیست. تضاد از بدیهی‌ترین اموری است که به واقعیات و تکوینیات مربوط است؛ ایشان می‌گویند در دایره اعتبار، تضاد بین احکام محذوری ندارد.

این قلت

اینجا یک اشکال دیگری مطرح می‌شود که این خودش می‌تواند به عنوان یک اشکال مستقل مطرح شود و می‌تواند در ادامه همین توضیحی که ما دادیم، ذکر شود. می‌گویند سلّمنا که امر اعتبار کاملاً جدای از حقیقت باشد؛ امر اعتباری به کلی با حقیقت

متفاوت باشد و اصلاً معتبر بتواند قدرت خرید را به عنوان مال اعتبار کند. سلّمنا که بتواند عرض را به عنوان جوهر اعتبار کند. اما مشکلی که اینجا وجود دارد این است که قدرت خرید یک امر ثابت نیست و دائماً در حال تغییر است. فرضاً معتبر و قانون‌گذار بتواند مالیت را به عنوان مال اعتبار کند و هیچ محذوری هم در یکی بودن مال و مالیت نباشد؛ حالا معتبر یک چیزی را به نام قدرت خرید اعتبار کرد که هذا مال؛ این وصف نسبی را به جای یک ارزش حقیقی نشاند، یک ارزش نسبی را به جای این مال قرار داد و گفت هذا مال؛ یک چیزی است که مال است و مالیت هم دارد؛ قدرت خرید، مال است. اما قدرت خرید تغییر می‌کند؛ مثلاً امروز قدرت خرید یک ارزش است و فردا یک ارزش دیگر است؛ قدرت خرید نوسان دارد. آیا شما ملتزم می‌شوید که با این نوساناتی که برای قدرت خرید پیدا می‌شود، اعتبار جدید محقق می‌شود؟ این از دو حال خارج نیست؛ اگر این قدرت خرید ثابت بماند فیها، اما اگر تغییر کند این قدرت خرید با اعتبار جدید یک ارزش دیگری پیدا کرده که ما چنین اعتباری را نمی‌بینیم؛ بدون اعتبار هم معنا ندارد که بخواهد تغییر کند. اگر شما می‌گویید همه چیز به دست معتبر است، اگر همه چیز را به اختیار قانون‌گذار می‌دانید، قانون‌گذار اول کار آمد و گفت این کاغذ و این اسکناس این مقدار قدرت خرید دارد و پول هم عبارت از این قدرت خرید است. شش ماه دیگر این قدرت خرید کمتر می‌شود؛ آیا اینجا می‌گویید یک اعتبار جدید پیدا شده است؟ یعنی قانون‌گذار برای بار اول گفته قدرت خرید این اسکناس صد هزار تومانی ۱۰ کیلو گوشت است؛ اما بعد از یک سال، ۵ کیلو گوشت است. آیا اینجا اعتبار جدیدی تحقق پیدا می‌کند؟ در حالی که ما می‌دانیم چنین اعتبار جدیدی محقق نشده است؛ تغییرات قدرت خرید تابع اعتبارات مختلف نیست. عرض کردم که این اشکال ظرفیت این را که مستقلاً به آن پرداخته شود.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۷ رجب ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل اول - بررسی دلیل اول -

بررسی قسم دوم اشکال - ادامه بررسی اشکال دوم - بررسی اشکال سوم

جلسه: ۲۹

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث پیرامون قسم دوم از اشکالاتی بود که به دلیل و راه اول برای اثبات ضمان در مورد کاهش ارزش پول اقامه شده است. قسم دوم مشتمل بر سه اشکال است؛ اشکال اول را در جلسه گذشته پاسخ دادیم. اشکال دوم ذکر شد و به آن پاسخ داده شد، لکن در ادامه دو این قلت مطرح شد که این قلت اول را پاسخ دادیم ولی پاسخ این قلت دوم باقی ماند.

اصل اشکال این بود که طبق نظریه قدرت خرید، وقتی که پول یا آن اسکناس اعتبار شود، با توجه به اینکه قدرت خرید عرض است نه جوهر، اگر قانون‌گذار آن را به عنوان پول اعتبار کند، معنایش آن است که عرض را به عنوان جوهر قرار داده و این ممکن نیست؛ چیزی که عرض است، یعنی برای تحقق نیازمند موضوع است، نمی‌تواند به عنوان چیزی که نیازمند موضوع نیست، اعتبار شود. پاسخ دادیم که این در امور اعتباری محذوری ندارد؛ نباید عالم اعتبار را با عالم تکوین مقایسه کرد. قواعد و ضوابط حاکم بر عالم تکوین و امور تکوینی، در عالم اعتبار جریان ندارد.

این قلت مطرح شد که بالاخره درست است که عالم تکوین و عالم تشریع نباید قیاس شوند، اما به هر حال عالم اعتبار هم به نوعی با عالم تکوین تشابه دارد؛ یعنی بالاخره ضوابطی که در عالم اعتبار جریان دارد، با قواعد عالم تکوین باید تناسبی داشته باشد؛ چون این دو عالم با هم ارتباط و تعامل دارند. ما پاسخ دادیم که این اول الکلام است؛ یعنی این تعامل و ارتباط به نحوی که ما ناچار شویم قواعد عالم اعتبار را به نوعی منطبق با عالم تکوین بدانیم، این هم محل اشکال است.

این قلت دومی مطرح شد که سلماً همه چیز در عالم اعتبار آسان باشد و دست معتبر باز باشد و اساساً بدون اینکه بخواهد توجهی به تکوین داشته باشد، هر گونه که می‌خواهد در امور اعتباری عمل کند. اما یک مشکل جدی وجود دارد و آن اینکه قدرت خرید که توسط معتبر به عنوان پول و مال اعتبار می‌شود، دائماً در حال نوسان و تغییر است. آیا صاحبان نظریه قدرت خرید به این ملتزم می‌شوند که در هر تغییری یک اعتبار جدید توسط معتبر صورت می‌گیرد؟ این چیزی است که ما در بین عرف و عقلا سراغ نداریم؛ یعنی عقلاً این نوسانات را به عنوان اعتبار جدید توسط معتبر نمی‌پذیرند. این حاکی از آن است که پول نمی‌تواند مساوی با قدرت خرید باشد.

قلت

این اشکال هم قابل رد است. چون قدرت خرید بدون تردید نوساناتی دارد؛ اشکالی قبلاً مطرح شد و آن اینکه ما نمی‌توانیم این قدرت خرید را اندازه‌گیری کنیم؛ مقیاس و معیاری برای قدرت خرید نداریم. به همین دلیل معلوم نیست ضمان به چیزی می‌خواهد

متعلق شود. این را قبلاً در قسم اول از اشکالات به عنوان اشکال سوم مطرح کردیم. این اشکال در جهاتی با آن اشکال تقریباً می‌تواند مشترک باشد؛ اینکه می‌گوید آیا نوسانات و تغییرات با اعتبار جدید صورت می‌گیرد یا نه، این در واقع می‌خواهد بگوید این نوسانات مانع پذیرش این نظریه است. منتها در قسم اول از جهت تعلق ضمان اشکال مطرح شد، اما اینجا خود نظریه را هدف گرفته، صرف نظر از اینکه به مسئله ضمان توجه شود. می‌گوید شما وقتی می‌گویید پول عبارت از قدرت خرید است و چیزی جز قدرت خرید نیست و این را تابع اعتبار معتبر می‌دانید، لازمه‌اش این است که قدرت خرید که تغییر می‌کند، آن هم در هر تغییری یک اعتبار جدید صورت بگیرد؛ چون قدرت خرید خود به خود نمی‌تواند پول شود. طبق نظر این گروه، این معتبر است که به این پول، مقدار معینی از قدرت خرید می‌دهد؛ یعنی می‌گویند این مساوی با این مقدار قدرت خرید است. اگر قدرت خرید افزایش یا کاهش پیدا کرد، اینجا باید اعتبار جدیدی در کار باشد، در حالی که هیچ کسی نمی‌گوید اینجا یک اعتبار جدیدی واقع شده است. ما هیچ نشانه‌ای از اینکه اعتبار جدید صورت گرفته باشد، نمی‌بینیم. اعتبار جدید معمولاً اعلام می‌شود؛ مثلاً قانون‌گذار می‌گوید از امروز این اوراق و با این اعداد، این مقدار ارزش دارد؛ در حالی که شما طی سال‌های سال هم این اعتبار جدید را نمی‌بینید اما دائماً ارزش و آن قدرت و توانایی خرید با این پول تغییر می‌کند. این نشان می‌دهد که این نظریه قابل قبول نیست. عرض کردم که این هم می‌تواند به عنوان یک اشکال مستقلاً توسط کسی مطرح شود و متوجه اصل نظریه باشد.

همانطور که ما در پاسخ اشکال سوم از قسم اول اشکالات گفتیم، قدرت خرید تابع علل و عواملی است. وقتی معتبر و قانون‌گذار برای یک واحد پولی یک قدرت خریدی قرار می‌دهد و آن را اعتبار می‌کند، این تابع عوامل مختلف می‌تواند ثابت باشد یا تغییر کند؛ عوامل بسیاری در حفظ این قدرت دخیل هستند؛ فراوانی و کمیابی می‌تواند باعث تغییر این قدرت و توانایی شود. مثلاً اگر جنگ و قحطی پیش آید، تقاضا زیاد شود و عرضه کم، قهراً این قدرت کاهش پیدا می‌کند؛ این یک امر طبیعی است. عوامل طبیعی مثل قحطی و زلزله را کنار بگذاریم؛ جنگ یک عامل غیرطبیعی است، یا اینکه اصلاً نه قحطی و نه جنگ و نه زلزله، هیچ کدام نباشد؛ حاکمان سیاست‌های نادرستی داشته باشند و این باعث کاهش قدرت خرید شود و ارزش پول کم شود؛ به هر حال این تغییرات تابع عوامل مختلف است. همه اینها تحت یک عنوانی با نام نرخ تورم یا کاهش ارزش پول از آنها یاد می‌شود که با روشی قابل محاسبه است. ما اگر ببینیم مثلاً در یک ماه یا یک سال این تغییرات اتفاق می‌افتد، یا به سبب عوامل طبیعی یا غیرطبیعی، خود این با یک روشی قابل محاسبه است و میزان کاهش ارزش پول قابل اندازه‌گیری است. این کاهش درست است که به یک معنا ممکن است یک اعتبار جدید محسوب شود؛ یعنی مثلاً صد هزار تومان سال گذشته آن قدرت خرید را داشت ولی امسال این قدرت خرید را دارد. الان دیگر اعتبار جدیدی توسط معتبر صورت نگرفته است. اعتبار مستقیم جدید صورت نگرفته ولی از دید همان قانون‌گذار آن روش و فرمولی که برای محاسبه نرخ تورم وجود دارد و بر آن اساس امکان اندازه‌گیری قدرت خرید وجود دارد، آن خودش مثل یک اعتبار مستمر است؛ یعنی دیگر لازم نیست قانون‌گذار و معتبر هر از گاهی اعتبار جدیدی را اعلام کند، بلکه یک اعتبار اولی ما داریم که پایه و اساس پول را تشکیل می‌دهد؛ یک واحد پولی را قرار می‌دهند، این واحد پولی از دید قانون‌گذار مثلاً این مقدار قدرت خرید برای آن قابل تصور است. اما یک اعتبار ثانوی یا اعتباری در طول اعتبار اولی به صورت غیر مستقیم شکل گرفته است؛ همین که یک روشی را برای محاسبه مستمر قدرت خرید پول قرار می‌دهند،

این یعنی تعبیه یک روش یا نهاد درونی که به منزله اعتبار جدید است.

پس اعتبار لزوماً نباید مستقیم و مباشرتاً و هر از گاهی توسط قانون‌گذار صورت بگیرد؛ مثلاً ماه به ماه بگوید این معادل اینقدر توانایی و قدرت خرید است. یک پایه و اساسی قرار داده شده، اما در ادامه با آن فرمولی که وجود دارد، گویا اعتبار جدید واقع می‌شود. حالا درست است که آن فرمول و روش را خود قانون‌گذار ابداع نکرده و دانشمندان اقتصاد و اقتصاددانان و متخصصین این را در نظر گرفته‌اند و عرف هم این را پذیرفته است؛ همان از دید قانون‌گذار به رسمیت شناخته شده است. لذا این خودش به منزله یک اعتبار جدید است؛ منتها همانطور که عرض کردم می‌شود یک اعتبار ثانوی و یک اعتباری در طول آن اعتبار اولی. بنابراین از این جهت محذوری ندارد.

سؤال:

استاد: می‌گویند مثلاً اینها این کاغذ را که روی آن این عدد نوشته شده، در زمانی که این را اعتبار کرده‌اند، این معادل یا مساوی با این مقدار قدرت خرید است از دید آنها این مثلاً یک نشانه است؛ یعنی موضوعیت ندارد، یک راهنما و طریق است ... از دید اینها پول غیر از قدرت خرید چیزی نیست؛ کسانی که می‌گویند پول قدرت خرید است، کلی قدرت خرید را نمی‌گویند؛ قدرت خرید یک امر کلی مبهم نیست که بگوییم همیشه این است؛ منظور قدرت خرید معین است ... کاغذی که روی آن عدد ده هزار نوشته، کاغذی که روی آن عدد صد هزار نوشته، کاغذی که روی آن عدد یک میلیون نوشته شده، اینها همه قدرت خرید است ولی هر کدام از اینها یک حدی از قدرت خرید است؛ همه اینها اعتبار شده است و الا ما اینجا نزاع مفهومی نداریم. معتبر اعتبار کرده، یعنی گفته این کاغذ این اندازه قدرت خرید دارد؛ آن کاغذ آن اندازه قدرت خرید دارد. پس قدرت خرید معین اعتبار شده، نه کلی قدرت خرید. آن کاغذ با آن رنگ و با آن عدد به ازاء این قدرت و نمایانگر این قدرت است، این صرفاً نمایانگر است. این تا حالا معادل این مقدار خرید بوده، بعد از یک سال افت کرده؛ باز هم می‌توانیم بگوییم قدرت خرید تغییر نکرده است؟ قطعاً تغییر کرده است؛ این قدرت خرید معین بالاخره نشانه لازم دارد؛ آن کاغذ نشانه این بود. الان همان کاغذ نشانه نصف این است؛ پس قدرت خرید تغییر کرده است بعضی از اشکالاتی که متوجه این نظر است، باعث شده که آقای صدر و مرحوم آقای شاهرودی یک گام جلو بروند و برای فرار از این اشکال حرف دیگری بزنند؛ آنها می‌گویند اینطور نیست که این کاغذ هیچ مدخلیتی نداشته باشد، آن هم در مثلیت دخیل است (که این را عرض خواهیم کرد).

بررسی اشکال سوم (ششم)

اشکال سوم (ششم) از قسم دوم این بود که طبق نظریه قدرت خرید، مالک اسکناس در واقع مالک یک قدرت خرید معین است، نه مالک اسکناس؛ چون اسکناس چیزی نیست. اسکناس با هویت معین، با عدد و رقم مشخص، آن شماره سری و آن چیزهایی که روی آن نوشته شده، این اصلاً مملوک نیست؛ قدرت خرید آن مملوک است. یعنی کسی که دارنده اسکناس است، مالک این ورقه نیست بلکه مالک قدرت خرید این ورقه است. این در واقع اشکال به این نظریه است، از حیث مالکیت؛ یعنی می‌گوید اگر مالک قدرت خرید باشد، با فقدان و از بین رفتن اسکناس نباید آن قدرت خرید از بین برود؛ قدرت خرید مثل کاغذ نیست که بسوزد. اگر این کاغذ خودش مملوک بود، با سوختن و با سرقت از بین می‌رفت. اما وقتی شما می‌گویید این کاغذ اساساً دخالتی ندارد، مثل سفته‌ها و بعضی از اسناد، اگر از بین برود ما به ازائش که از بین نمی‌رود؛ این صرفاً نمایانگر آن بوده است. او باید

بتواند این قدرت خرید را مطالبه کند، در حالی که هیچ کسی او را صاحب حق مطالبه نمی‌داند. اگر اسکناس از بین رفت، کسی می‌تواند به بانک برود یا پیش کسی برود که آن اسکناس را به او داده، بگوید اسکناس من از بین رفته ولی قدرت خرید من باقی است و این قدرت خرید را به من بدهید؟ کسی به این حرف اعتنا نمی‌کند. این نشان می‌دهد که این نظریه از اساس اشکال دارد؛ یعنی اگر ما حقیقت پول را قدرت خرید بدانیم، با این مشکل مواجه می‌شویم. نسبت به ملکیت آن گرفتار مشکل می‌شویم. در اشکال اول مسئله این بود که اگر پول عبارت از قدرت خرید باشد، نمی‌توان معامله بر آن واقع کرد، چون معامله باید بر عین و یک ذات باشد. لذا گفته‌اند معامله بر آن ممکن نیست. اینجا می‌خواهد بگوید اگر شخص دارنده اسکناس مالک قدرت خرید معین باشد، با از بین رفتن اسکناس، باید مالکیت او بر قدرت خرید معین محفوظ بماند، در حالی که ما می‌بینیم این چنین نیست. این نشان می‌دهد که اصل این نظریه مشکل دارد.

به نظر می‌رسد این اشکال بر این راه حل وارد است. یعنی اگر ما برای این کاغذ و برای اسکناس هیچ نقشی قائل نباشیم و دارنده اسکناس را فقط مالک قدرت خرید بدانیم، با این مشکل مواجه خواهیم بود. اساساً همین اشکال که در واقع اشکال ششم است و آن اشکال اول از قسم اول، نسبت به راه حل اول برای اثبات ضمان وارد است. اشکال اول این بود که اگر قدرت خرید افزایش پیدا کند، آیا براساس این نظریه می‌توان به مقدار افزوده شدن قدرت خرید از مقدار ضمان کاست؟ کسی ملتزم به این نیست. این اشکال هم برمی‌گردد به مسئله ملکیت قدرت خرید. این دو اشکال به نظر می‌رسد در راه حل اول قابل پاسخ نیست.

برخی از این اشکالاتی که قابل پاسخ نبود و به نظر می‌آید وارد است، باعث شده که یک راه دیگری کامل‌تر از این راه نه متباین، طی شود به گونه‌ای که این اشکالات متوجه نباشد. یعنی شالوده راه دوم و دلیل دوم همین قدرت خرید است، ولی با یک اضافه، این اضافه‌ای راه بعضی از این اشکالاتی که گفتیم قابل پاسخ نیست را سد می‌کند. اصل این راه را مرحوم شهید صدر فرموده و البته به وسیله شاگرد ایشان مرحوم آقای شاهرودی پخته‌تر شده و به عنوان یک راه مستقل ارائه شده است؛ در آن کتاب هم به عنوان راه حل هفتم (المحاولة السابعة) مستقلاً ارائه شده است. الان وقت نیست که وارد بیان این راه حل شویم. ضمن اینکه راه دوم و دلیل دوم با راه اول و دلیل اول نزدیک است، اما تفاوت مهمی دارد که به نوعی برای جلوگیری از ورود این دو اشکالی است که اینجا قابل پاسخ نبود. همانطور که اول بحث گفته شد، اگر بخواهیم اینها را با هم دسته‌بندی کنیم، اینها همه از معتقدان به نظریه قدرت خرید محسوب می‌شوند؛ هم راه حل اول، هم دوم، اینها قائل به این هستند که پول عبارت از قدرت خرید است. اما همانطور که گفتیم تفاوت‌هایی بین اینها وجود دارد که ان شاء الله در راه حل دوم آن را بیان خواهیم کرد و اشکالات آن را ذکر می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۲ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۰ رجب ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقا - دلیل دوم (راه دوم) - تبیین راه دوم -

خلاصه استدلال - تفاوت‌های راه اول و راه دوم - تفاوت اول - تفاوت دوم

جلسه: ۳۰

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل دوم (راه دوم)

تا اینجا دلیل اول یا راه اول برای قول به ضمان کاهش ارزش پول را مورد بررسی قرار دادیم. دلیل دوم یا راه دوم همانند دلیل اول یا راه اول مربوط به ماهیت پول است؛ چون ما عرض کردیم ادله یا طریقی که برای ضمان کاهش ارزش پول ذکر شده، چند دسته است. یک دسته مربوط به خود موضوع است، یعنی پول؛ خود این دسته اول بر سه نوع است. برخی با اتکا به ماهیت پول خواسته‌اند ضمان را نتیجه بگیرند و برخی با توجه به کارکردهای پول و همچنین نوع سوم هم از یک جهت دیگر. دلیل و راه اول با توجه به موضوع یعنی پول آن هم نوع اول، یعنی ماهیت پول، به دنبال اثبات ضمان کاهش ارزش پول بود. ملاحظه فرمودید مبنای دلیل یا راه اول این است که حقیقت پول را قدرت خرید می‌داند و لاغیر، این راه مبتلا به اشکالاتی بود که ما به برخی از این اشکالات پاسخ دادیم و گفتیم شاید یکی دو اشکال طبق راه اول بی‌پاسخ است.

تبیین راه دوم

راه دوم هم بر همین مبناست اما با تفاوت‌هایی؛ یعنی طبق راه دوم یا دلیل دوم، حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است؛ این هم مثل راه اول پول را همان قدرت خرید می‌داند، اما یک ضمیمه‌ای دارد که من این را توضیح می‌دهم و نکاتی که در این راه برجسته است و باید گوشزد شود را ذکر می‌کنم؛ به علاوه، تفاوتی که با راه اول دارد را هم بیان خواهم کرد. آنگاه به سراغ اشکالاتی می‌رویم که هم خود صاحبان این نظر مطرح کرده و پاسخ داده‌اند، و هم دیگران به آنها متوجه کرده‌اند. برخی از این اشکالات همان اشکالاتی است که در راه اول ذکر شد. قائلین به این راه، شهید صدر و شاگرد ایشان مرحوم آقای شاهرودی است. من اشاره‌ای می‌کنم به سخن شهید صدر و البته توضیحی که شاگرد ایشان در تثبیت نظر شهید صدر بیان کرده‌اند.

به نظر شهید صدر، پول عبارت از همان قدرت خرید است؛ قدرت خرید در واقع ارزش مبادله‌ای پول را تشکیل می‌دهد. پول که در کلمات ایشان بیشتر به عنوان اسکناس ذکر شده، ارزش استعمالی ندارد؛ ارزش این پول عبارت از ارزش مبادله‌ای آن است و تفاوت اساسی اسکناس و پول‌های اعتباری با پول‌های حقیقی مثل درهم و دینار در همین است. درهم و دینار به عنوان پول حقیقی، دارای ارزش مصرفی و استعمالی هم هستند؛ یعنی اگر اینها به عنوان پول اعتبار نمی‌شدند، به خاطر جنس خودشان یعنی طلا و نقره، دارای ارزش بودند. از نظر عرف و عقلا صفت حقیقی درهم و دینار، خود آن طلا و نقره است؛ لکن ارزش مبادله‌ای هم به آن اضافه شده است. لذا حتی اگر از اعتبار هم بیفتد و از دور خارج شود، اما صفت حقیقتی آن باقی می‌ماند و

ارزش مصرفی و استعمالی آن که عبارت از یک مقدار طلا یا نقره است، ارزش دارد ولو اینکه به عنوان سکه رایج هم تلقی نشود. لکن پول‌های اعتباری و اسکناس این چنین نیستند؛ صفت حقیقی پول‌های اعتباری همان ارزش مبادله‌ای آنهاست. یعنی همان توان خرید و آن مقدار کالایی که به ازاء این پول می‌تواند خریداری کند؛ مقدار کالا یا خدمتی که در یک واحد معین قابل اخذ است.

به نظر شهید صدر پول اعتباری مثلی است و مثلثیت آن هم تنها در قدرت خرید نیست، بلکه مثل این پول عبارت است از آن مقدار معین به ضمیمه قدرت خرید. لذا مثلثیت این پول تنها در این کاغذ و عددی که روی آن نوشته شده نیست، بلکه این کاغذ و عدد یا واحدی که روی پول نوشته شده است، به ضمیمه توان و قدرت خرید یا ارزش مبادله‌ای آن است. این همان اضافه‌ای است که نسبت به راه اول در اینجا وجود دارد.

طبق نظر شهید صدر این یک پول اعتباری محض است که تنها با اعتبار دولت یا قانون‌گذار پدید آمده و پشتوانه‌ای هم ندارد؛ دیگر چیزی مثل طلا و نقره پشتوانه آن محسوب نمی‌شود، بلکه تنها با الزام دولت و حکومت به جریان افتاده است.

به نظر ایشان اگر ما پول را عبارت از قدرت خرید بدانیم و مثلثیت آن را متقوم به قدرت خرید به ضمیمه آنچه بر روی کاغذ مکتوب شده، یعنی آن واحد معینی که روی کاغذ نوشته شده، بدانیم، قهراً با کاهش ارزش پول، اگر مقتضی یا متلف بخواهد مثل آن را بپردازد، باید قدرت خرید آن را هنگام پرداخت در نظر بگیرد. حالا اینکه این چگونه محاسبه شود و اگر مثلاً قدرت خرید افزایش پیدا کند چه اتفاقی می‌افتد، این را در ادامه توضیح می‌دهیم.

این خلاصه‌ای از نظر شهید صدر است؛ همانطور که ملاحظه می‌فرمایید، طبق این نظر پول اعتباری یا اسکناس همان قدرت خرید است. پس این راه هم با اتکا به تحلیل ماهیت پول می‌خواهد ضمان را ثابت کند؛ از این جهت مثل راه اول است. اما از این جهت که مثلثیت را تنها به قدرت خرید نمی‌داند، بلکه عدد مکتوب روی کاغذ را هم در نظر می‌گیرد، یک تفاوتی با آن راه اول پیدا می‌کند. این اجمالی از راه دوم است که البته مرحوم آقای شاهرودی آن را پخته‌تر کرده و توضیح بیشتری داده است؛ هم در کتاب الخمس، هم در قرائات فقهیه معاصره (که من قبلاً آدرس آن را داده‌ام) و هم در مقاله‌ای که به نام ایشان در بعضی از مجلات منتشر شده، آورده‌اند. البته آنچه که به عنوان یک مقاله آورده‌اند، بیشتر ترجمه همان مطلبی است که در کتاب قرائات فقهیه معاصره ذکر کرده‌اند.

خلاصه استدلال

خلاصه استدلال ایشان این است که:

۱. حقیقت پول همان قدرت خرید است.

۲. پول و اسکناس مثلی است.

۳. کسی که مالی را تلف کرده یا از دیگری قرض گرفته، باید مثل آن را به صاحب مال یا طلبکار برگرداند.

۴. قدرت خرید، وصف حقیقی و مقوم پول اعتباری است. پول اعتباری به قدرت خرید قوام پیدا می‌کند. یک صد هزار تومانی که امروز قدرت خریدش نسبت به صد هزار تومانی سال گذشته نصف شده، وصف مقوم صد هزار تومان سال گذشته را ندارد و لذا مثل آن محسوب نمی‌شود.

نتیجه این مقدمات این است که اگر کسی در بازپرداخت قرض صرفاً به خود این صد هزار تومان اکتفا کند و در حالی که قدرت خرید آن نصف شده، اداء دین نکرده و ذمه او همچنان مشغول است؛ چون کسی که بدهکار است باید مثل همان بدهکاری را ادا کند. وقتی یک چیزی را بدهد غیر از آنچه که در گذشته بوده، طبیعتاً اداء دین نکرده است؛ او باید آن شیء و مال را با همان وصف مقوم آن برگرداند، وصف مقوم یک اسکناس صد هزار تومانی، قدرت خرید آن به اضافه مقدار آن است. اگر این قدرت خرید کاهش پیدا کند و او بخواهد همان صد هزار تومان را بدهد، این دیگر فاقد آن وصف مقوم و وصف حقیقی است، و کأن یک چیز دیگری را دارد تحویل می‌دهد؛ لذا اداء دین نیست.

این خلاصه استدلال است که متشکل از چهار مقدمه و یک نتیجه است.

تفاوت‌های راه اول و راه دوم

تفاوت اول

هر دو راه می‌گویند پول عبارت از قدرت خرید است؛ هر دو راه می‌گویند قدرت خرید وصف حقیقی پول و وصف مقوم پول اعتباری است؛ هر دو با تکیه بر ماهیت پول طریق خودشان را ارائه می‌دهند. اما در راه اول از مقدار و عدد و واحد معین غافل هستند و اصلاً کأن در مثلثیت برای آن نقشی قائل نیستند؛ لذا اشکال اولی که مطرح شد ناظر به همین جهت بود که اگر شما می‌گویید پول عبارت از قدرت خرید است، به فرض محال که قدرت خرید دو برابر شود، آیا شما قائل هستید که بدهکار می‌تواند نصف آن پولی را که قبلاً قرض کرده برگرداند؟ این اشکالی بود که آنجا متوجه این راه بود. طبق راه دوم، آن عدد معین و آن مقدار و آن اسکناس کاغذی، خودش در مثلثیت دخیل است؛ کأن مثل یک اسکناس صد هزار تومانی عبارت است از یک اسکناس صد هزار تومانی به علاوه قدرت خرید آن. لذا اگر قدرت خرید اسکناس صد هزار تومانی افزایش پیدا کند، یعنی مثلاً شما سال گذشته با صد هزار تومان می‌توانستید ده کیلو گوشت بخرید، امسال با صد هزار تومان می‌توانید بیست کیلو گوشت بخرید؛ اینجا درست است که قدرت خرید افزایش پیدا کرده ولی شما نمی‌توانید بگویید حالا که قدرت خرید این صد هزار تومان بیست کیلو گوشت است، من پارسال که صد هزار تومان از او گرفتم می‌توانست با آن ده کیلو گوشت بخرد، امسال هم باید قدرت خرید ده کیلو گوشت را به او بدهم، یعنی پنجاه هزار تومان. نه! آن قدرت خرید به ضمیمه آن عدد صد هزار تومان مثل محسوب می‌شود؛ یعنی عدد موضوعیت دارد؛ آن اسکناس موضوعیت دارد. این به ضمیمه قدرت خرید، مثل آن پولی می‌شود که او قرض گرفته یا تلف کرده است. این یک تفاوت اساسی است.

تفاوت دوم

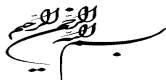
شهید صدر معتقد است پول‌های اعتباری غیر از ارزش مبادله‌ای، ارزش دیگری ندارند. مصرف استعمالی ندارند، و تنها مصرف مبادله‌ای دارند. پول یا کاغذی که اعتبار شده به عنوان پول، صرفاً با آن می‌شود مبادله کرد و این واسطه در مبادله است. لذا اگر آن ارزش و قدرت خرید کم شود، کسی که این پول را قرض کرده یا تلف کرده، ضامن است. ایشان مثال می‌زند و می‌گویند اگر کسی در کنار چاه آب شرب یک شخص، چاه فاضلاب حفر کند، به طور کلی رغبت مردم به استفاده از آبی که از این چاه بیرون می‌کشند کم می‌شود، ولو خارجاً هیچ تأثیری در آن نداشته باشد؛ یعنی این آب را به آزمایشگاه برده باشند و بگویند که واقعاً آن فاضلاب هیچ تأثیری روی آب این چاه نگذاشته، اینجا می‌گویند کاری که این شخص کرده و چاه فاضلاب ایجاد کرده، باعث

یک نقص در چاه آب شده و رغبت مردم به این آب کم شده و لذا ضامن است؛ می‌گویند این مورد ضمان است. چون اگر کسی در منفعت استعمالی یک کالا نقص ایجاد کند، ضامن است؛ با اینکه به حسب واقع هیچ نقصی در آن ایجاد نشده است. تفاوت اینها را دقت کنید؛ می‌گوید اما اگر کسی باعث شود آب زیاد شود، عرضه آب زیاد شود و این عرضه زیاد موجب کاهش رغبت عمومی به آب این چاه شود و آب ارزان شود، این مورد ضمان نیست. ارزان شدنی که ناشی از عرضه زیاد کالا باشد، فرق می‌کند با ارزان شدنی که ناشی از ایجاد یک نقص و کاهش رغبت مردم شود. لذا می‌گوید در صورت دوم اگر کسی با عرضه زیاد آب باعث کاهش قیمت آب شود، ضامن نیست؛ اما اگر کسی مثلاً با ایجاد چاه فاضلاب کنار چاه آب باعث کاهش رغبت مردم شود، ضامن است. این دو با هم فرق می‌کند؛ فرق آن چیست؟ می‌گوید در اولی در منفعت استعمالی آب نقص ایجاد کرده و باعث کاهش ارزش این آب شده، اما در دومی در منفعت استعمالی این آب نقصی ایجاد نکرده است.

ایشان یک مثال دیگر می‌زند و می‌گوید فرض کنید یک خانه مسکونی را برای اجاره یا فروش گذاشته باشند؛ کسی شایعه کند که این خانه محل سکونت اجنه است، طبیعتاً رغبت به خرید این خانه کم می‌شود. این شایعه باعث می‌شود که مردم نسبت به خرید این خانه بی‌رغبت شوند؛ طبیعتاً خانه‌ای که خیلی متقاضی برای خرید نداشته باشد، قیمت آن افت پیدا می‌کند. این کاهش قیمت مورد ضمان است؛ کسی که با شایعه‌سازی باعث کم شدن رغبت عمومی به این خانه شده، ضامن است؛ با اینکه نه خرابی ایجاد کرده، نه خسارتی به این خانه زده. اما اگر فرض کنید کسی با عرضه خانه‌های ارزان‌تر باعث کاهش ارزش این خانه شود، او ضامن نیست.

ایشان کأن می‌خواهد بگوید کاری که انسان انجام می‌دهد، اگر باعث کاسته شدن از منفعت استعمالی و ایجاد نقص در منفعت استعمالی شود، ضامن است؛ اما اگر کار او باعث نقص در منفعت استعمالی نباشد و منفعت به قوت خودش باقی باشد، ضامن نیست. ایشان با توجه به این مثال‌ها، در مورد پول‌های اعتباری یک نتیجه‌ای می‌گیرد که ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۳ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۱ رجب ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) - تبیین راه دوم -

خلاصه استدلال - تفاوت‌های راه اول و راه دوم - تفاوت سوم - تفاوت چهارم - بررسی راه دوم - اشکال اول - پاسخ

جلسه: ۳۱

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل دوم یا راه دوم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول بود؛ این نظریه را شرح مختصری دادیم و استدلال این گروه را تبیین کردیم. عرض کردیم استدلال آنها مبتنی بر چهار مطلب است؛ یکی اینکه حقیقت و ماهیت پول عبارت از قدرت خرید است. دوم اینکه پول مثلی است؛ سوم اینکه کسی که مال دیگری را تلف کند یا قرض بگیرد، باید مثل آن را ادا کند؛ چهارم اینکه قدرت خرید وصف مقوم مثلث است ولی مثل تنها به قدرت خرید محقق نمی‌شود، بلکه عین تلف شده یا قرض داده شده (که در بحث ما عبارت از اسکناس با عدد معین است) در مثلث دخیل است. سپس به برخی تفاوت‌های راه اول و راه دوم اشاره کردیم؛ دو تفاوت را ذکر کردیم. تفاوت اول اینکه طبق این راه علاوه بر دخالت قدرت خرید در مثلث، خود آن عین هم مدخلیت دارد؛ یعنی عدد و رقم اسکناس تلف شده یا قرض داده شده هم باید هنگام اداء دین لحاظ شود. همچنین گفتیم این پول (که یا اسکناس کاغذی است یا پول اعتباری) اگر وصف استعمالی آن که به وصف حقیقی تبدیل شده دچار منقصت شود، در این صورت ضمان ثابت است. مثلاً اگر ارزش پول کاهش پیدا کند لکن به دلیل خلق پول توسط دولت یا سیاست‌های دولت اعتبارکننده و صادرکننده پول موجب کاهش ارزش شود، در این صورت ضمان ثابت است؛ اما اگر ارزش پول به واسطه زیادی عرضه کاهش پیدا کند، در این صورت ضمان ثابت نیست. این تفاوتی است که در این راه وجود دارد. مثلاً به خاطر اینکه یک سال عرضه جهانی زیادتر از تقاضا باشد، طبیعتاً موجب کاهش قیمت می‌شود و منقصت در آن پدید می‌آید؛ این ربطی به ارزش پول ندارد. لذا اینجا ضمان ثابت نیست.

تفاوت سوم

تفاوت سوم این است که اگر گرانی کالا به دلایل دیگری غیر از تورم داخلی یک کشور باشد و در سطح جهانی همه چیز به طور متوازن گران شود، مثلاً مشکلی مانند کرونا پیش آید و در همه دنیا تورم به وجود بیاید، اینجا افزایش قیمت کالاها در مقایسه با پول هر کشوری است؛ یعنی در همه دنیا این اتفاق افتاده، نه در یک کشور خاص. اینجا هم ارزش پول کاهش پیدا کرده، ولی ضمان ثابت نیست؛ چون ضمان در صورتی ثابت است که خود آن پول کاهش ارزش پیدا کند، نه همه پول‌ها.

سؤال:

استاد: مثلاً تورم جهانی به وجود بیاید ... فرق نمی‌کند؛ صریح عبارت ایشان است: «پس هرگاه کاهش ارزش پول در نتیجه گرانی همه یا بیشتر کالاها بر اثر کمبودشان یا علت‌های دیگر باشد که نشانه‌اش افزایش قیمت کالاها در مقایسه با هرگونه پول

است نه تنها پول یک کشور، چنین کاهشی در ارزش پول به عهده ضامن نمی آید؛ چراکه این مالیت افزایش یافته ارتباطی به مالیتی که پول در عهده نشانگر آن است ندارند. در برابر این حالت اگر کاهش ارزش پول در اثر دگرگونی ارزش پول در نتیجه ناتوانی اقتصادی سازمان صادرکننده باشد، مورد ضمان خواهد بود. ... ما فعلاً نقل می کنیم ... می گوید همه یا بیشتر کالاها ... می خواهد بگوید گاهی افزایش مالیت اشیاء یا به تعبیر دیگر کاهش ارزش پول، ناشی از این است که در داخل یک کشور توان اقتصادی کاهش پیدا می کند؛ یک دولت دست به چاپ پول بی پشتوانه و بی دلیل می زند و خلق پول می کند؛ این موجب تورم می شود و نهایتاً ارزش پول کاهش پیدا می کند. این به اعتبار اینکه معلول تصمیم و سیاست این دولت است، ضامن است؛ اما اگر در سطح جهانی به هر دلیلی این اتفاق بیفتد و همه پول ها با هم کاهش ارزش پیدا کنند، ولو تصور اینکه میزان کاهش ارزش همه پول ها در یک حد و اندازه باشد، مشکل است، ... مگر فرض افزایش قدرت خرید تحقق خارجی دارد؟ ندارد ... آن هم در یک برهه بود که آن را هم نگذاشتند دوام پیدا کند. لذا شما نمی توانید در دهه های اخیر موردی پیدا کنید که قدرت خرید افزایش پیدا کرده باشد. ... اینکه جلوی روند کاهش ارزش پول را بگیرند، به یک معنا غیر از افزایش قدرت خرید است؛ آنجا تورم کنترل می شود. آن چیزی که مهم است این است که شتاب کاهش ارزش پول کنترل می شود؛ طبیعتاً این عواقب را دارد. ...

پس ایشان می گوید هرگاه کاهش ارزش پول در نتیجه فلان باشد، ضمان نیست؛ اما اگر کاهش ارزش پول در اثر دگرگونی ارزش پول در نتیجه ناتوانی اقتصادی سازمان صادرکننده باشد، مورد ضمان خواهد بود. بالاخره ایشان بین دو فرض و دو حالت فرق می گذارد. ... مثال هایی که در جلسه گذشته از شهید صدر ذکر کردم، برای همین بود؛ می گوید اگر به دلیل عرضه زیاد رغبت مردم به چیزی کم شود، این نقص محسوب نمی شود تا موجب ضمان شود؛ اما اگر به دلیل یک اقدام خاص (مثل حفر چاه فاضلاب کنار چاه آب) رغبت مردم کاهش پیدا کند، این موجب ضمان است. همین را در صحنه اقتصاد بیان می کند؛ می گوید اگر به دلیل عرضه زیاد کالا و کمبود تقاضا رغبت مردم کاهش پیدا کند، این نقص در منفعت آن محسوب نمی شود؛ لذا ضمان ثابت نیست. اما اگر این معلول سیاست ها و برنامه های دولت و ناتوانی اقتصادی یا سیاسی باشد، اینجا ضامن است. این تفصیل در راه اول وجود ندارد.

تفاوت چهارم

تفاوت دیگری که اینجا بین این راه و راه اول وجود دارد (که البته در کلمات مرحوم شهید صدر نیامده و در کلمات مرحوم شاهرودی آمده و این هم چه بسا در مواجهه با برخی اشکالاتی بوده که به مرور نسبت به این نظریه مطرح شده، ذکر شده) این است که بالاخره از آنجا که قدرت خرید باید محاسبه شود؛ چون چون کاهش ارزش پول یعنی کاهش قدرت خرید، ایشان می گوید: «بهترین راه برای محاسبه قدرت خرید این است که ما آن را با پول های بهادار دیگری که مالیت ثابت دارند و همچنین کالاهایی که به طور معمول ارزش ثابت دارند مثل طلا و نقره، یا با میانگین بهای کالاها در بازار در فاصله معینی از زمان، بسنجیم». ایشان برای چگونگی محاسبه میزان کاهش ارزش پول، در کنار روش متعارف محاسبه نرخ تورم دو سه راه دیگر هم ذکر کرده است. روش متعارف که ما در جلسه گذشته هم به آن اشاره کردیم، این است که یک سبد کالایی فرض شود؛ میانگین قیمت این کالاها در یک فاصله زمانی مثلاً یک ساله در نظر گرفته شود؛ این می شود نرخ تورم یا کاهش ارزش پول. ایشان این راه را نفی نکرده و این طریق محاسبه میزان کاهش ارزش پول را در راه اول هم گفته اند؛ منتها ایشان می گوید راه های دیگری

هم هست. مثلاً اینکه ما معیار کاهش ارزش را یک پول بهادار دیگر قرار بدهیم که مالیت ثابت دارد؛ یا مثلاً اجناسی مثل طلا و نقره که به طور معمول ارزش ثابت دارند را ملاک قرار بدهیم. هرچند خود این طلا و نقره هم الان قیمت ثابت ندارد و نوسان دارد و تغییر می‌کند.^۱

عرض کردم که آنچه که در مجله فقه اهل بیت (ع) آمده در واقع ترجمه همان مطلبی است که در قرائات فقهیه معاصره آورده‌اند؛ نظیر این را در کتاب خمس هم آورده‌اند؛ در بحث‌های اصولی هم اشاره‌ای به این مطلب کرده‌اند.

علی‌ایحال ملاحظه فرمودید که راه دوم بر چه پایه‌ای استوار است و مقدماتی که مورد ابتناء قرار گرفته معلوم شد؛ تفاوت‌های این راه هم با راه اول تقریباً معلوم شد. یعنی هم مبانی این راه و هم استدلال آن و هم فرق‌های راه دوم و راه اول ذکر شد. همانطور که قبلاً هم گفته شد، راه دوم در واقع یک شکل تکامل یافته راه اول است؛ بالاخره مشکل راه اول که براساس آن ما صرفاً حقیقت پول را قدرت خرید بدانیم و برای خود آن عین مدخلیتی در مثلیت قائل نباشیم، اینجا برطرف شده است. به علاوه اینجا بین کاهش ارزشی که ناشی از مسائل کلی جهانی باشد یا حتی در داخل به دلیل عرضه و تقاضای داخلی باشد (این لزوماً در سطح بین‌الملل نیست؛ اگر کاهش ارزش به دلیل عرضه فراوان همه اجناس باشد، اینجا ضمان ثابت نیست. مثل همان یخی که در زمستان عرضه شود که ضمان ندارد و شخص ضامن نیست) و بین صورتی که کاهش معلول سیاست‌ها و برنامه‌های دولت اعتبارکننده آن پول باشد، فرق گذاشته و می‌گویند در اینجا ضمان ثابت است.

این بحث که نقش دولت در ضمان چیست و آیا افراد هم باید ایفای نقش کنند، این بحث دیگری است. ما اصل ضمان را بحث می‌کنیم؛ اینکه این ضمان به عهده کیست، این خودش بحث دارد. مثلاً کسی که قرض گرفته و بعد از یک سال یا دو سال می‌خواهد آن پول را برگرداند و الان ارزش این پول کاهش پیدا کرده، اگر قرار باشد کاهش قدرت خرید و کاهش ارزش پول را جبران کند، باید مبلغ بیشتری بدهد؛ اما این بنده خدا چه تقصیری در کاهش ارزش پول داشته تا او بخواهد ضامن باشد؟ آیا اینجا می‌گوییم این شخص ضامن نیست یا اینکه می‌گوییم او ضامن است اما باید یقه دولت را بگیرد چراکه دولت باعث شده چنین مشکلی پیش بیاید؟ یا اینکه می‌گوییم این شخص باید به سراغ نفر بعدی برود تا این در نهایت به دولت منتهی شود که این پول را اعتبار کرده و ناتوانی‌های دولت منجر به چنین مشکلی شده است؟ این بحث دیگری است.

به هر حال اصل راه و چگونگی استدلال به آن و تفاوت‌های آن با راه دوم، معلوم شد.

بررسی راه دوم

نسبت به این راه حل اشکالاتی مطرح است. بخشی از اشکالاتی که متوجه این راه حل شده، همان اشکالاتی است که متوجه راه حل اول شده است. اگر به خاطر داشته باشید ما عرض کردیم نسبت به راه حل اول یا دلیل اول، دو دسته اشکال مطرح شده است؛ یک دسته اشکال متوجه اصل نظریه قدرت خرید است، یک دسته متوجه حکم به ضمان و اشاره دارد به توالی فاسده‌ای که بر حکم به ضمان طبق این نظریه مترتب می‌شود. ما شش اشکال را ذکر کردیم؛ سه اشکال از دسته اول و سه اشکال از دسته دوم. همه آن اشکالات در اینجا جریان دارد؛ من فهرست این اشکالات را عرض می‌کنم ولی وارد آنها نمی‌شوم؛ چون اشکالات همان است و جواب‌ها هم همان است.

۱. مجله فقه اهل بیت (ع)، تابستان ۱۳۷۴، شماره ۲.

گفتیم یک دسته اشکال متوجه حکم به ضمان نسبت به کاهش ارزش پول است؛ اینکه اگر ما بگوییم این ضمان کاهش ارزش پول است، چه مشکلاتی ایجاد می‌کند. در این دسته سه اشکال بود:

اشکال اول

اشکال اول این بود که اگر ما بگوییم این شخص ضمان قدرت خرید است، در صورتی که قدرت خرید به جای اینکه کاهش پیدا کند افزایش پیدا کند، پس باید بگوییم او فقط ضمان مقدار قدرت خرید است؛ یعنی اگر در گذشته می‌توانست با صد هزار تومان ده کیلو گوشت بخرد و الان می‌تواند بیست کیلو گوشت بخرد، پس ضمان قدرت خرید لازم‌ه‌اش این است که اینجا هنگام اداء دین باید به جای صد هزار تومان، پنجاه هزار تومان بدهد؛ چون او فقط ضمان قدرت خرید بوده است.

پاسخ

گفتیم طبق راه اول این اشکال وارد است؛ یعنی آن مبنا نمی‌توانست این اشکال را حل کند. اما طبق راه دوم این اشکال مرتفع می‌شود. یعنی در راه دوم اگر سال گذشته صد هزار تومان قرض گرفته و قدرت خرید به اندازه ده کیلو گوشت بوده، امسال هم که قدرت خرید افزایش پیدا کند و با آن صد هزار تومان بتواند بیست کیلو گوشت بخرد، این شخص باز هم ضمان همان صد هزار تومان است. طبق راه دوم نمی‌گوییم پنجاه هزار تومان بدهد؛ چرا؟ چون گفتیم طبق این نظریه، مثلثیت تنها به قدرت خرید نیست بلکه علاوه بر قدرت خرید، این شخص نسبت به عین هم ضمان است. او تنها ضمان قدرت خرید نیست؛ یعنی آن عدد و رقمی که روی کاغذ اسکناس و روی آن عین نوشته شده، یعنی یک میلیون ریال، آن هم در مثلثیت دخیل است. یعنی هم عین صد هزار تومان و هم وصف قدرت خرید، هر دو را ضمان است؛ چون هر دو در مثلثیت دخیل هستند. این خلأیی که در راه اول وجود داشت و باعث اشکال می‌شد، اینجا برطرف شد؛ گفتیم طبق این راه مثل صد هزار تومان با یک قدرت خرید معین عبارت است از صد هزار تومان دارای قدرت خرید فلان. اگر این قدرت خرید اضافه شد، چون خود آن صد هزار تومان هم مضمون بوده، پس باید همان صد هزار تومان را بدهد ولو قدرت خرید آن افزایش پیدا کرده باشد. یعنی کأن اینجا مثل می‌شود یک شیء مرکب؛ طبق راه اول مثل فقط قدرت خرید بود، اما طبق راه دوم مثل قدرت خرید این صد هزار تومان است؛ لذا این صد هزار تومان را در هر صورت باید بدهد.

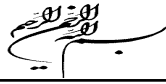
پس اشکال اول که به راه حل اول وارد بود و ما گفتیم پاسخ ندارد، اینجا پاسخ داده می‌شود.

سؤال:

استاد: تفصیل بین تفاوت فاحش و تفاوت ناچیز، نظریه دیگری است ... ایشان می‌گویند بالاخره یک قدرت اضافه‌ای را می‌دهد و این مثل آن نیست ما اگر می‌گوییم پول عبارت است از قدرت خرید، ... شما در مقام اشکال به ما می‌گویید که شما در فرض افزایش قدرت خرید و کاهش آن، دو ملاک جداگانه را در نظر می‌گیرید؛ یک جا اصلاً به ارزش اسمی توجه ندارید، یک جا تماماً به ارزش اسمی توجه دارید. عرض ما این است که پول تلف شده یا قرض داده شده؛ مثلاً صد هزار تومان قرض داده شده است. این عبارت است از قدرت خرید این صد هزار تومان؛ کأن صد هزار تومان یک قالب است و اصل آن می‌شود قدرت خرید. اگر قدرت خرید کاهش پیدا کند، می‌گوییم عرف این را مثل آن نمی‌داند؛ چون مثل عبارت است از صد هزار تومان دارای

این قدرت خرید. حالا اگر افزایش پیدا کند، عرف این صد هزار تومان را مثل آن می‌داند. ... عرف می‌گوید من با این صد هزار تومان در آن روز فلان قدر خرید می‌کردم، اما الان اینقدر می‌توانم بخرم؛ این مثل آن نیست. اما در صورتی که قدرت خرید افزایش پیدا کند، عرف می‌گوید این صد هزار تومان که قدرت خرید آن افزایش پیدا کرده، مثل آن است. ... در صدق مثلی بر افراد، ملاک عرف است؛ ما ضابطه‌اش را گفتیم؛ ما گفتیم تعیین اینها به عهده عرف است؛ چون گفتیم اینها حقیقت شرعی نیست ... اینجا راجع به ضمان اشکال می‌کند؛ اینها می‌گویند در صورتی که ارزش پول کاهش پیدا کند، بالاخره قدرت خرید اگر کم شود، عرف این را مثل آن نمی‌داند؛ از دید عرف این مثل آن نیست؛ ولی در آن طرف عرف این را مثل این می‌داند. ...

«والحمد لله رب العالمین»



درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۵ شعبان ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) -

بررسی راه دوم - اشکال دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و پاسخ آنها

سال دوم

جلسه: ۳۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در راه دوم برای حکم به ضمان کاهش ارزش پول بود؛ ما به چهار تفاوت بین راه دوم و راه اول اشاره کردیم. عرض کردیم اشکالاتی متوجه این راه شده است؛ این اشکالات علاوه بر اشکالاتی است که نسبت به راه اول مطرح شده است. شش اشکال نسبت به راه اول مطرح شده بود که ما به چهار اشکال پاسخ دادیم؛ تنها دو اشکال بود که بر طبق راه اول، نمی‌توانستیم به آن پاسخ بدهیم. یک اشکال را در جلسه گذشته نسبت به راه دوم مطرح کردیم و پاسخ دادیم.

پنج اشکال دیگر که به راه اول وارد شده، به این راه هم وارد شده است و پاسخ‌های این اشکالات هم فی‌الجمله همان پاسخ‌هایی است که ما نسبت به راه اول ذکر کردیم. من خیلی کوتاه و فهرست‌وار این اشکالات را ذکر و از آنها عبور می‌کنم؛ آنگاه وارد اشکالاتی می‌شویم که متوجه این راه شده است؛ هم اشکالاتی که توسط خود شارح و مبین این راه یعنی مرحوم آقای شاهرودی مطرح شده و هم اشکالاتی که دیگران کرده‌اند. ما اشکال اول را ذکر کردیم.

اشکال دوم

اشکال دوم این بود که قدرت خرید یک امر انتزاعی است و مال خارجی محسوب نمی‌شود؛ چون از مقایسه قیمت کالاها با یکدیگر و سنجش ارزش آنها بدست می‌آید؛ و اینکه در مقابل این مقدار کالا، چه مقدار کالا یا خدمات دریافت می‌شود. پس چون قدرت خرید انتزاعی است، قابلیت ضمان ندارد و نمی‌تواند به عهده بیاید؛ چون ضمان به یک مال خارجی و عین خارجی متعلق می‌شود. لذا برگرداندن مثل آن معنا ندارد.

پاسخ

ما این را پاسخ دادیم و گفتیم قدرت خرید یک امر اعتباری است و همان‌گونه که معتبر آن را اعتبار کرده، این اعتبار قابل واگذاری است. همانطور که مثلاً یک عدد و رقم منقوش روی کاغذ معرف فلان مقدار از کالا و قدرت خرید و خدمات است، وقتی در قالب قرض یا انحاء دیگر عهده دریافت شد، همین را می‌تواند بازگرداند. لذا همانطور که در اصل آن اعتبار نقش دارد، در مثل آن هم اعتبار قابل تصور است.

اشکال سوم

اشکال سوم این بود که قدرت خرید غیرقابل اندازه‌گیری است؛ چون یک امر مبهم و مجهول است و لذا قابل ضمان نیست. ما وقتی به او تکلیف می‌کنیم که مثل آن را برگرداند، باید خودش روشن و معلوم باشد تا بتواند مثل آن را برگرداند. با توجه به نوسانات قیمت‌ها، آن هم در کالاهای مختلف، این قابل اندازه‌گیری نیست. لذا معنا ندارد که ما بخواهیم قدرت خرید را برگردانیم.

پاسخ

این اشکال را هم پاسخ دادیم و عرض کردیم راه‌ها و روش‌هایی برای اندازه‌گیری قدرت خرید ذکر شده و ما به روش متعارف هم اشاره کردیم.

البته اینجا مرحوم آقای شاهرودی مطلبی را ذکر کرده و آن اینکه بهترین راه محاسبه قدرت خرید این است که ما آن را با پول‌های بهادار دیگری که مالیت ثابت دارند، بسنجیم؛ یعنی کأن غیر از آن روش عقلایی و متعارف برای محاسبه قدرت خرید یا نرخ تورم، ایشان راه دیگری هم پیشنهاد کرده است. روش متعارف این بود که میانگین بهای کالاها را در یک فاصله زمانی معین بدست بیاوریم؛ ببینیم در بازار این تعداد کالا و خدمات که حدود ۳۵۹ قلم در آن سبد کالایی در نظر گرفته شده و میانگین قیمت مثلاً سالانه اینها را در نرخ تورم سالانه محاسبه و ببینیم قدرت خرید این مقدار کاهش پیدا کرده است. وقتی نرخ تورم ۲۰ درصد می‌شود، این معنایش آن است که ۲۰ درصد قدرت خرید کاهش پیدا کرده است. این یک راه متعارف است؛ ایشان این راه را نفی نکرده ولی در کنار این راه، برای محاسبه توان خرید و اندازه‌گیری آن به منظور ادای مثل، می‌فرماید بهترین راه این است که ما این را با پول‌های بهادار دیگری که مالیت ثابت دارند یا کالاهایی که به طور معمول ارزش ثابت دارند، مثل طلا و نقره بسنجیم. یعنی گویا سه راه برای اندازه‌گیری و محاسبه توان خرید و قدرت خرید ذکر می‌کند. آن راه را قبلاً هم اشاره کرده بودیم.

اینکه یک پول بهادار مثل دلار مبنای محاسبه قدرت خرید قرار بگیرد، یا قیمت طلا و نقره که البته به زعم ایشان ارزش ثابت دارند، معیار محاسبه توان خرید باشد، چه بسا محل تأمل باشد؛ چون طلا و نقره الان ارزش ثابت ندارند و ارزش آنها متغیر است.

....

سؤال:

استاد: خود طلا و نقره ارزش ثابت دارند یعنی چه؟ ... مثلاً این سکه ضرب شده و صد گرم طلاست. اگر منظور این واقعیت تکوینی باشد، چرا می‌گویند به طور معمول ارزش ثابت دارد؟ اینکه ایشان می‌گویند ما این را با پول‌های بهادار دیگری که مالیت ثابت دارند یا طلا و نقره که به طور معمول ارزش ثابت دارند محاسبه کنیم؛ می‌خواهم عرض کنم کأن ایشان فرض گرفته که تغییرات قیمتی کالاهای داخلی زیاد است، اما تغییرات قیمت پول‌های بهادار یا طلا و نقره ثابت است. عرض می‌کنیم حداقل در این سال‌های اخیر مشخص شده که آنها هم ارزش ثابت یا مالیت ثابت ندارند. اینکه می‌گوییم مالیت دارند یا نه، بر چه اساسی می‌گوییم؟ نه بر اساس آن مقدار وزنی طلا و نقره؛ این می‌خواهد بگوید طلا و نقره یا دلار در مقایسه با نوسانات قیمتی کالاها در یک کشور، ثابت محسوب می‌شوند. می‌گویند به طور معمول ثابت هستند؛ اینکه ثابت هستند یعنی دلار یا طلا و نقره در مقایسه با قیمت‌های کالاهای داخلی ثابت دارند. مثلاً می‌بینید در کشورهایی که ثبات اقتصادی دارند، سال‌های سال نرخ برابری پول

ملی با ارز مسلط خارجی یکسان است؛ ولی حداقل در این سال‌های اخیر ما خلاف آن را دیدیم ... البته ممکن است این تغییرات به خاطر بعضی اتفاقات باشد، اما به طور معمول شاید این ثبات قابل فرض باشد. ثبات نه به معنای اینکه هیچ تغییری نکند بلکه نسبت به پول داخلی ثبات‌تر است، و الا در اتفاقاتی مثل جنگ یا کمبود عرضه بعضی کالاها، فراز و فرود سهام‌ها، یا وضعیت قدرت اقتصادی کشور برتر، مالیت خود آن پول‌های بهادار هم تغییر می‌کند.

به هر حال ایشان این دو راه را در کنار آن راهی که ما عرض کردیم ذکر کرده است.

بنابراین اشکال سوم هم منتفی است.

این سه اشکال ناظر به حکم به ضمان کاهش ارزش پول بود و کاری به خود نظریه نداشت. تکرار اینها هم مفید است به واسطه مرور بحث گذشته و هم تأکیدی است در مورد این راه و تثبیت پاسخ‌هایی که ما به این اشکالات دادیم.

سؤال:

استاد: یعنی اندازه‌گیری توان خرید؛ چگونه ما می‌توانیم قدرت خرید را محاسبه کنیم؟ این به عنوان اشکال بود که ابهام دارد و معلوم نیست و لذا نمی‌توان به این نظریه ملتزم شد و حکم به ضمان کرد. مسئله این است که ما می‌خواهیم قدرت خرید پول ملی را بسنجیم؛ می‌گویند این قدرت خرید قابل اندازه‌گیری نیست؛ پاسخ این است که ما به این ترتیب می‌توانیم اندازه‌گیری کنیم. شما می‌گویید ما سؤال را به خود دلار تسری می‌دهیم که ماهیت خود دلار چیست. البته طلا و نقره یک مبنای قابل قبول برای اندازه‌گیری است؛ یعنی به عبارت دیگر در میان این سه راه، آن راه متعارف یعنی اخذ میانگین قیمت‌ها در یک سبد کالایی در یک فاصله زمانی معین، این یک معیار روشن است. اینکه ما معیار اندازه‌گیری را طلا و نقره قرار بدهیم، این هم به نظر می‌رسد ابهامی ندارد. بله، نسبت به اینکه یک پول بهاداری که دارای مالیت است مثل یک ارز خارجی، جای این سؤال هست که بگوییم حقیقت خود آن پول چیست. طبیعتاً آن را هم باید به قدرت خرید تفسیر کنیم. این راه ما را از مشکلات حکم به ضمان کاهش ارزش پول داخلی خلاص می‌کند اما اگر خود آن پول گرفتار نوسانات قیمتی شد (همان اشکالی که اول مطرح کردم)، یعنی قدرت خرید آن پول تغییر کرد چطور؟ لذا جای این اشکال هست که ما نمی‌توانیم معیار و ملاک اندازه‌گیری قدرت خرید را یک پول دارای مالیت ثابت قرار بدهیم. لکن فرض ایشان در اینجا این است که آن پول ثبات قیمت دارد، با اینکه خودش معرف یک قدرت خرید است ولی چون ثبات قیمت دارد می‌تواند معیار قرار بگیرد.

سؤال:

استاد: همه مشکل در جایی است که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند؛ می‌گوید اگر ارزش پول کاهش پیدا کرد (یعنی قدرت خرید کم شد) ما چگونه این را اندازه‌گیری کنیم؟ اشکال این بود که این قابل اندازه‌گیری نیست و یک امر مبهم و جهول است؛ لذا ما نمی‌توانیم مثل آن را برگردانیم. ایشان فرض گرفته که آن پول بهادار گرفتار کاهش ارزش نیست. تعبیر ایشان این است: «شاید بهترین راه این باشد که آن را با پول‌های بهادار دیگری که مالیت ثابتی دارند و نیز ... (آن دو راه دیگر را هم ذکر می‌کند) بسنجند». ... همان اشکالی که مطرح کردید که این پول بهادار دارای مالیت ثابت، خودش حقیقتش چیست؟ حقیقت آن هم یک قدرت خرید است؛ منتها برای فرار از این اشکال، فرض ثبات مالیت آن را گرفته و می‌گوید ابهام ندارد. ما می‌توانیم این قدرت خرید را با یک پولی که دارای مالیت ثابت است بسنجیم. ممکن است شما اشکال را تسری بدهید که اگر خود آن پول بهادار

گرفتار کاهش شد چه؟ که این هم محتمل است. لذا این راه تنها در بعضی از فروض می‌تواند ما را از این مشکل رها و خلاص کند و یک راه دائمی نیست؛ آن هم اینکه بگوییم فرض ثبات مالیت آن باشد؛ یعنی در صورتی که ثبات مالیت مخدوش شود و آن هم گرفتار نوسان شود، دیگر نمی‌تواند معیار محاسبه قدرت خرید باشد.

اشکالات چهارم، پنجم و ششم اشکالاتی است که در واقع متوجه اصل نظریه قدرت خرید است که ما به هر سه آنها پاسخ دادیم.

اشکال چهارم

اشکال چهارم یا به تعبیر دیگر اشکال اول از قسم دوم اشکالات این بود که اگر ما پول را قدرت خرید بدانیم، لازمه‌اش اتحاد مال و مالیت از حیث مفهوم و مصداق است، در حالی که عرف اینها را دو چیز می‌داند؛ مال عبارت از ذات شیء است ولی مالیت یک وصف انتزاعی است. لذا به واسطه این تالی فاسد نمی‌توانیم پول را قدرت خرید بدانیم.

پاسخ

ما این اشکال را پاسخ دادیم و گفتیم در پول‌های حقیقی، مطلب از همین قرار است اما در پول‌های اعتباری این چنین نیست؛ ما چیزی به نام ذات نداریم که دارای ارزش مصرفی باشد و آنگاه به آن ارزش مبادله‌ای داده باشیم. همان چیزی که ارزش مبادله‌ای به آن می‌دهیم، همان می‌شود ارزش مصرفی آن. لذا اعتبار یک شیء به عنوان مال و اعطای مالیت به آن، محذوری ندارد.

اشکال پنجم

اشکال پنجم یا اشکال دوم از قسم دوم اشکالات این بود که اگر ما حقیقت پول را قدرت خرید بدانیم و بگوییم قانون‌گذار می‌تواند قدرت خرید را به عنوان مال اعتبار کند، این معنایش آن است که چیزی که عرض است تبدیل به جوهر شود و تبدیل عرض به جوهر امر محالی است. البته این می‌تواند یک وجه دیگری از اشکال چهارم باشد اما با ادبیات دیگری بیان شده است؛ این عقلاً محال است که چیزی که عرض است، تبدیل به جوهر شود. چیزی که برای تحقق نیازمند موضوع است، تبدیل شود به چیزی که برای تحقق آن نیاز به موضوع نیست. پس اگر ما ملتزم به نظریه قدرت خرید شویم، چنین محذور و تالی فاسدی پیش می‌آید.

پاسخ

در پاسخ به این اشکال عرض کردیم عدم امکان تبدیل عرض به جوهر مربوط به امور تکوینی است؛ در دایره اعتباریات همه چیز ممکن است. همه امر اعتبار بید المتعبر است و هرگونه بخواهد می‌تواند اعتبار کند. اساساً این اشکال مبتنی بر یک امر نادرست است و آن هم قیاس تشریعیات به تکوینیات. البته این اشکال یک ذیل و إن قلت و قلت هم که ما وارد آن نمی‌شویم.

اشکال ششم

اشکال ششم که آخرین اشکالی بود که نسبت به راه اول مطرح شد یا به تعبیر دیگر اشکال سوم از قسم دوم اشکالات، این بود

که طبق نظریه قدرت خرید، کسی که مالک اسکناس است در واقع مالک یک قدرت خرید معین است. طبق این نظر (به نظر قائلین به راه اول)، اسکناس هیچ مدخلیتی ندارد؛ هر چه هست قدرت خرید است. آن اسکناس با آن عدد و رقمی که روی آن نوشته شده، خودش مملوک نیست بلکه قدرت خرید آن مملوک است. اگر مثلاً این کاغذ را جایی می‌برد و ارائه می‌کند و در مقابل آن یک چیزی دریافت می‌کند، در واقع معلوم می‌شود که خود آن هیچ اهمیتی ندارد و ما به ازاء آن مهم است. چطور می‌شود این قدرت خرید مملوک واقع شود؟ اگر قدرت خرید مملوک است و اسکناس نقشی ندارد، با از بین رفتن اسکناس نباید آن مملوک از بین برود؛ قدرت خرید مثل آن کاغذ نیست که گم شود یا بسوزد؛ در حالی که اگر این اسکناس را کسی گم کند یا در دست او تلف شود، دیگر مالک آن قدرت خرید نیست.

ما این اشکال را به راه اول وارد دانستیم و گفتیم اگر ما برای اسکناس و کاغذ، یعنی همین ورقه‌ای که یک رنگی دارد و عدد و رقمی روی آن نوشته شده، هیچ نقشی قائل نباشیم و دارنده اسکناس را تنها مالک قدرت خرید بدانیم، این اشکال وارد است. یعنی مثل اشکال اول که گفتیم بر راه اول وارد است، این اشکال هم بر راه اول وارد است. بنابراین از آن شش اشکال، دو اشکال به راه اول وارد است.

پاسخ

اما طبق راه دوم این اشکال وارد نیست. ما در بیان تفاوت‌های این دو راه عرض کردیم مرحوم شهید صدر و شاگرد ایشان، ضمن اینکه حقیقت پول را قدرت خرید می‌دانند، اما برای این کاغذ هم مدخلیت قائل هستند. یعنی مثل این پول را آن عدد و رقم و کاغذی می‌دانند که نماینده و معرف یک قدرت خرید است. لذا گفتیم در هنگام ادای مثل، صرف قدرت خرید ملاک نیست؛ چون قدرت خرید مقوم مثلیت است اما به نحو جزء العلّه. جزء دیگر آن، خود عین اسکناس است. عین اسکناس‌های کاغذی می‌شود مثل آن کاغذ و در پول‌های اعتباری و غیرکاغذی و پول‌های الکترونیکی، می‌شود آن عدد و رقمی که در جایی ثبت و ضبط است. لذا گفتیم اگر قدرت خرید افزایش پیدا کند، اینجا بدهکار نمی‌تواند هنگام ادای دین، بگوید چون افزایش پیدا کرده من کمتر بدهم. اینجا هم همینطور است؛ اینجا هم چون طبق راه دوم هم قدرت خرید مهم و هم آن کاغذ و اسکناسی که معرف و نمایانگر یک قدرت خرید است، هم خود این مملوک است و هم آن قدرت خرید؛ این دو با هم مملوک است؛ دارنده اسکناس هم مالک این اسکناس است و هم مالک قدرت خرید آن. لذا اشکال ششم به راه دوم وارد نیست.

بنابراین از میان اشکالات شش‌گانه، دو اشکال نسبت به راه اول وارد بود و گفتیم قابل پاسخ نیست؛ اما هیچ یک از آن اشکالات به راه دوم وارد نیست. البته این به معنای پایان اشکالات نیست. یک سری اشکالات دیگری به این راه شده که البته مختص راه دوم هم نیست؛ بعضی از اشکالاتی که اینجا مطرح شده، به راه اول هم می‌تواند وارد شود. ما این اشکالات را در ادامه باید نقل کنیم و بررسی کنیم که کدام وارد است و کدام وارد نیست. ما تا اینجا شش اشکال نسبت به راه دوم ذکر کردیم که هیچ کدام وارد نبود. اما هنوز تعداد زیادی اشکال نسبت به راه دوم وجود دارد که اینها را باید ذکر کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) -

بررسی راه دوم - اشکال هفتم، هشتم و پاسخ آنها

جلسه: ۳۳

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در راه دوم از راه‌های ثبوت ضمان در فرض کاهش ارزش پول بود؛ شش اشکال که نسبت به این راه مطرح است را ذکر کردیم؛ همان اشکالاتی که نسبت به راه اول هم ایراد شده بود. منتها در راه اول به چهار اشکال پاسخ دادیم اما دو اشکال بی‌پاسخ مانده بود؛ طبق راه دوم، آن دو اشکال هم پاسخ داده شد. لذا از اشکالات شش‌گانه‌ای که نسبت به راه دوم مطرح شده، هیچ اشکالی بدون پاسخ باقی نماند.

اشکال هفتم

اشکال هفتم که به خصوص این راه وارد است، متوجه نکته‌ای است که ما در تفاوت بین راه اول و راه دوم گفتیم؛ عرض کردیم طبق راه دوم، مثلثیت تنها به قدرت خرید نیست؛ بلکه علاوه بر قدرت خرید، خود عین هم در مثلثیت دخالت دارد. یعنی کأن مثل متشکل از دو جزء است؛ یک جزء آن قدرت خرید است و جزء دیگر آن عین است. لذا بر همین مبنا و به واسطه این تفاوت، ما به آن دو اشکالی که طبق راه اول قابل پاسخ نبود، در راه دوم پاسخ دادیم. حالا اشکال متوجه این نقطه و نکته است و بر این اساس مستشکل می‌گوید اگر کاغذ به عنوان عین اسکناس در مثلثیت پول کاغذی و اسکناس دخیل باشد، باید هرگاه که مثلاً قرض به صورت پول کاغذی بوده، بازپرداخت هم باید به صورت پول کاغذی باشد؛ چون طبق راه دوم خود عین که اینجا عبارت از کاغذ است، در مثلثیت دخالت دارد. این در حالی است که بدهی و دین را می‌توان به صورت دیگری پرداخت کرد؛ مثلاً اگر کسی به صورت دستی از یک نفر صد هزار تومان پول قرض گرفته باشد، لازم نیست که یک صد هزار تومانی که به صورت چک پول است را پرداخت کند، بلکه می‌تواند از کارت خودش به کارت آن شخص واریز کند و اگر این کار را انجام بدهد، عرف این را اداء دین محسوب می‌کند؛ عرف نمی‌گوید این مثل آن پول نیست و لذا فایده‌ای ندارد که به این صورت پرداخت شود و باید حتماً به صورت کاغذی باشد؛ عرف چنین چیزی را نمی‌گوید. این نشان‌دهنده نقص و اشکالی است که در این نظریه وجود دارد. قهراً این اشکال متوجه راه اول نیست، اما متوجه این راه است.

سؤال:

استاد: در صدقه هم همینطور است؛ برخی معتقدند که خود این عین باید پرداخت شود. ولی از نظر عرف این هم اداء امانت یا اداء صدقه یا نذر است. یک وقت شما قسم می‌خورید یا نذر می‌کنید این عین را به خصوص صدقه بدهید یا داخل ضریح

بیندازید؛ این حسابش فرق می‌کند. اما اگر یک صد هزار تومانی را به عنوان صدقه کنار می‌گذارد، حالا نیاز پیش می‌آید و این پول را هزینه می‌کند؛ اینجا می‌تواند به طریق دیگری این را پردازد؛ البته برخی راجع به همین هم اشکال دارند.

پاسخ

پاسخ اشکال هفتم این است که طبق نظریه شهید صدر و اتباع ایشان (راه دوم)، قدرت خرید جزئی از ماهیت و حقیقت پول است؛ یعنی قدرت خرید اگرچه وصف مقوم پول است؛ اما در کنار آن، عین هم مدخلیت دارد. منظور از عین، یعنی آن ارزش اسمی؛ نه خصوص کاغذ که شما بر این اساس می‌گویید مثلاً اگر پول کاغذی قرض داده شد، پس بازپرداخت هم باید به صورت پول کاغذی باشد و اگر مثلاً با پول الکترونیکی یا پول تحریری این دین را پرداخت کند، اداء دین محسوب نمی‌شود. این یک خلطی است که مستشکل در این مقام مرتکب شده است؛ قائلین به راه دوم می‌گویند در کنار قدرت خرید به عنوان وصف مقوم پول، خود آن ارزش اسمی و آن عدد و رقم هم مدخلیت دارد، اعم از اینکه در قالب کاغذ باشد یا پول الکترونیکی باشد. این عدد و رقم و این ارزش اسمی به عنوان جزئی از حقیقت پول است. لذا وقتی می‌خواهد بازپرداخت کند، ضمن اینکه قدرت خرید آن پول را محاسبه می‌کند، باید ارزش اسمی را هم در نظر بگیرد. پس ارزش اسمی به جای خود محفوظ است و قدرت خرید این ارزش اسمی را ملاک قرار بدهد. لذا اگر مثلاً پول کاغذی گرفت، می‌تواند با آن دین را ادا کند و بازپرداخت کند یا می‌تواند به صورت پول الکترونیکی باشد. خود کاغذ به خصوص موضوعیت ندارد؛ چون طبق نظریه دوم آنچه به عنوان یک جزئی از ماهیت پول در کنار قدرت خرید لحاظ می‌شود، ارزش اسمی است.

اشکال هشتم

اشکال هشتم، اشکالی است که توسط برخی از شاگردان شهید صدر مطرح شده، هر چند به نظر ما این اشکال اختصاص به راه دوم ندارد، بلکه هم می‌تواند به راه اول وارد شود و هم می‌تواند به راه دوم وارد شود. چون متوجه اصل نظریه قدرت خرید است که مهم‌ترین وجه مشترک این دو راه است؛ این اشکال متوجه نقطه اشتراک راه اول و دوم است، نه متوجه نقطه افتراق آنها، اما اشکال هفتم متوجه نقطه افتراق بود. علت اینکه ما این اشکال را در راه اول ذکر نکردیم، این است که خاستگاه این اشکال همین نظریه شهید صدر است. نقطه‌ای که اشکال متوجه آن می‌شود، همین مطلب است که قدرت خرید وصف مقوم پول اعتباری است. این نکته هم در راه اول وجود دارد و هم در راه دوم. به هر حال طبق این نظر، قدرت خرید وصف مقوم پول اعتباری است و لذا وقتی قدرت خرید کاهش پیدا می‌کند؛ آن پولی که شما در گذشته قرض گرفتید، الان که می‌خواهید پرداخت کنید فاقد این وصف مقوم است. یعنی این پول، آن پول نیست؛ چون وصف مقوم خود را که قدرت خرید باشد، از دست داده است. در حالی که قدرت خرید وصف مقوم پول نیست بلکه وصف نسبی پول است؛ اگر قدرت خرید وصف ذاتی بود، یعنی وصف مقوم بود، به گونه‌ای که بدون آن اصلاً آن ماهیت تحقق نداشت، حرف شما درست بود؛ اما قدرت خرید وصف نسبی است.

ما این اشکال را در بحث‌های مربوط به مثلی بودن پول اعتباری مطرح کردیم و پاسخ دادیم؛ لذا اینجا خیلی خلاصه و گزارش‌گونه درباره این اشکال و پاسخ آن مطالبی را عرض می‌کنیم. خلاصه سخن مستشکل این است که اشیاء دارای دو نوع وصف هستند: وصف ذاتی و وصف نسبی. وصف ذاتی مربوط به ذات شیء است؛ مثلاً وصف ذاتی یخ، خنک‌کنندگی آن است؛ یعنی آب را سرد

کند. حال اگر فرض کنیم یخی در آب ذوب شود اما آب را خنک نکند، این یعنی وصف ذاتی آن دچار اختلال شده است. وصف نسبی یعنی وصفی که در اثر سنجش یک چیزی با چیزی خارج از آن حاصل می‌شود. مثلاً همین یخ در تابستان مورد رغبت است و در زمستان هیچ رغبتی به آن نیست. وقتی ما یخ را با شرایط آب و هوایی می‌سنجیم، یعنی گرما و سرما، طبیعتاً در یک صورت مرغوب است و عقلاً به آن رغبت دارند، و در یک صورت رغبتی به آن نیست. این می‌شود وصف نسبی. ایشان می‌گویند آنچه در مثلث ملاک و معیار است، وصف ذاتی است نه وصف نسبی؛ یعنی مثل یک شیء عبارت از چیزی است که ذات شیء و اوصاف ذاتی در آن محفوظ بماند؛ اما اگر اوصاف نسبی تغییر کند، لطمه‌ای به مثلث نمی‌زند. اگر کسی یخ را در تابستان بگیرد و در زمستان تحویل بدهد، این مثل همان است؛ از نظر مثلث هیچ فرقی بین اینها نیست؛ هر چند یخ در تابستان مورد رغبت بود اما در زمستان نسبت به آن رغبتی نیست. اینکه مردم در شرایطی رغبت بیشتری دارند و در شرایط دیگر رغبت آنها کمتر است، این لطمه‌ای به مثلث نمی‌زند؛ چون تغییر در وصف نسبی مانع صدق عنوان مثل نیست. آن چیزی که مانع انطباق عنوان مثل بر یک چیزی است، این است که ذات و وصف ذاتی آن تغییر کند.

سپس ایشان چند مثال ذکر می‌کند و شاهی هم ارائه می‌کند که مربوط به درهم و دینار است؛ می‌گویند درهم و دینار که منفعت آن فقط منفعت مبادله است، با اینکه منفعت استعمالی و ارزش استعمالی و مصرفی دارد، یعنی مردم مثلاً به عنوان زینت از آن استفاده می‌کنند، اما استفاده مصرفی یا ارزش مصرفی درهم و دینار مورد توجه نیست؛ درهم و دینار یعنی آن طلا و نقره‌ای که ضرب شده و با آن مبادله صورت می‌گیرد. اینجا فقط توجه به ارزش مبادله‌ای درهم و دینار می‌شود. حالا اگر قیمت آن پایین آمد، هیچ کسی فتوا نداده که مثلاً اگر ارزش ده درهم سال گذشته فلان مقدار بود، امسال که ارزش آن کاهش پیدا کرده و مثلاً دو برابر شده، به جای ده درهم باید بیست درهم پرداخت کند. این برای آن است که مثل ربطی به اوصاف نسبی ندارد؛ اینکه ارزش مبادله‌ای درهم و دینار کم و زیاد شود، این هیچ ربطی به اوصاف ذاتی ندارد. مثلاً درهم یک کشور با یک ضرب و عیار بخواهد مثل یک درهمی از کشور دیگر با ضرب دیگر و عیار کمتر مبادله شود؛ بله، اینجا این مثل آن نیست؛ چون تغییر در وصف ذاتی است، نه وصف نسبی.

بر این اساس، ایشان معتقد است قدرت خرید وصف مقوم پول نیست؛ اینکه با این صد هزار تومان ۵۰ سال پیش چقدر می‌شد کالا خرید یا خدمت دریافت کرد و امسال مثلاً با آن پول نمی‌توان آن مقدار کالا را خرید یا آن مقدار خدمت را دریافت کرد، این از اوصاف ذاتی نیست. این تغییر در قدرت خرید پول و کاسته شدن از قدرت خرید پول، در حقیقت تغییر در وصف نسبی پول است، نه وصف ذاتی. لذا لزوم جبران ندارد.

البته برای لزوم جبران ایشان معتقد است که می‌توان شرط کرد؛ یعنی اگر کسی بخواهد می‌تواند شرط کند که اگر مثلاً کاهش پیدا کرد، تو باید این را جبران کنی. در مورد غصب هم از طریق لاضرر حکم به لزوم ضمان می‌کند؛ و الا فی نفسه بدون شرط یا بدون توجه به مسئله ضرر، جبران کاهش ارزش پول لازم نیست و حکم به ضمان نمی‌شود؛ چون اساساً به نظر ایشان قدرت خرید وصف مقوم پول اعتباری محسوب نمی‌شود.

این اشکالی است که آقای حائری در مقاله «الاوراق المالية الاعتبارية» نسبت به استادشان مرحوم شهید صدر ایراد کرده است. مرحوم آقای شاهرودی یک شاگرد آقای صدر است که این نظریه را پذیرفته، اما آقای سید کاظم حائری این نظریه را رد کرده

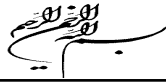
است؛ البته راه‌هایی برای لزوم جبران ارائه داده ولی اصل این نظر را قبول نکرده است.

پاسخ

همانطور که اشاره شد، این اشکال هم متوجه راه دوم است و هم متوجه راه اول. خود مرحوم آقای شاهرودی به این اشکال جواب داده‌اند؛ ما در بحث از مثلی بودن یا قیمی بودن پول اعتباری، هم این اشکال و هم جواب ایشان را ذکر کردیم؛ محصل جواب ایشان این است که قدرت خرید، وصف نسبی نیست بلکه وصف ذاتی است. مستشکل ادعا می‌کند قدرت خرید وصف نسبی پول اعتباری است؛ ایشان در پاسخ می‌گویند قدرت خرید از اوصاف نسبی نیست. چرا؟ با همان بیانی که در توضیح نظریه گفته شد که حقیقت پول جز ارزش مبادله‌ای آن چیزی نیست؛ پول کاغذی و اعتباری ارزش استعمالی و مصرفی ندارد و مثل درهم و دینار نیست که طلا و نقره است. می‌گویند اهمیت پول اعتباری تنها به خاطر ارزش مبادله‌ای آن است و اساساً این ارزش مبادله‌ای جای ارزش مصرفی آن را گرفته است. این ارزش مبادله‌ای همه هویت پول را تشکیل می‌دهد؛ این همان قدرت است. منتها ایشان می‌گویند صرفاً قدرت خرید ملاک نیست؛ علاوه بر قدرت خرید، عین هم در مثلثیت دخیل است و به عنوان وصف حساب می‌شود. یعنی کأن پول اعتباری با دو چیز قوام پیدا کرده است: یکی قدرت خرید و دیگری عین آن. لذا در مقابل مستشکل ایشان تنها ادعا می‌کند که این وصف نسبی محسوب نمی‌شود؛ قدرت خرید وصف ذاتی پول است. وقتی می‌گوییم خاصیت آن فقط مبادله است، یعنی این را بدهی و در مقابل آن یک چیزی بگیری، حالا اگر در مقام مبادله شما در یک زمانی با این بتوانید ده کیلو گوشت مبادله کنید و بخرید، و امروز این دو کیلو شود، طبیعتاً این ارزش تغییر کرده و این حقیقت و ماهیت عوض شده است، لذا وقتی می‌خواهیم مثل آن را بپردازیم، این وصف باید محفوظ باشد. این فرق می‌کند با یخ در تابستان و در زمستان؛ حالا تازه راجع به همان بحث است که آیا واقعاً یخ در تابستان و یخ در زمستان مثل هم محسوب می‌شوند یا نه. حالا ما با مثال ایشان کار نداریم؛ ایشان چندین مثال زده و شاهد هم ذکر کرده است؛ ما تفصیلاً به این اشکال و مثال‌ها و شاهد ایشان در گذشته پاسخ دادیم و اینجا تکرار نمی‌کنیم. خلاصه آن این است که قدرت خرید وصف ذاتی پول اعتباری محسوب می‌شود نه وصف نسبی؛ لذا اگر دچار کاهش شود، باید جبران شود و اگر همان پول با همان ارزش اسمی و بدون ملاحظه کاهش قدرت خرید بازپرداخت شود، این مثل آن محسوب نمی‌شود؛ چون وصف ذاتی خودش را از دست داده است.

ما تا اینجا هشت اشکال را بیان کردیم. چند اشکال دیگر را خود مرحوم آقای شاهرودی در آن مقاله ذکر کرده و پاسخ داده‌اند. البته بعضی از این اشکالات قرابت‌هایی با اشکالاتی که گفتیم دارد و تفاوت‌هایی هم دارد. ایشان چهار اشکال مطرح کرده که اگر این اشکالات را ذکر کنیم، مجموعاً دوازده اشکال نسبت به راه دوم می‌شود. در آن مقاله این چهار اشکال را به همراه پاسخ فرموده‌اند؛ اینها را باید نقل و بررسی کنیم و ببینیم آیا این اشکالات و پاسخ‌هایی که ایشان داده‌اند قابل قبول است یا نه.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۹ شعبان ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) -

بررسی راه دوم - اشکال نهم و بررسی آن

جلسه: ۳۴

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکال نهم

بحث در راه دوم از راه‌های ضمان کاهش ارزش پول بود؛ تا اینجا هشت اشکال نسبت به این راه مورد بررسی قرار گرفت. چند اشکال دیگر نسبت به این راه مطرح شده که لازم است این اشکالات مورد بررسی قرار گیرند.

اشکال نهم در واقع در ادامه اشکال هشتم مطرح می‌شود. در اشکال هشتم گفته شد ارزش پول یک وصف نسبی است، نه ذاتی و تغییراتی که در اوصاف نسبی اشیاء به وجود می‌آید، مورد ضمان نیست. اگر تغییر در وصف ذاتی باشد، این موجب ضمان است اما کاهش ارزش پول چون وصف نسبی محسوب می‌شود، ضمان برعهده نمی‌آید و لذا جبران آن لازم نیست. در اشکال نهم فرض گرفته شده که ارزش پول از اوصاف نسبی است؛ لذا کاهش ارزش پول یا به تعبیر دیگر تغییراتی که در بازار پدید می‌آید، از ویژگی‌ها و اوصاف نسبی محسوب می‌شود؛ لکن اوصاف نسبی بر دو نوع هستند و این از آن نوعی است که مستلزم ضمان نیست. پس تفاوت اشکال نهم با اشکال هشتم در این است که مستشکل در اشکال نهم یک همراهی نسبی با این نظریه داشته اما در عین حال می‌گوید موجب ضمان نیست. توضیح مطلب از این قرار است که:

قدرت خرید هرچند به عنوان حیثیت تقییدیه مطرح است (یعنی چیزی که موضوع برای این احکام شمرده می‌شود، و لذا خود پول هیچ ارزش و بهره و فایده‌ای ندارد بلکه ارزش آن به توان و قدرت خرید است)، اما مع ذلک این به تنهایی برای ضمان کافی نیست. چون اگر ارزش پول از اوصاف نسبی باشد، وابسته به دو طرف است؛ یک طرف خصوصیتی است که در خود این شیء وجود دارد؛ طرف دیگر، بازار و درجه مطلوبیت و تقاضای مردم نسبت به آن است. حال اگر این ویژگی نسبی در اثر تغییر و دگرگونی در خود آن شیء تغییر کند، این تغییر در مثل هم باید لحاظ شود و به عهده می‌آید. مثلاً چیزی که مزه یا رنگ آن تغییر کند یا از تأثیر آن کاسته شود، طبیعتاً از مطلوبیت آن هم کاسته می‌شود؛ این تغییر از آنجا که در خود این مال به وجود آمده، در گستره حق مالک است. اما گاهی از اوقات این تغییرات و دگرگونی‌ها خارج از این مال و بیرون از آن است؛ لذا ما این را نمی‌توانیم بر عهده ضامن بدانیم؛ چون در گستره حق مالک نیست. مثلاً اگر کسی با ابزار خاصی در دمای هوا تغییری ایجاد کند و هوا سرد شود و کسی دنبال خرید یخ نرود، یا مثلاً کسی از روشی برای درمان بیماری استفاده کند بدون اینکه نیاز به دارو باشد و این سبب شود که مردم دارو نخرند؛ اینجا ضامن نیست. چون خارج از گستره حق مالک است و تغییر در خود مال محسوب نمی‌شود، بلکه در چیزی خارج از حق مالک و خارج از مال است.

پس تغییر اوصاف نسبی گاهی موجب ضمان است و گاهی موجب ضمان نیست.

با توجه به این مقدمه، وقتی ارزش یک پول کم می‌شود (حتی اگر این کاهش ناشی از ناتوانی مرکز منتشرکننده پول باشد، اما چون این نهاد یا سازمانی که این پول را منتشر کرده، خود را متعهد می‌داند و این پول معتبر شناخته می‌شود؛ لکن مشکلی پدید آمده و آن اینکه ارزش آن کاسته شده است. مثلاً تقاضای مردم برای آن، نسبت به گذشته کمتر شده است، همانند سایر کالاها که قیمت آنها کاهش پیدا می‌کند. این تغییر در خود پول نیست بلکه در یک امری خارج از حق مالک است؛ لذا جزء ویژگی‌های مثل محسوب نمی‌شود و ما نمی‌توانیم این کاهش را بر عهده ضامن بگذاریم. شاهد آن هم این است که اگر کسی با تبلیغات یا ابزار دیگری باعث کاهش تقاضای مردم نسبت به یک پول شود و این سبب کاهش ارزش آن شود، این شخص عهده‌دار کاهش ارزش پول نیست؛ در حالی که اگر این ویژگی از اوصاف مثل محسوب می‌شد و با ضمان مثل به عهده ضامن می‌آمد، کسی که باعث از بین رفتن تقاضای مردم و کاهش ارزش پول شده، باید ضامن باشد.

نتیجه اینکه مسئله ضمان و برعهده آمدن صفت و ویژگی نسبی در مورد یک شیء، با ویژگی مثل آن متلازم‌اند. یعنی اگر یک ویژگی در آن شیء بود و در مثل آن هم باید لحاظ شود، این موجب ضمان است. اگر ما گفتیم مثل هم باید این ویژگی را داشته باشد، طبیعتاً وقتی می‌خواهیم مثل آن را برگردانیم، باید این ویژگی در آن وجود داشته باشد؛ لذا نبودن این ویژگی، ضمان را برعهده ضامن ثابت می‌کند.

پس محصل اشکال نهم این شد که مستشکل می‌گوید ما قبول داریم کاهش ارزش پول یک وصف نسبی است (در مقایسه با اشکال هشتم که می‌گفت کاهش ارزش پول وصف نسبی است و ما پاسخ دادیم که وصف نسبی نیست)، اما از آن دسته اوصاف نسبی است که موجب ضمان نیست. چون ویژگی و صفت نسبی به معنای این است که قائم به دو طرف است؛ یک طرف تغییراتی که در خود شیء پدید می‌آید که در گستره حق مالک است؛ یک طرف هم تغییراتی که بیرون از شیء و خارج از گستره حق مالک است. در دسته اول ضمان ثابت است اما در دسته دوم ضمان ثابت نیست. کاهش ارزش پول از نوع دوم است؛ یعنی تغییری است که خارج از گستره حق مالک است؛ لذا برعهده نمی‌آید.

بررسی اشکال نهم

به این اشکال اینطور پاسخ داده شده است: اوصاف و ویژگی‌های نسبی از دید عرف معلوم است؛ عرف بین تغییر و تصرف در خود کالا و تغییر و تصرف در چیزی خارج از کالا فرق می‌گذارد. ما هم قبول داریم که اگر تغییر و دگرگونی در یک چیزی خارج از این مال باشد، ضمان ثابت نیست؛ ولی اگر در خود این مال و کالا باشد، چون در حق دیگری تصرف کرده، مستلزم ضمان است. مثلاً اگر کالایی در یک بازاری قیمت بیشتری داشته باشد و در جای دیگر قیمت این کالا کمتر باشد، چنانچه کسی این کالا را به جایی ببرد که قیمت بیشتری دارد و موجب کاسته شدن قیمت آن کالا شود، اینجا ضامن است. اما اگر در همان بازار اعلام کند که این کالا در فلان محل قیمت ارزان‌تری دارد و بگوید که اگر می‌خواهید ارزان‌تر بخرید، به آن محل بروید و این کار او سبب شود که قیمت کالا در بازار دوم کاهش پیدا کند، اینجا می‌گویند ضامن نیست. چون در حق و مال دیگری تصرف نکرده است؛ خود به خود قیمت کالا پایین آمده است. اگر کالایی را بیاورد، در حق آنها تصرف کرده و لذا ضامن است.

اینجا هم مطلب از همین قرار است؛ اگر ارزش و بهای پول کاسته شود و کسی باعث این کار شود، ضامن است؛ چون قدرت خرید آن را از بین برده، توان خرید مالک را تضعیف کرده است؛ لذا ضامن است. اما اگر کاری کند که تأثیر بر بازار بگذارد و این کار او موجب کاهش تقاضای مردم نسبت به این پول شود، اینجا ضامن نیست؛ هر چند قدرت خرید و توان خرید هم کاسته شده باشد. مهم و ملاک این است که آیا کاهش ارزش پول تصرف در گستره حق مالک و تغییر در خود آن کالا محسوب می‌شود یا نه؟ کأن ایشان اینجا می‌گویند ما دو نوع کاهش ارزش پول داریم؛ یک نوع آن موجب ضمان است و نوع دیگر مستلزم ضمان نیست.

سپس می‌گویند: اگر کسی پول دیگری را غصب کند و بعد از مدتی بخواهد آن را به صاحبش برگرداند، ولی در اثر تورم ارزش آن کم شده باشد، باید کاهش ارزش پول را جبران کند؛ همانطور که اگر کالایی را غصب می‌کرد، وقتی می‌خواست آن را برگرداند ضامن بود؛ فرض کنید چیزی را غصب کرده و حالا آن کالا فاسد شده یا برخی از ویژگی‌های آن کالا که در قیمت آن تأثیر دارد، تغییر کرده و باعث کاهش قیمت آن کالا شده؛ اینجا به حسب قاعده او ضامن است. چون اوصافی از آن تغییر کرده که در بهای آن کالا نقش دارد؛ لذا اینجا ضامن است؛ چون به نوعی در گستره حق مالک تصرف کرده است.

إن قلت: اگر این چنین است، پس چرا در اشیاء حقیقی مثلی اگر قیمت دچار کاهش شود، حکم به ضمان نمی‌کنند؟ کسی آنجا نگفته که شما ضامن هستید. مثلاً کسی یک ماشین را از بین برده یا غصب کرده؛ الان که می‌خواهد این ماشین را برگرداند، باید مثل آن را برگرداند؛ اما الان قیمت ماشین پایین آمده است؛ اینجا کسی نگفته که او ضامن است. ایشان به گندم مثال می‌زنند و می‌گویند کسی سه کیلو گندم را از بین برده و این برعهده اوست؛ آن زمانی که گندم را از بین برده، گندم یک قیمتی داشته و الان که می‌خواهد مثل آن را ادا کند، قیمت آن کمتر شده است؛ اینجا هیچ کسی نگفته که او ضامن کاهش قیمت گندم است. آن چیزی که به عهده اوست، همان سه کیلو گندم است. این اشکالی است که مستشکل در اینجا مطرح می‌کند که چه فرقی است بین کاهش ارزش پول و کاهش ارزش کالاهای حقیقی مثلی، که شما اینجا می‌گویید ضامن است ولی آنجا کسی نگفته ضامن است؛ چرا اینجا حکم به ضمان نمی‌شود و شما در مورد پول حکم به ضمان می‌کنید؟

قلت: ایشان در پاسخ می‌گویند در مورد کالاهای حقیقی مثلی مانند گندم یا ماشین، به این جهت حکم به ضمان نمی‌شود که ارزش کالاهای حقیقی مثلی، حیثیت تعلیل دارد نه حیثیت تقییدیه؛ به این معنا که آن سه کیلو گندم در نزد عرف همان سه کیلو گندمی است که از بین رفته؛ اگر شما الان بخواهید سه کیلو گندم را به عنوان مثل به صاحبش برگردانید ولو قیمت آن کم شده، اما عرف این را همان به حساب می‌آورد و نمی‌گویند این کمتر از آن است؛ عرف می‌گوید سه کیلو گندم از بین برده و الان دارد این سه کیلو گندم را برمی‌گرداند. آنچه بر عهده ضامن آمده بود، خود آن سه کیلو گندم بود؛ اما کاهش قیمت گندم بر عهده این شخص نیامده است. اما در پول‌های اعتباری همه ارزش به همین قدرت خرید است؛ چیزی غیر از قدرت خرید وجود ندارد. اصلاً مالیت پول اعتباری به اندازه ارزش مبادله‌ای و قدرت خرید آن است. جنس حقیقی این پول که مثلاً یک کاغذ است، اصلاً ارزشی ندارد؛ ارزش این پول به خاطر کاغذ آن نیست، بلکه به توان و قدرت خرید آن است. یعنی یک اعتباری به این کاغذ داده شده که دارای این مقدار قدرت خرید است. لذا وقتی می‌خواهد این را برگرداند، مثل آن پول، پولی است که همان ارزش و قدرت خرید را داشته باشد. پس ارزش سه کیلو گندم به همان سه کیلو گندم است، نه قیمت آن. درست است که قیمت یک امر

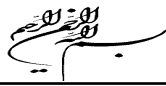
فرعی است، ولی این قیمت به ازاء خود این جنس است و خود این جنس دارای ارزش است؛ لذا کاهش قیمت به عهده ضامن نمی‌آید. اما در مورد پول‌های اعتباری، همه مالیت آن وابسته به قدرت و توان خرید است؛ خود جنس و کاغذ آن هیچ ارزشی ندارد. لذا وقتی بخواهد برگردانده شود، مثل این پول باید ادا شود؛ مثل آن هم پولی است که دارای همان قدرت خرید باشد. اگر سه کیلو گندم بر عهده بیاید، هنگام اداء آن و دادن مثل، باید همان سه کیلو گندم را بدهد؛ سه کیلو گندم یک ارزشی داشت و الان هم خود آن سه کیلو گندم داده می‌شود. پس بین کالاهای حقیقی مثلی و پول اعتباری مثلی فرق است؛ لذا جای این اشکال نیست.

همانطور که گفته شد، اشکال نهم در ادامه اشکال هشتم است و شاید از شعب و شاخه‌های آن محسوب شود؛ یعنی حتی شاید ما نتوانیم این را به عنوان یک اشکال مستقل بپذیریم. این پاسخ مرحوم آقای شاهرودی به این اشکال بود.^۱

بحث جلسه آینده

اینکه این پاسخ درست است یا نه و اشکالات دیگری که اینجا وجود دارد، ان شاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ اسفند ۱۴۰۳
مصادف با: ۲۰ شعبان ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن
موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) -
بررسی راه دوم - دو نکته - اشکال دهم، یازدهم، دوازدهم و بررسی آنها

جلسه: ۳۵

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دو نکته

نکته اول: عرض کردیم راه دوم از راه‌های ضمان کاهش ارزش پول مبتلا به اشکالاتی است؛ اشکالاتی که نسبت به این راه وارد شده، همانند اشکالاتی است که نسبت به راه اول وارد شده است. از این جهت که این اشکالات دو دسته است؛ یک دسته متوجه اصل نظریه قدرت خرید است و یک دسته مربوط به لوازم و آثار التزام به کاهش ارزش پول بر مبنای نظریه قدرت خرید است. نکته دوم: نکته دیگری که اشاره کردیم این بود که آن شش اشکالی که به راه اول وارد بود، به این راه هم وارد است؛ یعنی می‌تواند نسبت به این راه مطرح شود، لکن قابل پاسخ است. بر این اساس اشکالاتی که اینجا نسبت به راه دوم مطرح می‌کنیم، بعضاً به راه اول هم وارد است. مثلاً اشکال هفتم، هشتم و نهم، درست است که اینها را در مورد راه اول مطرح نکردیم و اینجا مطرح می‌کنیم؛ غرض اصلی هم این بود که تکرار پیش نیاید؛ اما مع ذلک این سه اشکال متوجه راه اول هم است. به علاوه، اشکال هفتم، هشتم و نهم، اشکالاتی است که نسبت به راه اول هم قابل طرح است و از آن دسته اشکالاتی است که متوجه اصل نظریه می‌باشد؛ یعنی در دسته اول جای می‌گیرد. به هر حال سه اشکال دیگر باقی مانده که باید آنها را هم بررسی کنیم.

اشکال دهم

اشکال دهم که هم بر راه دوم وارد است و هم بر راه اول و نیز متوجه اصل نظریه قدرت خرید است، این است که طبق این راه حقیقت پول‌های کاغذی یا اعتباری قدرت خرید است که باید در مثل هم وجود داشته باشد، لکن این ویژگی در پول‌های حقیقی هم وجود دارد؛ درهم و دینار که پول حقیقی محسوب می‌شوند، دو حیث در آنها وجود دارد؛ هم دارای ارزش مصرفی و استعمالی هستند، یعنی یک فواید حقیقی در جنس درهم و دینار (طلا و نقره) وجود دارد، و هم ابزار و واسطه در مبادله هستند؛ یعنی جنبه پول بودن در درهم و دینار وجود دارد. پس بنابر نظریه قدرت خرید که حقیقت پول را قدرت و توان خرید می‌داند، درهم و دینار هم به جهت پول بودن دارای قدرت خرید هستند و لذا باید در هنگام اداء مثل یا اداء دین باقی باشد. مثلاً اگر کسی به دیگری درهم و دینار بدهکار است ولی قدرت خرید درهم و دینار کاهش پیدا کرده، وقتی می‌خواهد این را برگرداند باید ملاحظه قدرت خرید آن را بکند و چنانچه کاهش پیدا کرده، باید به نحوی آن را جبران کند. خلاصه اینکه بین پول حقیقی و پول اعتباری

از حیث پول بودن فرقی نیست. اگر شما در اینجا می‌گویید کاهش ارزش پول باید جبران شود، پس در درهم و دینار هم باید این را بگویید، در حالی که هیچ کسی قائل به این مطلب نیست؛ حتی خود شما هم در مورد درهم و دینار این حرف را نمی‌زنید.

پاسخ اشکال دهم

پاسخی که ایشان داده این است که این ویژگی تنها در پول‌های اعتباری وجود دارد، نه پول‌های حقیقی. یعنی از دید عرف و مردم، ویژگی و صفت مثل که برعهده می‌آید و موجب ضمان است، همان حیث قدرت خرید و توان خرید است، نه حیث پول بودن. پول حقیقی و پول اعتباری هر دو پول هستند؛ یعنی هر دو وسیله‌ای برای مبادله هستند و از این جهت فرقی بین اینها نیست. لکن از نظر عرف و مردم و بنابر این نظریه، تنها پول اعتباری است که مساوی با قدرت خرید است؛ حقیقت پول در مورد پول اعتباری به این صورت معرفی و تبیین می‌شود. وجه آن هم این است که اصلاً پول اعتباری به همین منظور منتشر می‌شود؛ یعنی اگر یک کاغذی با یک عددی منتشر می‌شود، این عدد نشانگر مالیت و قدرت خرید خاص است و قانون‌گذار با انتشار این پول اعلام اعتبار می‌کند که این عدد نشانگر این مقدار قدرت خرید است. بنابراین پول حقیقی مثل درهم و دینار، اساساً یا قدرت خرید در آنها لحاظ نمی‌شود یا اگر هم لحاظ شود، به صورت معنای حرفی است؛ برخلاف پول اعتباری که قدرت خرید در آن معنای اسمی دارد. فرق پول حقیقی و پول اعتباری در رابطه با قدرت خرید این است که در پول‌های اعتباری، قدرت خرید مستقلاً لحاظ می‌شود؛ اینکه گفته می‌شود معنای اسمی، یعنی به صورت استقلالی لحاظ می‌شود. چون در پول اعتباری همه توجه و قصد به قدرت خرید است؛ مثلاً اینکه با این اسکناس صد هزار تومانی چه چیزی می‌توان خریداری کرد. در درهم و دینار درست است که قدرت خرید هم وجود دارد، اما قدرت خرید در درهم و دینار مستقل نیست؛ در درهم و دینار خود جنس و خود طلا و نقره اهمیت و موضوعیت دارد؛ مقصود استقلالی خود طلا و نقره است، و اگر هم قدرت خرید برای آن لحاظ می‌شود، به تبع این جنس و ارزشی است که طلا و نقره دارد. لذا نباید پول‌های حقیقی را با پول‌های اعتباری مقایسه کرد.

پس علت اینکه در پول‌های حقیقی چنانچه ارزش آن کاسته شود، قائل به ضمان نمی‌شویم، این است که قدرت خرید در پول‌های حقیقی مقصود بالذات نیست بلکه مقصود بالعرض است؛ اما در پول‌های اعتباری، قدرت خرید مقصود بالذات است و مستقلاً لحاظ می‌شود. برای همین است که اگر ارزش پول اعتباری کاسته شود، ضمان ثابت می‌شود.

اشکال یازدهم

اشکال یازدهم هم متوجه راه دوم است و هم متوجه راه اول، و نیز متوجه اصل نظریه قدرت خرید است و به لوازم و آثار آن کار ندارد؛ یعنی در دسته اول جای می‌گیرد. اشکال یازدهم این است که اگر ما قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم، ربا محسوب می‌شود. ربا هم به واسطه ادله حرام است و این حرمت نسبت به آن اضافه‌ای است که وجود دارد. اصلاً ربا همین افزودن چیزی به آن مال است که بنابر ادله حرام است؛ مثلاً اگر کسی هزار تومان قرض بدهد و بگوید سال آینده به من ۱۲۰۰ تومان باید برگردانی، این ربا و حرام است. این چه فرقی با کاهش ارزش پول دارد؟ کسی که مثلاً الان هزار تومان گرفته در حالی که نرخ تورم مثلاً ۲۰ درصد است، باید ۱۲۰۰ تومان برگرداند؛ چه فرقی بین اینها وجود دارد؟ اگر ربا حرام است و این به خاطر اضافه است، اینجا هم باید بگوییم حرام است چون اضافه‌ای دارد. حتی گاهی نرخ تورم از نرخ بهره ربا بیشتر است؛ ممکن

است بهره ربا کمتر باشد؛ به اصطلاح این ربای دو قبضه و مضاعف می‌شود.

پاسخ اشکال یازدهم

از این اشکال هم پاسخ داده شده که:

قیاس مانحن فیه به ربا، قیاس مع الفارق است؛ چون هر افزایشی ربا محسوب نمی‌شود. ربا در صورتی تحقق پیدا می‌کند که همان سرمایه افزایش پیدا کند، اما اینجا اینطور نیست؛ اینجا افزایش مالیت و مال نیست، بلکه حفظ مال است، لذا بین اینها فرق است. مثلاً اگر کسی دو کیلو گندم به دیگری بدهد و بعداً از او سه کیلو بگیرد در حالی که قیمت هم تغییر نکرده باشد، این ربا است. حالا اگر دو کیلو گندم بگیرد و قیمت هم کاهش پیدا کند، مثلاً دو کیلو گندم ارزش یک کیلو را پیدا کند؛ اگر اینجا یک اضافه‌ای بدهد، این ربا محسوب می‌شود. دو کیلو گندم باید به همان مقدار برگردانده شود؛ چون خود این مال قرض داده شده یا مثلاً به کسی داده یا تلف کرده؛ هر چه بر این مال و سرمایه افزوده شود، ربا محسوب می‌شود. چون اساساً قیمت خود این جنس مورد توجه نیست؛ اینجا می‌گوید دو کیلو گندم داده‌ای، دو کیلو گندم هم باید بگیری. اگر سه کیلو بگیری، این ربا محسوب می‌شود؛ چون به اندازه خود آن دو کیلو برعهده این شخص بوده، نه بیشتر. اما در مورد پول اعتباری، وقتی تورم پیش می‌آید (چنانچه بگوییم پول عبارت از قدرت خرید است)، آن مقداری که مثلاً با محاسبه نرخ تورم اضافه می‌شود، تازه این مال را معادل اصل مال می‌کند. اگر ارزش پول ۲۰ درصد کاهش پیدا کند و ما بگوییم او باید ۲۰ درصد اضافه از این پول به صاحبش برگرداند، این در واقع اضافه‌ای است که کمک می‌کند تا این پول به اندازه اصل مال شود؛ لذا هیچ اضافه و افزودنی در کار نیست. در پول‌های اعتباری درست است عدد و ارزش اسمی داریم، ولی اینها نشانگر و نمایانگر قدرت خرید است. لذا اگر ارزش پول کم شود، برای اینکه اصل مال حفظ شود، این افزایش باید صورت بگیرد. اگر این افزایش صورت نگیرد، مثل این است که شما آن مال را با یک نقصی برگردانده‌اید. لذا بین افزایش در پول اعتباری به خاطر کاهش ارزش، و افزایش در کالاهای حقیقی یا پول حقیقی فرق است؛ دومی رباست و اولی ربا نیست. این کاملاً واضح است.

سؤال:

استاد: مهم‌ترین اشکال در این راه‌حل همین است که شما می‌فرمایید؛ من کاملاً به این مطلب توجه دارم. گمان می‌کنم اولین اشکالی که ما نسبت به راه اول مطرح کردیم، همین بود؛ همان موقع هم شما قانع نشدید و در ادامه هم دو سه مرتبه این را مطرح فرمودید. اگر ما این را جواب دادیم، شما باید از حرف خودتان برگردید و با ما همراه شوید؛ اگر ما نتوانستیم جواب بدهیم، با شما همراه می‌شویم. اشکال دوازدهم را بگوییم و بعد مجموعه مطالبی که در پاسخ به این اشکالات دوازده گانه گفتیم، نکاتی که در لابلای اینها مورد اشاره قرار گرفت، کمک می‌کند به پاسخ دادن به این اشکال.

اشکال دوازدهم

اشکال دوازدهم نیز اشکالی است که هم به راه دوم وارد است و هم به راه اول؛ شاید این اشکال به بیان دیگری قبلاً در مورد راه اول مطرح شد، اما اینجا از منظر دیگر و با ادبیات دیگری مطرح شده است. این اشکال ناظر به اصل این نظریه نیست بلکه ناظر به لوازم و آثار التزام به این نظریه است؛ یعنی می‌خواهد بگوید که اگر ما قائل به ضمان کاهش ارزش پول شویم، چه تالی فاسدی

دارد، لذا در دسته دوم اشکالات جای می‌گیرد.

اشکال این است که التزام به ضمان نسبت به کاهش ارزش پول موجب هرج و مرج و بهم ریختگی و سردرگمی در قرض‌ها، وام‌ها و قیمت‌ها در کلیه عقود ضمان‌آور می‌شود؛ حتی در ضمان‌های قهری مثل جنایت و تلف‌های غیرعمدی. این هم واقعاً قابل کنترل نیست. فرض کنید کسی به دیگری وام داده؛ اگر اینجا بخواهد تورم محاسبه شود، با توجه به اینکه نرخ تورم دائماً تغییر می‌کند و کم و زیاد می‌شود، چه چیزی باید ملاک قرار بگیرد؟ وام‌دهنده‌ها هر روز باید محاسبه کنند که چقدر طلبکار هستند و وام‌گیرنده‌ها هم باید محاسبه کنند که چقدر بدهکار هستند. این چیزی است که نه از نظر فقهی می‌توانیم به آن ملتزم شویم و نه از نظر حقوقی می‌توانیم یک قانونی برای سامان دادن به آن تعیین کنیم. به علاوه اسباب تورم هم کاملاً متعدد و متفاوت است. لذا این بهم ریختگی و این هرج و مرج و سردرگمی، همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ ما کجا باید بگوییم ضمان ثابت است؟ چه مقدار ضمان ثابت می‌شود؟ اینها همه موجب اشکال می‌شود.

پاسخ اشکال دوازدهم

اشکال ششم نسبت به راه اول، همین اشکال بود منتها با بیان دیگر؛ آنجا گفتند این کاهش ارزش قابل محاسبه نیست؛ ما پاسخ دادیم که یک فرمول و روشی وجود دارد که با آن می‌توانیم نرخ تورم را بدست بیاوریم. اما اینجا روی مسئله سردرگمی و هرج و مرج تکیه شده است.

پاسخ این اشکال آن است که ما دو نوع ضمان داریم؛ یکی ضمان غرامت و دیگری ضمان عقدی. ضمان غرامت، ضمانی است که به واسطه از بین رفتن اموال پدید می‌آید؛ ضمان عقدی یعنی آن ضمانی که در اثر عقد برعهده می‌آید؛ یک عقدی واقع شده و مثلاً در این عقد یک مبلغی ذکر شده که این عدد و آنچه که ذکر شده، برعهده احد المتعاقدين خواهد آمد. در ضمان غرامت می‌توانیم بگوییم یوم الاداء ملاک است؛ هر کسی که مال دیگری را تلف کرده، هنگامی که می‌خواهد این را پرداخت کند، ملاک قیمت آن روز است. یعنی ارزش و قیمت پول و قدرت خرید را در یوم الاداء لحاظ می‌کنیم. در مورد اشیاء حقیقی هم همینطور است؛ آنهایی که قیمتی هستند، همینطور محاسبه می‌شود. اما در ضمان عقدی مسئله متفاوت است؛ اینجا می‌توانیم بگوییم نوعاً نگاه‌ها متوجه ارزش اسمی است. مثلاً کسی جنسی را از مغازه به صورت نسیه خریده است؛ آیا اینجا فروشنده وقتی این کالا را نسیه می‌دهد، توجه او به ارزش اسمی است یا قدرت خرید؟ می‌گویند او به ارزش اسمی توجه دارد نه به قدرت خرید. فروشنده پذیرفته که شما این قیمت را بپردازید؛ اینجا نگاه به ارزش اسمی است، مگر اینکه همان‌جا تصریح یا شرط کند که همان روزی که می‌خواهی پرداخت کنی، باید ارزش را محاسبه کنی. اما گاهی اوقات توجه به ارزش اسمی نیست بلکه به قدرت خرید است. لذا ما می‌توانیم به راحتی از این هرج و مرج جلوگیری می‌کنیم، می‌توانیم این را ضابطه‌مند و قاعده‌مند کنیم؛ هم در ضمان غرامت و هم در ضمان عقدی یا ضمان مسمی، سردرگمی هم پیش نمی‌آید. مخصوصاً اینکه گفتیم نرخ تورم الان به صورت دقیق قابل اندازه‌گیری است؛ روش‌هایی دارد و به راحتی قابل محاسبه است.

ما این دوازده اشکال را نسبت به راه دوم مطرح کردیم؛ ابعاد و زوایای مختلف این نظریه و آثاری که دارد و اشکالاتی که متوجه آن است، بیان شد. ما به زعم خودمان همه این دوازده اشکال را پاسخ دادیم. بله، پاسخ به یک اشکال هنوز برای ایشان و جمعی از دوستان قانع‌کننده نبوده است؛ این اشکال را دقیقاً بررسی می‌کنیم. اشکال این است که اگر ما براساس نظریه قدرت خرید قائل

به ضمان کاهش ارزش پول شدیم، پس باید در جایی که فرضاً ارزش پول افزایش پیدا می‌کند، آنجا هم باید موقع بازپرداخت، به همان اندازه قدرت خرید از ارزش اسمی کم کرد. یعنی اگر مثلاً صد هزار تومان گرفته و قدرت خرید افزایش پیدا کرده و دو برابر شده، وقتی می‌خواهد آن را ادا کند باید بگوییم پنجاه هزار تومان بدهد. اگر ما نظریه قدرت خرید را پذیرفتیم، باید قائل به جواز اکتفاء به پنجاه هزار تومان شویم و بگوییم بیش از این برعهده او نیست. این اشکال را باز هم بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ فروردین ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۹ شوال ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقا - مروری بر مباحث گذشته

جلسه: ۳۶

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مروری بر مباحث گذشته

به واسطه تعطیلی دروس در ماه مبارک رمضان بین آخرین جلسه این بحث و جلسه امروز یک فاصله نسبتاً طولانی ایجاد شد. لذا از باب یادآوری و اینکه ما در چه نقطه‌ای از بحث قرار داریم، مطالبی را عرض می‌کنم.

بعد از مقدماتی که در بحث از کاهش ارزش پول مطرح کردیم، گفتیم چند قول در مسئله وجود دارد؛ قول به لزوم جبران مطلقاً، قول به عدم لزوم جبران مطلقاً و قول به تفصیل. گفتیم چند تفصیل هم در مسئله وجود دارد؛ برخی بین تفاوت فاحش و غیر فاحش، برخی بین غصب و غیر غصب، و برخی بین مهریه و قرض، و برخی بین اطلاع از آینده ارزش پول و عدم اطلاع از آینده ارزش پول، تفصیل قائل شده‌اند. البته اقوال دیگری هم وجود دارد؛ مثلاً برخی قائل به مصالحه شده‌اند. حتی کسانی که قول به عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول را اختیار کرده‌اند، مع ذلک به دنبال راه چاره‌ای برآمده‌اند که این کاهش به نوعی جبران شود. ما عرض کردیم در میان این اقوال، سه قول مهم وجود دارد و آن هم قول به لزوم جبران مطلقاً، قول به عدم لزوم جبران مطلقاً، و تفصیل بین تفاوت فاحش و غیر فاحش است.

این اقوال هر یک دلایلی را برای خود ذکر کرده‌اند؛ ادله اقوال را دسته‌بندی کردیم و گفتیم ادله همه اقوال (چه قائلین به ضمان و چه قائلین به عدم ضمان) به پنج دسته تقسیم می‌شود:

۱. یک دسته از ادله به لحاظ خود پول که موضوع در این بحث است، اقامه شده‌اند؛ یعنی ناظر به موضوع هستند. خود این دسته بر سه نوع هستند؛ برخی ادله ناظر به ماهیت پول است، برخی ناظر به کارکرد پول و برخی ناظر به بعضی از اوصاف پول است. چه قائلین به ضمان و چه قائلین به عدم ضمان، از هر سه راه وارد شده‌اند.

۲. دسته دوم کاری به موضوع ندارد؛ بدین معنا که با قطع نظر از اینکه ماهیت پول چیست، در صدد اثبات حکم برآمده‌اند. مثلاً کسانی که قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، می‌گویند از باب لزوم وفاء به عقد باید کاهش ارزش جبران شود. کسانی هم که قائل به عدم ضمان شده‌اند و جبران را حرام می‌دانند، می‌گویند اگر اینجا بیش از آن داده شود، ربا تحقق پیدا می‌کند.

۳. دسته سوم از ادله، ناظر به عناوین ثانوی است؛ مثلاً از باب جلوگیری از ضرر و با استناد به قاعده لاضرر می‌گویند باید جبران شود؛ برخی هم به استناد همین عناوین قائل به عدم لزوم جبران شده‌اند.

۴. دسته چهارم از ادله به لحاظ آثار و نتایج است؛ یعنی دلیل آنها با تمرکز بر روی آثار و نتایج شکل گرفته است؛ هم قائلین به

ضمان و هم قائلین به عدم ضمان. البته این دسته قابل بازگشت به دسته سوم است.

۵. دسته پنجم، روایات هستند؛ یک سری روایات خاصه در این بحث مورد استناد هر دو گروه یا هر سه گروه قرار گرفته است. بنابراین ما پنج دسته ادله داریم.

سپس ما وارد بحث از ادله لزوم جبران مطلقاً شدیم؛ گفتیم کسانی که قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، به دلایل یا راه‌هایی روی آورده‌اند؛ هر کدام از این دلایل یک راهی برای لزوم جبران کاهش ارزش پول است.

پس بحث ما در ادله یا راه‌های لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً است؛ در میان دلایل اینها که پنج دسته دلیل اقامه کردند، ما از دسته اول شروع کردیم، آن هم نوع اول. چون اولاً دلیل ناظر به پول است که موضوع است، و ثانیاً دلیل با تمرکز بر ماهیت پول اقامه شده است؛ چون می‌گویند حقیقت و ماهیت پول عبارت است از قدرت خرید. این دلیل تبیین شد. اشکالاتی متوجه این دلیل و این راه شده است؛ گفتیم خود این اشکالات هم دو دسته هستند (به صورت‌بندی بحث دقت داشته باشید) گفتیم یک قسم از اشکالات متوجه اصل این نظریه است؛ یعنی اصل نظریه قدرت خرید را زیر سؤال بردند. دسته دیگر از اشکالات هم با قطع نظر از اصل نظریه و تنها با توجه به لوازم و تالی فاسدهای آن مطرح شده است. ما حدوداً سه اشکال را از دسته اول و سه اشکال را از دسته دوم اشکالات ذکر کردیم و پاسخ دادیم. لذا ما هنوز در قول به لزوم جبران مطلقاً، آن هم در نوع اول از دسته اول از ادله این قول هستیم.

دلیل دوم یا راه دوم شبیه دلیل اول است اما چند تفاوت عمده هم با آن دارد، این راه هم به لحاظ موضوع و بر پایه تحلیل ماهیت پول اقامه شده و راهی است که مرحوم آقای هاشمی شاهرودی به تبع استادشان با یک تفاوتی ذکر کرده‌اند. ما اشتراکات و تفاوت‌های راه دوم یا دلیل دوم را با راه اول یا دلیل اول هم بیان کردیم. دوازده اشکال نسبت به راه دوم مطرح شد؛ برخی از اشکالات همان اشکالاتی بود که به راه اول وارد بود و برخی اشکالات هم به طور خاص متوجه راه دوم است. اشکالاتی هم که متوجه راه دوم شده، گفتیم دو دسته است؛ یک دسته مربوط به اصل نظریه است و یک دسته مربوط به برخی لوازم و توالی فاسده مترتب بر آن است. این دوازده اشکال را پاسخ دادیم.

نتیجه بحث تا اینجا این شد که دلیل اول یا راه اول از یک اشکال نتوانست جان سالم به در ببرد؛ یعنی با اینکه از پنج اشکال میرا شد، اما یک اشکال باقی ماند و نتوانست از عهده پاسخ به این اشکال برآید. در راه دوم، همه دوازده اشکال برطرف شد. تنها یک اشکال را برخی از دوستان بر آن اصرار دارند و آن اینکه اگر ما بر طبق راه دوم می‌گوییم قدرت خرید به ضمیمه ارزش اسمی ملاک است، باید این را در هر دو فرض بپذیریم. به این اشکال پاسخ دادیم ولی برخی نپذیرفتند. بین راه دوم و راه اول هم گفته شد تفاوت‌هایی وجود دارد.

علی‌رغم اینکه هر دو راه و هر دو دلیل معتقدند قدرت خرید وصف حقیقی پول یا مقوم پول اعتباری است، اما در دلیل اول و راه اول، ارزش اسمی و واحد معین مغفول واقع شده و کأن این عدد در مثلثیت هیچ نقشی ندارد، اما طبق دلیل دوم یا راه دوم، آن ارزش اسمی یا عدد معین در مثلثیت دخیل است.

تفاوت دوم این است که با آنکه طبق هر دو راه پول‌های اعتباری غیر از ارزش مبادله‌ای، ارزش دیگری ندارند؛ یعنی مصرف استعمالی برای آنها نمی‌توان تصویر کرد. لذا اگر ارزش و قدرت خرید کم شود، شخصی که این پول را قرض کرده یا اتلاف

نموده، ضامن است. کسی که کاری انجام می‌دهد که موجب کاستی منفعت استعمالی و نقص در منفعت استعمالی می‌شود، ضامن است؛ اما اگر کار او باعث نقص در منفعت استعمالی نباشد، ضامن نیست. لکن در راه دوم یک تشقیقی صورت گرفته است؛ می‌گوید اگر یک سال عرضه جهانی بیش از تقاضا شود و این موجب کاهش شود و نقصی را ایجاد کند، این ربطی به ارزش پول ندارد و ضمان ثابت نیست. اما اگر مثلاً این کاهش ارزش پول به واسطه خلق پول توسط دولت باشد یا سیاست‌های دولت موجب کاهش ارزش شود، در این صورت ضمان ثابت است. ایشان یک تفصیلی را ذکر کرده است. لذا اگر افزایش قیمت و گرانی کالا به دلایل دیگری غیر از تورم داخلی یک کشور اتفاق بیفتد، مثلاً در همه دنیا گرانی به وجود بیاید، مانند مشکلی که در ایام کرونا پیش آمد، اینجا ضمان ثابت نیست. اما اگر به غیر از این باشد، ضمان ثابت است. به هر حال تفاوت‌هایی بین راه دوم و راه اول وجود دارد، هرچند در بسیاری از نقاط با هم مشترک هستند.

به هر حال ما آن دوازده اشکالی را که ذکر کردیم، الان نمی‌خواهیم آنها را مرور کنیم؛ به همه آنها پاسخ داده شد؛ تنها یک اشکال در آخرین جلسه مورد اعتراض بعضی از دوستان بود. ما عرض کردیم که اگر ارزش اسمی را به ضمیمه قدرت خرید مقوم مثلیت در پول اعتباری بدانیم، زمانی که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، طبیعتاً هم قدرت خرید لحاظ می‌شود و هم ارزش اسمی. مثلاً اگر ده سال قبل صد هزار تومان به کسی داده شده و امروز ارزش آن به یک‌دهم تنزل پیدا کرده، لذا قدرت خرید صد هزار تومان ده سال قبل، معادل یک میلیون تومان امروز است. این قدرت خرید موقع ادای دین و بازپرداخت این پول باید در نظر گرفته شود؛ چون طبق این دیدگاه، حقیقت پول همان قدرت خرید این صد هزار تومان است؛ ارزش اسمی به کلی کنار نمی‌رود. قدرت خرید صد هزار تومان ملاک برای ادای قرض و غصب و اتلاف و امثال آن است. اما وقتی ارزش پول افزون می‌شود، یعنی قدرت خرید صد هزار تومان سال قبل، دو برابر می‌شود؛ مثلاً شما در سال جدید می‌توانید به اندازه دو برابر آنچه که در سال گذشته با صد هزار تومان خرید می‌کردید، خرید کنید؛ یعنی به اندازه دویست هزار تومان. مثلاً شما در سال گذشته با صد هزار تومان می‌توانستید یک کیلو برنج بخرید؛ امسال با صد هزار تومان می‌توانید دو کیلو برنج بخرید. اینجا ارزش این پول اعتباری افزایش پیدا کرده است. سؤال این است که چرا شما در ناحیه کاهش ارزش پول، فقط قدرت خرید را در نظر می‌گیرید و کاری به ارزش اسمی ندارید، اما در ناحیه افزایش ارزش پول، پای ارزش اسمی را به میان می‌آورید؟ نمی‌گویید چون قدرت خرید دو برابر شده، پس بدهکار به جای صد هزار تومان باید پنجاه هزار تومان بدهد. اما اگر ارزش کاهش پیدا کند، می‌گویید به جای صد هزار تومان، دویست هزار تومان باید بدهد. بالاخره یا ارزش اسمی دخیل است یا نیست؛ اگر دخیل است، باید در هر دو جا دخیل باشد؛ اگر دخیل نیست، هیچ کجا نباید دخیل باشد.

سؤال:

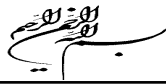
استاد: آخرین اشکال شما این بود؛ ما از ابتدا هم گفتیم که این ادله‌ای که می‌گوییم، دلیل اول و دلیل دوم، یا راه اول و راه دوم و دلیل یا راه سوم که خواهیم گفت آن هم به لحاظ خود پول و البته نوع اول یعنی ماهیت پول است. (این تفکیک را در میان ادله دقت بفرمایید؛ چون ادله را به صورت مخلوط گفته‌اند و این تفکیک صورت نگرفته است. به نظر من این کمک می‌کند به اینکه ما بخواهیم ارزیابی کنیم؛ من ندیدم که جایی چنین تفکیکی صورت گرفته باشد. این تفکیک به ما کمک می‌کند که دقیقاً موضع بحث را شناسایی کنیم و به بررسی آن بپردازیم). ... شما در مورد سایر اشکالات مطلبی ندارید؟ ... ما دوازده اشکال مطرح کردیم

و اینها را پاسخ دادیم؛ این تفصیلی که ایشان داده‌اند را باید بررسی کنیم ... در آن جهت جای این سؤال هست که چه فرقی می‌کند که این از ناحیه تورم جهانی باشد یا مثلاً دولت عامل این کاهش شده باشد. اصل لزوم جبران و ضمان را بپذیریم و بعد بگوییم چه کسی ضامن است، این بحث دیگری است. اینطور نیست که شما بگویید ما ضمان را می‌پذیریم ولی چون نمی‌توانیم بگوییم چه کسی ضامن است، پس ضمان منتفی است. ... با اینکه از خلال بحث‌های گذشته این مسئله تقریباً معلوم است، اما مع‌ذلک من این اشکال را محض خاطر شما که حتماً آقای قدیری هم این اشکال را دارد دوباره بررسی می‌کنم.

بحث جلسه آینده

این اشکال را ان‌شاءالله در جلسه آینده پاسخ می‌دهیم و از این دلیل عبور می‌کنیم و سراغ دلیل سوم یا راه سوم می‌رویم که آن دلیل هم ناظر به موضوع یعنی خود پول است، آن هم نوع اول یعنی ماهیت پول. این دلیل هم بر مبنای تحلیل پول اعتباری و با ملاحظه ماهیت پول اقامه شده است.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۰ فروردین ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۰ شوال ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل دوم (راه دوم) -

بررسی مجدد اشکال اول

جلسه: ۳۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بررسی مجدد اشکال اول

در مورد راه دوم یا دلیل دوم از راه‌ها یا ادله ضمان در صورت کاهش ارزش پول، اشکالی همچنان از دید برخی از دوستان وارد بوده و پاسخی که داده شده به نظر آنها مکفی نیست. این اشکال، اولین اشکال از اشکالات دوازده‌گانه‌ای است که ما در ضمن بررسی راه دوم مطرح کردیم. گفتیم این اشکال نسبت به راه اول وارد است، اما با توجه به تفاوت‌هایی که بین راه دوم و راه اول وجود دارد، این اشکال از راه دوم مرتفع است. ما قبلاً به این اشکال پاسخ دادیم؛ اکنون مروری بر اشکال و پاسخ آن می‌کنیم و به نکاتی توجه خواهیم داد که امیدواریم با این توضیحات ان شاء الله آن اشکالاتی که در ذهن دوستان هست، مرتفع شود. اصل راه حل معلوم است؛ اشکال این بود که اگر براساس این راه، هم قدرت خرید و هم ارزش اسمی در مثلیت دخالت دارند، پس چرا در صورت کاهش ارزش، این ارزش اسمی لحاظ نمی‌شود؟ چه فرقی است بین صورت افزایش و صورت کاهش، که در یک فرض آن عدد و ارزش اسمی در نظر گرفته می‌شود اما در صورت دیگر، آن عدد و ارزش اسمی مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟

ما این را قبلاً هم اشاره کردیم؛ طبق این راه حل، آنچه به عنوان مثل پول اعتباری دریافت شده باید بازگردانده شود، عبارت است از چیزی که هم در ارزش و مالیت با آن پول یکسان باشد و هم جنس آن را داشته باشد؛ همسانی در جنس و مالیت و ارزش و قیمت لازم است. طبق این راه حل، پول اعتباری در واقع عبارت از قدرت خرید و توان خرید آن مقدار پول است؛ توان خرید یک ارزشی دارد؛ آن مقدار کالا یا خدماتی که به ازاء پول می‌توان دریافت کرد؛ حقیقت پول اعتباری عبارت از چنین چیزی است. این بحثی ندارد.

اما علاوه بر ارزش و مالیت و قدرت خرید، جنس آن پول هم مهم است؛ اگر ما گفتیم پول اعتباری مثلی است، باید مثل این پول را که متشکل از توان خرید و جنس آن پول است را برگردانیم. شما نمی‌توانید در مورد چیزی که مثلی محسوب می‌شود، چیزی از غیر آن جنس بدهید؛ در کالاهای مثلی هم که قرار بر اداء مثل است، مثل عبارت از چیزی است که جنس آن با جنس اصل یکسان است. کسی که ضامن مثل است، باید همسانی و همانندی در جنس را لحاظ کند. بله، اگر قیمی بود، قیمت آن را باید می‌پرداخت؛ ولی اگر مثلی شد، مثل پارچه‌ها و ظروف یا هر چیزی که در این زمانه کارخانه‌ها می‌سازند، اینها همه مثلی است و در همه جهات مثل هم هستند. اگر یک ظرفی شکست، مثل آن به عهده می‌آید؛ مثل آن عبارت است از چیزی که در

جنس با اصل همانند است. ما قبلاً گفتیم پول اعتباری یک حقیقتی است که یک قدرت خریدی دارد؛ یعنی با این پول می‌توان مقدار مشخصی از کالا یا خدمت دریافت کرد. این همان ارزش و مالیت پول است. در کنار این، جنس این پول هم مورد نظر است؛ جنس این پول یعنی یک پولی مثل خود این پول؛ جنس این پول عبارت است از برگه کاغذی که اعدادی روی آن نوشته شده است. پس توجه بفرمایید که وقتی سخن از ضامن بودن نسبت به پول اعتباری به میان می‌آید، یعنی ضمانت نسبت به مالیت و ارزش آن و خود آن پول، یعنی جنس آن.

حال اگر پولی دچار کاهش ارزش شود و بخواهد مثل این پول به مقرر یا مالک پرداخت شود، باید در ارزش و مالیت آن همسانی وجود داشته باشد و از آنجا که ارزش پول اعتباری به قدرت خرید آن است، پس قدرت خرید آن باید حفظ شود. به علاوه، همسانی و همانندی در جنس هم باید وجود داشته باشد. همانندی در جنس به این است که همین برگه‌های کاغذ با همین اعداد و ارقام داده شود. فرض کنید صد هزار تومان در سال قبل تلف کرده یا قرض داده و الان ارزش آن به نصف تقلیل پیدا کرده، حال چنانچه همان صد هزار تومان را بدهد، در مالیت همانند محسوب نمی‌شود، ولی اگر دویست هزار تومان بدهد، هم یکسانی در مالیت و ارزش را رعایت کرده و هم جنس پول را؛ در این فرض مشکلی نیست. عمده اشکال و سؤال متوجه فرض افزایش ارزش پول بود؛ مثلاً کسی سال گذشته صد هزار تومان قرض داده و امسال ارزش آن دو برابر شده است؛ یعنی قدرت خرید صد هزار تومان امسال به اندازه قدرت خرید دویست هزار تومان سال گذشته است. اینجا اگر بخواهد مثل آن پول برگردانده شود، باید همان دو جهت لحاظ شود؛ همانندی در ارزش و مالیت و همانندی در جنس. همانندی در ارزش اینجا هست با یک اضافه؛ این افزایش ارزش یک چیزی است که متعلق به مضمون‌له و صاحب حق است. جنس پول ارزش پیدا کرده است؛ این متعلق به صاحب پول است. وقتی می‌خواهد این را برگرداند، خود همان صد هزار تومان را که عدد و رقم معین و جنس آن پول است و مالیت و ارزش آن که افزایش پیدا کرده، کأن یک نصیبی است که به صاحب پول متعلق است. اینکه بخواهد از یک جنس دیگری مثل را بپردازد، این درست نیست؛ صد هزار تومان گرفته و الان هم صد هزار تومان برمی‌گرداند. او ضامن جنس پول و ارزش آن بوده است؛ الان که افزایش پیدا کرده، کأن یک بهره و نصیبی است متعلق به مضمون‌له و صاحب پول. او ضامن مثل بوده و این هم مثل آن محسوب می‌شود.

اگر به خاطر داشته باشید ما تأکید کردیم که مرجع تشخیص در این مورد، عرف است؛ وقتی ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، عرف صد هزار تومان را مثل صد هزار تومان گذشته نمی‌داند؛ اگر کسی بخواهد بعد از چند سال همان صد هزار تومان را بپردازد، عرف این را مثل آن محسوب نمی‌کند. اما در صورت افزایش ارزش، همین عرف صد هزار تومان را مثل همان صد هزار تومان قبلی می‌بیند. ملاک، عرف است؛ عرف در فرض کاهش آن را مثل محسوب نمی‌کند اما در فرض افزایش، آن را مثل محسوب می‌کند.

سؤال:

استاد: در فهم و ارتکار عرف این چنین است؛ ما در همه مواردی که ادعا می‌کنیم عرف، اینطور نیست که یک احصاء کامل کنیم و ببینیم چه می‌گویند.

اگر ارزش پول افزایش پیدا کند، شما که صد هزار تومان قرض گرفته‌اید، امروز بخواهید پنجاه هزار تومان بدهید، عرف این را

مثل آن محسوب نمی‌کند؛ عرف می‌گوید این مثل آن نیست. همین عرف در صورت کاهش، اگر شما صد هزار تومان را ده سال پیش گرفته‌اید و امروز بخواهید صد هزار تومان را برگردانید، می‌گوید این صد هزار تومان مثل آن صد هزار تومان نیست. معیار داوری، عرف است؛ در همان بحث گذشته هم عرض کردم که اساس مسئله این است که طبق این راه‌حل حقیقت پول عبارت از قدرت خرید مقداری معین از خدمات و کالاست. از دید عرف و عقلا، ارزش مبادله‌ای و قدرت خرید پول اعتباری یک صفت حقیقی محسوب می‌شود و چون یک صفت حقیقی محسوب می‌شود، مثل بقیه صفات مثل برعهده می‌آید. در کالاهای مثلی به چه دلیل شما همه صفات را در نظر می‌گیرید و می‌گویید نسبت به آنها ضامن است؟ حقیقت این پول هم عبارت از قدرت خرید است و قدرت و توان خرید از دید عرف یک صفت حقیقی محسوب می‌شود؛ لذا مثلثیت آن به همانندی در توان خرید است. این یک اصل است؛ منتها توان خرید این عدد و رقم. چرا اگر ارزش به نصف تقلیل پیدا کند، عرف نمی‌گوید شما سه برابر باید حساب کنید؟ می‌گوید ارزش صد هزار تومان سال گذشته، امسال دویست هزار تومان شده است؛ شما باید مثل صد هزار تومان سال گذشته را بدهید که می‌شود دویست هزار تومان. اما در صورت افزایش، عرف این را نمی‌گوید. عرف می‌گوید شما ضامن مثل این پول اعتباری هستید؛ مثل این پول اعتباری عبارت از قدرت خرید به ضمیمه آن ارزش اسمی است. حالا اگر قدرت خرید افزایش پیدا کرده، کأن این یک افزایشی است متعلق به صاحب پول و متعلق به مضمون‌له؛ اما آن عدد و رقم همانی بوده که دریافت کردی و حالا هم باید همان عدد و رقم را برگردانی.

سؤال:

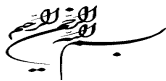
استاد: ما کماکان می‌گوییم حقیقت پول اعتباری عبارت است از توان خرید در چهارچوب ارزش اسمی؛ در این بحثی نیست و از این هم عدول نکردیم؛ دلیل ما هم همین است. این دلیل و راه ناظر به تحلیل ماهیت پول است. شما می‌فرمایید که اگر این است، پس چرا بین صورت افزایش و کاهش فرق است؟ پاسخ من این است که ما در این مسئله یک مرجعی به نام عرف داریم؛ عرف وقتی مثل را در صورت کاهش می‌خواهد معرفی کند، این چنین معرفی می‌کند؛ در صورت افزایش این چنین نیست. شما می‌گویید عرف دلیل شده؟ عرض من این است که نه، عرف دلیل نشده است؛ عرف، داور تشخیص در مثل است. ما برای اینکه مثل به عهده ضامن می‌آید و مثل عبارت است از قدرت خرید این پول اعتباری با ارزش اسمی معین؛ دلیل آوردیم و می‌گوییم حقیقت پول این است. منتها تشخیص مثل به عهده کیست؟ می‌گوییم عرف. ما این را به عنوان دلیل نگفتیم.

سؤال:

استاد: اساساً تفاوت راه اول و راه دوم همین بود؛ در راه اول مطلقاً قدرت خرید ملاک بود ... می‌گوید مثل صد هزار تومان، قدرت خرید صد هزار تومان است؛ معلوم است که عدد لغو نیست. طبق راه اول هم عدد لغو نیست، اما تفاوت بین راه اول و راه دوم در چند جهت بود که ما اشاره کردیم؛ مراجعه مجدد بفرمایید. ... من از شما سؤال می‌کنم که تفاوت راه اول و دوم در چیست؟ ... پس طبق راه اول لغویت نسبت به اعداد پیش نمی‌آید؟ ... این جزئی از مثل است؛ فرق می‌کند که این جزء مثل باشد یا خارج از مثل. ایشان در واقع می‌خواهد بگوید که نزاع بیهوده می‌کنیم ... اصل مسئله به نظر من کاملاً واضح و روشن است؛ ملاک معلوم است و هیچ تفاوتی هم بین صورت افزایش و صورت کاهش در این جهت پدید نمی‌آید. تفاوتی که شما نسبت به آن اعتراض می‌کنید، فقط مربوط به این است که عرف در این صورت ... هیچ عرفی نمی‌گوید که شما صد هزار تومان گرفته‌اید،

امسال پنجاه هزار تومان بدهید. ... می‌خواهم بگویم که با توجه به بعضی شرایط، خیلی تحقق آن دور از ذهن نیست. الان فرض کنید ارزش پول ما در دو سال اخیر افت شدید کرده است؛ ما بر هر معیاری این را بسنجیم، برابری با ارزشهای خارجی، قدرت خرید، توان کلی اقتصادی کشور، با هر چه که بخواهیم حساب کنیم؛ فرض کنید در آینده اوضاع اقتصادی بهبود پیدا کند و ارزش پول دو برابر شود اگر ارزش پول طی یک سال دو برابر شود و برگردد به موقعیت قبل از افت شدید، ... این قابل تحقق است؛ مثلاً قیمت‌ها به یک سوم تقلیل پیدا کند ... در دوران جنگ قطعنامه ۵۹۸ که پذیرفته شد، سقوط شدید اولاً در همه کالاهای نبود و ثانیاً خیلی دوام نداشت و دوباره مسیر صعود را در پیش گرفت؛ اما به هر حال امکان تقویت پول ملی وجود دارد و این تقویت اگر اتفاق بیفتد، قهراً چندان غیرفاحش هم نیست. به هر حال جدا از این جهت، تأملی بفرمایید. به نظر ما که مشکلی نیست.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ فروردین ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۱۶ شوال ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل سوم (راه سوم) -

تفاوت دلیل سوم با دو دلیل قبلی - بررسی دلیل سوم - تفاوت دلیل چهارم، پنجم و ششم با سه دلیل قبلی

جلسه: ۳۸

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تا اینجا دو دلیل یا دو راه بر لزوم جبران کاهش ارزش پول ذکر کردیم؛ این دو راه ناظر به موضوع یعنی پول، آن هم نوع اول یعنی ماهیت پول بود. چون صاحبان این دو نظریه معتقدند حقیقت پول اعتباری عبارت از قدرت خرید است، با تفاوتی که بین این دو راه وجود دارد. اشکالاتی نسبت به این دو طریق یا دو دلیل مطرح شده است؛ ما همه این اشکالات را مورد بررسی قرار دادیم. تا اینجا طریق دوم و راه دوم از اشکالاتی که نسبت به آنها وارد شده، در امان است.

دلیل سوم

راه سوم یا دلیل سوم، این هم مربوط به موضوع است؛ چون بر این مبنا استوار است که حقیقت پول عبارت از سند است؛ یعنی نه ارزش اسمی خود این اسکناس‌ها و پول‌ها مورد نظر است، نه قدرت خرید آن. طبق این دیدگاه، پول اعتباری صرفاً یک سندی است که سازمان صادرکننده به آن اعتبار و ارزش داده و به میزان مقداری که در سند مکتوب شده، عهده‌دار پرداخت طلا و نقره از محل پشتوانه این پول‌هاست. مثلاً اگر صد هزار تومان اسکناس در دست کسی باشد، این در واقع مثل یک رسیدی است که براساس آن مثلاً یک مثقال طلا پرداخت شود. لذا اگر پول دچار کاهش ارزش شود یا مثلاً تورم باعث شود از ارزش پول کاسته شود، مهم نیست که در برابر این پول چه مقدار کالا یا خدمت می‌توان دریافت کرد؛ مهم آن مقدار طلا یا نقره‌ای است که این برگه آن را نمایندگی می‌کند.

این دلیلی است که اولاً ناظر به موضوع در دسته اول از آن دسته‌های پنج‌گانه است و ثانیاً نوع اول از انواع سه‌گانه دسته اول محسوب می‌شود. چون ما گفتیم ادله یا راه‌ها و طرقی که به بیان لزوم جبران کاهش ارزش پول می‌پردازند، برخی ناظر به موضوع هستند یعنی حقیقت پول و طبق این دلیل پول عبارت از سند تعهد است؛ این دیدگاه قائل هم دارد؛ چنانچه قبلاً گفتیم از برخی کلمات شهید مطهری و مرحوم شهید بهشتی در پنجاه سال قبل استفاده می‌شود که پول اعتباری و اسکناس در واقع یک سندی است که براساس آن، نهاد یا سازمانی که آن اسکناس را صادر می‌کند، ضامن است نسبت به پشتوانه آن.

تفاوت دلیل سوم با دو دلیل قبلی

پس فرق این راه و این دلیل با آن دو راه و دلیل قبلی، این است که طبق دو راه قبلی، اسکناس و پول دارای ارزش مستقل است؛ خودش به عنوان اینکه معادل یک مقدار معینی از قدرت خرید است، ارزش استقلالی دارد، اما طبق این دیدگاه یا دلیل یا راه حل،

اسکناس یا پول اعتباری صرفاً یک سندی برای تعهدات شمرده می‌شود و می‌گوید این مقدار پول معادل فلان مقدار طلا است؛ حالا اگر قدرت خرید آن کم شده، لکن آن مقداری از طلا و نقره که این برگه آن را نمایندگی می‌کرد، همان مقدار طلا و نقره برعهده است. این خلاصه این دلیل است.

البته عرض کردم که اینکه می‌گوییم دلیل یا راه، چون ممکن است بعضی از اینها بر یک مبنای خاصی استوار باشد، لذا می‌توانیم عنوان راه و طریق بر آن اطلاق کنیم؛ برخی از اینها ممکن است صرفاً یک دلیل باشد؛ یعنی هر یک از صاحبان یک دیدگاه دلیلی بر مدعای خودشان اقامه کنند. آنچه ما تا اینجا گفتیم (این سه دلیل) در واقع سه طریق یا سه دیدگاه بودند که قائل به لزوم جبران شدند اما هر یک بر مبنایی مشی کردند. اکنون باید ببینیم آیا این دلیل یا راه قابل قبول است یا نه.

بررسی دلیل سوم

مهم‌ترین مشکل این راه آن است که پول دیگر سند عهده نیست و اینکه ما پول را سند تعهد بدانیم، منسوخ شده است. در گذشته، پول این چنین بود؛ تازه در همان موقع هم شاید جای بحث و اختلاف بود، اما با توجه به سیر تطورات پول و مراحلی که برای پول ذکر کردیم، می‌توانیم بگوییم قطعاً الان در دوره‌ای هستیم که این برگه‌ها از دید هیچ کس سند تعهد محسوب نمی‌شود. وقتی اصل این مبنا مخدوش شود، طبیعتاً ما نمی‌توانیم به این راه برای التزام به جبران کاهش ارزش پول استناد کنیم. اگر به خاطر داشته باشید ما حدوداً ده مرحله برای پول ذکر کردیم؛ براساس برخی از این مراحل، پول به نوعی می‌توانست به عنوان سند محسوب شود. مثلاً گفتیم که بعد از دورانی که یک کالا به عنوان پول، معیار ارزش شد و مشکلاتی که در این رابطه به وجود آمد، پای طلا و نقره به محدوده معاملات باز شد. بعد از آن هم چون نقل و انتقال طلا و نقره مشکل داشت، این طلا و نقره‌ها را نزد صرافان به امانت می‌گذاشتند و رسید از آنها دریافت می‌کردند. اولین رسیدها در واقع رسیدهای طلا و نقره‌هایی بود که مردم نزد صرافان و در خزانه آنها به امانت می‌گذاشتند. در آن مرحله می‌توانستیم بگوییم این رسید، سند پول است؛ چون طلا و نقره تبدیل به پول شد؛ حالا البته یک مرحله‌ای مسکوک نبود و بعد مسکوک شد؛ اما آن وقتی که خود طلا و نقره دست به دست نمی‌شد و این رسیدها وارد معاملات شدند، طبیعتاً آن رسید سند تعهد بود و موجب ضمانت بود. بعد همان صرافان دیدند که این طلا و نقره‌ها نزد آنها معطل می‌ماند، شروع کردند با آن طلا و نقره کار کردن. آن موقع اگر کسی چیزی را می‌خرید، نمی‌رفت رسید را به صراف بدهد و طلا و نقره دریافت کند، بلکه آن طلا و نقره نزد صراف و در خزانه او می‌ماند و این رسیدها دست به دست می‌شد. در این مرحله هم این رسیدها صرفاً پشتوانه طلا و نقره نبودند بلکه نشانگر ضمانت صادرکننده آن برگه نسبت به این طلا و نقره بودند. این کم‌کم منتهی به تشکیل بانک شد و دولت‌ها گفتند که چرا این کار را اشخاص انجام بدهند و لذا خودشان مبادرت به این کار کردند. بنابراین تا سال ۱۹۷۵ که دولت امریکا اعلام کرد ارتباط بین اسکناس و پشتوانه طلا و نقره در خزانه بانک‌ها قطع شده، امکان پذیرش اسکناس به عنوان سند تعهد بود. لذا تا زمانی بانک‌ها به آورنده اسکناس، طلا و نقره می‌دادند. یعنی کسی که مثلاً اسکناس دستش بود، وقتی آن را به بانک می‌برد، به اندازه‌ای که مقرر شده بود، به او طلا و نقره می‌دادند. بعد به جایی رسید که رسماً اعلام کردند آورنده پول به عنوان دارنده مقداری طلا و نقره شناخته نمی‌شود. گفتند کسی که اینها را به بانک عرضه کند، طلا و نقره به او داده نمی‌شود. این پشتوانه از بین رفت؛ از آن زمان به بعد دیگر اسکناس و پول سند تعهد

محسوب نمی‌شود.

بر این اساس، آیا ما می‌توانیم ملتزم به جبران کاهش ارزش پول شویم؟ حال پس از ۵۰ سال که این ارتباط قطع شد تا امروز که این امر فراگیر شده و هیچ دولتی متعهد نیست، به دارنده اسکناس طلا بدهد، می‌توانیم بگوییم پول سند تعهد است؟ اکنون هیچ جای دنیا پول به عنوان سند عهده شناخته نمی‌شود. بله، پول اعتباری پشتوانه‌های دیگری پیدا کرده است؛ نمی‌شود بگوییم که پول فقط کاغذ است و هیچ پشتوانه‌ای ندارد. اعتبار می‌شود ولی این اعتبار یک ریشه‌ای در قدرت‌ها و توانمندی‌های دولت‌ها دارد؛ به اصطلاح اعتبار نیش‌غولی نیست. یعنی دولت‌ها به حسب قاعده باید به اندازه‌ای اسکناس چاپ کنند که ثروت‌های واقعی و امکانات و دارایی‌های حقیقی، بتواند آنها را پشتیبانی می‌کند که این هم براساس یک محاسبات روشن است. لذا اگر دولتی از نظر توان اقتصادی و منابع طبیعی و نیروی انسانی دستش خالی باشد، هر چه هم پول چاپ کند، جز اینکه ارزش آن کمتر شود فایده دیگری ندارد. چاپ اسکناس بدون پشتوانه کم‌کم اسکناس را تبدیل به یک مشت کاغذ پاره می‌کند. لذا پول‌ها و اسکناس‌های امروزی به هیچ وجه سند یک مقدار معینی از طلا یا نقره محسوب نمی‌شوند. این اصل دیدگاه است که مورد اشکال و خدشه است و لذا ما نمی‌توانیم با التزام به چنین مبنایی، بگوییم باید کاهش ارزش پول جبران شود.

خلاصه آن‌که صاحبان این دیدگاه می‌گویند این سند برای همیشه نماینده مثلاً یک مثقال طلا است؛ یعنی سازمان صادرکننده این برگه یا اسکناس متعهد است که به اندازه یک مثقال طلا به این شخص بدهد. ارزش این یک مثقال طلا به موازات افزایش قیمت‌ها و گرانی و تورم هم بالا رفته است؛ لذا اگر پنجاه سال قبل، صد هزار تومان نشان‌دهنده یک مثقال طلا بود، الان هم نشان‌دهنده یک مثقال طلا است. اگر پنجاه سال قبل کسی صد هزار تومان به دیگری قرض داده بود یا مهریه او بود، آن صد هزار تومان سند یک مثقال طلا بود؛ الان هم که می‌خواهد مهریه را بدهد یا می‌خواهد قرض را ادا کند، باید یک مثقال طلا بدهد. آن موقع ارزش یک مثقال طلا یک عدد ناچیزی بود ولی الان یک عدد قابل توجهی است. این در واقع همان جبران کاهش ارزش پول است. ولی مشکل اصلی این است که این برگه‌ها سند و نشان‌دهنده مال یا کالای دیگر نیستند، و دولت یا سازمانی که این برگه را صادر کرده، ضامن محسوب نمی‌شود که حالا بخواهد به مقدار پشتوانه آن، پرداخت کند. بنابراین اصل این دیدگاه و به تبع آن، این راه باطل است.

ما تا اینجا به سه راه یا طریق برای لزوم جبران کاهش ارزش پول رسیدگی کردیم؛ از میان این سه راه تا کنون راه دوم قابل قبول است، هرچند بعضی از دوستان هنوز متقاعد نشده‌اند.

تفاوت دلیل چهارم و پنجم و ششم با سه دلیل قبلی

دلیل چهارم برای لزوم جبران کاهش ارزش پول هم معطوف به موضوع است؛ یعنی در دسته اول جا می‌گیرد. لکن همانطور که گفتیم، خود دسته اول بر سه نوع است؛ گاهی ناظر به ماهیت پول است، گاهی ناظر به کارکرد پول است و گاهی ناظر به اوصافی مانند مثلی بودن و قیمی بودن پول است.

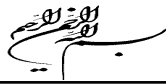
سه دلیلی که تا به حال گفتیم، از قبیل نوع اول از دسته اول بود؛ سه دلیلی که از این به بعد می‌خواهیم بگوییم، یعنی دلیل چهارم، پنجم و ششم از دسته اول اما نوع دوم آن است. یعنی این سه دلیل براساس کارکرد و مأموریت‌های پول می‌خواهند نتیجه بگیرند

که اگر ارزش پول کاهش پیدا کرد، باید جبران شود.

فقط یک نکته را توجه فرمایید که یک وقت منشأ اشتباه نشود و آن اینکه این سه دلیل (چهارم، پنجم و ششم) درست است بر کارکرد پول تکیه می‌کنند (یعنی نوع دوم از دسته اول)، ولی فی الواقع ما صاحبان این ادله را می‌توانیم جزء قائلین به نظریه قدرت خرید به حساب بیاوریم. لذا اگر بخواهیم این سه دلیل را با نظر دقیق‌تر مورد توجه قرار بدهیم، شاید اینها راه مستقلى محسوب نشوند، هرچند بیان متفاوتی را نسبت به راه اول و دوم در پیش گرفته‌اند. طبق راه اول و دوم، حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است؛ منتها بین راه اول و راه دوم هم تفاوتی بود. اما طبق این سه دلیل، سخن از بعضی از کارکردهای پول است و اینکه این کارکردها نشان‌دهنده آن است که پول عبارت از قدرت خرید است؛ لذا با نظر دقی شاید دلیل چهارم و پنجم و ششم از شعبه‌های راه اول یا با مسامحه راه دوم محسوب شوند. حتماً به این نکته‌ای که عرض کردم، عنایت فرمایید. بالاخره اینها هم قدرت خرید را مطرح کرده‌اند، لکن تکیه آنها بر یک کارکردی از کارکردهای پول است و به همین جهت قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند.

پس با این توضیحی که مقدمتاً در میانه بیان سه دلیل اول و سه دلیل بعدی ارائه کردیم، ببینیم دلیل چهارم چیست. چون این سه دلیل قریب به هم هستند، ان شاء الله در جلسه آینده این سه دلیل را ذکر می‌کنیم و مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ فروردین ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۷ شوال ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل چهارم و بررسی آن -

دلیل پنجم و بررسی آن - دلیل ششم و بررسی آن

جلسه: ۳۹

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل چهارم

دلیل چهارم بر لزوم جبران کاهش ارزش پول که به حسب دسته‌بندی ادله که قبلاً انجام دادیم، نوع دوم از دسته اول ادله محسوب می‌شود، با تأکید بر یکی از کارکردهای پول، ملتزم به جبران کاهش ارزش پول شده است. تعبیری که در این بیان به کار رفته این است که فلسفه وجودی پول مبین ارزش و نشانگر نسبت‌های مختلف بین کالاها و خدمات است. لذا نتیجه می‌گیرند که در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش‌ها و قدرت خرید در زمان‌های مختلف می‌بایست لحاظ شود. آیت‌الله نوری همدانی در پاسخ به کمیسیون قضائی مجلس در همین رابطه در متنی این چنین مرقوم فرموده‌اند: «از آنجا که پول رایج هر عصر و زمان مبین ارزش‌ها و نشانگر نسبت‌های مختلف بین کالاها و خدمات است و اساساً فلسفه وجودی پول نیز از همین اصل نشأت می‌گیرد، لذا به نظر حقیر لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش‌ها و قدرت خریدها که در زمان‌های مختلف متفاوت می‌شود را همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم تا راه توجه ضرر و زیان را نسبت به دائن و مجنی‌علیه و مضمون‌له مسدود سازیم. البته تعیین کمیت و مقدار آن در زمان تأدیه با نظر متخصص باید باشد. موضوع مورد سؤال در رابطه با مهریه نیز در ضابطه مذکور مندرج است». ملاحظه می‌فرمایید که ایشان ضمن اینکه به مسئله قدرت خرید اشاره کرده، می‌فرماید چون فلسفه وجودی پول این است که مبین ارزش‌ها و نشانگر نسبت‌های مختلف بین کالاها و خدمات است، لذا باید این ارزش را که در زمان‌های مختلف متفاوت می‌شود، در نظر بگیریم. این یک دلیل است.

بررسی دلیل چهارم

البته همانطور که قبلاً هم عرض کردم، این دلیل در واقع متفاوت از دلیل اول و دوم نیست؛ ما این را نمی‌توانیم یک دلیل مستقل به حساب بیاوریم. شاهد آن هم این است که تعبیر قدرت خرید را عطف به ارزش‌ها کرده است؛ درست است تعبیر «مبین ارزش‌ها و مشخص کردن نسبت‌های مختلف ارزش‌ها بین کالاها و خدمات» را به کار برده و این در واقع یکی از کارکردهای پول است؛ اما به نظر می‌رسد مبنایی که باعث چنین نظری شده، همان است که حقیقت پول در نظر ایشان قدرت خرید است. اما علت اینکه ما این را در زمره نوع دوم از ادله قرار دادیم، این است که ایشان به یکی از کارکردهای پول هم اشاره کرده است؛ شاید به نظر بدوی گمان شود پایه استدلال ایشان بر یکی از کارکردهای پول استوار است؛ لذا ما این را به عنوان یک دلیل مستقل و دلیل چهارم ذکر کردیم. اما همانطور که عرض کردم، اگر در این پاسخ دقت شود، معلوم می‌شود که ایشان بیش از آنکه بخواهد به آن کارکرد اشاره کند، حقیقت پول را به عنوان چیزی که نشانگر قدرت خرید است معرفی می‌کند. لذا به نظر ما این دلیلی

مستقل از راه اول و دوم فی الجمله نیست. راه اول و دوم هم در این جهت مشترک هستند که طبق این دو دیدگاه، حقیقت پول اعتباری همان قدرت خرید است. این مسئله‌ای است که واضح و روشن است.

البته اگر به خاطر داشته باشید ما سابقاً سه کارکرد و مأموریت برای پول ذکر کردیم؛ یکی معیار ارزش، دیگری واسطه در مبادله و سوم ذخیره ارزش. اینجا تعبیر بیان ارزش و مشخص کردن نسبت‌های مختلف ارزش‌ها، با توجه به اینکه عطف به قدرت خرید هم شده، چه بسا اصلاً ناظر به کارکرد به معنای خاص نیست؛ اصل و اساس همان قدرت خرید است، منتها در ضمن آن تعبیری به کار برده‌اند که این تعبیر نزدیک به یکی از آن کارکردهای سه‌گانه است؛ بیان ارزش در واقع همان معیار ارزش است.

در این متن، ایشان به دلیل دیگری هم اشاره کرده و آن هم مسئله ضرر و زیان است؛ بدین معنا که اگر کاهش ارزش پول جبران نشود، مستلزم ضرر و زیان است. این خودش یک دلیل مستقلاً محسوب می‌شود و ما ان شاء الله آن را در دسته چهارم از ادله ذکر خواهیم کرد و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

به هر حال با توجه به اینکه این دلیل بازگشت به نظریه قدرت خرید می‌کند (یعنی بازگشت به دلیل اول یا دوم)، قهراً همان اشکالاتی که نسبت به آن دو دلیل مطرح بود، اینجا هم مطرح می‌شود و پاسخ‌ها هم همان پاسخ‌ها است؛ لذا ما دیگر تکرار نمی‌کنیم. تکلیف این دلیل روشن است.

خلاصه آنکه اگر منظور دلیل دوم باشد، این قابل دفاع است؛ اما اگر منظور دلیل اول باشد، اشکال اولی که در بررسی دلیل اول گفتیم، بدون پاسخ می‌ماند. عبارات ایشان خیلی معلوم نکرده که آیا دلیل اول را قبول دارند یا دلیل دوم را.

دلیل پنجم

دلیل پنجم به صورت روشن‌تری به یکی از کارکردهای پول اشاره کرده است و البته تصریح به قدرت خرید هم در عبارات نیست. براساس این دلیل، خاصیت پول چیزی جز حفظ مالیت و ارزش نیست. پول برای این است که مالیت و ارزش را حفظ کند. لذا اگر ارزش پول کاهش پیدا کند در اشکال مختلف و در هر نوع رابطه پولی و مالی، باید جبران شود. مرحوم آیت‌الله موسوی اردبیلی در نوشته‌ای این چنین فرموده‌اند: «به نظر اینجانب الحاق این تبصره (که منظور تبصره ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مهریه است) اشکال ندارد؛ زیرا پول‌های کاغذی و تحریری جز حفظ مالیت و ارزش، خاصیت دیگری ندارند. آن هم در صورت الغای مالیت یا کم شدن ارزش از بین می‌رود. بنابراین اگر بعد از وجه رایج نوشته شود هرگونه پول کاغذی یا تحریری بهتر خواهد بود؛ زیرا ممکن است ریال رایج را مهریه قرار ندهند و دلار یا پوند و غیره را تعیین کنند، آنها هم حکم اسکناس را دارند؛ مثل روبل روسیه». این متن در پاسخ به نامه مورخه مهر ماه ۱۳۷۵ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس نوشته شده است.

بررسی دلیل پنجم

در این نوشته اشاره‌ای به قدرت خرید نشده، بلکه تعبیری که در آن به کار برده شده، حفظ ارزش است. حفظ ارزش یکی از کارکردهای سه‌گانه پول است. می‌خواهیم ببینیم آیا صرف این بیان می‌تواند نتیجه بدهد لزوم جبران کاهش ارزش پول را یا نه. علی‌الظاهر منظور ایشان از پول با توجه به بعضی از قرائن و شواهد، همان قدرت خرید است. این قدرت خرید یک ارزشی است که باید حفظ شود؛ کار پول حفظ مالیت و ارزش است. یعنی در واقع این پول یک ارزشی را نمایندگی می‌کند؛ وقتی یک پولی

به عنوان مهریه قرار داده می‌شود (چون ایشان این را در خصوص مهریه فرموده است)، در واقع آن ارزش به عنوان مهریه تعیین شده است. ارزش همان قدرت خرید است. اگر این منظور باشد، قهراً همان بحث‌ها درباره نظریه قدرت خرید و اشکالاتی که نسبت به آنها مطرح شده، دوباره باید تکرار شود؛ یعنی این یا به دلیل اول برمی‌گردد یا به دلیل دوم؛ اشکالات هم همان اشکالات است. لکن باید ببینیم نظر ایشان به راه اول است که یک اشکالی متوجه آن بود و بی‌پاسخ ماند، یا راه دوم؟ این چندان معلوم نیست. اگر هم گفته شود این اصلاً به نظریه قدرت خرید کاری ندارد، بلکه صرفاً با توجه به این کارکرد پول می‌خواهد چنین نتیجه‌ای بگیرد، باید بگوییم ما با استناد به این کارکرد پول نمی‌توانیم این نتیجه را بگیریم؛ چه اینکه این کارکردها در پول‌های حقیقی هم هست و منحصر به پول‌های اعتباری نیست؛ در غیر اسکناس هم این کارکردها وجود دارد.

بله، ممکن است گفته شود که در پول‌های حقیقی با توجه به اینکه ساخته شده از طلا و نقره هستند، خود به خود این ارزش و مالیت حفظ می‌شود و دیگر کاهش پیش نمی‌آید تا ما ملزم به جبران آن شویم. اگر این را بگوییم، طبیعتاً مشکلی نیست و سالبه به انتفاء موضوع می‌شود.

علی‌أیحال در مورد این دلیل، یا باید بگوییم بازگشت به راه اول یا دوم دارد که مسئله بررسی شد؛ یا صرفاً با تکیه بر حفظ ارزش و مالیت و بدون التزام به نظریه قدرت خرید می‌خواهد این نتیجه را بگیرد، هرچند این بعید است؛ اگر این باشد، همانطور که عرض کردیم این نمی‌تواند دلیل برای لزوم جبران کاهش ارزش پول باشد. چون در پول‌های حقیقی خود به خود این اتفاق می‌افتد و سالبه به انتفاء موضوع می‌شود.

دلیل ششم

دلیل ششم هم در زمره نوع دوم از دسته اول ادله قرار دارد؛ چون با استناد به یکی از کارکردهای پول می‌خواهد نتیجه بگیرد لزوم جبران کاهش ارزش پول را. در این بیان، قدرت خرید هم در کنار آن کارکرد ذکر شده است؛ لذا این دلیل هم مثل دلیل چهارم شاید متوجه کارکرد پول نباشد. مرحوم آیت‌الله منتظری در مهر ۱۳۷۵ در پاسخ به نامه کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس نوشته‌اند: «چون پول‌های کاغذی کالا و متاع نیستند و واسطه مبادلات کالاها می‌باشند، ارزش آنها به لحاظ قدرت خرید آنها می‌باشد. بنابراین بنابر احتیاط واجب، چه در مهر و چه در قرض و ثمن معامله باید قدرت خرید آنها در وقت پرداخت با مقایسه قدرت خرید در وقت عقد ملاحظه شود». از این بیان بدست می‌آید که ایشان تکیه دارد بر اینکه پول عبارت از قدرت خرید است؛ منتها به استناد دو مطلب این نتیجه را می‌گیرد؛ یکی اینکه پول‌های کاغذی کالا و متاع نیستند؛ لذا همین‌جا حساب پول‌های کاغذی را از پول‌های حقیقی جدا می‌کند. در پول‌های حقیقی یا طلا یا نقره هست و این خودش یک ارزشی دارد. ایشان می‌گوید پول کاغذی متاع و کالا محسوب نمی‌شود. مطلب دوم اینکه این واسطه مبادلات کالاهاست؛ این یکی از کارکردهای سه‌گانه پول است. ایشان می‌گوید چون این دو خصوصیت در پول‌های کاغذی وجود دارد، پس ارزش آن به لحاظ قدرت خرید محاسبه می‌شود و نتیجه می‌گیرد که احتیاط واجب آن است که کاهش ارزش پول جبران شود.

بررسی دلیل ششم

اگر با آن دو خصوصیت کاری نداشته باشیم و بگوییم ایشان معتقد به نظریه قدرت خرید است، فیرجع إلى الطريق الاول أو الثاني؛ این بالاخره یا به راه اول برمی‌گردد یا راه دوم، که مورد بررسی قرار گرفت. ظاهر این عبارت هم همین است؛ یعنی اینکه بخواهیم بگوییم ایشان فقط دارد براساس کارکرد و مأموریت پول، لزوم جبران کاهش ارزش پول را نتیجه می‌گیرد، این برخلاف ظاهر

عبارت ایشان است. ظاهر عبارت این است که از آنجا که پول کاغذی به لحاظ قدرت خرید ارزش دارد، می‌خواهد چنین حکمی کند، ولو به نحو احتیاط. اما اگر مسئله وساطت در مبادله را به تنهایی به عنوان مبنای این نظر قرار داده باشند، قهراً صرف وساطت در مبادله نمی‌تواند ما را ملزم به جبران کاهش ارزش پول کند.

البته این نظر از دو نظر قبلی شاید دقیق‌تر باشد، چون آن اشکالی که در مورد پول‌های حقیقی گفته شد مبنی بر اینکه این خصوصیت در آنها هم وجود دارد (اشکالی که به دلیل پنجم کردیم)، اینجا وارد نیست. چون خود ایشان به این جهت توجه داشته است؛ لذا همان اول پول‌های حقیقی را خارج کرد و فرمود پول‌های کاغذی کالا و متاع نیستند. به هر حال ولو به صورت احتمال ضعیف بگوییم ایشان با استناد به یکی از کارکردهای پول چنین نظری می‌دهد، واقع این است که به صرف چنین خصوصیت و کارکردی برای پول، نمی‌توانیم ملتزم به جبران کاهش ارزش پول شویم.

جمع‌بندی

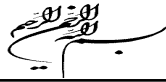
فتحصل مما ذکرنا کله، دلیل چهارم و پنجم و ششم، یا برمی‌گردند به راه‌های اول و دوم که در این صورت دلیل مستقلاً محسوب نمی‌شوند و همان بررسی‌هایی که نسبت به دلیل یا راه اول یا نسبت به راه دوم انجام شد، اینجا هم جاری است. اگر هم بگوییم این سه دلیل به نظریه قدرت خرید بر نمی‌گردد که این بعید است و خلاف ظاهر عبارات ایشان است (مخصوصاً اینکه دو تن از این بزرگان تصریح کرده‌اند به قدرت خرید؛ اما حالا به عنوان احتمال در نظر می‌گیریم). در این صورت باید بگوییم این کارکردهایی که آنها ذکر کرده‌اند، به تنهایی نمی‌تواند نتیجه بدهد لزوم جبران کاهش ارزش پول را.

البته ملاحظه‌ای در مورد خصوصیت دومی که مرحوم آقای منتظری گفته‌اند داریم و آن اینکه ایشان از وساطت در مبادله کالاها می‌خواهد نتیجه بگیرد که پول عبارت از قدرت خرید است. این ممکن است خودش مستقلاً بتواند به ما کمک کند، ولی واقع این است که ملازمه‌ای بین وساطت در مبادله و یکسانی پول با قدرت خرید وجود ندارد. اثبات اینکه حقیقت پول قدرت خرید است، مبتنی بر مقدماتی است که ما آنها را قبلاً بیان کردیم. لذا دلیل چهارم، پنجم و ششم هم کنار می‌روند.

بحث جلسه آینده

چند دلیل و راه دیگر باقی مانده است. ما تا اینجا هنوز دسته اول از ادله را تمام نکرده‌ایم؛ گفتیم دسته اول، سه نوع دارد. نوع اول و دوم را گفتیم و نوع سوم باقی مانده است. نوع سوم از ادله که در دسته اول می‌گنجد، آن دسته از دلایلی است که به استناد برخی از اوصاف پول می‌خواهد لزوم جبران کاهش ارزش پول را ثابت کند؛ مانند مثلی بودن و قیمی بودن. هر دو قول از این طریق و از این مسیر استدلال کرده‌اند؛ قائلین به ضمانت گفته‌اند چون پول مثلی است و قدرت خرید مقوم مثلیت آن است، پس باید کاهش ارزش جبران شود. آنهایی هم که گفته‌اند ضامن نیست، برخی از آنها به مثلیت تکیه کرده‌اند و بعضی‌ها هم با استناد به قیمی بودن این نتیجه را گرفته‌اند.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۳ شوال ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل هفتم و بررسی آن -

دلیل هشتم و بررسی آن

جلسه: ۴۰

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله ضمان در صورت کاهش ارزش پول بود. عرض کردیم برای قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول، چندین دلیل اقامه شده که این ادله به چند دسته قابل تقسیم هستند. دسته اول که سه دلیل بود، ناظر به موضوع و آن هم ماهیت پول بود؛ یعنی این دسته از ادله با لحاظ تحلیل ماهیت پول، لزوم جبران کاهش ارزش پول را نتیجه می گیرند. دسته دوم از ادله، ناظر به موضوع لکن با عنایت به کارکردهای پول به این نتیجه می رسند. تا اینجا شش دلیل گفتیم، که سه دلیل مربوط به دسته اول بود و سه دلیل مربوط به دسته دوم؛ البته هر شش دلیل به لحاظ موضوع، یعنی خود پول اقامه شده است.

دلیل هفتم

دلیل هفتم یا راه هفتم (چون بعضی از این ادله می تواند به عنوان یک راه و طریق مستقل قلمداد شود، لکن بعضی از آنها به عنوان دلیل در درون یک طریق و راه تعریف می شود) این است که ضمان پول مثلی نیست بلکه قیمی است؛ چون پول، کالا و متاع یا منفعتی که از بین می رود، نیست، بلکه صرفاً ابزار و واسطه مبادله است. همین دو جمله کافی است که معلوم کند این دلیل هم به نوعی ناظر به کارکرد پول است؛ چون اساس در این دلیل، این است که پول کالا و متاع نیست بلکه ابزار مبادله و داد و ستد است. خود این واسطه بودن در مبادله و داد و ستد، یکی از کارکردهای پول است؛ ما سه کارکرد برای پول ذکر کردیم که یکی از آنها واسطه در مبادله است. البته ممکن است کسی با تکیه بر بخش اول، این دلیل را از این دسته خارج کند؛ یعنی با توجه به اینکه پول کالا و متاع و منفعت نیست بلکه خودش چیزی است که دارای ارزش است و مثلاً به عنوان یک شیء قیمی محسوب می شود، بخواهد نتیجه بگیرد لزوم جبران کاهش ارزش پول را. اگر از این منظر به این دلیل نگاه کنیم، قهراً دیگر در دسته دوم جای نمی گیرد و در دسته سوم وارد می شود که بعداً متعرض آن خواهیم شد.

علی ایحال مستدل می گوید پول کالا و متاع نیست؛ پول یک منفعتی که بعد از انتفاع چیزی از آن باقی نمی ماند، نیست؛ لذا ضمان آن هم قیمی است، نه مثلی. پول هم منظور همین پول های اعتباری است. فرق این پول با پول های حقیقی در همین است؛ پول های حقیقی کالا و متاع محسوب می شوند؛ لذا ضمان در مورد آن پول ها مثلی است. یعنی اگر تلف شود یا نقضی در آن ایجاد شود، مثل آن را باید به مالک بپردازد. اما پول های اعتباری اینطور نیستند؛ پول های اعتباری متاع و کالا نیستند و موضوع ضمان مثل، کالا و متاع است. یعنی اگر یک کالا و متاعی تلف شود، مثل آن برعهده متلف خواهد آمد. اما اگر چیزی کالا نباشد و صرفاً ابزار و وسیله مبادله و داد و ستد باشد، دیگر ضمان مثل برعهده نمی آید بلکه ضمان قیمت ثابت می شود. ضمان قیمت هم چیزی

جز قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول نیست؛ برای اینکه ارزش و قیمت این پول برعهده مدیون یا مقترض ثابت شده؛ لذا همان ارزش یا قیمت این پول در گذشته، الان به عهده می‌آید، نه مثل آن که مثلاً یک اسکناس صد هزار تومانی باشد.

سؤال:

استاد: بها و ارزشی که دارد ... این دلیل اشکال دارد؛ در ادامه عرض خواهیم کرد. ... این اشکالی است که قبلاً هم مطرح شد و پاسخ دادیم. اگر به خاطر داشته باشید در بحث از مثلی و قیمی بودن پول این اشکال مطرح شد و ما پاسخ دادیم. اشکال این بود که اگر پول خودش قیمی باشد، چطور می‌خواهند قیمت آن را معلوم کنند؟ خودش ملاک برای قیمت است، آن وقت برای خودش می‌خواهند قیمت تعیین کنند؟ این را قبلاً گفتیم و چون این یکی از دلایل ضمان است، مجدداً اشاره خواهیم کرد.

بررسی دلیل هفتم

این دلیل ناتمام است و چند اشکال بر آن وارد می‌شود.

اشکال اول

درست است پول کالا و متاع نیست یا حداقل در آن اختلاف است، اما مالیت آن مسلم است؛ یعنی در اینکه این پول، مال محسوب می‌شود هیچ شبهه‌ای وجود ندارد. چون تعریف مال بر این پول‌ها صادق است؛ گفتیم مال چیزی است که عقلاً نسبت به آن رغبت دارند و حاضر هستند به ازاء آن، چیز دیگر یا مال دیگری را بپردازند. پول اعتباری یا اسکناس کاغذی هم این معیار را دارا است؛ یعنی عقلاً نسبت به آن رغبت دارند و حاضر هستند در مقابل آن، چیزی را بپردازند. پس اینکه فرض گرفته‌اند پول کالا نیست، فی‌الجمله درست است اما معنای کالا نبودن پول این نیست که مال نباشد؛ کالا نیست اما مال به حساب می‌آید. اگر گفتیم مال است، ضمان آن همانند سایر اموال به عهده می‌آید یا احکام دیگری در مورد آن ثابت می‌شود. ضمان مال تابع این است که آن مال مثلی باشد یا قیمی؛ اگر مال مثلی باشد، یعنی همانند آن وجود داشته باشد، همان به عهده می‌آید. پس ضمان مال مثلی، مثلی است؛ ضمان مال قیمی هم یک مال قیمی است. لذا باید ببینیم خود پول یک مال مثلی است یا قیمی. ما قبلاً گفتیم که پول اعتباری یک مال مثلی است نه قیمی؛ منتها نکته‌ای که اینجا بسیار مهم است، این است که قدرت خرید وصف مقوم مثلیت است؛ این است که باعث می‌شود لزوم کاهش ارزش پول جبران شود.

بنابراین اینکه ادعا شده ضمان پول قیمی است، تابع آن است که ما پول را یک امر قیمی محسوب کنیم؛ اما اگر گفتیم پول مثلی است، دیگر نمی‌توانیم بگوییم ضمان پول قیمی است. پول یک مال محسوب می‌شود؛ و ضمان هم تابعی از خود مال است، و این تابع یک ضابطه است و ضابطه را هم عرض کردیم و گفتیم پول به حسب واقع یک حقیقت مثلی محسوب می‌شود؛ منتها همانطور که اشاره شد، مثلیت پول تنها به آن عدد و رقم و رنگ و شکل اسکناس نیست، بلکه قدرت خرید هم جزئی از مثلیت محسوب می‌شود.

سؤال:

استاد: این به نوعی اشکال قبلی شماست و ما این را به صورت مفصل در بحث از مثلی بودن یا قیمی بودن پول مطرح کردیم.

...

اشکال دوم

اشکال دوم نسبت به این دلیل این است که اگر ضمان پول قیمی باشد، قیمت چگونه محاسبه می‌شود؟ آیا قیمت یوم الاداء ملاک است یا قیمت یوم الدفع؟ چون در قیمیات اختلاف وجود دارد که قیمت یوم الاداء ملاک است کما ذهب الیه بعض، لکن بعضی دیگر معتقدند قیمت یوم الدفع باید پرداخت شود. قیمت یوم الاداء یعنی قیمت آن زمانی که می‌خواهد دین را ادا کند؛ اما قیمت یوم الدفع یعنی آن زمانی که این قرض یا پول به او داده شده است. کدام یک از اینها ملاک است؟ اگر قیمت یوم الدفع هم ملاک باشد، آیا قیمت اسمی ملاک است یا قیمت حقیقی و واقعی؟ چون این صد هزار تومان که سال گذشته به این شخص داده شده، یک قیمت اسمی داشته که همان صد هزار تومان بوده است؛ یعنی ارزش و قیمت آن همان صد هزار تومان است؛ اما الان قیمت آن صد هزار تومان نیست بلکه دویست هزار تومان شده است. ما قیمت اسمی آن موقع را باید در نظر بگیریم یا قیمت حقیقی آن را؟ اگر قیمت اسمی باشد، الان هم باید همان صد هزار تومان را بدهد؛ اگر قیمت حقیقی باشد، باید دویست هزار تومان را در نظر بگیرد.

بنابراین در مجموع به نظر می‌رسد طریق هفتم قابل قبول نیست.

باز هم عرض می‌کنم که این دلیل با بیانی که در ابتدا داشتیم، در دسته دوم ادله یعنی آن ادله‌ای که با توجه به کارکرد پول اقامه شده‌اند، قرار می‌گیرد؛ هر چند امکان ارجاع این دلیل به دسته سوم ادله هم هست؛ یعنی آن دسته از دلایلی که ناظر به وصف پول اقامه شده‌اند، مثل قیمیت یا مثلثیت.

دلیل هشتم

دلیل هشتم و چند دلیل بعدی، جزء دسته سوم ادله هستند. ما گفتیم ادله قائلین به ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش پول به طور کلی پنج دسته است. البته ادله مخالفین و منکران هم تقریباً به همین پنج دسته قابل تقسیم است. دسته اول خودش سه نوع است، نوع اول دلایلی که با توجه به ماهیت پول اقامه شده است؛ دسته دوم، دلایلی که با توجه به کارکرد پول اقامه شده است؛ دسته سوم، دلایلی هستند که با توجه به وصفی از اوصاف پول و عمدتاً مثلثیت و قیمیت اقامه شده‌اند. چند دلیل هم در این دسته می‌گنجد.

ممکن است به ذهن شما بیاید که مثلثیت و قیمیت پول، وصف محسوب نمی‌شود، بلکه مربوط به حقیقت پول است؛ این خیلی جای اصرار ندارد. ما در تقسیم‌بندی‌ها این را جزء اموری قرار دادیم که به عنوان وصف محسوب می‌شوند؛ مثلی بودن پول یا قیمی بودن برای پول را گفتیم به حقیقت پول کار ندارد؛ این در واقع یک امری جدا از حقیقت پول است. حقیقت پول همان است که بگوییم مثلاً قدرت خرید است یا ارزش اسمی است. آن وقت به تبع آن، بحث مثلثیت و قیمیت مطرح می‌شود؛ چون ممکن است کسی بگوید حقیقت پول، قدرت خرید است اما قیمی است؛ دیگری بگوید حقیقت پول، قدرت خرید است ولی مثلی است. چه اینکه این اتفاق افتاده است؛ از میان کسانی که قائل به این هستند که ماهیت و حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است، یک عده قائل به مثلثیت شده‌اند و یک عده می‌گویند قیمی است. بعضی‌ها هم از قیمت پول نتیجه گرفته‌اند که حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است که این را خواهیم گفت.

بر این اساس، دلیل هشتم این است که آنچه برای مردم و عقلا در مبادلات و داد و ستدها اهمیت دارد، ارزش و قیمت آن کالا یا آن چیزی است که می‌خواهند مبادله کنند. هرکسی هر چیزی را می‌خواهد مبادله کند، در درجه اول به ارزش و بها و قیمت آن توجه می‌کند؛ اینکه مثلاً چه خصوصیتی دارد، چه ویژگی‌هایی دارد، در واقع یک امر اصلی یا انگیزه اصلی محسوب نمی‌شود؛

انگیزه اصلی مردم از داد و ستد و مبادله، ارزش و بها و قیمت یک شیء است. لذا پول هم از این منظر مورد توجه قرار می‌گیرد و می‌توانیم بگوییم پول قیمی محسوب می‌شود، نه مثلی. در چیزی که قیمی است، باید قیمت و ارزش آن محاسبه شود. پس محصل دلیل هشتم این است که پول همانند سایر کالاها به عنوان چیزی که دارای ارزش است، مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و انگیزه اصلی، ارزش و قیمت است؛ لذا ضمان آن هم قیمی خواهد بود. اگر ضمان قیمی باشد، معنایش این است که زمان اداء دین یا قرض و امثال آن، باید ارزش و قیمت آن ملاحظه شود. کسانی که به این دلیل استناد کرده‌اند، بعضاً تعابیر مختلفی دارند؛ برخی در کنار این، تصریح کرده‌اند که پول به واسطه اینکه ارزش و قدرت خرید آن و مالیت آن مورد نظر است، پس قیمی است نه مثلی. الان اشاره کردم که بعضی‌ها می‌گویند چون قدرت خرید پول مورد توجه است و در مبادله‌ها فقط به ارزش و قدرت خرید آن توجه می‌شود، لذا قیمی محسوب می‌شود و ضمان قیمی هم قیمی است.

سؤال:

استاد: یعنی یک چیزی معیار قرار می‌گیرد و این با آن سنجیده می‌شود؛ ممکن است طلا یا ارز باشد، یا هر چیز دیگری می‌تواند به عنوان معیار قیمت در نظر گرفته شود.

در این دلیل، بعضی‌ها بدون اتکاء به اینکه پول عبارت از قدرت خرید است، می‌گویند پول قیمی است؛ یعنی می‌گویند مثل سایر کالاها، ارزش پول مورد نظر است و لذا قیمی محسوب می‌شود. اما بعضی تعابیر ناظر به این است که چون حقیقت پول قدرت خرید است، پس قیمی محسوب می‌شود. ما با این اختلاف تعبیر کار نداریم، بلکه می‌خواهیم ببینیم این دلیل یا این راه درست است یا نه.

بررسی دلیل هشتم

این دلیل هم قابل قبول نیست. چون:

اولاً: لازمه این حرف آن است که همه چیز قیمی باشد؛ وقتی می‌گویند داعی اصلی برای مبادله و داد و ستد، ارزش و قیمت آن شیء است، معنایش آن است که همه چیز قیمی است. اموالی که مورد مبادله قرار می‌گیرند، به تصریح فقهای ما بر دو نوع هستند، یا مثلی یا قیمی هستند. آنچه که مثلی است (با تعریفی که ذکر شده)، ضمان آن هم مثلی است؛ آنچه که قیمی است، ضمان آن هم قیمی است. اینکه ادعا شده همگان در مقام مبادله صرفاً قیمت و ارزش آن را در نظر می‌گیرند و در واقع ضمان آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهند، این قابل قبول نیست.

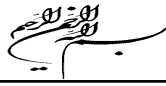
ثانیاً: ما قبلاً گفتیم که پول یک مال مثلی است، نه قیمی، برخلاف نظر مستدل و این قبلاً ثابت شده است.

ثالثاً: بر فرض هم این پول‌ها قیمی باشند، اما همانطور که در اشکال به دلیل قبلی گفتیم، آیا قیمت یوم الاداء ملاک است یا قیمت یوم الدفع؟ این خودش محل اختلاف است؛ برخی قائل به اولی شده‌اند و برخی قائل به دومی. اگر قیمت یوم الاداء ملاک باشد، نتیجه‌اش این است که روزی که می‌خواهد آن دین را ادا کند، باید قیمت آن روز را در نظر بگیرد، ولی آیا ارزش اسمی را ملاک قرار بدهد (طبیعتاً همینطور است) یا ارزش اسمی یوم الدفع را ملاک قرار بدهد؟

بنابراین حتی اگر بپذیریم که پول‌های اعتباری یا اسکناس‌های کاغذی هم قیمی هستند، اما ضابطه‌مند کردن آن یک کار مشکل است و لذا این دلیل هم قابل قبول نیست.

بحث جلسه آینده

تا اینجا از دسته سوم، یک دلیل را گفتیم؛ لکن دو دلیل دیگر هم از دسته سوم باقی مانده که جلسه آینده عرض خواهیم کرد.
«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۴ شوال ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دلیل نهم و بررسی آن -

دلیل دهم و بررسی آن - جمع‌بندی انواع سه‌گانه از دسته اول ادله

جلسه: ۴۱

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل نهم

دلیل نهم یا طریق نهم برای اثبات ضمان در صورت کاهش ارزش پول، مربوط به نوع سوم از دسته اول از ادله است؛ این دلیل هم همانند دلیل هشتم با ملاحظه یکی از اوصاف پول (یعنی مثلی یا قیمی بودن پول) درصدد اثبات لزوم جبران کاهش ارزش پول است. البته این صرف نظر از مطلبی است که در جلسه گذشته اشاره شد؛ چون ممکن است کسی مثلی بودن یا قیمی بودن را مربوط به حقیقت و ماهیت پول بداند؛ اما براساس تقسیمی که ما ذکر کردیم، به نوعی این را از حقیقت و ماهیت پول جدا کردیم. به هرحال دلیل نهم یا طریق نهم در واقع با تأکید و تکیه بر اینکه پول جدا از قیمت و ارزش نیست، بلکه در واقع همان قیمت و ارزش خالص سایر کالاها و اموال است، اقامه شده؛ یعنی چون کالاهای قیمی و ضمان اموال به وسیله پول معلوم و معین می‌شود، ضمان آن هم قیمی خواهد بود.

پس خلاصه این دلیل آن است که چون پول عین قیمت است، ضمان آن هم ناگزیر قیمی خواهد بود؛ معنای قیمی بودن ضمان در مورد پول، چیزی جز لزوم جبران کاهش ارزش پول نیست. وقتی ما قیمت و ارزش یک چیزی را مضمون می‌دانیم، قهراً در مقام اداء باید آن ارزش داده شود تا عنوان اداء صدق کند. البته این خودش دلیل دیگری است که بعداً عرض خواهیم کرد. به هرحال طبق این دلیل، چون ضمان همه اموال قیمی و کالاهای قیمی به بها و قیمت آنهاست، پس ضمان خود قیمت یعنی پول هم باید قیمی باشد. این راه و این دلیل پول را یک شیء قیمی می‌داند؛ یعنی یک وصفی برای پول در نظر گرفته که عبارت از قیمت و بها است. بلکه ادعای مستدل در اینجا این است که قیمی بودن ضمان در مورد پول اولی است از قیمی بودن ضمان در مورد سایر کالاها و اموال.

این محصل دلیل نهم است؛ البته مثل سایر ادله ممکن است تبیین و تقریر این دلیل از ناحیه اشخاص مختلف، متفاوت باشد اما لبّ چیزی که مورد استناد قرار گرفته، همین است که عرض شد.

بررسی دلیل نهم

این دلیل هم مورد اشکال است؛ چون:

اولاً: ما قبلاً هم اشاره کردیم و گفتیم پول مثلی است، نه قیمی؛ در این باره مفصل سخن گفتیم. منتها گفتیم قدرت و توان خرید، مقوم مثلثیت پول است.

ثانیاً: اینکه مستدل ادعا کرده چون پول خودش عین قیمت و بها و ارزش است پس ضمان آن هم باید قیمی باشد، این هم جای خدشه دارد. برای اینکه اگر بخواهد این ملاک باشد، ما در مورد پول‌های حقیقی هم باید این حرف را بزنیم؛ پول‌های حقیقی مثل درهم و دینار که مشتمل بر طلا و نقره است، اینها هم به عنوان یک امر قیمی محسوب می‌شوند. اما آیا کسی ملتزم به این است که درهم و دینار هم اگر دچار کاهش ارزش شدند، باید جبران شود؟ هیچ کسی در مورد پول‌های حقیقی این حرف را نزده که اگر مثلاً ارزش درهم و دینار و برابری آن با کالاها متفاوت شد و مثلاً کاهش پیدا کرد، این کاهش باید در مورد اداء جبران شود.

ثالثاً: اینکه پول را در ردیف کالا قرار داده و بعد فرموده‌اند در اینکه ضمان پول باید قیمی باشد، از بقیه کالاها سزاوارتر است، ما قبلاً هم عرض کردیم که پول اصلاً کالا و متاع نیست. بله، پول، مال محسوب می‌شود و تردیدی در مال بودن و مالیت آن وجود ندارد؛ اما اینکه مال است، ما باید نتیجه بگیریم که ضمان آن قیمی است، آن هم با این استدلال که خودش ارزش است؟ به تعبیر دیگر، چنانچه برخی گفته‌اند، این شاید به نوعی استخدام واژه‌هاست، بدون اینکه به محتوا و معنای آنها دقت شود. ارزش و بهای هر چیزی به خود آن شیء است. شما یک کالایی را در نظر بگیرید که از دید عرف مالیت دارد و دارای ارزش است؛ اما این ارزش و مالیت تابع خصوصیات آن شیء و رغبتی است که عقلاً نسبت به آن پیدا می‌کنند. هر کالایی به این جهت مورد توجه و رغبت واقع می‌شود که خودش دارای ارزش است. پول هم دارای ارزش است؛ این ارزش متفاوت با ارزش سایر کالاهاست. ارزش یک خانه معلوم است که به چیست؛ آنچه که به این خانه مالیت داده، نیازی که انسان دارد و انتفاعی که از آن می‌برد و بر همین اساس، رغبتی که ایجاد می‌شود و خانه یک ارزشی پیدا می‌کند. پول هم از این جهت دارای ارزش و قیمت شده که به عنوان معیار و ملاک تعیین ارزش در سایر کالاها و امتعه است. این خصوصیت به ضمیمه کارکردهای دیگری که برای پول ذکر کردیم، باعث شده که مرغوبیت پول بیش از سایر کالاها باشد. البته این مرغوبیت همیشه نیست، بلکه چه‌بسا مرغوبیت کالا از مرغوبیت پول در بعضی اوقات بیشتر باشد. مثل شرایط ما که ملاحظه می‌فرمایید؛ اینکه همه می‌خواهند پول را تبدیل کنند به کالا، به خاطر همین کاهش ارزش پول است.

بنابراین به نظر می‌رسد دلیل نهم نمی‌تواند ضمان را در صورت کاهش ارزش پول ثابت کند.

دلیل دهم

دلیل دهم که این هم در نوع سوم از دسته اول از ادله جای می‌گیرد، با ملاحظه مثلی بودن و قیمی بودن پول ارائه شده است؛ منتها تفاوت این دلیل با دو دلیل گذشته در این است که طبق این نظر، پول هم مثلی است و هم قیمی؛ منتها نتیجه می‌گیرد که در صورت کاهش ارزش باید جبران شود. اما چطور پول هم می‌تواند مثلی باشد و هم قیمی؟

اینها می‌گویند پول دو دسته مصداق و فرد دارد؛ یک دسته افراد عرضی و یک دسته افراد طولی.

منظور از افراد عرضی، یعنی آن مصادیقی از پول که در زمان واحد وجود دارد و دارای یک ارزشی است. الان مثلاً پول یک عنوان کلی است که یک اسکناس صد هزار تومانی مصداق این پول اعتباری است. هر چه اسکناس صد هزار تومانی دیگر هم وجود دارد، آنها هم در عرض این مصداق، فرد برای پول محسوب می‌شوند. یعنی فی زمان واحد اگر مصادیق مختلف پول در نظر گرفته شود، می‌توانیم بگوییم اینها مصادیق و افراد عرضی پول هستند. فرق هم نمی‌کند تورم شدید باشد یا نه؛ البته خود این

هم جای تأمل دارد. امروز، این هفته یا این ماه، همه صد هزار تومانی‌ها در عرض هم بوده‌اند. اینکه می‌گویم شاید امروز جایی برای این حرف نباشد، برای این است که قیمت‌ها به صورت لحظه‌ای تغییر می‌کند؛ اگر بخواهیم با ملاحظه لحظات و دقایق و ساعت‌ها در نظر بگیریم، آنقدر نوسان وجود دارد که اینها می‌توانند تبدیل به افراد طولی شوند.

افراد طولی پول یعنی مصادیقی از پول که در طول زمان در نظر گرفته می‌شوند؛ صد هزار تومانی در این زمان و صد هزار تومانی در یک سال آینده یا یک ساعت آینده (با توجه به آن نکته‌ای که عرض کردیم)، اینها افراد طولی می‌شوند. پس پول‌هایی که فی زمان واحد باشند، افراد عرضی محسوب می‌شوند؛ اما پول‌هایی که در طول زمان ملاحظه می‌شوند، افراد طولی به حساب می‌آیند. طبق این بیان، افراد عرضی پول، مثلی هستند؛ افراد طولی پول هم اگر کاهش ارزش پول چندان چشمگیر نباشد، مثلی هستند. اما افراد طولی پول قیمی محسوب می‌شوند؛ افرادی که در طول زمان کاهش پیدا کنند. یا حتی افراد عرضی که گرفتار این کاهش ارزش شوند، اینها هم مثلی هستند. لذا به نظر صاحبان این دیدگاه، هیچ منع و محذوری وجود ندارد که افراد و مصادیق عرضی یک مال، مثلی باشند لکن افراد طولی آن قیمی باشند. اگر ما گفتیم افراد عرضی یا طولی که گرفتار کاهش ارزش نشده، مثلی هستند، طبیعتاً مثل آن صد هزار تومان باید داده شود؛ اما اگر گفتیم افراد عرضی و طولی که گرفتار کاهش ارزش می‌شوند قیمی هستند، طبیعتاً باید قیمت و بهای آن پول داده شود. منتها این تفاوت ارزش میان افراد (چه طولی و چه عرضی) نباید به حدی باشد که قابل اغماض باشد؛ یعنی اگر قابل اغماض نباشد، حتماً قیمی محسوب می‌شود. اما اگر این تفاوت قابل اغماض باشد، قهراً مثلی محسوب می‌شود. بر این اساس می‌گویند اگر ارزش پول کاهش پیدا کند، باید جبران شود؛ چون این مصادیق و افراد بیش از آنکه مثلی باشند، قیمی هستند.

اینکه مصادیق پول را بر دو قسم می‌کند و می‌گوید برخی افراد عرضی و برخی طولی هستند، در حقیقت افراد عرضی را که مثلی می‌داند، منظورش آن شرایطی است که در آن شرایط، پول گرفتار کاهش ارزش نشده است. لذا می‌گوید افراد عرضی، مثلی هستند؛ یا حتی طولی که گرفتار کاهش ارزش چشمگیر نشده باشد. اما افراد طولی یا حتی عرضی که گرفتار کاهش ارزش شود، می‌گوید قیمی هستند و لذا جبران لازم است.

پس در واقع ملاک برای ثبوت ضمان این است که آیا پول گرفتار کاهش ارزش شود یا نه؛ اگر ارزش پول کاهش پیدا کند (که ممکن است فی زمان واحد باشد یا در طول زمان)، اینجا جبران لازم است و پول قیمی محسوب می‌شود و الا مثلی است. پس معلوم شد که چرا این دلیل در نوع سوم از دسته اول ادله گنجانده شد؛ بالاخره با تکیه بر وصف مثلی و قیمی بودن، به دنبال اثبات ضمان در صورت کاهش ارزش پول است. در حقیقت می‌خواهد بگوید اگر پول کاهش ارزش پیدا نکند، ضمان ثابت نیست و باید خود همان پولی که قرض داده شده، بازگردانده شود.

سؤال:

استاد: این اصلاً کاری به کالاهای دیگر ندارد؛ تعریف مثلی و قیمی را گفتیم؛ چندین تعریف برای آن ذکر شده است. مثلاً اینکه این چیزی باشد که مثل و همانند برای او وجود نداشته باشد و هر جزئی از اجزاء آن را نتوانیم قیمت‌گذاری کنیم، این چه ربطی به کالاهای دیگر دارد؟ اینها معیارهایی است که مربوط به خود این شیء است. بله، قیمت در آن به عنوان اینکه ارزش آن سنجیده می‌شود، مورد توجه است اما ملاک مثلی و قیمی بودن به حسب تعریف معلوم است که چیست.

این دلیل جای اشکال دارد و قابل قبول نیست. اینکه یک چیزی هم مثلی باشد و هم قیمی فی زمان واحد و به ملاک واحد، این اصلاً قابل قبول نیست؛ نمی‌شود یک کالا یا مال همان زمان که مثلی است، قیمی هم باشد. با توجه به تعریفی که برای مثلی و قیمی کردیم، اجتماع این دو عنوان در مال واحد و کالای واحد ممکن نیست. البته از بیان مستدل هم به دست می‌آید که ایشان نمی‌خواهد بگوید بعضی از مصادیق پول مثلی است و بعضی از مصادیق آن قیمی، بدون ملاحظه شرایط؛ آنچه در نظر مستدل به عنوان ملاک ذکر شده، این است که اگر ارزش پول کاهش پیدا کند، قیمی است و اگر ارزش کاهش پیدا نکند، مثلی است. یعنی کأن با یک معیار و ضابطه می‌خواهد بین این دو فرق بگذارد؛ ولی این هم به نظر ناتمام است. برای اینکه اگر ما کالا یا مالی را مطلقاً قیمی محسوب کنیم لکن قیمت آن افزایش پیدا نکند، همان ارزشی که قبلاً داشته، الان هم همان ارزش به عنوان ملاک قرار می‌گیرد؛ اینکه تغییر در ارزش پیدا شود، باعث نمی‌شود که بگوییم این مثلی می‌شود. اصلاً چنین ضابطه‌ای برای مثلی و قیمی قابل قبول نیست. فرض کنید صد هزار تومان را یک سال قبل گرفته؛ ارزش این صد هزار تومان در طول زمان کم شده است؛ این کاسته شدن ارزش نشانگر چیست؟ آیا به این خاطر آن است که این فرضاً قیمی است؟ اینطور نیست؛ معلوم می‌شود پول یک حقیقتی دارد که از ارزش آن کم شده است. بله، لازمه کم شدن ارزش این است که باید جبران کند؛ جبران هم به این است که مثلاً همان ارزش گذشته را امروز بپردازد که ما از آن تعبیر می‌کنیم به قدرت خرید. این معنا ندارد که ما بگوییم اگر ارزش این شیء کاهش پیدا نکند، مثلی است و اگر ارزش آن کاهش پیدا کند، قیمی محسوب می‌شود؛ یا باید مطلقاً بگوییم مثلی است یا قیمی. منتها اگر گفتیم قیمی است و ارزش آن کاهش پیدا نکرد، همان قیمت و همان ارزش را باید برگرداند؛ اگر کاهش پیدا کرد، باید قیمت و ارزش امروز را در نظر بگیرد و برگرداند. لذا با این راه‌حل یا با این طریق نمی‌توانیم ملتزم به ضمان شویم و بگوییم کاهش ارزش باید جبران شود، این مبنای درست و صحیحی ندارد و قابل قبول نیست.

جمع‌بندی انواع سه‌گانه از دسته اول ادله

ما تا اینجا ده دلیل ذکر کردیم؛ تقریباً همه این ده دلیل مربوط به دسته اول از ادله بود. منتها گفتیم دسته اول سه نوع است؛ این ده دلیل بین این سه نوع توزیع شد. برخی ناظر به حقیقت و ماهیت پول بود، مثل آن سه دلیل اول؛ برخی ناظر به کارکرد پول بود، مثل دلیل چهارم، پنجم، ششم و هفتم البته با یک جهتی که عرض کردیم (گفتیم دلیل هفتم قابلیت این را دارد که هم در زمره نوع دوم از دسته اول قرار بگیرد و هم در زمره نوع سوم)؛ دلیل هشتم، نهم و دهم هم مربوط به نوع سوم بود. تا اینجا از این ده دلیل، غیر از دلیل دوم، هیچ یک وافی به مقصود نبود.

سؤال:

استاد: اینکه یک پولی در طول زمان کاهش ارزش پیدا می‌کند و می‌گویند قیمت آن باید پرداخت شود و به عبارت دیگر ملتزم به ضمان می‌شوند، این در واقع مصداق تعذر مثلی است؛ یعنی چون مثل این پول امروز وجود ندارد، این تبدیل به قیمی می‌شود. در همه موارد، در مثلیات، اگر مثل متعذر شد، مبدل به قیمت می‌شود. اما این باعث نمی‌شود که بگوییم قیمی می‌شود؛ تبدیل مثلی در صورت تعذر مثل، آن را از مثلی بودن خارج نمی‌کند؛ اما این آقایان می‌گویند بعضی از مصادیق پول مثلی و بعضی از مصادیق دیگر آن قیمی است. این حرف درست نیست ... ما می‌گوییم داوری در مثلی بودن یا قیمی بودن با عرف است؛ عرف یک چیزهایی را قبلاً مثلی می‌دانست ولی الان قیمی می‌داند یا بالعکس؛ این یک بحث دیگری است. آنچه آقایان ادعا می‌کنند

و تصریح کرده‌اند، این است که بعضی از مصادیق مثلی هستند و بعضی قیمی. اتفاقاً اشکال همین است که شما فرمودید؛ اینکه ما بگوییم بعضی مصادیق مثلی است و بعضی مصادیق قیمی، این کاملاً غلط است. ... این همان است که من عرض کردم؛ اگر یک چیزی مثلی بود لکن در یک شرایطی، یا در عرض یا در طول زمان، امکان تهیه مثل نبود، به عبارت دیگر مثل متعذر شد، اینجا مبدل به قیمت می‌شود و ما باید قیمت آن را بدهیم. اما این تبدیل به قیمت در صورت تعذر مثل هیچ‌گاه باعث نمی‌شود که این مثلی نباشد و تبدیل به قیمی شود. این مثلی است؛ منتها اگر مثلی متعذر شد، قیمت جایگزین آن می‌شود. این خیلی فرق می‌کند با حرفی که این آقایان می‌زنند؛ این حرف کاملاً غلطی است.

سه چهار دسته دیگر از ادله باقی مانده که هر کدام از آنها به جهت دیگری مسئله را بیان می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ اردیبهشت ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۱ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته دوم ادله -

دلیل اول (یازدهم) و بررسی آن - دلیل دوم (دوازدهم) و بررسی آن - دلیل سوم (سیزدهم) و بررسی آن

جلسه: ۴۲

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تا اینجا دسته اول از ادله لزوم جبران کاهش ارزش پول را ذکر کردیم؛ دسته اول بر سه نوع بود؛ برخی ناظر به ماهیت پول، بعضی ناظر به کارکرد پول، و نوع سوم با ملاحظه برخی از اوصاف پول مانند قیمی و مثلی بودن مطرح شده بود. مجموعاً تا اینجا ده دلیل که (در مورد بعضی از آنها می‌توانیم) تعبیر طریق را به کار ببریم، ذکر شد و مورد بررسی قرار گرفت که ملاحظه فرمودید اغلب آنها مبتلا به اشکال است.

دسته دوم ادله

دسته دوم از ادله با ملاحظه برخی از ادله عامه، مطلقات و عمومات و عناوین اولی اقامه شده است؛ چند دلیل هم در این دسته می‌گنجد.

دلیل اول (یازدهم)

دلیل اول از این دسته که در واقع دلیل یازدهم محسوب می‌شود، این است که براساس عموماتی مثل «اوفوا بالعقود» بر همه لازم است به عهدها و پیمان‌ها و قراردادها ملتزم باشند و دقیقاً بر طبق آن چیزی که به آن متعهد شده و عقدی که بسته‌اند، عمل کنند. این عقد ممکن است متضمن مهریه باشد، ممکن است یک دینی را به طور خاص مثل قرض برعهده گذاشته باشد، یا حتی ممکن است در اموری مثل صلح و در قالب یک تعهد مالی گنجانده شده باشد. اگر شخص بخواهد به قرارداد و عهد و پیمانی که به موجب آن یک مال و پولی را شخص متعهد شده است، عمل کند به ناچار باید کاهش ارزش پول را در نظر بگیرد. مثلاً کسی در قالب قرض، پولی را از شخصی گرفته و زمان بازگشت این قرض را معلوم کرده و حالا می‌خواهد این قرض را ادا کند؛ این یک دین است. اداء این دین و پرداخت قرض به طلبکار مسلماً براساس «اوفوا بالعقود» لازم است؛ حال اگر ارزش آن پولی که این شخص بدهکار باید بپردازد در زمان ادا کاهش پیدا کرده باشد و او بخواهد همان مبلغ را به مقرض برگرداند، این مصداق اداء دین و عمل به «اوفوا بالعقود» نیست. مثلاً صد هزار تومان گرفته و الان ارزش این صد هزار تومان، به ده هزار تومان تقلیل یافته است؛ اگر بخواهد ده هزار تومان را برگرداند، اینجا به مقتضای «اوفوا بالعقود» عمل نکرده و این اداء دین محسوب نمی‌شود. پس این دلیل با لحاظ عموم «اوفوا بالعقود» و در واقع صدق عنوان عقدی که به آن باید پایبند باشد، حکم به لزوم جبران کاهش ارزش پول کرده است.

چنانچه ظاهر و واضح است، این دلیل نمی‌تواند لزوم جبران کاهش ارزش پول را اثبات کند. چون در کبرای «اوفوا بالعقود» و لزوم پابندی به عقد و قرارداد و پیمان هیچ اختلافی نیست؛ همه می‌گویند باید طرفین قرارداد، به مفاد قرارداد وفا کنند. إنما الکلام و اختلاف در صغری است؛ از این جهت که آیا آنچه این شخص می‌خواهد به دائن برگرداند، مصداق عقدی که وفای به آن لازم است، محسوب می‌شود یا نه. قائلین به لزوم معتقدند این صد هزار تومان مصداق آن عقد نیست؛ قائلین به عدم لزوم هم می‌گویند این مصداق همان است؛ صد هزار تومان قرض گرفته و حالا هم باید صد هزار تومان بدهد و این شخص دارد همان صد هزار تومان را پرداخت می‌کند. پس اختلاف بین منکران لزوم جبران و قائلین به لزوم جبران، در این است که یک گروه این را مصداق وفای به عقد می‌داند و یک گروه این را مصداق وفای به عقد نمی‌داند. پس این ارتباطی به مفاد این آیه و عموم این آیه ندارد؛ این عموم را همه قبول دارند و کبرای آن هم محل بحث نیست، لکن در صغری اختلاف دارند. اختلاف در صغری هم ناشی از اختلاف در حقیقت پول است؛ اگر پول به گونه‌ای تحلیل شود که مثلاً عبارت از قدرت خرید است، این یک نتیجه دارد و اگر ما ماهیت پول را ارزش اسمی بدانیم، این یک نتیجه دیگری دارد.

پس در واقع در این دلیل ولو به حسب ظاهر به عمومات و اطلاقات تمسک شده، اما حقیقتاً ریشه نزاع برمی‌گردد به همان چیزی که در نوع اول از دسته اول گفته شد. لذا این دلیل تمام نیست.

دلیل دوم (دوازدهم)

دلیل دوازدهم یا دلیل دوم از دسته دوم، دلیلی است که بعضی از نویسندگان اهل سنت با استناد به روایتی که در صحیح مسلم وارد شده، مورد استناد قرار داده‌اند؛ آن هم یک نبوی مشهور بین عامه است که پیامبر(ص) فرموده «الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و البرّ بالبرّ و الشعیر بالشعیر و التمر بالتمر و الملح بالملح مثلاً بمثل، سواءً بسواء، یداً بید...». براساس این روایت، پیامبر(ص) فرموده طلا در مقابل طلا، نقره در مقابل نقره، گندم در مقابل گندم، جو در مقابل جو، خرما در مقابل خرما، نمک در مقابل نمک، مثلاً بمثل؛ یعنی مساوات بین دین در زمان اداء و دین در زمان اخذ، اقتضا می‌کند که اگر پول دچار کاهش ارزش شد، باید جبران شود. یعنی به استناد روایتی که بر برابری و مساوات تأکید کرده است.

بررسی دلیل

اولاً: در این دلیل به روایتی استناد شده که اولاً در جوامع روایی ما به این ترتیب بیان نشده است. ثانیاً: مشکل مهم این دلیل آن است که مصادره به مطلوب است؛ به عبارت دیگر دلیل عین مدعاست. مدعا این است که دینی که الان می‌خواهد بپردازد و قرضی که الان می‌خواهد پس بدهد، آیا مثل آن دین در زمان اخذ هست یا نه؟ آیا با جبران کاهش ارزش مثل آن است یا بدون آن؟ دلیل این است که پیامبر(ص) فرموده مثلاً بمثل؛ کلیت این محل بحث نیست، اما بحث در این است که این مثلاً بمثل در مانحن فیه چگونه تحقق پیدا می‌کند؛ آیا با جبران کاهش ارزش یا بدون آن؟ دلیل می‌شود عین مدعا یا به تعبیر دیگر می‌توانیم بگوییم این اختلاف در صغری است؛ اصل کبری فی الجمله قابل قبول است؛ البته نه با تفسیری که اینها کرده‌اند، کبرای اینکه باید در مقام اداء دین مثلث رعایت شود، بحثی ندارد. إنما الکلام در صغری که ارزش اسمی مثل محسوب می‌شود یا اینکه قدرت خرید مثل محسوب می‌شود؛ پس این هم برمی‌گردد به یک مبنایی در باب حقیقت پول که ما حقیقت پول را چه بدانیم. پس این دلیل هم وافی به مقصود نیست.

دلیل سوم از این دسته، این است که اگر ارزش پول کاهش پیدا کند و این کاهش مورد توجه واقع نشود، ظلم محسوب می‌شود؛ ظلم هم مسلماً قبیح و حرام و ممنوع است؛ لذا کاهش ارزش پول باید جبران شود. این دلیل در حقیقت یک قیاس استثنائی است؛ به این بیان که لو لم یضمن تخفیض قيمة النقود للزم منه الظلم لكن الظلم قبیح أو حرام، پس نتیجه این است که فیلزم جبران تخفیض قيمة النقود. اگر کاهش ارزش پول جبران نشود، این ظلم به مالک است؛ و ظلم قبیح است. پس باید کاهش ارزش پول جبران شود.

بررسی دلیل

کبری کاملاً روشن است و بحثی در آن نیست؛ حرمت ظلم و قبح عقلی ظلم با ادله مختلف اثبات شده است. در اینکه این حکم عقلی است، بحثی نیست؛ عقل حکم به قبح ظلم می‌کند و این از مستقالات عقلیه است. عقل استقلالاً قبح ظلم را درک می‌کند. از نظر شرعی هم این حرام است؛ ما عموماً در قرآن و روایات داریم که ظلم را حرام کرده است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱، خداوند تبارک و تعالی، امر به عدل و نهی از ظلم کرده است. البته اینجا بحثی هست که آیا امر خداوند به عدل و نهی او از ظلم، مولوی است یا ارشادی؟ این بحثی است که در این موارد به طور کلی صورت گرفته و در آن اختلاف وجود دارد. سؤال این است که آیا امر به عدل و نهی از ظلم، مولوی است یا ارشادی؟ در اوامر ارشادی آنچنان که مشهور است، می‌گویند اگر شارع در جایی که عقل درکی یا حکمی دارد حکم کند، این حکم ارشاد به ما ادرکه العقل است؛ مثلاً عقل ما لزوم اطاعت از خداوند را درک می‌کند. حال اگر خود شارع گفت «اطيعوا الله»، معروف این است که امر مولوی به اطاعت خداوند لغو است؛ چون باعثیت ندارد. وقتی عقل این را درک کند، شارع که امر می‌کند، در واقع یادآور و مذكر و راهنما به سوی دریافت عقلی است؛ این دیگر نمی‌تواند محرک و باعث باشد. وقتی عقل بفهمد و با آن مبعوث شود، دیگر معنا ندارد که شارع بخواهد دوباره او را تحریک کند به سوی آن مأموریه یا منهی عنه. لذا در این موارد می‌گویند امر ارشادی است.

در مورد نهی از ظلم و امر به عدل چطور؟ آیا این ارشادی است یا مولوی؟ بسیاری گفته‌اند که این ارشادی است و البته برخی هم معتقدند که این مولوی است و از امر خداوند به عدل و نهی او از ظلم، هیچ لغویتی لازم نمی‌آید؛ محذوری پیش نمی‌آید که بعد از آنکه عقل درک می‌کند قبح ظلم را، باز هم شارع حکم به تحریم و حرمت ظلم کند. در مقابل، برخی معتقدند که این امکان ندارد؛ حالا ما نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم که آیا اینجا این مولوی است یا ارشادی.

به هر حال اگر گفتیم این یک امر مولوی است، آیا این می‌تواند در مانحن فیه مورد استناد و استفاده واقع شود؟ اگر گفتیم ارشادی است، آیا می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد؟ ما بدون اینکه بخواهیم وارد آن بحث‌ها شویم؛ چون بحث بسیار مهم و گسترده است و مجال پرداختن به آن نیست. فرض می‌کنیم نهی خداوند از ظلم هم نهی مولوی باشد، ولی نهایتاً با نهی مولوی چه چیزی ثابت می‌شود؟ حرمة الظلم؛ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، ظلم حرام است، چون خداوند از آن نهی کرده است. فرض هم می‌گیریم که این نهی، نهی مولوی باشد. نتیجه نهی مولوی خداوند از ظلم، حرمت تکلیفی

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

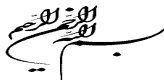
ظلم است؛ یعنی اگر کسی ظلم کند، معصیت کرده است. اما آیا حکم وضعی در اینجا استفاده می‌شود؟ یعنی ما با «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَى عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» می‌توانیم ضمان را اثبات کنیم و حکم وضعی را بدست بیاوریم و مثلاً بگوییم تو باید آن خسارت و ظلمی که بر برادر دینی‌ات وارد کردی، جبران کنی؟ این مشکل است؛ به طور کلی اینکه ظلم حرام است و حرمت هم یک حکم مولوی است، خودش محل بحث است؛ اما سلّمنا که مولوی و الهی و شرعی باشد، ارشادی محض نباشد، اما آیا این ضمان و لزوم جبران را هم ثابت می‌کند؟ این جای بحث دارد.

اللهم الا أن يقال که این نهی مولوی است و شارع می‌تواند ارتکاز عقلا و عقل را امضا کند و از آن نهی کند. اما آیا غیر از حرمت و حکم تکلیفی، حکم وضعی هم از این استفاده می‌شود؟ «یَنْهَى عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» یعنی سراغ فحشا نروید؛ عمل منکر انجام ندهید و این حرمت وضعی را هم می‌رساند؛ حکم به ضمان هم از آن استفاده می‌شود. اگر چنین حکم وضعی از نهی از ظلم قابل استفاده باشد، اینجا در مانحن فیه هم جریان پیدا می‌کند. آن وقت نتیجه بحث این می‌شود که چنانچه کسی در پرداخت دین، در پرداخت مهریه و امثال این دو، به همان ارزش اسمی اکتفا کند، از نظر عقلا این ظلم است. کسی که ۳۰ سال پیش از دیگری صد هزار تومان طلب داشته، اگر بخواهد امروز همان صد هزار تومان را به شخص طلبکار بدهد، این ظلم به او محسوب می‌شود و این توسط شارع منع و نهی شده است. پس برای اینکه ظلم نشود، باید در مقام اداء، کاهش ارزش پول را در نظر بگیرد و آن را جبران کند. ممکن است کسی به این ترتیب این استفاده را کند. یا مثلاً ۱۰۰ سال پیش، کسی ده هزار تومان بدهکار بوده و الان ورثه او می‌خواهند این را بپردازند؛ با ده هزار تومان در آن زمان می‌توانست یک پارچه آبادی بخرد، اما الان سه عدد نان می‌دهند. واقع این است که این ظلم محسوب می‌شود.

البته برخی این دلیل را در خصوص تفاوت فاحش پذیرفته‌اند، اما در مورد تفاوت ناچیز معتقدند که ظلم نیست؛ فرض بفرمایید صد هزار تومان شده به اندازه ۱۰۲ - ۱۰۳ هزار تومان؛ این کجا و اینکه صد هزار تومان تبدیل به میلیون‌ها تومان شده باشد. اولی ظلم نیست اما دومی ظلم محسوب می‌شود. این نظر همان تفصیل است؛ گفتیم در این بحث چند تفصیل مطرح شده است. یکی از تفصیلات همین بود که اگر تفاوت فاحش باشد، جبران لازم است؛ اما اگر فاحش نباشد، جبران لازم نیست. برخی از ادله از ناحیه مفصلین هم مورد استناد قرار گرفته‌اند؛ بعضی از تفصیل‌دهندگان در این رابطه، به همین دلیل تمسک کرده‌اند. ما دلایل دیگری هم داریم؛ برخی دلایل هستند که نه تنها توسط قائلین به لزوم جبران مطلقاً مورد استناد قرار گرفته‌اند، بلکه تفصیل‌دهندگان هم به آنها استناد کرده‌اند و بلکه بالاتر، منکران لزوم جبران هم به آن تمسک کرده‌اند. اینجا استظهار آقایان از ادله متفاوت است.

به هرحال مجموعاً دلیل سوم از دسته دوم یا دلیل سیزدهم، فی‌الجمله می‌تواند لزوم جبران کاهش ارزش پول را ثابت کند.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته دوم ادله -

دلیل چهارم (چهاردهم)

جلسه: ۴۳

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل چهارم (چهاردهم)

دلیل چهارم از دسته دوم ادله که با ملاحظه ادله دسته اول، دلیل چهاردهم یا طریق دیگری است که برای ضمان کاهش ارزش پول و لزوم جبران در صورتی که ارزش پول کاهش پیدا کند، دلیلی است که برخی آن را به عنوان مستند تفصیل بین تفاوت فاحش و تفاوت غیرفاحش قرار داده‌اند و برخی هم آن را به عنوان قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً ذکر کرده‌اند. اصل این دلیل و آنچه که در این دلیل بر آن تکیه شده را عرض می‌کنیم و بعد آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ صرف نظر از اینکه این دلیل آیا می‌تواند به نحو مطلق این را ثابت کند یا صرفاً ضمان را در صورت تفاوت فاحش در ارزش پول دارد، اثبات می‌کند.

محصل دلیل این است که اداء دین از نظر عرف باید به گونه‌ای باشد که این عنوان صادق باشد؛ هر دینی وقتی می‌خواهد ادا شود، باید به گونه‌ای ادا شود که عرف بگوید هو ادای دینه، این شخص دین خودش را ادا کرد. از کسانی که این دلیل را ذکر کرده و البته این را صرفاً در مورد تفاوت فاحش مورد استناد قرار داده‌اند، آیت‌الله مکارم شیرازی است که در چند موضع به این مطلب و به این دلیل اشاره کرده‌اند. ایشان هم در پاسخ به نامه کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس و هم در کتاب «بحوث فقهیه هامة»^۱ و هم در مجموعه استفتائات جدید^۲ و نیز در «ریا و بانکداری» اسلامی که در مجله فقه اهل بیت (ع)^۳ منتشر شده، این را شرح و بسط داده‌اند. ایشان در هر یک از این منابعی که ذکر کردیم، به یک جهتی اشاره کرده‌اند.

ایشان در کتاب بحوث فقهیه هامة می‌فرماید: «إنا نأخذ الاحکام من الشرع و الموضوعات من العرف إلا فی الموضوعات التي توجد فیها حقيقة شرعية»؛ ما احکام را از شرع اخذ می‌کنیم و موضوعات را (به استثناء موضوعاتی که دارای حقیقت شرعیه هستند) از عرف می‌گیریم. بر این اساس، اگر فرض کنیم شارع مثلاً فرموده: ادوا دیونکم، اینجا معیار در اینکه ادا محقق شده یا نه، نظر عرف است؛ اصل وجوب ادا، حکم شرعی است. اما موضوع این امر عبارت است از اداء دین. اداء دین موضوع وجوب شرعی است؛ بنابراین وقتی می‌خواهیم ببینیم آیا این موضوع محقق شده یا نه و در نتیجه برای ما معلوم شود که این امر امتثال شده یا نه، باید سراغ عرف برویم و ببینیم عرف چه می‌گوید. معمولاً در موضوعات احکام شرعی این چنین است. حالا فرض

۱. بحوث فقهیه هامة، ص ۳۷۵.

۲. مجموعه استفتائات جدید، ص ۱۶۱، مسئله ۵۸۳.

۳. مجله فقه اهل بیت (ع)، سال سوم، شماره ۹، ص ۴۰.

کنید کسی ۴۰ سال پیش صد تومان قرض گرفته و امروز می‌خواهد آن را ادا کند. اگر همان صد تومان که آن زمان گرفته را بپردازد، عرف این را اداء دین به حساب نمی‌آورد؛ وقتی این موضوع محقق نشود، کأن امر شارع به وجوب اداء دین محقق و امتثال نشده است. اما اگر فرض کنید آن صد تومان را با جبران کاهش ارزش پول بپردازد، این از نظر عرف اداء دین محسوب می‌شود. اگر هم جایی در صدق اداء دین شک کنیم و واقعاً برای ما معلوم نشود که عرف این را اداء دین محسوب می‌کند یا نه، به قاعده اشتغال رجوع می‌کنیم. چون ما یقین به اشتغال ذمه داریم؛ یقین داریم ذمه ما به دین مشغول شده؛ اما الان که صد تومان می‌پردازیم، شک داریم که فراغ ذمه پیدا کرده‌ایم یا نه. طبیعی است که اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است؛ لذا اگر کاهش ارزش پول جبران نشود، کأن امتثال تحقق پیدا نکرده است.

سؤال:

استاد: این یکی از مطالبی است که قائلین به عدم ضمان مطرح کرده‌اند؛ یکی از دلایل آنها همین است و پاسخ هم دارد؛ ما قبلاً هم به این اشاره کردیم. می‌گویند ربا حرام است، ولی به شرط اینکه زیاده تحقق پیدا کند؛ موضوع حرمت ربا، زیاده است. لذا در جایی که ارزش پول کاهش پیدا کند، شما زیاده نداده‌اید. لکن این برمی‌گردد به اینکه ما حقیقت پول را چه بدانیم؛ بالاخره کسانی که می‌گویند حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است و الان که قدرت خرید کاهش پیدا کرده، اگر شما به حسب ظاهر و از نظر ارزش اسمی یک زیاده و اضافه‌ای را می‌دهید، اما به حسب واقع این زیاده نیست و شما همان قدرت خرید را برمی‌گردانید. این مطلبی است که اینجا مطرح است.

به هر حال ایشان یک ادعا دارند و یک دلیل؛ مدعای ایشان معلوم شد: لزوم جبران کاهش ارزش پول. معیار هم برای تشخیص موارد کاهش ارزش پول، نظر عرف است. البته ایشان در جایی که این تفاوت زیاد باشد، مانند مثالی که عرض شد، می‌گویند عرف اینجا حتماً این را اداء دین محسوب نمی‌کند؛ یعنی اگر تفاوت فاحش باشد، از نظر عرف اداء دین نیست. ایشان می‌گویند اما اگر تفاوت کم باشد، عرف این را مصداق اداء دین می‌داند؛ یعنی مثلاً اگر شش ماه قبل پولی را قرض گرفته و الان می‌خواهد آن را برگرداند، عرف این را اداء دین می‌داند. عبارت ایشان این است:

«اگر تورم در زمان کوتاه و مقدار معمولی باشد، محاسبه نمی‌شود؛ چراکه همیشه تغییراتی در اجناس و قدرت خرید پول پیدا شده و می‌شود و سیره مسلمین و فقها بر عدم محاسبه تغییرات جزئی بوده است. ولی اگر تورم شدید و سقوط ارزش پول زیاد باشد تا آن حد که در عرف، پرداختن آن مبلغ اداء دین محسوب نگردد، باید براساس وضع حاضر محاسبه کرد و در این مسئله تفاوتی میان مهریه و سایر دیون نیست. مثلاً در یکی از استفتائات آمده بود که شخصی در ۳۰ سال قبل، اجرت بنایی را نپرداخته در حالی که بنا برای او ده روز کار کرده و اجرت بنا در آن زمان روزی ۱۸ تومان یعنی ۱۸۰ ریال بوده است. به یقین اگر کسی بخواهد اجرت بنا را به قیمت آن روز یعنی ۱۸ تومان برای هر روز بپردازد، در هیچ عرفی اداء دین محسوب نمی‌شود. همچنین در مورد اتلاف قیمیات بنابر اینکه قیمت سابق را بپردازد، هیچ عرفی آن را جبران خسارت نمی‌شمارد. بنابراین نه در دیون و نه در خسارات دیگر، پرداختن قیمت سابق در اینگونه مقامات مصداق اداء دین یا جبران خسارت نیست؛ به همین دلیل باید به نرخ روز حساب کرد. لازم به یادآوری است که این پدیده در واقع جزء مسائل مستحدثه محسوب می‌شود و از آثار پول‌های کاغذی و اعتباری است. اگر معاملات مانند سابق با طلا و نقره صورت می‌گرفت، با چنین پدیده‌ای روبرو نبودیم، مگر در موارد

بسیار نادر. نتیجه اینکه در مواردی که تغییرات قیمت‌ها در کوتاه‌مدت یا درازمدت کم باشد، عرف آن را مصداق اداء دین می‌داند و پذیرا می‌شود؛ اما تفاوت‌های شدید و فاحش، قابل قبول نیست و اداء دین محسوب نمی‌شود.^۱ در چند جلسه گذشته هم در بیان برخی از ادله، به همین نامه که آن موقع از برخی از مراجع استفتاء کرده بودند، اشاره کردیم.

همانطور که ذکر شد، ایشان این دلیل را برای نظریه تفصیل ذکر کرده است؛ یعنی تفاوت بین ارزش پول در گذشته و حال اگر زیاد باشد، اینجا جبران لازم است، و الا لازم نیست؛ چون عرف این را اداء دین نمی‌داند. ولی همانطور که عرض کردم، همین دلیل برای قول به لزوم جبران کاهش ارزش پول هم به نحو مطلق می‌تواند ذکر شود؛ یعنی می‌گویند تفاوت چه فاحش باشد و چه غیرفاحش، چه کم باشد و چه زیاد، عرف این را اداء دین محسوب نمی‌کند. شاکله این دلیل یک مطلب است و آن اینکه ما امر به اداء دین شده‌ایم و امتثال این امر لازم است؛ موضوع یا متعلق این امر یا به تعبیر دیگر موضوع امتثال این امر، با نظر عرف محقق می‌شود؛ مثل همه اوامر شرعی، مگر این که شارع در موضوع دخالت کرده باشد. اینجا عرف هر چیزی را که اداء دین بداند، آنگاه عقل می‌گوید امتثال محقق شده است. پایه و اساس استدلال این است که ما با مراجعه به عرف، در تشخیص موضوع و مصداق اداء دین، متوجه می‌شویم و کشف می‌کنیم که اگر ارزش پول گرفتار کاستی شود، از نظر عرف اداء دین محسوب نمی‌شود. بالاخره این دلیل به نحو مطلق هم می‌تواند این ادعا را اثبات کند. من برای شما مثال می‌زنم؛ مثلاً اگر کسی از شخص دیگری ۱۱۰ هزار تومان قرض بگیرد و پول گرفتار کاهش ارزش هم نشود، چنانچه هنگام پرداخت این دین، به جای ۱۱۰ هزار تومان، ۱۰۵ هزار تومان بدهد؛ سؤال این است که آیا عرف این ۱۰۵ هزار تومان را اداء دین می‌داند یا نه؟ قطعاً نه؛ با اینکه بین آن چیزی که او قرض گرفته و این چیزی که الان ادا می‌کند، تفاوت آنچنانی نیست. پس چرا عرف می‌گوید این اداء دین نیست؟ برای اینکه می‌گوید ۱۱۰ هزار تومان قرض گرفته و الان ۱۰۵ هزار تومان برمی‌گرداند؛ معلوم است که به نظر عرف این اداء دین نیست. اینجا مسئله دقت عقلی هم نیست؛ اصلاً عرف این را اداء دین نمی‌داند.

لذا من در وهله اول می‌خواهم عرض کنم که ما اگر به اساس این دلیل، یعنی رجوع به عرف برای تشخیص موضوع یا مصداق اداء دین اعتماد و استناد کنیم، وجهی برای تفاوت فاحش و غیرفاحش وجود ندارد. درست است ایشان برای قول به تفصیل، به این دلیل استناد کرده اما به نظر ما یا این دلیل به نحو مطلق کارآیی دارد یا اصلاً باید کنار گذاشته شود. ما اشکالات این دلیل را عرض خواهیم کرد؛ فعلاً در وهله اول می‌خواهیم عرض کنیم اینکه ما این دلیل را در زمره دسته دوم از ادله لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً ذکر کردیم، به این جهت است. با اینکه ما بخواهیم با این دلیل ملتزم به تفصیل بین تفاوت شدید و تفاوت غیرشدید شویم، وجهی ندارد. به همین جهت ما این را در دسته دوم ادله ضمان مطلقاً ذکر کردیم.

بعد از اینکه اصل دلیل و مدعا ذکر شد و گفته شد که این دلیل، این ظرفیت را دارد که برای اثبات لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً مورد استناد قرار بگیرد. باید ببینیم آیا این دلیل درست است یا نه. این خودش بحث دیگری است؛ صرف نظر از اینکه این قول درست است یا نه، این جای بحث دارد که واقعاً اگر ما این دلیل را بپذیریم و از اشکالاتی که خواهیم گفت مصون باشد، آیا نتیجه‌اش تفصیل است کما ذهب إلیه بعضی از بزرگان، یا اینکه نتیجه‌اش قول به ضمان مطلقاًست؟ گمان من این است که اگر این دلیل را از این اشکالاتی که می‌خواهیم بگوییم مبرا بدانیم، دیگر وجهی ندارد بین تفاوت ارزش پول به نحو شدید و غیرشدید

۱. پاسخ به نامه کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس، مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸.

فرق بگذاریم. مثالی که زدم را ملاحظه فرمودید؛ همانطور که صرف نظر از بحث کاهش ارزش، عرف هیچ‌گاه پرداخت یک یا دو تومان کمتر از مقدار دین را اداء آن دین نمی‌داند، در جایی هم که ارزش پول کاهش پیدا کند، طبیعتاً چه کم باشد و چه زیاد، این را مصداق اداء دین نمی‌داند.

البته همان نکته‌ای که در سؤال شما هم بود و من هم اشاره کردم، ایشان در مجموعه استفتائات جدید که آدرس آن را هم بیان کردم، اتفاقاً به همین نکته هم اشاره کرده که این ربا نیست، چون زیاده نیست. ایشان می‌گوید: «مسئله تورم در عصر ما با این شدت و وسعت که زائیده پول‌های کاغذی است، هرگاه در عرف عام به رسمیت شناخته شود، در فرض مسئله، ربا نخواهد بود؛ همانطور که از بعضی از کشورهای خارجی نقل می‌کنند که آنها نسبت به سپرده‌های بانکی، هم نرخ تورم را محاسبه می‌کنند و هم سود را. در چنین شرایطی محاسبه نرم تورم، ربا نیست ولی سود زائد بر آن ربا است. اما در محیط ما و مانند آن که در عرف عام، نرخ تورم در بین مردم محاسبه نمی‌شود، کلاً ربا محسوب می‌شود؛ زیرا اشخاصی که به یکدیگر وام می‌دهند، بعد از گذشتن چند ماه یا بیشتر، عین پول خود را مطالبه می‌کنند و تفاوت تورم محاسبه نمی‌شود؛ و اینکه در محافل علمی تورم به حساب می‌آید، به تنهایی کافی نیست زیرا مدار بر عرف عام است. ولی ما یک صورت را استثنا می‌کنیم و آن در جایی است که مثلاً بر اثر گذشتن ۳۰ سال، تفاوت بسیار زیادی حاصل شده باشد و لذا در مورد مهریه‌های قدیم زنان یا مطالباتی از این قبیل، احتیاط واجب می‌دانیم که باید به نرخ امروز حساب شود یا حداقل مصالحه کنند». آن موقع ۳۰ سال پیش می‌شد سال ۱۳۴۵؛ تفاوت‌ها خیلی زیاد بود. ۱۳۷۵ شده بود تفاوت‌های جزئی؛ لذا ایشان می‌گویند در زمان ما که تفاوت‌ها اینطور است، ... تفاوت فاحش و غیرفاحش که ایشان می‌گویند، این است؛ یعنی حتی شاید نرخ متعارف تورم را ایشان تفاوت فاحش نمی‌داند. تورم ۱۰-۱۵ درصدی تفاوت غیرفاحش است؛ ولی تورم ۴۰ درصدی را نمی‌توانیم بگوییم تفاوت غیرفاحش است. الان در یک سال فرض کنید ۵۰ درصد تورم باشد، یعنی ارزش پول نصف شود؛ شما این را می‌توانید بگویید تفاوت غیرفاحش است؟ قطعاً نمی‌توان گفت. ایشان به عرف ارجاع داده و می‌گویند معیار عرف است؛ این بحث مصداقی است و باید ببینیم تفاوت فاحش یا غیرفاحش چگونه تحقق پیدا می‌کند.

همانطور که من قبلاً هم گفتم، اگر این دلیل تمام باشد، نتیجه‌اش این است که مطلق کاهش ارزش پول باید جبران شود، چه فاحش باشد و چه نباشد. این تفصیل خیلی قابل قبول نیست؛ ما اینجا این تفصیل را از این موضع ذکر کردیم که می‌خواهد اثبات ضمان مطلقاً کند، اعم از اینکه تفاوت فاحش باشد یا نباشد.

بحث جلسه آینده

این دلیل یا طریق هم مبتلا به اشکالاتی است؛ چند اشکال به این دلیل وارد می‌شود. اینکه من این دلیل را بیشتر توضیح دادم، به خاطر این است که این نظر الان طرفداران بیشتری پیدا کرده است. یکی از قائلین به این تفصیل، ایشان هستند و دلیل مهم ایشان همین است. اما این دلیل محل اشکال است؛ چند اشکال به این دلیل وارد است که در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۸ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته دوم ادله -

بررسی دلیل چهارم (چهاردهم) - اشکال اول، دوم، سوم و چهارم - دلیل پنجم (پانزدهم) -

بررسی دلیل پنجم (پانزدهم) - اشکال اول - اشکال دوم

جلسه: ۴۴

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل چهارم از دسته دوم از ادله لزوم جبران کاهش ارزش پول مطلقاً بود؛ در مقایسه با مجموع دلایلی که برای این ادعا ذکر شده، این دلیل چهاردهم محسوب می‌شود. جلسه گذشته این دلیل را توضیح دادیم؛ با استناد به مطالبی که بعضی از بزرگان در مواضع مختلف ذکر کرده بودند، این نظر را شرح دادیم. محصل این دلیل آن است که اگر کاهش ارزش پول جبران نشود، صدق اداء دین نمی‌شود. البته ایشان این را در مورد تفاوت فاحش فرموده و گفته‌اند در صورتی که تفاوت ارزش پول در گذشته و حال فاحش و زیاد باشد، چنانچه به ارزش اسمی اکتفا شود و بخواهند دین را بپردازند، اینجا اداء دین صدق نمی‌کند. لکن اگر تفاوت کم باشد، عرف این را اداء دین محسوب می‌کند. ما عرض کردیم این دلیل با اینکه برای قول به تفصیل بین تفاوت فاحش و غیر فاحش اقامه شده، اما در واقع وجهی برای تفکیک بین تفاوت فاحش و غیر فاحش نیست؛ چون عرف حتی در صورتی که تفاوت خیلی فاحش نباشد، این را اداء دین به حساب نمی‌آورد. به همین خاطر ما این دلیل را در زمره ادله قائلین به ضمان مطلقاً ذکر کردیم.

بررسی دلیل چهارم (چهاردهم)

این دلیل از چند جهت محل اشکال است.

اشکال اول

اشکال اول این است که این دلیل در واقع یک دلیل مستقل در مقایسه با بعضی از ادله که قبلاً به آن اشاره کردیم، محسوب نمی‌شود؛ اینکه می‌فرماید صدق اداء دین در صورتی که تفاوت فاحش باشد محقق نیست، علت و ریشه‌ای دارد؛ اینکه عرف صد هزار تومان ۴۰ سال قبل را معادل صد هزار تومان امروز نمی‌داند و اگر کسی بخواهد امروز صد هزار تومان بپردازد، می‌گویند این اداء دین نیست؛ این بدان جهت است که این صد هزار تومان را مثل آن صد هزار تومان نمی‌دانند. لذا اصل و اساس این دلیل برمی‌گردد به دلیل اول یا دوم، بنابر اختلافی که وجود دارد. عرف می‌گوید این صد هزار تومان که شما الان می‌دهید، اداء دین نیست؛ چون مثل آن نیست. عرف این را مثل آن به حساب نمی‌آورد؛ عرف می‌گوید وقتی شما می‌خواهید دین را به صاحبش

برگردانید، باید مثل آن باشد. آیا مثل، تنها به ارزش اسمی تحقق پیدا می‌کند یا اینکه به قدرت خرید (که البته ارزش اسمی هم در آن مدنظر است) نگاه می‌کند؟ پس این یک دلیل مستقل نیست و به همان دلیل دوم یا اول برمی‌گردد.

ممکن است حتی کسی در مثلثیت هم معتقد به این نباشد که قدرت خرید باید لحاظ شود و قدرت خرید را در نظر نگیرد، ولی می‌گوید اگر شما امروز بخواهید دین ۴۰ سال قبل را با همان عدد ادا کنید، این ظلم محسوب می‌شود و از باب نفی ظلم، حکم به لزوم جبران کاهش ارزش پول می‌کند. این هم یکی از دلایلی بود که قبلاً گفتیم؛ یکی از ادله، عمومات حرمت ظلم و نهی از ظلم بود. لذا ممکن است کسی به جهت مثلثیت در قدرت خرید توجه نکند، اما مع ذلک حکم به ضمان کند، آن هم برای اینکه دائن مظلوم واقع نشود.

پس اشکال اول این است که این دلیل، وجه و دلیل مستقل محسوب نمی‌شود، بل يرجع به یکی از وجوه سابقه.

اشکال دوم

سَلَمْنَا بِنَدِيرِمْ که عرف پرداخت همان مبلغ در این زمان را اداء دین نمی‌داند، در این صورت معیار و مرجع بنابر نظر مستدل، عرف است؛ یعنی عرف تشخیص می‌دهد که آیا اینجا اداء دین صدق می‌کند یا نه. در حالی که این قابل ضابطه‌مند شدن نیست؛ برای اینکه همانطور که اشاره شد، عرف فرقی بین تفاوت فاحش و غیرفاحش نمی‌بیند. مگر حتماً باید ۴۰ سال پیش باشد که ارزش اینقدر تنزل پیدا کرده باشد؟ تورم‌های ۲۰ - ۱۰ درصد متعارف هم از نظر عرف به عنوان کاهش ارزش تلقی می‌شود و چه بسا معتقدند که این هم باید جبران شود؛ یعنی اگر مثلاً از ارزش پول ۲۰ درصد کاسته شود، از نظر عرف اداء دین صدق نمی‌کند. به علاوه، عرف‌ها متفاوت است؛ گاهی ممکن است در داخل کشور نسبت به این مسئله یک طور برخورد کنند ولی در صحنه مبادلات اقتصادی بین‌المللی به شکل دیگری برخورد کنند. بنابراین نمی‌توانیم اینجا عرف واحدی را در نظر بگیریم و بگوییم اداء دین صادق است یا نه؛ یعنی هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی نمی‌توانیم این امر را تحت یک ضابطه مشخص درآوریم. مثلاً ممکن است در جایی عرف این زیاده نه‌چندان قابل توجه را به عنوان اداء دین به حساب نیاورند و در جای دیگری آن را به عنوان اداء دین تلقی کنند. لذا ضابطه‌مند کردن این امر مشکل است.

اشکال سوم

اشکال سوم این است که مقتضای دلیل بعضی از بزرگان، عدم فرق بین تفاوت فاحش و غیرفاحش است. بالاخره اگر معیار، صدق اداء دین است و اینکه عرف این را اداء دین محسوب می‌کند یا نه، باید مطلقاً قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم؛ اعم از اینکه کاهش ارزش چشمگیر باشد یا نباشد. مقتضای دلیل این است و به نظر می‌رسد این تفصیل وجهی ندارد.

اشکال چهارم

اشکال چهارم به مطلبی برمی‌گردد که ایشان فرمود که اگر ما در جایی تردید کنیم که آنچه که مدیون به دائن پرداخت می‌کند، آیا واقعاً اداء دین محسوب می‌شود یا نه، این مجرای قاعده اشتغال است. چون اصل تکلیف معلوم است؛ لکن شک در این داریم که آیا مثلاً به پرداخت این مقدار، آن تکلیف امتثال شده یا نه؛ این مجرای قاعده اشتغال است و قاعده اشتغال اقتضا می‌کند که

باید به حد و اندازه‌ای پردازد که یقین به فراغ ذمه پیدا کند. اشکال این است که این مجرای قاعده اشتغال نیست، بلکه مجرای برائت است. مثلاً ۴۰ سال پیش صد هزار تومان از کسی قرض گرفته‌ایم و امروز می‌خواهیم آن را پردازیم؛ یک وقت براساس دلالی که گفته شد، مثل نهی از ظلم یا لزوم پرداخت مثل، می‌گوییم باید ارزش امروزی این صد هزار تومان در نظر گرفته شود، که این بحث دیگری است. اما اگر بگوییم که شک می‌کنیم آیا این صد هزار تومانی که من الان می‌دهم، ذمه من را بری می‌کند یا نه؛ این در واقع شک در اقل و اکثر استقلالی است. یعنی شک دارم که این صد هزار تومان مبرء ذمه است یا مثلاً باید یک میلیون تومان پردازم. پس گویا تردید داریم در اشتغال ذمه به اقل که یقینی است یعنی صد هزار تومان و اکثر که مثلاً یک میلیون تومان است و در موارد شک در اقل و اکثر استقلالی، برائت نسبت به زائد جاری می‌شود و می‌گوییم اقل یقینی است، اما نسبت به اکثر شک داریم، لذا مجرای اصل برائت است، نه اشتغال.

اینها اشکالاتی بود که به اشکال چهارم یا چهاردهم از دسته اول وارد شده است.

دلیل پنجم (پانزدهم)

دلیل پنجم از دسته دوم یا دلیل پانزدهم در مجموع، قاعده اتلاف است. طبق این دلیل کسی که پولی را از دیگری غصب کرده یا بدون رضایت مالک آن را از بین برده و تلف کرده باشد، به استناد من أتلف مال الغير فهو له ضامن، ضامن این مالی است که تلف کرده است. مثلاً کسی که ۴۰ سال پیش مالی را غصب کرده که متعلق به دیگری بوده یا همان موقع مالی را از او تلف کرده، حالا می‌خواهد به آن ضامن عمل کند؛ چون من أتلف مال الغير فهو له ضامن. وقتی اتلاف تحقق پیدا می‌کند، موضوع ضامن ثابت می‌شود و او نسبت به آن چیزی که تلف کرده ضامن است. آن موقع یک چیزی را تلف کرده که فلان مقدار ارزش داشته ولی امروز ارزش آن بالاتر رفته است؛ طبیعتاً ضامن آن چیزی است که تلف کرده است. چون ضمانت نسبت به ارزش مال است؛ زیرا ارزش برای پول به عنوان حیث تقییدی در نظر گرفته می‌شود، نه حیث تعلیلی؛ بنابراین وقتی که یک پولی را تلف می‌کند، موضوع ضامن تحقق پیدا می‌کند؛ چون اتلاف مال الغير محقق شده است؛ این پول هم مال است و ارزش دارد. پس مشمول من أتلف مال الغير فهو له ضامن می‌شود. اگر شما یک کالایی را تلف کنید، مثلاً یک ظرف یا لباس یا فرشی را از بین ببرید، نسبت به همان ضامن هستید؛ موضوع ضامن که اتلاف مال غیر باشد، تحقق پیدا می‌کند. وقتی هم که می‌خواهید به این ضامن جامه عمل ببوشانید و آن را ادا کنید، باید همان چیزی را که تلف کرده‌اید بدهید. شما نمی‌توانید وقتی یک فرش دستباف را تلف کرده‌اید، به جای آن فرش ماشینی بدهید؛ این قابل قبول نیست. من أتلف مال الغير فهو له ضامن، یعنی نسبت به آن مال ضامن است. وقتی نسبت به آن مال ضامن است، در مورد پول هم همینطور است؛ وقتی پول را تلف می‌کند، طبیعتاً باید همان را پردازد. پس محصل این دلیل این است که به استناد قاعده اتلاف، موضوع ضامن همان اتلاف مال است. وقتی ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، کأن تلف شده و لذا اتلاف مال بر صورت کاهش ارزش پول صدق می‌کند.

بررسی دلیل

چند اشکال متوجه این دلیل است.

اشکال اول

مهم‌ترین اشکال این است که براساس این قاعده، ضمانت فرع استناد تلف به متلف است؛ یعنی کسی که مال را تلف می‌کند ضامن

است. مثلاً شما به ماشین کسی خسارت وارد می‌کنید یا یک وسیله‌ای از او را از بین می‌برید؛ اینجا اتلاف مستند به شماست؛ من اتلف مال الغير محقق می‌شود؛ اصلاً موضوع ضمان همین است. لذا تلف باید به متلف استناد داشته باشد تا ضمان بر او ثابت شود. اما واقعاً در جایی که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، می‌توانیم بگوییم این کاهش (که شما اسم آن را تلف گذاشته‌اید) مستند به این شخص است؟ او ۴۰ سال پیش یک پولی را قرض گرفته و در این مدت ارزش پول بسیار تنزل پیدا کرده است؛ اما این شخص چه نقشی در کاهش ارزش داشته است؟ چطور شما می‌توانید این کاهش را مستند به مدیون کنید؟ تا زمانی که تلف مستند به این شخص نشود، ضمان هم یقه او را نمی‌گیرد. این شخص زندگی‌اش می‌کرده و دولت‌ها آمده‌اند و رفته‌اند و صدها اتفاق افتاده که از اراده و اختیار این شخص خارج بوده است.

پس اولین و مهم‌ترین اشکال این است که اساساً کاهش ارزش پول مستند به این شخص نیست تا بخواهد ضمان بر عهده او بیاید؛ اگر این پول در دست این شخص هم نبود، فرض کنید مقرض این پول را به این آقا قرض نداده بود و پیش خودش مانده بود، ارزش آن کم نمی‌شد؟

سؤال:

استاد: سؤال من این است که آیا شما می‌توانید این کاهش ارزش را مستند به این شخص کنید؟ ... من ألتف مال الغير فهو له ضامن؛ پس موضوع ضمان چیست؟ اتلاف به این معنا که تلف کردن مستند به این شخص باشد، آنگاه ضمان ثابت می‌شود. آیا این کاهش واقعاً مستند به این شخص است؟ بله، این فرمایش شما درست است که قرار گرفتن پول در اختیار این شخص مانع انتفاع بهتر و بیشتر مالک شده است؛ اما او خودش با علم به این مسائل، آن پول را در اختیار این شخص گذاشته است. ... ما اگر این راه را ببندیم، معنایش آن نیست که قائل به ضمان نباشیم؛ می‌گوییم با این نمی‌شود ثابت کرد ... ما دلایل کافی برای اثبات ضمان داریم؛ می‌گوییم با این نمی‌شود اثبات ضمان کرد. بالاخره معنای اتلاف معلوم است؛ اینجا باید اتلاف تحقق پیدا کند تا ضمان ثابت شود و این موضوع در اینجا محقق نیست؛ چون مستند به این شخص نیست و تابع یک سری عوامل دیگری است. ... این بحث دیگری است؛ اینکه دولت‌ها ضامن هستند یا نه، این بحث دیگری است که وقتی ضمان را ثابت کردیم، باید ببینیم که یقه چه کسی را بگیریم؛ این یکی از شبهات و مشکلات این بحث است.

اشکال دوم

اشکال دیگر این است که این دلیل نهایتاً اثبات ضمان در فرض غصب و جایی می‌کند که رضایت مالک نباشد؛ اما اگر مالک با رضایت خودش این را در اختیار او قرار داده و تلف شده، اینجا دیگر ضمان ثابت نیست. کسانی که استدلال کرده‌اند، بر همین نکته تأکید دارند که جایی که مال را بدون رضایت مالک گرفته و تلف شده است. بنابراین، این مطلق ضمان را نمی‌تواند ثابت کند؛ فقط در صورت غصب. لذا برخی تفصیل داده و گفته‌اند کاهش ارزش پول در موارد غصب باید جبران شود، اما در غیر غصب لازم نیست؛ دلیل آنها همین قاعده اتلاف است.



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۵ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته دوم ادله -

دلیل ششم (شانزدهم) و بررسی آن - اشکال اول تا ششم

سال دوم

جلسه: ۴۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل ششم (شانزدهم)

دلیل ششم از دسته دوم ادله که با ملاحظه مجموع ادله، دلیل شانزدهم می شود، تمسک به قاعده عدل و انصاف است. یکی از طرق و راه هایی که برای اثبات ضمان در صورت کاهش ارزش پول طی شده، همین قاعده عدل و انصاف است. مستدل می گوید برای شخصی که پول او به نوعی گرفتار کاهش ارزش شده، حقی ثابت می شود که اگر این حق رعایت نشود و به نوعی کاهش ارزش پول جبران نشود، این برخلاف عدل و انصاف است. پس قاعده عدل و انصاف اقتضا می کند که کاهش ارزش پول جبران شود و این یعنی ضمان؛ یعنی کسی که این پول را قرض گرفته یا به عنوان دین به گردن اوست، مثلاً مهریه ای به گردن اوست، اگر به همان اندازه ای که سال ها قبل به گردن او بوده بخواهد اکتفا کند، با عدل و انصاف سازگار نیست. این محصل این دلیل است که بعضی از بزرگان از جمله مرحوم آقای شاهرودی در نوشته شان این را ذکر کرده اند.

بررسی دلیل ششم (شانزدهم)

این دلیل از جهاتی مورد خدشه است؛ ما ملاحظاتی نسبت به این طریق و این راه داریم که این ملاحظات را یک به یک عرض می کنیم. بعضی اشکالات هم دیگران کرده اند که باید ببینیم آن اشکالات قابل قبول است یا نه.

اشکال اول

اولین اشکال این است که اصل این قاعده محل اختلاف است؛ یعنی کسی می تواند اینجا به عنوان یک اشکال مبنایی به این دلیل یا طریق، بگوید ما قاعده عدل و انصاف را قبول نداریم؛ دلایلی هم که برای حجیت و اعتبار آن قائم شده، مورد خدشه است. چه اینکه بسیاری از بزرگان این قاعده را انکار کرده اند و دلایل نقلی من الآیات و الروایات، سیره عقلا، حکم عقل، همه را مورد خدشه قرار داده اند. پس اولین اشکال یک اشکال مبنایی است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که کسانی که به این قاعده استدلال کرده اند، تعبیرات مختلفی دارند و یک مقداری ابهام دارد. برخی تعبیر قاعده عدل و انصاف به کار برده اند؛ برخی تعبیر قاعده عدل و قسط به کار برده اند، در حالی که این دو با هم متفاوت است.

قاعده عدل و انصاف در اصطلاح یک معنایی دارد و قاعده عدل و قسط یا به تعبیر دیگر قاعده عدالت و نفی ظلم، معنای دیگری دارد؛ هرچند ممکن است به نوعی اینها ماده اجتماع هم داشته باشند.

مفاد قاعده عدل و انصاف (به حسب آنچه معروف است)، این است که مالی که بین دو نفر مورد نزاع باشد و مدعی و منکر از نظر ادله و بینه مشابه باشند، ادله‌ای که هر دو اقامه می‌کنند نظیر هم باشد و قسم می‌خورند، آنگاه آن مال مورد نزاع بین آنها تنصیف می‌شود؛ یعنی می‌گویند چون معلوم نیست که این مال چه کسی است، بینه و دلایل هم کفایت نمی‌کند تا تعلق این مال را به یکی از این دو طرف اثبات کند، بعد از آنکه اینها قسم خوردند، نیمی از مال به یک طرف و نیمی از این مال به طرف دیگر داده می‌شود. پس مفاد قاعده عدل و انصاف این است.

اما قاعده عدالت و نفی ظلم، یک معنایی فراتر از این دارد. قاعده عدالت عبارت است از اینکه هر چیزی در جای خودش قرار بگیرد و به کسی و به چیزی ظلم نشود، این یک معنای بسیار عامی است که می‌تواند قاعده عدل و انصاف را هم دربرگیرد و لذا امکان شمول نسبت به قاعده عدل و انصاف را دارد. طبق این تفسیر از قاعده عدالت و نفی ظلم، نسبت بین این قاعده و قاعده عدل و انصاف، می‌شود عموم و خصوص مطلق؛ چون به هر حال مفاد قاعده عدل و انصاف هم این است که این مالی که مشتبه است و معلوم نیست متعلق به چه کسی است، به نوعی بین این دو تقسیم شود؛ این هم می‌تواند یک شعبه‌ای از عدالت باشد و بهره‌ای از عدالت در آن داشته باشد.

اما طبق برخی دیگر از تفاسیر، نسبت بین قاعده عدالت و قاعده عدل و انصاف، عموم و خصوص من وجه است؛ حتی می‌توانیم نسبت بین این دو قاعده را تباین هم بدانیم به لحاظ برخی از ادله. اگر مثلاً گفتیم دلیل قاعده عدالت قبح ظلم است، طبیعتاً این ارتباطی با قاعده عدل و انصاف پیدا نمی‌کند. چون در قاعده عدل و انصاف، حکم به تنصیف مال بین این دو نفر می‌شود؛ اما مسئله عدالت غیر از این است و دلایل آنها هم متفاوت است. ادله‌ای که برای قاعده عدل و انصاف ذکر کرده‌اند، چند دلیل است؛ کسانی که این قاعده را پذیرفته‌اند، به برخی آیات، روایات، سیره عقلا و حتی حکم عقل تمسک کرده‌اند. لکن حکم عقل هم که قائلین به اعتبار این قاعده به آن استناد کرده‌اند، مسئله قبح ظلم به صورت کلی نیست.

لذا یک مشکل مهم این است که در بیان دلیل بر ضمان در فرض کاهش ارزش پول، بعضاً تعبیر قاعده عدل و انصاف را ذکر کرده‌اند و بعضاً هم قاعده عدالت و نفی ظلم را؛ در حالی که اینها دو وادی متفاوت هستند. اگر منظور نفی ظلم به معنای کلی باشد، این دیگر یک دلیل مستقل نیست؛ چون یکی از ادله‌ای که ما قبلاً برای اثبات ضمان ذکر کردیم، عمومات حرمت ظلم بود. پس اگر منظور از قاعده عدل و انصاف، قاعده عدالت و نفی ظلم باشد، این دلیلی است که قبلاً آن را مورد بررسی قرار دادیم و لذا یک دلیل مستقل محسوب نمی‌شود.

اشکال سوم

اشکال سوم یا موضع سوم اشکال این است که اگر منظور از قاعده عدل و انصاف همین معنای مصطلح و متعارف باشد، یعنی حکم به تنصیف مال مشتبه بین دو نفر که در مورد آن مال نزاع دارند و دلایل این دو هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد و قسم هم خورده‌اند. این یک شبهه موضوعی است؛ یعنی در مورد یک مال که چنین اختلافی پیش آمده، راه حل تنصیف است؛ برای

اینکه به هیچ یک از دو طرف ظلم نشود. در حالی که بحث ما در مورد ضمان کاهش ارزش پول، شبهه موضوعی نیست، بلکه شبهه حکمیه است؛ ما می‌خواهیم ببینیم به طور کلی کاهش ارزش پول مستلزم ضمان است یا نه؛ آن کسی که پول را قرض گرفته یا تلف کرده یا غصب کرده، آیا در صورت کاهش ارزش آن، ضامن این نقصان است یا نه. لذا قاعده عدل و انصاف به حسب مجرا و مورد، با آنچه که ما درباره آن بحث می‌کنیم متفاوت است.

سؤال:

استاد: کسانی که قائل به ضمان شده‌اند، می‌گویند همین که قرض گرفته و پول گرفتار کاهش ارزش شده، این نوعی تلف است. این همان مطلبی است که در دلیل قبلی بعضی به آن استناد کرده‌اند؛ و الا پول هست، بدین معنا که تلف نشده؛ لکن قائل به ضمان می‌گویند همین که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، این در حکم تلف است. اما پاسخ این بود که تلف در صورتی مستلزم ضمان است که تلف به این شخص مستند باشد. اما در بحث ما، تلف شدن یعنی کاهش ارزش پول مستند به این شخص نیست؛ این تابع برخی دلایل و عوامل دیگر است که از عهده این شخص و اختیار او خارج است؛ لذا مستند به او نیست.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که سلّما که قاعده عدل و انصاف پذیرفته شده و معتبر است و سلّما که این قاعده به مانحن فیه هم مرتبط است و نیز سلّما که منظور از قاعده عدل و انصاف همان قاعده مصطلح است و اساساً با قاعده عدالت و نفی ظلم متفاوت است، لکن اینجا می‌توانیم مورد نقض بیاوریم؛ یعنی استدلال مستدل را نقض کنیم به سایر کالاها. مثلاً اگر کسی با دیگری در مورد کالایی نزاع داشته باشد (بحث پول را کنار بگذارید) یک کالایی از دیگری گرفته یا غصب کرده و آن را تلف کرده است. الان می‌خواهد مثل آن کالا را برگرداند (چون مثلی بوده)؛ منتها قیمت کالا کاهش پیدا کرده است. مثلاً ۵ سال پیش قیمت این کالا ۵۰ هزار تومان بوده، اما الان که می‌خواهد مثل آن را برگرداند، قیمت آن ۳۰ هزار تومان شده است؛ آیا در این مورد هم قاعده عدل و انصاف همین حکم را دارد؟ یا مثلاً کسی هزار مثقال نقره به دیگری داده یا از مال او تلف کرده است؛ حالا می‌خواهد آن را برگرداند. آیا در مورد کالا هم شما ملتزم می‌شوید به اینکه او ضامن است در حالی که مقدار برابری اینها با هم متفاوت است؟ آن موقع هزار مثقال نقره به اندازه صد مثقال طلا بود، اما امروز شده ده مثقال طلا؛ آیا اینجا هم حکم به ضمان می‌شود؟ کسی می‌پذیرد که اینجا ضامن این مقدار است؟ قطعاً کسی ملتزم به این نمی‌شود؛ چون آنچه به نظر فقها برای این شخص لازم است و ضامن آن است، رد المثل است، ولو قیمت آن تنزل پیدا کند.

پس اگر قاعده عدل و انصاف بخواهد اقتضای جبران کاهش ارزش پول داشته باشد، در مورد کالا هم باید اینطور باشد. در حالی که لم یقل به أحد، کسی قائل به این نشده که باید این نقصان را در کالا جبران کند.

اشکال پنجم

مرحوم آقای شاهرودی پاسخی به این طریق داده‌اند به عنوان پاسخ حلی؛ ایشان می‌گویند اگر منظور از قاعده عدل و انصاف، استمداد از ادله حرمت ظلم و تعرض به حق دیگری باشد، این مصادره است. به علاوه، نهایت چیزی که ادله حرمت ظلم اثبات می‌کند، حرمت تکلیفی است، نه حکم وضعی و ضمان. پس اگر منظور از قاعده عدل و انصاف، ادله حرمت ظلم باشد، اولاً این

مصادره است و ثانیاً حکم وضعی و ضمان را ثابت نمی‌کند.^۱

لکن گویا ایشان می‌خواهد بگوید اگر منظور از قاعده عدل و انصاف، قاعده عدالت و نفی ظلم باشد، این دو اشکال متوجه این قاعده در مانحن فیه می‌شود.

یک احتمال دیگر هم اینجا هست و آن اینکه منظور از این قاعده، همان قاعده عدل و انصاف مصطلح باشد، منتها ایشان می‌خواهد بگوید مستند قاعده عدل و انصاف اگر ادله حرمت ظلم باشد، این دو اشکال متوجه آن می‌شود.

پس دقت داشته باشید که اینجا در کلام آقای شاهرودی چه‌بسا این دو احتمال راه دارد؛ یک وقت می‌گوییم مستند قاعده عدل و انصاف، ادله حرمت ظلم است؛ یک وقت می‌گوییم منظور از قاعده عدل و انصاف در اینجا، همان قاعده عدالت و نفی ظلم است. چه اینکه برداشت بعضی‌ها احتمال اول و برداشت بعضی‌ها احتمال دوم است.

به نظر ما ظاهر عبارت ایشان، این است که اگر منظور از قاعده عدل و انصاف همان قاعده عدل و نفی ظلم باشد، یعنی ادله حرمت ظلم، این دو اشکال وارد است. بعید است که منظور ایشان ادله حرمت ظلم به عنوان مستند قاعده عدل و انصاف باشد؛ چون کسانی که ادله قاعده عدل و انصاف را ذکر کرده‌اند، این را به عنوان دلیل قاعده عدل و انصاف نیاورده‌اند، بلکه یک دلیل عقلی ذکر کرده‌اند که آن تقریر دیگری دارد و من نمی‌خواهم وارد بحث از آن شوم.

به هر حال چه منظور ایشان احتمال اول باشد و چه احتمال دوم، اشکال دارد:

اگر منظور قاعده عدل و نفی ظلم باشد و ادله حرمت ظلم، جای این اشکال هست که این مصادره است؛ چون اینکه این ظلم محسوب شود یا نه، تابع اثبات حق برای مضمون‌له است؛ اگر ما توانستیم اثبات کنیم این کسی که پول او گرفتار کاهش ارزش شده حق دارد این نقصان را طلب کند، طبیعتاً ضمان ثابت می‌شود. چون اگر جبران نشود، ظلم محسوب می‌شود؛ این می‌شود مصادره؛ شما می‌خواهید با ادله ظلم، اثبات حق کنید. در حالی که اثبات این حق متوقف بر این است که اگر جبران نکند، ظلم محسوب می‌شود یا نه. آنچه که صرفاً ادعاست به عنوان دلیل ذکر شده است.

اشکال دوم هم وارد است که نهایت چیزی که ادله حرمت ظلم ثابت می‌کند، حکم تکلیفی است؛ اینکه این معصیت است. اما ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش که حکم وضعی است، با ادله حرمت ظلم ثابت نمی‌شود.

اما اگر احتمال دوم منظور باشد، یعنی منظور این باشد که مستند قاعده عدل و انصاف مصطلح، ادله حرمت ظلم باشد و اصلاً اشاره‌ای به قاعده عدالت و نفی ظلم ندارد (با اینکه عرض کردیم این احتمال ضعیف است که دلیل قاعده عدل و انصاف، مسئله حرمت و قبح ظلم باشد)، آن دو اشکال وارد است.

اینها ملاحظات بود که ما نسبت به این دلیل و این طریق و راه داشتیم؛ لذا مجموعاً به نظر می‌رسد که این راه هم قابل قبول نیست.

اشکال ششم

اشکال دیگر اینکه بر فرض از همه این اشکالات صرف نظر کنیم، طبق قاعده عدل و انصاف بنابر معنای اصطلاحی، چرا باید

۱. مجله فقه اهل بیت (ع)، شماره ۲، ص ۷۸ و ۷۹.

کاهش ارزش پول به گردن این شخص باشد؟ به حسب این قاعده باید تنصیف شود؛ یعنی نصف آن به عهده ضامن و نصف آن به عهده مضمون له باشد. چون این مفاد قاعده عدل و انصاف است؛ به حسب قاعده عدل و انصاف باید مال مورد نزاع تنصیف شود؛ نصف آن به یکی و نصفش به دیگری داده شود. اگر ما بخواهیم این قاعده را به عنوان دلیل برای لزوم جبران کاهش ارزش پول قرار بدهیم، فوقش این است که این شخص باید ضامن نصف کاهش ارزش باشد، نه همه آن. لذا بین دلیل و ادعا، بون بعید و این طریق و دلیل هم کنار می رود.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۶ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته دوم ادله -

دلیل هفتم (هفدهم) و بررسی آن - اشکال اول و دوم - دلیل هشتم (هجدهم) و بررسی آن -

اشکال اول و دوم

جلسه: ۴۶

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل هفتم (هفدهم)

دلیل هفتم از دسته دوم ادله که در مقایسه با سایر ادله به عنوان دلیل هفدهم محسوب می‌شود، این است که ما براساس خیار شرط، آن هم یک شرط ضمنی و ارتكازی، ملتزم به ضمان کاهش ارزش پول شویم. توضیح مطلب این است که: در قراردادهای و پیمان‌هایی که میان اشخاص بسته می‌شود، اگر بخواهد ثمن معامله یا آن چیزی که در آن قرارداد و پیمان متعهد شده را بپردازد، وقتی ارزش آن موقع پرداختن کاسته شده باشد، مثلاً مبلغی را در قرارداد یا پیمانی که بسته‌اند باید بپردازد، حالا این یا نسبی بوده یا از اول مقرر بوده که در تاریخ معینی بپردازد اما پرداخت نکرده و حالا منتهی شده به اینکه در این زمان بپردازد؛ لکن ارزش این پول دچار نقصان شده است. اینجا شخص طرف قرارداد، حق فسخ یا تعویض و جایگزین پیدا خواهد کرد. این حق هم یا ناشی از همان شرط ضمنی و ارتكازی است یا ناشی از لاضرر.

اما شرط ضمنی و ارتكازی که اینجا وجود دارد، این است که این شخص کأن می‌بایست آنچه را که متعهد شده، با همان ارزش و با همان مالیت به طرف قرارداد بپردازد؛ چون الان این پول گرفتار کاهش ارزش شده، اگر بخواهد خود مبلغی را که قبلاً متعهد شده، بپردازد، از آنجا که مالیت آن کم شده و ارزش سابق را ندارد، آن کسی که دریافت‌کننده این پول است، می‌تواند آن معامله را فسخ کند؛ از این جهت که گویا به یک شرط ارتكازی و ضمنی عمل نشده و او خیار تخلف شرط پیدا کرده است. این نظیر بعضی از شرط‌های ضمنی و ارتكازی در معاملات است که مبنای حق فسخ قرار می‌گیرد. مثلاً اگر کسی از جایی یک جنسی را بخرد، فرض این است که این جنس سالم باشد؛ اگر این جنس صحیح و سالم نباشد و عیب داشته باشد، او می‌تواند معامله را فسخ کند؛ با اینکه زمان معامله این شرط ذکر نشده؛ متعاملین نگفته‌اند به شرط صحیح بودن این کالا. پس این شرط با اینکه ذکر نشده، اما ضمناً مورد قبول طرفین هست و این اساساً در ارتكاز عقلاست که معامله‌ای که انجام می‌دهند، بر این اساس است. لذا اگر این کالا معیوب باشد، برای خریدار خیار عیب ثابت می‌شود؛ این ناشی از همان تخلف این شرط ضمنی و ارتكازی است. همچنین در مورد غبن؛ در جایی که در معامله غبن باشد، خیار غبن ثابت می‌شود؛ در حالی که در معامله اصلاً به عنوان شرط ذکر نشده که نباید مثلاً غبن وجود داشته باشد. لذا اگر خریدار فهمید که یک جنس صد تومانی را یک میلیون تومان خریده است، اینجا براساس همان شرط ارتكازی و ضمنی عدم غبن، می‌تواند این معامله را فسخ کند.

اینجا هم همینطور است؛ اینجا هم با اینکه حفظ مالیت پول شرط نشده اما به عنوان یک شرط ضمنی و ارتکازی میان عقلاً وجود دارد؛ آن کسی که مثلاً یک جنسی را فروخته یا قرارداد و پیمانی را منعقد کرده و مبلغی را ذکر کرده، مالیت آن پول برای او مهم بوده است. لذا انتظار دارد وقتی که این پول را دریافت می‌کند، آن را با همان مالیت بگیرد. کأن این یک شرط ضمنی ارتکازی است که اگر مالیت حفظ نشد، اگر این مالیت در زمان ادا باقی نبود، او بتواند این معامله را فسخ کند یا با یک معامله دیگر جایگزین کند. پس یک منشأ برای ثبوت چنین حقی برای متضرر و صاحب پول و مضمون‌له، تخلف از چنین شرط ضمنی و ارتکازی است.

یا اساساً ممکن است این به واسطه لاضرر این حق ثابت شده باشد. اگر این باشد، این می‌رود در دسته سوم ادله که بعداً خواهیم گفت. اما اجمالاً مستدل می‌گوید وقتی مالیت پول اعتباری و پول نقد کاسته شود، به این معنا که ارزش یک میلیون ۱۰ سال پیش الان شده ده هزار تومان؛ اگر بخواهد این پول را با همان ارزش و مالیت ۱۰ سال پیش دریافت کند، متضرر می‌شود؛ لاضرر این حق را به او می‌دهد که معامله را فسخ کند یا آن را با معامله دیگر جایگزین کند. این یک دلیل یا راه و طریقی که به اتکاء آن برخی به دنبال اثبات ضمان برآمده‌اند.

بررسی دلیل هفتم (هفدهم)

به نظر می‌رسد این دلیل و این طریق ناتمام و نادرست است؛ حداقل دو اشکال متوجه این طریق است.

اشکال اول

اشکال اول این است که اساساً وجود چنین شرط ضمنی یا ارتکازی محل اشکال است. شرط ارتکازی یعنی آن شرطی که اگر اندک التفاتی به عقلاً داده شود، آن را قبول دارند؛ یعنی صرفاً نیاز به یک التفات جزئی دارد. به محض اینکه به آنها یادآور می‌شوید، به این شرط منتقل می‌شوند و می‌پذیرند و آن را تصدیق می‌کنند. در ارتکاز عرف چنین شرطی وجود دارد. در مورد خیار عیب و خیار غبن، واقعاً چنین ارتکازی هست؛ یعنی اگر به عقلاً بگویید که جنسی می‌خرید را به عنوان سالم می‌خرید، می‌گویند بله، این روشن و معلوم است؛ معلوم است که جنس ناسالم و معیب را نمی‌خرم. هنگام معامله این را به زبان نمی‌آورند ولی در ارتکاز و در درون آنها این هست؛ لذا با کوچک‌ترین توجه دادن، به آن منتقل می‌شوند. اما در مورد این شرط، واقعاً مشکل است که ما این را یک شرط ارتکازی بدانیم. یعنی فرض کنید الان یک کسی یک معامله و پیمانی بسته و قرار است پولی را از کسی بگیرد؛ از او سؤال کنند که این پول خودش مطلوب تو است یا مالیت آن؟ هیچ کسی نمی‌گوید مالیت آن، بلکه می‌گوید قرار است یک پولی بگیرم. بله، با دقت‌ها و محاسباتی ممکن است وقتی به او تفهیم شود که تو اینطور ضرر می‌کنی یا مثلاً خسارت می‌بینی، بگوید عجب حرف خوبی است و باید به این مطلب توجه می‌کردم؛ ولی در ارتکاز خود او چنین چیزی وجود ندارد.

پس اشکال اول، تشکیک در صغرای این مسئله و وجود چنین شرط ارتکازی در مانحن فیه است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که سلماً که این دلیل و طریق از نظر صغری مشکلی نداشته باشد و چنین شرط ارتکازی هم پذیرفته شود،

نهایت چیزی که با این طریق ثابت می‌شود، اثبات ضمان در صورت کاهش ارزش پول در عقود و پیمان‌ها و قراردادها است؛ در حالی که مدعا اعم است؛ ما در مطلق دیون و بدهی‌ها و ضمانت‌ها این حرف را می‌زنیم. مهریه، غصب، تلف و موارد دیگر، از دایره شمول این دلیل و این طریق خارج می‌مانند. لذا نهایت چیزی که با این طریق ثابت می‌شود، فقط در جایی است که عقد و پیمانی واقع شده باشد، آنگاه ما به استناد این شرط ارتکازی بگوییم حق فسخ پیدا می‌کند. اگر معامله‌ای نبود، دیگر حق فسخ و حق تعویض معنا ندارد. چون بسیاری از مواردی که محل بحث و مبتلا به است، در قالب عقد و پیمان نیست. پس این راه هم باطل است.

دلیل هشتم (هجدهم)

دلیل هشتم از دسته دوم یا دلیل هجدهم این است که به طور کلی بگوییم در باب دیون و ضمانات یا عقود و پیمان‌ها آنچه که به ذمه شخص می‌آید و برعهده او قرار می‌گیرد، ارزش و مالیت این پول است. فرض کنید بین دو نفر معامله‌ای صورت گرفته و ثمن این معامله را پول نقد قرار داده‌اند؛ مثلاً یک کالایی خریداری کرده و یک میلیون تومان به عنوان ثمن معامله ذکر شده است؛ یا مالی را تلف کرده که یک میلیون تومان بوده یا مهریه؛ اینجا با این عقد و با این مهریه و هر کاری که موجب اشتغال یک ذمه شود، ذمه به خود پول نقد مشغول نمی‌شود، بلکه به ارزش و مالیت آن مشغول می‌شود. مالیت هم در سنجش با کالاها یا پول‌های دیگر معلوم می‌شود؛ فرض کنید می‌گوییم این یک میلیون تومان یک مالیتی دارد که در مقایسه با ارزش یک کالایی مثل طلا یا مثلاً یک متاعی که مورد نیاز مردم است، سنجیده می‌شود؛ یا مثلاً آن را با یک ارزش خارجی می‌سنجند و می‌گویند مالیت این یک میلیون تومان ۱۰ سال پیش فلان مقدار دلار بود و الان این مقدار دلار شده است. بنابراین آنچه به ذمه می‌آید، مالیت پول نقد است نه مثل آن.

فرق این طریق با برخی طرق و راه‌ها و ادله‌ای که در دسته اول ذکر کردیم، این است که اگر ما گفتیم ذمه به مثل آن پول اعتباری مشغول می‌شود، آنگاه این بحث پیش می‌آید که مثل آن پول اعتباری چیست؟ آیا مثل آن همان ارزش اسمی است یا قدرت خرید است؟ قبلاً بحث در این بود که اگر قرارداد و پیمانی بسته شود یا دینی ثابت شود و پای پول اعتباری و نقد در میان باشد، مثل آن برعهده این شخص می‌آید و او باید مثل آن را بدهد. اما طبق این دلیل، مثل به عهده نمی‌آید و ذمه مدیون مشغول به مثل نمی‌شود، بلکه مشغول به مالیت این شیء می‌شود. مالیت هم عبارت است از آن ارزشی که در سنجش با کالاها و پول‌های دیگر معین می‌شود.

مستدل آنگاه می‌گوید ما این را به دو صورت می‌توانیم تحلیل کنیم:

یک صورت اینکه مثل وام دادن چیزی مثلی به قیمتش به شمار بیاید، همانطور که وام دادن چیز قیمی اینطور است. البته اگر این مبنا در مثلی صحیح باشد؛ چون اگر غیر از این باشد، مسئله ربای محرم پیش می‌آید. لذا می‌تواند این پولی را که مثلاً به عنوان وام گرفته، آن را به او تملیک کند و بگوید این پول برای تو؛ منتها به ازاء اینکه ذمه تو مشغول شود به مالیت و بها و قیمت این پول.

به غیر از طریق وام دادن، یک راه دیگر هم برای اینکه مالیت به عهده مدیون بیاید را می‌توانیم تصویر کنیم؛ به این عنوان که کأن این تبدیل به یک بیع می‌شود؛ تبدیل به یک معامله می‌شود.

پس اساس این راه و طریق بر این استوار است که ذمه مدیون به جای اشتغال به مثل، به مالیت و ارزش و بهای پول مشغول می‌شود. در این صورت بدیهی است که الان که می‌خواهد یک میلیون تومان ۱۰ سال قبل را بپردازد، نمی‌تواند خود آن یک میلیون تومان را بدهد؛ مثل آن هم مورد نظر نیست تا در آن دست‌اندازها بیفتد که مثل آن چیست؛ بلکه مالیت آن به گردن اوست؛ یعنی باید ارزش و مالیت این یک میلیون تومان پول را بدهد. این ارزش و مالیت یا با کالاهای دیگر یا با پول‌های دیگر معلوم می‌شود. او باید ببیند که آن موقع این پول معادل چقدر کالا بوده، الان هم همان مقدار را بپردازد؛ یا ببیند ارزش پول‌های دیگر چقدر بوده و الان هم همان مقدار ارزش را بپردازد.

بررسی دلیل هشتم (هجدهم)

این طریق هم مبتلا به اشکال است.

اشکال اول

چنین راه و طریقی صرفاً یک فرض بدون ریشه در واقعیت است. شما الان سراغ کسانی بروید که عقد و پیمانی دارند یا دینی برعهده آنهاست و از آنها بپرسید که آیا آنچه بر ذمه مدیون آمده و مشغول به آن شده، مالیت این پول است یا خود پول؟ اگر منظور از مالیت، قدرت خرید باشد، اینجا مسئله دیگری مطرح می‌شود که ما آن را قبلاً بررسی کردیم. یک وقت می‌گوییم حقیقت پول عبارت از قدرت خرید است و مالیتی که بر ذمه مدیون می‌آید همان قدرت خرید است؛ در واقع اینجا ما حقیقت پول را عبارت از قدرت خرید دانستیم؛ الان هم که می‌خواهد پول را بپردازد، می‌گوییم باید همان قدرت خرید را بپردازد، چون ذمه مشغول به قدرت خرید شده است. اگر این باشد، آن را قبلاً بحث کردیم و در دلیل دوم و راه دوم توضیح دادیم که این قدرت خرید چنانچه با ملاحظه ارزش اسمی باشد، مورد قبول است و ما این را قبول داریم؛ و الا مطلق قدرت خرید بدون ملاحظه ارزش اسمی، مبتلا به اشکال است.

به هر حال اگر منظور مستدل از اینکه مالیت بر ذمه می‌آید، همان قدرت خرید باشد، فیرجع الی الدلیل السابق و اگر منظور همان ارزش کالا یا پول‌های دیگر باشد، این صرفاً یک فرض است. الان ببینید در وام‌دادن‌ها، از وام‌گیرنده و وام‌دهنده سؤال کنید که آیا آنچه وام داده می‌شود یا گرفته می‌شود، این مقدار پول است یا آن مالیتی که شما می‌گویید؟ ارزش آن که با کالاهای دیگر یا پول‌های دیگر معلوم می‌شود یا اینکه خود این پول وام داده می‌شود؟ روشن است که این نکته در ذهن این اشخاص نیست؛ این صرفاً یک فرضی است که واقعیتی هم برای آن وجود ندارد.

سؤال:

استاد: اگر بخواهید بگویید مردم ذمه مدیون را مشغول به مالیت می‌دانند، منظور همان قدرت خرید است، ما این را قبلاً هم گفته‌ایم و درست است. اما ظاهراً چیزی غیر از این منظور است، به هر حال یا مبهم است یا صرف یک فرضی است که هیچ ریشه و حقیقتی برای آن نمی‌توانیم تصویر کنیم.

اشکال دوم

اشکال دیگری که اینجا مطرح شده و من می‌دانم این منشأ سؤال و اشکال بعضی از دوستان خواهد شد، این است که اگر آنچه

قرض داده شده یا به عنوان دین ثابت شده، به جای اینکه مالیت آن کاهش پیدا کند، افزایش پیدا کند؛ یعنی آن پول اعتباری از نظر مالیت و ارزش که در سنجش با کالاها و پول‌های دیگر معلوم می‌شود، ارزش آن بالا برود؛ مثلاً با این یک میلیون تومان ۱۰ سال قبل یک مقداری کالا می‌دادند و الان دو برابر می‌دهند؛ یا مثلاً یک مقداری ارز و پول دیگر می‌دادند، الان دو برابر می‌دهند؛ آیا مستدل به اینکه مدیون نیمی از آنچه را که قبلاً گرفته است، بپردازد، ملتزم می‌شود یا نه؟ آیا مستدل قبول می‌کند که اگر مالیت به ذمه مدیون منتقل شود، الان که مالیت آن افزایش پیدا کرده، پس بگوییم چون ملاک مالیت است، نصف آنچه را که قبلاً گرفته بدهد؟ قطعاً به چنین نتیجه‌ای ملتزم نمی‌شوند.

لذا مجموعاً به نظر می‌رسد این دلیل هم مورد قبول نیست.

بحث جلسه آینده

ما تا اینجا هجده دلیل را گفتیم؛ ده دلیل از دسته اول و هشت دلیل هم از دسته دوم. چند دلیل و طریق دیگر باقی مانده که مربوط به دسته سوم و چهارم و پنجم است که باید آنها را هم بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۲ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته سوم ادله -

دلیل اول (نوزدهم) و بررسی آن - اشکال اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم

جلسه: ۴۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در طرق یا ادله ضمان در صورت کاهش ارزش پول بود؛ عرض کردیم چند دسته دلیل یا طریق برای لزوم جبران کاهش ارزش پول ذکر شده است. تا اینجا ما دو دسته از ادله را ذکر کردیم؛ دسته اول، ادله‌ای است که ناظر به موضوع اقامه شده؛ خود این دسته بر سه نوع بود؛ برخی ناظر به ماهیت پول، برخی ناظر به کارکردهای پول و برخی ناظر به اوصافی مانند مثلی بودن یا قیمی بودن. ده طریق یا دلیل در این دسته جای می‌گیرد. دسته دوم، ادله‌ای است که براساس قواعد و عموماً و اطلاقات و عناوین اولی برای لزوم جبران کاهش ارزش پول اقامه شده است. در این دسته هم هشت طریق یا دلیل ذکر شد و همگی مورد بررسی قرار گرفت؛ مجموع دلایل یا طرقی که تا اینجا برای اثبات ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش پول ذکر شده، مجموعاً هجده طریق یا دلیل است. همانطور که ملاحظه فرمودید، این طرق همگی به جز یک طریق مورد خدشه قرار گرفت و اشکالاتی نسبت به آنها مطرح شد.

دسته سوم ادله

دسته سوم از ادله با ملاحظه عناوین ثانوی اقامه شده است؛ یعنی یک عنوان ثانوی مثل ضرر در اینجا در نظر گرفته شده و براساس آن تلاش شده ضمان ثابت شود. شاید در این دسته تنها این دلیل قابل ذکر باشد؛ البته چند دلیل دیگر هم هست که به ملاحظه آثار و نتایج و برخی مصالح ذکر شده تا ضمان را ثابت کنند. از جهتی آن ادله را هم می‌توانیم ذیل این دسته و تحت عناوین ثانویه قرار بدهیم، لکن ما آنها را تفکیک کردیم؛ چون در عین حال می‌تواند به جهت دیگری غیر از عنوان ثانوی ذکر شود. این را عرض کردم که آن چند دلیل و طریق بعدی ضمن اینکه می‌تواند در این دسته قرار بگیرد، اما قابلیت ذکر استقلالی هم دارد و ما بهتر آن دیدیم که آنها را مجموعاً در دسته دیگری بیان کنیم و مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم، که عرض خواهیم کرد.

دلیل اول (نوزدهم)

علی‌ایحال یکی از طرقی که به آن تمسک شده برای اثبات ضمان، قاعده لا ضرر است. عنایت بفرمایید که کسانی که به این

قاعده تمسک کرده‌اند، همگی یکسان فکر نمی‌کنند؛ چه بسا مثلاً کسانی که ماهیت پول را عبارت از قدرت خرید می‌دانند و این را به عنوان یک حقیقت مثلی محسوب می‌کنند مثل طریق دوم، به این قاعده تمسک کنند لکن به عنوان تحکیم و تأیید نظریه خودشان و اینکه مسئله ضمان را محکم کنند. اما کسانی هم هستند که به عنوان اولی معتقدند کاهش ارزش پول ضمان آور نیست و مثلاً ماهیت پول را قدرت خرید نمی‌دانند؛ اما ضمان را از این راه ثابت کرده‌اند. تفاوت این دو دیدگاه را می‌توانیم در سخنان دو تن از شاگردان شهید صدر ملاحظه کنیم. از دیدگاه اول، مرحوم آقای شاهرودی است و از دیدگاه دوم، جناب آقای حائری. ایشان در یکی از مقالاتی که در همین رابطه نوشته، با اینکه ادله قائلین به ضمان را که با تکیه بر قدرت خرید و قوام مثلثیت به آن می‌خواهند ثابت کنند رد کرده، اما در عین حال با استناد به مسئله ضرر و اینکه اگر کاهش ارزش پول جبران نشود، موجب ضرر برای طلبکار می‌شود، فی‌الجمله قائل به ضمان شده است. ان شاء الله اگر برسیم بعداً خواهیم گفت که عده‌ای با اینکه هیچ کدام از این دلایل را نپذیرفتند، اما در عین حال دنبال مفری برای حل مشکل بوده‌اند؛ یعنی با راه‌ها و طرق دیگر درصدد اثبات ضمان برآمده‌اند. لذا به این نکته عنایت بفرمایید که تمسک به قاعده لاضرر یا ضرر به این جهت که لزوم جبران ضرر یک ارتکاز عقلایی است، از ناحیه بسیاری از اشخاص به عنوان دلیل یا طریق ذکر شده است. ما محصل این دلیل را عرض می‌کنیم تا بعد ببینیم آیا با این دلیل می‌توانیم ضمان را اثبات کنیم یا نه.

محصل این دلیل آن است که براساس قاعده لاضرر، هر کسی به دیگری ضرر وارد کند باید جبران کند. در مورد کالاها و اجناس، اگر کسی مثلاً کالای متعلق به دیگری را غصب یا تلف کند، بر او لازم است که مثل آن را برگرداند؛ اگر عین آن موجود است، باید عین آن را بدهد؛ اگر از بین رفته، باید مثل آن را بپردازد؛ اعم از اینکه ارزش و قیمت این مثل، بیشتر از زمان اخذ آن کالا شده باشد یا کمتر؛ یعنی کاهش و افزایش ارزش کالا هیچ تأثیری در لزوم بازگرداندن مثل آن کالا ندارد؛ چون از نظر عرف این شخص نسبت به ارزش و منفعت ذاتی این کالا و منافعی که دارد، مدیون است و باید آن را بپردازد. اما در باب پول‌های کاغذی و اعتباری این چنین نیست؛ اگر کسی پولی را از دیگری گرفته یا از بین برده در حالی که ارزش آن یک مقدار معینی بود و اکنون می‌خواهد آن را برگرداند، اگر با همان عدد بخواهد برگرداند در حالی که ارزش آن پول کاسته شده، این موجب ضرر بر مالک است. مثلاً کسی صد هزار تومان ۲۰ سال پیش از کسی قرض گرفته یا تلف کرده؛ اگر بخواهد الان هم همان صد هزار تومان را به طلبکار برگرداند، این موجب ضرر بر اوست؛ چون ارزش آن پول در گذشته با ارزش آن در امروز کاملاً فرق دارد. این موجب ضرر است و براساس قاعده لاضرر، او ضامن آن مقداری است که مالک زیان دیده است. البته یک مورد استثنا دارد و آن هم جایی است که خود شخص اقدام بر ضرر کند؛ می‌گویند اگر کسی با علم و اطلاع به اینکه ارزش پول طی این سال‌هایی که به او قرض می‌دهد کاهش پیدا می‌کند، اما در عین حال این پول را به او قرض داده، اینجا مقتضی یا متلف ضامن نیست؛ چون این شخص با علم و اطلاع و آگاهی اقدام به ضرر کرده است.

سؤال:

استاد: آن چیزی که به گردن این شخص می‌آید خود آن کالاست؛ حالا ارزش آن بالا رفته باشد یا پایین آمده باشد. عمده این است که کسی که موجب ضرر بر دیگری می‌شود، ضامن آن ضرر است مگر جایی که شخص متضرر اقدام به ضرر کرده باشد؛ در بحث‌های مربوط به قاعده لاضرر، این مسئله مطرح شده که اگر کسی خودش اقدام به ضرر کرده باشد، اینجا لاضرر شامل او نمی‌شود.

این خلاصه‌ای از این دلیل است و عده‌ای با تمسک به این قاعده درصدد برآمده‌اند که ضمان را اثبات کنند. اگر بخواهیم این دلیل را در یک خط بیان کنیم، باید بگوییم اگر بدهکار نسبت به کاهش ارزش پول ضامن نباشد، موجب ضرر بر قرض‌دهنده است و ضرر بر قرض‌دهنده یا صاحب مال، نفی شده به موجب قاعده لاضرر؛ پس نتیجه اینکه آن ضرری که به مالک وارد شده، باید جبران شود؛ لذا این یک قیاس استثنایی است که در آن مقدمه دوم به استناد قاعده لاضرر ثابت شده و مقدمه اول هم که ملازمه بین شرط و جزاء است، روشن است؛ اگر کسی ضامن کاهش ارزش پول نباشد، این موجب ضرر بر مالک می‌شود. نتیجه هم ثبوت ضمان است.

بررسی دلیل اول (نوزدهم)

این دلیل یا طریق از جهاتی مورد اشکال است؛ اشکالاتی مطرح شده که باید ببینیم وارد است یا نه.

اشکال اول

اشکالی که متوجه مقدمه دوم یعنی اصل قاعده لاضرر است، این است که در مورد قاعده لاضرر، حدود ده مبنا وجود دارد؛ ما در بحث از قاعده لاضرر که کتاب آن هم در همین دو سه ماه اخیر چاپ شده، به تفصیل درباره این مبانی بحث کرده‌ایم. قطعاً طبق برخی از آن مبانی، به این قاعده در مانحن فیه نمی‌توان استدلال کرد؛ مثل مبنای امام(ره) که لاضرر را یک نهی سلطانی و حکومی می‌داند؛ یا مثل شیخ الشریعه اصفهانی که او هم این را به معنای نهی می‌داند، با تفاوتی که با مبنای اول دارد. لذا طبق برخی از مبانی، قاعده لاضرر در مانحن فیه قابل تمسک نیست؛ این یک اشکال کلی است که بستگی به این دارد که مبنا در این مسئله چه باشد.

ما در بررسی‌هایی که انجام دادیم، نظرم این شد که اساساً قاعده لاضرر به معنای نهی از ضرر رساندن به دیگران است؛ اصلاً یک عنوان ثانوی نیست، بلکه یک حکم اولی است؛ یعنی نهی می‌کند از اینکه به دیگران ضرر برسانید. طبق این مبنا، بعید است که بتوانیم به این قاعده استدلال کنیم؛ این یک بحث مبنایی است. طبق نظر مرحوم شیخ و مرحوم آخوند، قاعده لاضرر می‌تواند به عنوان دلیل در اینجا ذکر شود؛ چون شیخ(ره) می‌گوید لاضرر در مقام نفی حکم ضرری است و حکم ضرری را در شریعت نفی می‌کند. مرحوم آخوند هم می‌گوید لاضرر به معنای نفی حکم به لسان نفی موضوع است. بنابراین طبق این دو مبنا می‌توانیم استدلال کنیم؛ اما طبق برخی از مبانی، قابل استدلال نیست. لذا این یک اشکال مبنایی است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که قاعده لاضرر به طور کلی نفی می‌کند یک حکم وجودی را؛ یعنی اگر یک حکمی وجودی در شرع بخواهد منشأ ضرر شود، با لاضرر برداشته می‌شود. شیخ هم این را می‌گوید؛ اینکه می‌گویند لاضرر نفی حکم ضرری می‌کند، یعنی شارع مقدس هیچ حکمی که موجب ضرر بر مکلف شود، جعل نکرده است. اگر مثلاً وجوب وضو بخواهد موجب ضرر بر مکلف شود، با لاضرر برداشته می‌شود. پس یک حکم وجودی که منشأ ضرر باشد، با لاضرر برداشته می‌شود؛ ولی لاضرر شامل احکام عدمی نمی‌شود و اینجا این حکم عدمی است. برای اینکه می‌گوییم عدم ضمان موجب ضرر است؛ می‌گوییم اگر ضمان نباشد، این شخص متضرر می‌شود؛ اگر به بدهکار بگوییم تو لازم نیست کاهش ارزش پول را جبران کنی، این موجب ضرر بر مقرض خواهد شد و قاعده لاضرر شامل احکام عدمی نمی‌شود و فقط احکام وجودی را می‌گیرد. پس اگر جعل یک حکم

بخواهد ضرری را متوجه کند، آن حکم جعل نمی‌شود؛ اما اینکه نبودن حکمی موجب ضرر شود، قاعده لاضرر آن را دربر نمی‌گیرد.

بررسی اشکال دوم

لکن این اشکال وارد نیست؛ در جای خودش ثابت شده که به طور کلی قاعده لاضرر، هم حکم وجودی و هم حکم عدمی را شامل می‌شود. لذا اگر جایی هم از عدم جعل حکم، ضرری متوجه کسی شود مخصوصاً در این موارد که مسبوق به یک حکم دیگر است، این در شریعت نفی شده است. پس قاعده لاضرر مختص به احکام وجودی نیست بلکه شامل احکام عدمی هم می‌شود؛ لذا این اشکال مرتفع می‌شود.

اشکال سوم

اشکال سوم که این هم خودش یک بحث مهم و مبسوطی دارد این است که قاعده لاضرر مثبت حکم نیست، بلکه صرفاً نافی حکم است این یک بحثی است آقا قاعده لاضرر صرفاً نافی حکم است یا مثبت حکم هم است؟ طبق مبنای مشهور، معنای قاعده لاضرر این است که هیچ حکم ضرری در شریعت جعل نشده است؛ یعنی نفی حکم ضرری. چه بر طبق مبنای شیخ که می‌گوید نفی حکم ضرری می‌کند رأساً و چه طبق مبنای مرحوم آقای آخوند که می‌گوید نفی حکم به لسان نفی موضوع است. حالا اینکه این دو یکی هستند و به هم برمی‌گردند یا تفاوت ماهوی دارند، این هم بماند؛ اما اصل مسئله محل بحث است که قاعده لاضرر نفی حکم می‌کند. یعنی اگر حکمی موجب ضرر شود، برداشته می‌شود، یا اثبات حکم هم می‌کند؟ مثبت حکم هم هست یا نه؟ این محل اختلاف است؛ بسیاری معتقدند که قاعده لاضرر صرفاً نفی حکم می‌کند و اثبات حکم نمی‌کند. در مقابل، برخی بر این باورند که لاضرر هم نفی حکم ضرری می‌کند و هم اثبات حکم. لذا اینجا هم نه تنها نفی ضرر می‌کند و می‌گوید حکمی که موجب ضرر باشد برداشته می‌شود، بلکه یک حکم یا تکلیفی را اثبات می‌کند و وظیفه‌ای را بر عهده‌ای مکلف می‌گذارد. لذا این اشکال هم وارد نیست.

اشکال چهارم

اشکال چهارم این است که لاضرر صرفاً یک حکم تکلیفی را ثابت می‌کند؛ حرمت ضرر رساندن به دیگران. اما ضمان و حکم وضعی با آن ثابت نمی‌شود؛ چون نهی کرده از ضرر رساندن به دیگران. مخصوصاً اینکه ما گفتیم به معنای منع از اضرار به غیر است. اگر ما گفتیم معنای لاضرر این است که از اضرار به دیگران منع کرده، این ظهور در حرمت دارد؛ اما آیا ضمان کاهش ارزش پول هم با این ثابت می‌شود؟ آیا این حکم وضعی از آن استفاده می‌شود؟ آیا می‌توانیم به استناد لاضرر اثبات کنیم لزوم جبران کاهش ارزش پول و ضمان را؟ این خالی از تأمل نیست. ملاحظه فرمودید که این اشکال بر طبق بعضی از مبانی وارد می‌شود؛ طبق همه مبانی این اشکال وارد نیست.

همین جا ممکن است برخی بگویند ما با استناد به روایت ابی‌الصباح کنانی که طبق آن امام صادق (ع) فرمود: «من اضر بشيء من طريق المسلمين فهو له ضامن»، کسی که به چیزی از طریق مسلمین ضرر برساند، ضامن آن است. بالاخره به یک نوعی اصل ضمان در اینجا ثابت می‌شود؛ ولی اینکه با این بتوانیم ضمان کاهش ارزش پول را ثابت کنیم، فیه تأمل.

این اشکالاتی که بیان کردیم، نوعاً به کبرای مسئله مربوط است؛ به اصل قاعده لاضرر و معنا و محدوده و قلمرو آن؛ به اینکه شامل احکام عدمی می‌شود یا نه؛ آیا اثبات حکم می‌کند یا نه، آیا حکم وضعی با لاضرر ثابت می‌شود یا نه و ضمان را می‌توانیم با آن ثابت کنیم یا نه؛ اینها همه نوعاً به مقدمه دوم برمی‌گردد.

اشکالی هم به مقدمه اول می‌توانیم ایراد کنیم؛ مقدمه اول استدلال این بود که اگر بدهکار نسبت به کاهش ارزش پول ضامن نباشد، یلزم منه الضرر علی المقرض؛ اگر مقرض ضامن کاهش ارزش پول نباشد، لازمه‌اش این است که مقرض ضرر ببیند. این مقدمه اول استدلال است.

اشکال این است که این تابع آن است که ما حقیقت پول را چه بدانیم؛ اگر ما گفتیم حقیقت پول همان ارزش اسمی است، ضرر محقق می‌شود. اما اگر گفتیم ذمه مقرض مشغول شده به پول و حقیقت پول قدرت خرید است و این قدرت خرید در مثلیت دخالت دارد، اینجا موجب ضرر نخواهد شد. پس در واقع اینکه ضرری متوجه مقرض شود یا نه، تابع این است که ما حقیقت پول را چه بدانیم؛ کسی که حقیقت پول را آن ارزش اسمی می‌داند و الان هم باید همان را بدهد؛ در این صورت ضرر محقق می‌شود. لذا کسانی مثل آقای حائری که می‌خواهند مشکل را با قاعده لاضرر حل کنند و حکم به لزوم جریان کاهش ارزش پول نمایند، باید تکلیف خودشان را درباره حقیقت پول معلوم کنند. اگر حقیقت پول همان ارزش اسمی باشد و قدرت خرید انکار شود، چنانچه ایشان این را انکار کرده، ضرر حاصل می‌شود. بنابراین به نظر ما اگر از اصل اشکالات نسبت به قاعده لاضرر عبور کنیم و اینکه در مانحن فیه منطبق نمی‌شود، مسئله اصلی این است که این برمی‌گردد به اینکه ما حقیقت پول را چه بدانیم تا براساس آن بتوانیم بگوییم ضرر محسوب می‌شود یا نه.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۳ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته چهارم ادله -

دلیل اول (بیستم) - دلیل دوم (بیست و یکم) - دلیل سوم (بیست و دوم) - دلیل چهارم (بیست و سوم) -

دلیل پنجم (بیست و چهارم) - بررسی دسته چهارم ادله - دسته پنجم ادله - روایت اول

جلسه: ۴۸

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دسته چهارم ادله

دسته چهارم از ادله لزوم جبران کاهش ارزش پول، ناظر به برخی آثار، نتایج و مصالحی است که بر این امر مترتب است. در جلسه گذشته هم عرض کردیم که این آثار و نتایج می‌تواند در زمره دسته سوم قرار بگیرد و به لحاظ عنوان ثانوی موجب ضمان شود؛ و نیز می‌تواند مستقلاً و صرف نظر از عنوان ثانوی، به خاطر منافع و آثار و نتایجی که دارد، ذکر شود. به هر حال صرف نظر از این جهت که این دلیل در دسته سوم جا بگیرد یا دسته چهارم، عمده این است که برای لزوم جبران کاهش ارزش پول، یک سری آثار و نتایج اقتصادی ذکر کرده‌اند یا برخی آثاری که فراتر از مسئله اقتصاد است. خود این آثار و نتایج هر یک می‌تواند مستقلاً به عنوان یک دلیل ذکر شود، اما ما اینها را جمع می‌کنیم. ممکن است برخی به یکی دو اثر توجه بیشتری داشتند و برخی به آثار دیگر و برخی به همه اینها.

دلیل اول (بیستم)

اگر ما قائل به ضمان شویم، این موجب ترغیب مردم به سوی قرض الحسنه می‌شود؛ بالاخره قرض الحسنه یکی از اموری است که بسیار بر آن تأکید شده است. اینکه کسانی که توانمند هستند، به کسانی که نیاز دارند قرض بدهند. اگر صاحب مال ببیند پولی که به عنوان قرض به دیگران می‌دهد، به مرور رفتار کاهش ارزش می‌شود، کم‌کم رغبت او به قرض دادن را کم می‌کند؛ اینکه ببیند وقتی این پول‌ها به دیگران داده می‌شود، بعد از گذشت مدتی ارزش آن کاسته می‌شود، کم‌کم تمایل به قرض دادن در جامعه اسلامی ضعیف می‌شود؛ در حالی که اگر ما قائل به ضمان شویم و مقتضی را مکلف به جبران کاهش ارزش پول کنیم، انگیزه مقرر هم برای قرض دادن تقویت می‌شود و موانعی که می‌تواند بر سر راه قرض الحسنه قرار بگیرد، برطرف می‌شود.

دلیل دوم (بیست و یکم)

اگر قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم، این باعث می‌شود مشکلات و موانع در معاملات و عقود مثل مضاربه که با پول انجام می‌شود، برطرف شود. بالاخره در باب مضاربه کسی که بولی را به عنوان سرمایه می‌دهد تا دیگری با آن کار کند، اگر

ما قائل به ضمان شویم، خیلی متفاوت است با اینکه ما قائل به ضمان نشویم. البته برخی گفته‌اند این مسئله در باب مضاربه هیچ اثری ندارد، در حالی که این چنین نیست؛ وقتی کسی پولی را به عنوان سرمایه به دیگری می‌دهد تا کار کند و سود آن را بین خودش و او تقسیم کند، اگر ما قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم، در محاسبه سود باید بعد از محاسبه کاهش ارزش اصل پول، سود را محاسبه کند؛ اگر مثلاً تورم ۲۰ درصد است، او باید اصل سرمایه را با این ۲۰ درصد هنگام پرداخت سود کنار بگذارد و مازاد بر آن را به عنوان سود در نظر بگیرد و طبق قرار بالمناصفه یا ثلث یا ربع، تقسیم کند. اما اگر گفتیم کاهش ارزش پول ضمان‌آور نیست، در محاسبه سود دیگر این کاهش ارزش اصل پول را در نظر نمی‌گیریم؛ مثلاً اگر ۲۰ درصد سود کرده باشد و نرخ تورم هم ۲۰ درصد باشد، اینجا این ۲۰ درصد را به عنوان سود تقسیم می‌کند و می‌پردازد، در حالی که به حسب واقع آنچه اینجا به عنوان سود توزیع می‌شود، سود نیست و در واقع همان سرمایه است. اگر آن کاهش ارزش لحاظ شود، کأن هیچ سودی نکرده و نباید تقسیم بین این دو صورت بگیرد.

به هر حال قول به ضمان یا عدم ضمان در مضاربه هم دارای اثر است. اگر ما قائل به ضمان شویم، بسیاری از مشکلاتی که در باب مضاربه ممکن است پیش بیاید، از بین می‌رود؛ در حالی که در فرض دیگر، این مشکلات باقی می‌ماند.

دلیل سوم (بیست و دوم)

دلیل بعدی که به لحاظ اثر دیگری مطرح شده، این است که این کار در واقع یک خط روشنی را برای قرارداد مشارکت بین بانک و طرف‌های بانک فراهم می‌کند؛ یعنی سود و زیان مخصوصاً برای طرف‌های مشارکت با بانک‌ها و نهادهای مالی، یک وضع روشن و شفاف را فراهم می‌کند و مشوق مشارکت با نهادهای مالی و بانکی خواهد شد.

دلیل چهارم (بیست و سوم)

دلیل دیگر این است که این کار سبب می‌شود که پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی بیشتر شود؛ برای اثبات این مدعا هم به تجارب برخی از کشورها استناد می‌شود که مثلاً در برخی کشورهای آمریکای جنوبی، با اعمال این برنامه، سرمایه‌گذاری‌ها و پس‌اندازها بیشتر شده و این به رشد اقتصادی کمک کرده است.

دلیل پنجم (بیست و چهارم)

یکی از آثار دیگری که ممکن است برای این قول به ضمان ذکر شود، این است که در مسئله مهریه، خیلی مشکلات وجود دارد؛ مخصوصاً با کم ارزش شدن پول‌ها در یک فاصله طولانی. کسی که مثلاً چهل سال پیش یک مبلغی را به عنوان مهریه قرار داده، اگر امروز بخواهد همان مبلغ را بگیرد، این مایه تعجب و خنده است که با آن مبلغ هیچ کاری نمی‌توان انجام داد؛ این منشأ مشکلات و مسائلی است که ممکن است در اینجا پیش آید.

بنابراین مجموع این آثار و نتایج و فواید و مصالح اقتضا می‌کند که جبران کاهش ارزش پول لازم باشد و ما شخص را مکلف به پرداخت این تفاوت نموده و حکم به ضمان کنیم. عرض کردم که اینها آثاری است که اثبات ضمان می‌کند و می‌تواند یک دلیل تلقی می‌شود؛ همچنان که هر یک به اعتباری می‌تواند در دسته چهارم ادله یا در دسته سوم گنجانده شود. به هر حال با قطع نظر

از این امور، می‌خواهیم ببینیم آیا این دلیل می‌تواند لزوم جبران کاهش ارزش پول را ثابت کند یا نه.

بررسی دسته چهارم ادله

به نظر می‌رسد اگر ما به عنوان اولی بخواهیم حکم شرعی این مسئله را به استناد این امور ثابت کنیم، صحیح نیست؛ بالاخره وجود برخی منافع و فواید و مصلحت‌ها، مجوز حکم به ضمان با قطع نظر از قواعد و اطلاقات و عمومات و ادله خاصه نیست. شما برای هر عمل حرامی می‌توانید یک سری منافع را تصور کنید، حتی برای خمر؛ اما اثمه اکبر من نفعه. از یک طرف برخی منافع و فواید قابل ذکر است، اما از آن طرف چه بسا بعضی از مشاکل دیگر وجود داشته باشد.

به علاوه اینکه اساساً ما تابع دلیل هستیم؛ برای حکم به ضمان باید دلیل داشته باشیم. اینکه ذمه کسی مشغول شود و چیزی به عنوان دین بر عهده او ثابت شود، این موجب و سبب می‌خواهد، و سبب آن را شرع باید به رسمیت بشناسد و الا اکل مال به باطل می‌شود. بنابراین قطعاً به عنوان اولی، هیچ کدام از این آثار فی نفسه و با قطع نظر از اطلاقات و عمومات و قواعد، نمی‌تواند اثبات ضمان کند.

اما اگر این منافع و مصالح به عنوان ثانوی بخواهد مورد استناد قرار گیرد، این عناوین ثانوی مشخص است؛ عناوینی که اینجا می‌تواند مجوز ضمان باشد، یا اضطرار و ضرورت است یا مصلحت. تشخیص مصلحت با حاکم و حکومت اسلامی است که آن هم سازوکار خودش را دارد؛ اینکه مصلحت اقتضا کند، این با مقدماتی معلوم می‌شود. اضطرار هم به این معناست که حاکم اسلامی ضرورت یا اضطراری را ببیند و براساس آن، این قانون را اعمال کند، تابع مقدمات خود است. بله، اگر عنوان ضرر پذیرفته شود، این ربطی به حاکم ندارد؛ در معاملات بین اشخاص به حسب مورد معنا پیدا می‌کند و اینکه آیا عدم جبران کاهش ارزش پول موجب ضرر و زیان می‌شود یا نه.

اشکال دیگری که در مورد این ادله می‌توان گفت، این است که باید بیشتر درباره این آثار و نتایج بحث شود؛ اینها نیازمند بحث‌های کارشناسی است. اینکه تجربه برخی کشورها نشان‌دهنده تأثیر مثبت پذیرش ضمان در صورت کاهش ارزش پول است، این معلوم نیست صرفاً به دلیل این عامل باشد؛ باید دید نقش این عامل در رشد اقتصادی چقدر است. عوامل فراوانی در این امر دخیل است که جنبه سببیت دارد نسبت به این امر؛ اگر اقداماتی شود که باعث تقویت پول ملی شود، اگر با برنامه‌هایی جلوی کاهش ارزش پول گرفته شود، همان منافع حاصل است و دیگر نیازی به این کار نیست. لذا اینکه ما ضمان را باعث رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری و تشویق به پس‌انداز بدانیم، این پرداختن به معلول است؛ در حالی که این امور باید از ریشه مورد توجه قرار بگیرد و مرتفع شود.

فتحصل مما ذکرنا کله که این دسته از ادله هم نمی‌تواند ضمان را ثابت کند.

دسته پنجم ادله: روایات خاصه

دسته پنجم از ادله، روایات خاصه است؛ این آخرین دسته از ادله است که باید کاملاً مورد بررسی قرار بگیرد. اینکه می‌گوییم روایات خاصه، یعنی روایاتی که به حسب ادعای قائلین به ضمان در خصوص همین مسئله می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد، و الا قواعد و عمومات و اطلاقات را در دسته دوم از ادله بررسی کردیم؛ البته شاید آنجا خیلی به روایات پرداختیم، اما مثلاً به

«علی الید ما اخذت حتی تعدی» استناد شد که از عمومات است، یا مثلاً به عموماتی مثل «أوفوا بالعقود» تمسک شد. ملاحظه فرمودید که دسته دوم ادله با ملاحظه عمومات و اطلاعات و قواعد بود. اما در دسته پنجم، روایات خاصه مورد استناد قرار گرفته است. چند روایت در اینجا از ناحیه قائلین به ضمان نقل شده است.

روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا (ع) أَنَّ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَكَانَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ تُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ تِلْكَ الْأَيَّامَ»، می‌گوید به امام رضا (ع) نامه نوشتم که من از شخصی سه هزار درهم طلب دارم و این درهم‌ها بین مردم دست به دست می‌شد و رایج بود. «وَلَيْسَتْ تُنْفَقُ الْيَوْمَ فَلِيَ عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا أَوْ مَا يُنْفَقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ»، اما امروز رایج نیست؛ الان که وقت اداء آن بدهی است، آن درهم‌ها رایج نیست. آیا آن چیزی که به گردن اوست، دراهم آن روز است که رایج بوده یا دراهمی که امروز رایج است؟ «قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ»، حضرت در پاسخ نوشتند: او باید درهم‌های امروز را بدهد، یعنی درهم‌هایی که امروز بین مردم رایج است؛ همانطور که تو اعطا کردی و آن رایج بود بین مردم، الان هم باید آنچه که رایج است را بدهد. گفته‌اند این روایت دلالت بر لزوم جبران ارزش پول دارد؛ وقتی می‌گوید ملاک، جریان داشتن پول در امروز است، چون در پول آن روز وضعیه و نقصان پیدا شده، اما می‌فرماید پول امروز را بدهد. این یعنی لزوم جبران کاهش ارزش پول.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ خرداد ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۲۶ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته پنجم ادله - روایت اول -

تقریب استدلال - بررسی روایت اول - ۱. اشکال سندی - اشکال اول، دوم و سوم - بررسی اشکال سندی - بررسی اشکال اول، دوم و سوم -

۲. اشکال دلالتی - وجوه جمع بین روایات متعارض - وجه اول (شیخ صدوق) - بررسی وجه اول (شیخ صدوق) - اشکال اول

جلسه: ۴۹

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دسته پنجم از ادله یعنی روایات خاصه بود؛ عرض کردیم روایتی از یونس بن عبدالرحمن مورد استناد قرار گرفته است. ما روایت را جلسه گذشته خواندیم؛ مضمون روایت این بود که شخصی به امام رضا (ع) نامه نوشت و عرض کرد سه هزار درهم از کسی طلب دارم؛ آن ایام که درهم را به او دادم، آن درهم بین مردم رواج داشت و امروز رواج ندارد. آیا بر اوست که همان درهم‌ها را به من بدهد یا آنچه امروز بین مردم رواج دارد؟ امام (ع) فرمود: «لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ»؛ همانطور که درهم‌های رایج به او دادی، او هم باید درهم رایج به تو بدهد.

تقریب استدلال به روایت

تقریب استدلال به این روایت این است که امام (ع) دو خصوصیت برای آن چیزی که مضمون است، ذکر کرده‌اند. یکی اینکه پول باشد، چون درهم پول بوده و این خصوصیت باید در آن وجود داشته باشد؛ دوم اینکه بین مردم رواج داشته باشد، یعنی درهم هم در گردش باشد و هم به عنوان پول، نه به عنوان تفرقه باشد. این چیزی است که شخص بدهکار ضامن آن است. چون آنچه را که این شخص به او داده بود، هم در آن زمان پول بود و هم گردش بوده و رواج داشت؛ بنابراین همان دو خصوصیت که در موقع دادن درهم وجود داشته، در موقع اداء هم باید همان دو خصوصیت وجود داشته باشد. این چیزی است که تقریباً به صراحت در پاسخ امام (ع) به آن اشاره شده است و این اعم از آن است که قیمت‌ها تغییر کرده باشد یا نه؛ وقتی یک پول حقیقی مثل درهم و دینار از گردش می‌افتد، ارزش آن از درهم و دینار جدید کمتر می‌شود. امام (ع) علی‌رغم کاهش قیمت درهم به خاطر خارج شدن از گردش، فرموده این درهم‌های رایج میان مردم را باید به تو بپردازد؛ یعنی آنچه بر عهده ضامن ثابت شده، این درهم‌ها است؛ چون آن درهم‌ها کاهش پیدا کرده و کأن این شخص باید این کاهش را جبران کند و جبران آن هم به این است که درهم‌های رایج میان مردم در روز اداء را به طلبکار بپردازد.

بررسی روایت اول

نسبت به این روایت هم اشکال سندی شده و هم اشکال دلالتی. اگر استدلال به این روایت بخواهد تمام باشد، طبیعتاً باید این اشکالات پاسخ داده شود.

اشکال سندی به این روایت تقریباً سه اشکال است که دو اشکال را مرحوم علامه در کتاب مختلف ذکر کرده و یک اشکال هم توسط برخی دیگر مطرح شده است.

اشکال اول

اشکال اول این است که این مکاتبه است و مکاتبه اضعف از سماع است؛ عبارت مرحوم علامه این است: «فهی مشتمله علی المکاتبه و هی اضعف من السماع». وجه اینکه مکاتبه از سماع اضعف دانسته شده، این است که احتمال تقیه در آن بیشتر است؛ بالاخره وقتی پاسخی به صورت مکتوب آن هم از طرف امام(ع) برای کسی ارسال می‌شود، امکان اینکه این پاسخ به دست نامحرمان بیفتد بیشتر است تا مواجهه و مشافهه؛ آن شخصی که مورد اعتماد امام(ع) است، اگر حضوراً بپرسد و امام(ع) پاسخ بدهند، مطمئن‌تر است از جایی که نامه‌ای نوشته شود و امام(ع) پاسخ بدهند. لذا چون مکاتبه است و احتمال تقیه در آن بیشتر است، ضعیف‌تر است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که سند این روایت که به طریق شیخ صدوق نقل شده، به واسطه محمد بن عیسی محل اشکال است. چون شیخ صدوق نقل می‌کند که ابن ولید توقف کرده در چیزی که محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است؛ عبارت مرحوم علامه این است: «فان ابن ولید کان یتوقف فیما یرویه محمد بن عیسی عن یونس»؛ همین که ابن ولید که استاد شیخ صدوق بوده، در او توقف کرده (هرچند جهت آن شاید خیلی روشن نباشد و احتمالاتی در مورد وجه توقف ابن ولید مطرح شده) و این توقف خدشه به او وارد می‌کند.

اشکال سوم

سوم هم اینکه برخی او را از غلات دانسته‌اند.

مجموع این عوامل باعث شده که نسبت به سند این روایت، اشکال شود و بعضی‌ها آن را معتبر ندانند.

سؤال:

استاد: در مورد محمد بن عیسی است و اینکه از یونس نقل کرده باشد؛ مثلاً بعضی‌ها گفته‌اند محمد بن عیسی به لحاظ سنی در حدی نبوده که بتواند از یونس روایت نقل کند؛ که البته این پاسخ داده شده است.

بررسی اشکال سندی

این اشکالات قابل رفع است.

بررسی اشکال اول

اینکه گفته‌اند این مکاتبه است و مکاتبه اضعف از سماع است به دلیل اقوی بودن احتمال تقیه در آن نسبت به سماع، این مردود است؛ چون احتمال تقیه چه در روایتی که مشافهه باشد و چه در روایتی که به صورت مکاتبه نقل شده باشد، اگر با برخی قرائن تقویت شود، مشکل درست می‌کند و در این جهت فرقی بین سماع و مکاتبه نیست. اگر هم صرفاً در حد یک احتمال باقی بماند و هیچ شاهد و قرینه‌ای بر آن وجود نداشته باشد، باز هم فرقی بین مکاتبه و سماع نیست؛ اصل عدم تقیه برای همین جاری می‌شود که احتمال تقیه را بدون اینکه قرینه‌ای بر آن باشد، نفی کند. پس چه مکاتبه و چه سماع، از جهت احتمال تقیه فرقی

نمی‌کنند مادامی که قرینه یا شاهی بر آن یافت نشود.

بررسی اشکال دوم

اینکه مرحوم علامه فرمود ابن ولید توقف کرده در آنچه که محمد بن عیسی از یونس نقل کرده، واقع این است که این نمی‌تواند موجب اشکال باشد؛ چون شیخ صدوق می‌گوید: «ما تفرد به محمد بن عیسی فی کتب یونس و حدیثه لا یعتمد علیه»، آن مواردی که محمد بن عیسی از یونس نقل کرده و در آن نقل متفرد بوده، لایعتمد علیه. پس مطلق نقل محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن را نگفته؛ آنچه که تنها خودش نقل کرده، در این موارد توقف کرده است. پس این توقف به نحو مطلق نیست.

بررسی اشکال سوم

اما اشکال سوم که او را به غلو متهم کرده‌اند، رمی به غلو باید بر مبنای صحیح استوار باشد؛ چه بسا برخی عقاید که از دید عده‌ای غلو محسوب می‌شده، به عنوان عقاید صحیح که امروزه هم شیعه به آن معتقد است، محسوب شده است. به علاوه، کسانی مثل نجاشی و کشی، او را ثقة دانسته‌اند و وثاقت او توسط برخی از رجالیون تأیید شده است. لذا این سند قابل اتکا و قابل قبول است.

بر فرض کسی هم اگر در این سند اشکال کند، این روایت به طریق دیگری هم نقل شده که در آن طریق، محمد بن عیسی نیست. صاحب وسائل طریق دیگر را نقل کرده از شیخ طوسی: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ». البته اینجا نسبت به سهل اشکالی مطرح شده، لکن همانطور که قبلاً به مناسبت در جای خودش مطرح شده، و الامر فیه سهل. سهل بن زیاد مورد قبول است و ثقة محسوب می‌شود.

پس اشکال سندی نسبت به این روایت برطرف می‌شود.

۲. اشکال دلالی

اشکال دلالی این است که این روایت معارض دارد و با وجود معارض ما نمی‌توانیم چنین معنایی را از این روایت استفاده کنیم؛ این مهم‌ترین اشکالی است که نسبت به این روایت مطرح است. وقتی معارض داشته باشد، علی‌القاعده یا باید برویم سراغ مرجحات یا تعارض و تساقط پیش می‌آید و آنگاه باید برویم سراغ اصول.

روایتی که معارض است، یک روایت از یونس بن عبدالرحمن است و یک روایت دیگری هم اینجا هست.

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ وَأَنَّ السُّلْطَانَ أَسْقَطَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ وَجَاءَتْ دَرَاهِمُ أَعْلَى مِنَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى وَلَهَا الْيَوْمَ وَضِيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عَلَيْهِ الْأُولَى الَّتِي أَسْقَطَهَا السُّلْطَانُ أَوِ الدَّرَاهِمُ الَّتِي أَجَازَهَا السُّلْطَانُ فَكَتَبَ (ع) لَكَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى». صاحب وسائل می‌فرماید: «وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ نَحْوَهُ». یونس بن عبدالرحمن می‌گوید من به امام رضا (ع) نامه نوشتم که کسی دراهمی به من بدهکار است، لکن سلطان آن دراهم را از اعتبار انداخته و دراهم جدید جایگزین شده که این دراهم اعلا از دراهم قبلی است؛ حتماً عیار آن بالاتر و ارزش آن بیشتر است. آن دراهم اولی الان گرفتار کاهش و نقصان ارزش شده است؛ چه چیزی به عهده اوست و ضامن چه چیزی است و باید به من بدهد؟ حضرت فرمود: آن دراهم قبلی به گردن اوست و باید بدهد.

روایت دیگری هم نظیر همین نقل شده است؛ «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: سَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ دَرَاهِمَ مِنْ رَجُلٍ وَسَقَطَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ أَوْ تَغَيَّرَتْ وَ لَا يَبَاعُ بِهَا شَيْءٌ أَلِصَّاحِبِ الدَّرَاهِمِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى أَوِ الْجَائِزَةُ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ (ع) لِصَّاحِبِ الدَّرَاهِمِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى».^۱ می‌گویند این روایت مضمرة است. درهم‌هایی را از کسی قرض گرفت و آن درهم‌ها ساقط شد؛ یعنی کأن اعتبار نداشت به عنوان پول یا تغییر کرد؛ دیگر کأن به عنوان پول مورد معامله قرار نمی‌گیرد و کسی آن را به عنوان ثمن و پول نمی‌پردازد. آیا دراهم اولی بر گردن این شخص است یا دراهمی که بین مردم رواج دارد و با آن معامله می‌کنند؟ امام (ع) فرمود: دراهم اولی.

این دو روایت در نقطه مقابل روایت اولی است؛ با این تعارض چه باید کنیم؟ اینجا در درجه اول باید ببینیم این روایات قابل جمع هستند یا نه؟

وجوه جمع بین روایات متعارض

وجوه مختلفی برای جمع بین این روایات ذکر شده است؛ آنچه که ما به عنوان پاسخ به این تعارض نقل می‌کنیم، در واقع رد اشکال قائلین به عدم ضمان هم محسوب می‌شود. یکی از ادله عدم ضمان همین دو روایت اخیر است؛ برخی به استناد این دو روایت ادعا کرده‌اند که ضمان در کار نیست و قائل به عدم ضمان کاهش ارزش پول شده‌اند. بنابراین وجوه جمعی که اینجا مطرح می‌شود در واقع پاسخ به کسانی است که معتقدند این دو روایت اخیر دلالت بر عدم ضمان می‌کند. اینجا چند وجه جمع بیان شده است. شیخ صدوق یک وجهی را بیان کرده، شیخ طوسی یک وجهی را فرموده، صاحب حدائق ضمن اشکال به آن دو وجه، وجه سومی را ذکر کرده است. وجه چهارمی هم اینجا ذکر شده که امام (ره) آن را فرموده است. حالا باید این وجوه را بیان کنیم و ببینیم که کدام یک از این وجوه مناسب‌تر است.

وجه اول (شیخ صدوق)

وجه اول که شیخ صدوق آن را بیان کرده، این است: «وَالْحَدِيثَانِ مُتَّفَقَانِ غَيْرُ مُخْتَلَفَيْنِ فَمَتَى كَانَ لَهُ عَلَيْهِ دَرَاهِمٌ بِنَقْدٍ مَعْرُوفٍ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا ذَلِكَ النَّقْدُ وَمَتَى كَانَ لَهُ عَلَيْهِ دَرَاهِمٌ بِوِزْنٍ مَعْلُومٍ بِغَيْرِ نَقْدٍ مَعْرُوفٍ فَإِنَّمَا لَهُ الدَّرَاهِمُ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ»؛ اگر آنچه که بر ذمه او آمده درهم باشد با خصوصیت پول بودن و رواج داشتن، فلیس له الا ذلك النقد؛ و اگر آنچه به ذمه این شخص آمده، درهم بوده لکن وزن درهم نه جهت نقد بودن و پول بودن و رواج داشتن آن، در این صورت دراهم قبلی را بدهد. کأن ایشان می‌خواهد بگوید ما باید ببینیم که آنچه که به ذمه بدهکار آمده، کدام یک از اینهاست؛ آن ابتدا که این شخص این درهم‌ها را گرفته، آیا به عنوان پول و نقد معروف گرفته یا به عنوان نقره با این وزن گرفته و جهت نقد و پول بودن آن مدنظر نیست. می‌گوید صد درهم به من بده که هر کدام مثلاً ده گرم نقره است، می‌شود یک کیلوگرم نقره؛ یک وقت می‌گوید من این درهم‌ها را می‌گیرم، اما نه به عنوان صد درهم که هر یک ده گرم است، بلکه صد درهم به عنوان پول رایج و معروف بین مردم. آن وقت ایشان می‌گوید روایت اول که فرموده باید درهم‌های رایج امروز را به تو بدهد، مربوط به فرض اول است که کأن علیه دراهم بنقد معروف؛ آن موقع آنچه که گرفته، درهم به عنوان نقد معروف بوده و الان هم باید نقد معروف را بدهد. می‌گوید: «لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يَنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يَنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ». اما اگر آن درهم‌ها را به عنوان نقره با وزن معلوم گرفته نه به عنوان

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۰۷، ح ۴.

نقد معروف، اینجا باید همان درهم اولی را بدهد؛ اینجا دیگر کاری ندارد درهم رواج دارد یا نه. روایات دوم و سوم، حمل بر این معنا می شود.

پس بین اینها منافاتی نیست. روایت اول حمل می شود بر آنجایی که درهم را با حیث پول در گردش بودن گرفته، لذا می گوید «لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يَنْفِقُ بَيْنَ النَّاسِ». اما روایت دوم و روایت سوم، حمل می شود بر جایی که این درهم ها با حیث وزنشان نه به عنوان نقد معروف اخذ شده اند.

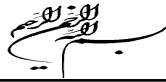
بررسی جمع اول (شیخ صدوق)

این جمع مورد اشکال قرار گرفته؛ صاحب حدائق به این جمع اشکال کرده است. دو اشکال اساسی به این جمع وارد است.

اشکال اول

ایشان می فرماید این یک جمع تبرعی است؛ چون هیچ شاهد و قرینه ای بر آن نیست. به چه دلیل روایت اول را حمل می کنید بر آنجایی که درهم را با خصوصیت نقد معروف گرفته و دومی را حمل می کنید بر آنجایی که درهم را به عنوان وزن گرفته است؟ البته بعضی در صدد برآمدند برای این جمع شیخ صدوق یک شاهی ذکر کنند؛ چون وقت گذشته ان شاء الله در جلسه آینده این را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۴ خرداد ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۷ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقا - دسته پنجم ادله - روایت اول -

ووجه جمع بین روایات متعارض - بررسی اشکال اول به وجه اول - شاهد جمع و بررسی آن - اشکال دوم به وجه اول و بررسی آن -

وجه دوم (شیخ طوسی) و بررسی آن - وجه سوم (بعضی از متأخرین) و بررسی آن - وجه چهارم (صاحب حدائق) و بررسی آن

جلسه: ۵۰

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم چند وجه برای جمع بین روایات ذکر شده است؛ یکی از روایات دلالت بر ضمان دراهم نقد و رایج داشت که به نظر قائلین به ضمان دلالت بر لزوم جبران کاهش ارزش پول می‌کند. در مقابل، دو روایت هم دراهم اولی را به عنوان چیزی که باید پرداخت شود، ذکر کرده بود. مرحوم شیخ صدوق وجه جمعی بین این دو روایات ذکر کردند؛ محصل این وجه آن شد که روایت اولی حمل می‌شود بر جایی که درهم به عنوان پول در گردش بوده؛ روایت دوم و سوم حمل می‌شود بر جایی که درهم نه به عنوان پول در گردش بلکه به عنوان نقره‌ای که وزن مشخصی دارد، قرض داده شده است. عرض کردیم نسبت به این جمع اشکالاتی شده؛ اشکال اول این بود که این جمع تبرعی است؛ یعنی مما لا شاهد علیه. این اشکالی است که صاحب حدائق را مطرح کرده و ما آن را در جلسه گذشته بیان کردیم؛ لکن گفتیم نسبت به این جمع شاهی ذکر شده است. باید ببینیم آیا این شاهد می‌تواند یک شاهد مناسب برای جمع شیخ صدوق باشد تا این جمع را تبدیل به یک جمع عرفی نموده و از تبرعی بودن خارج کند؟

بررسی اشکال اول به وجه اول

شاهد جمع

شاهد این است که در روایت اول، سائل سؤال کرده که «فَلْيُؤْتِ عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا أَوْ مَا يَنْفَقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ»، سؤال‌کننده می‌گوید آیا بر او لازم است که آن درهم‌ها را همانگونه که هست به من بپردازد یا آن درهم‌ها را با وصف رواج بین مردم به من بپردازد؟ این نشان می‌دهد که در ذهن سائل بین درهمی که پرداخت کرده و آنچه که رواج دارد، تفاوتی وجود دارد؛ لذا کأن گفته من این درهم‌ها را به آن شخص داده‌ام چون در میان مردم رواج داشته است؛ یعنی حیث رواج بین مردم و در گردش بودن، مدنظر او بوده است؛ لذا امام (ع) فرموده: «أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يَنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ»، چون تو در آن زمان سکه را با این خصوصیت و با این جهت به او داده‌ای که در بین مردم رایج بوده، الان هم که می‌خواهد بپردازد، باید بین مردم رواج داشته باشد. اما آن دو روایت دیگر کأن ناظر به این است که جهت در گردش بودن مورد نظر قرض‌دهنده نبوده، بلکه به عنوان اینکه یک فلز قیمتی بوده و نقره‌ای بوده که وزن مشخصی داشته، پرداخت کرده است؛ لذا امام (ع) فرموده‌اند همان دراهم اولی را باید به تو بدهد. پس شاهد جمعی که مرحوم صدوق ذکر کرده، در خود همین روایات وجود دارد؛ خود روایت اولی و نحوه سؤال سائل نشان

می‌دهد که او سکه را با این ویژگی و خصوصیت که پول در گرش بوده، به طرف مقابل داده است؛ لذا امام (ع) فرمود باید همان را بپردازد؛ برخلاف روایت دوم و سوم که ظهور در این دارد که درهم‌ها را به عنوان نقره دارای وزن خاص عطا کرده است.

بررسی شاهد جمع

این به عنوان یک شاهد جمع ذکر شده است؛ لکن به نظر می‌رسد این شاهد قابل قبول نیست. روایت این بود: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) أَنْ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَكَانَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ تَنْفُقُ بَيْنَ النَّاسِ تِلْكَ الْيَّامَ»؛ می‌گوید شخصی به من سه هزار درهم بدهکار است؛ آن درهم‌ها در آن زمان بین مردم رواج داشت؛ «وَلَيْسَتْ تَنْفُقُ الْيَوْمَ»، و امروز رواج ندارد. «فَلِي عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا أَوْ مَا يَنْفُقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ»، آیا او باید همان درهم‌ها را به من بدهد یا درهم‌هایی که امروز رایج است را بدهد؟ در سؤال سائل این جهت که آیا من به عنوان سکه دادم یا به عنوان وزن نقره‌ای که در آن وجود دارد، اصلاً معلوم نشده؛ این با هر دو حالت و هر دو فرض می‌سازد. می‌گوید من سکه‌هایی که را به این شخص داده‌ام؛ آن موقع این سکه‌ها رایج بود و الان رایج نیست؛ الان به من چه باید بدهد؟ از آن سکه‌های قدیمی بدهد یا از سکه‌های جدید؟ از این چگونه استفاده شده که سکه‌هایی که من آن موقع دادم، به عنوان پول در گردش و رایج داده‌ام؟ این خیلی روشن نیست؛ هرچند خیلی بعید هم به نظر نمی‌رسد.

لذا این نمی‌تواند یک شاهد قوی برای جمع شیخ صدوق باشد.

اشکال دوم به وجه اول

اشکال دوم که صاحب حدائق نسبت به جمع شیخ صدوق ذکر کرده، این است که اگر ما روایت اول را حمل کنیم بر جایی که وزن درهم‌ها معلوم بوده اما الان رواج ندارد يستلزم منه الربا؛ این مستلزم رباست. عبارت صاحب حدائق این است: «مع انه يرد عليه لزوم الربا في صورة ما ان كان له عليه بوزن معلوم و نقد غير معروف، فإنه حكم بأخذ الدراهم التي تجوز بين الناس. و ربما أمكن التفاوت بالزيادة و النقصان بينها و بين ما في ذمته، فإنه متى كان له في ذمته ألف درهم بوزن معلوم من تلك الدراهم الأولى و أخذ عوضها ألف درهم من هذه الأخيرة فربما حصل الزيادة و النقصان بين الأولى و الثانية، فيلزم الربا»؛ اگر ما بگوییم ضامن به جای آن درهم‌هایی که از رواج افتاده، باید درهم‌های جدید و رایج را بپردازد، این مستلزم رباست؛ چون تفاوت وجود دارد بین این درهم و آن درهم، از حیث زیاده و نقصان. آن درمی که آن موقع داده، وزن یا قیمتی داشته؛ امروز اینها تفاوت کرده است. معلوم است که درهم‌های جدید نسبت به درهم‌های قدیمی ارزش بیشتری داشته و لذا زیاده و نقصان پیش می‌آمد و این رباست. پس به نظر صاحب حدائق وجه جمع شیخ صدوق، مستلزم ربای محرم است و لذا این وجه مردود است. البته صاحب حدائق یک استثنائی را ذکر کرده و می‌فرماید: «الا ان يحمل كلامه على أخذ الثانية وزنا ايضا، لكنه خلاف ظاهر كلامه»؛ مگر اینکه ما سخن شیخ صدوق را که فرموده باید درهم جدید را بدهد، حمل کنیم بر اینکه منظور وزن است؛ یعنی به اندازه وزن نقره درهم‌های سابق، از این درهم‌ها بدهد. اگر این باشد، ربا پیش نمی‌آید؛ اما این خلاف ظاهر کلام شیخ صدوق است و ما نمی‌توانیم کلام ایشان را حمل بر این معنا کنیم.

بررسی اشکال دوم به وجه اول

البته جای بحث دارد که آیا واقعاً جای ربا هست یا نه؛ بر فرض هم ربا باشد، این در پول‌های حقیقی مشکل ایجاد می‌کند. یعنی اگر پول به عنوان پول حقیقی، یعنی کالایی که دارای ارزش است، مثل درهم و دینار، اینجا می‌تواند ربا باشد؛ اما اینکه در پول

اعتباری هم ربا پیش می‌آید؛ این را بررسی خواهیم کرد.

وجه دوم (شیخ طوسی)

وجه جمع دیگری را شیخ طوسی فرموده^۱ که نزدیک به وجه جمع اول (شیخ صدوق) است. ایشان برای رفع تعارض بین این دو طایفه از روایات می‌گویند در روایت دوم و سوم که امام (ع) فرموده درهم اولی را بدهد، کلمه‌ای در تقدیر می‌گیریم که مشکل را حل می‌کند. در روایت اولی امام (ع) فرمود: از درهم جدید که بین مردم رایج است بپردازد. اما در روایت یونس فرموده «لَكَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى»؛ در روایت معاویه بن سعید هم فرموده «لِصَاحِبِ الدَّرَاهِمِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى». ایشان می‌فرماید ما کلمه «قیمت» را در تقدیر می‌گیریم، یعنی قِیمَةُ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى. اگر کلمه قیمت در اینجا در تقدیر گرفته شود، با روایت اول قابل جمع است؛ چون قیمت درهم اولی امروز مساوی با همان درهم جدید و رایج است؛ پس مشکل حل می‌شود. آن روایت گفته است شخص بدهکار، درهم جدید را باید بدهد؛ این دو روایت هم می‌گویند قیمت درهم اولی را بدهد؛ یعنی ارزش درهم اولی را بدهد. یعنی ببیند آن درهم امروز چقدر ارزش دارد، قیمت آن را بپردازد. لذا اینگونه بین این دو طایفه جمع کرده است.

بررسی وجه جمع دوم

اشکال

صاحب حدائق به این جمع هم اشکال کرده است؛ یک اشکال این است که ما نمی‌توانیم بدون دلیل یک کلمه‌ای را در تقدیر بگیریم، برای اینکه مثلاً بین روایات جمع کنیم. فرق است بین اینکه بگوییم امام (ع) فرموده درهم اولی یا قیمت درهم اولی. اگر واقعاً قیمت منظور امام (ع) بود، باید می‌فرمود قِیمَةُ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى. بین درهم اولی و قیمت درهم اولی فرق است؛ لذا ما بی‌دلیل نمی‌توانیم بین این دو دسته روایت با اضافه کردن کلمه «قیمت»، مشکل را حل کنیم. به عبارت دیگر، کَانَ صَاحِبِ حَدَائِقِ می‌فرماید این جمع، یک جمع تبرعی است و شاهی بر آن وجود ندارد. البته اینجا دیگر مشکل ربا مطرح نیست. آن شاهد جمعی که برای وجه اول ذکر شد، اینجا هم می‌تواند جریان پیدا کند؛ لکن پاسخ آن همان است که عرض شد. یعنی این شاهی که برای جمع شیخ صدوق گفته شده، چه‌بسا احتمال آن در اینجا کمتر باشد. با اینکه جمع شیخ صدوق و شیخ طوسی به هم نزدیک است؛ این دو جمع از حیث نتیجه خیلی به هم نزدیک هستند، لکن تفاوت آنها هم کاملاً روشن است. پس همانطور که صاحب حدائق فرموده، این جمع لایخلو من بعد.

وجه جمع سوم (بعضی از متأخرین)

جمع سوم در رابطه با تعارض بین این روایات، جمعی است که صاحب حدائق به آن اشاره کرده است؛ می‌فرماید بعضی از محدثین از متأخرین، بین این دو دسته روایت جمع کرده‌اند؛ به این صورت که روایت اول حمل می‌شود بر ثمن مبیع، اما روایت دوم و سوم حمل می‌شود بر مورد قرض. شاهد آن هم این است که معاویه بن سعید صریحاً سخن از استقراض به میان آورده است؛ عبارت روایت این است: «قَالَ: سَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ دَرَاهِمَ مِنْ رَجُلٍ». اما در روایت اول به صورت کلی فرموده «لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ»، سه هزار درهم به گردن آن شخص است. حالا این ممکن است ثمن یک مبیعی باشد؛ مثلاً یک چیزی را به او فروخته و مبلغ آن که سه هزار درهم بوده، پرداخت نشده است. در جایی که پای قرض در میان بوده، امام (ع) فرموده همان درهم اولی را بدهد و لذا روایت دوم را حمل می‌کنیم بر همین صورت قرض. سومی صریح است؛

۱. استبصار، ج ۳، ص ۱۰۰.

در روایت دوم هم دارد «أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ»، اشاره به قرض نشده ولی به همین جهت که گفته شد، این را حمل بر قرض کنیم. این دیگر فرقی نمی‌کند که قیمت آن کم شود یا زیاد شود؛ آنقدر قرض داده و حالا هم باید آن را بپردازد. اما در روایت اول که می‌فرماید درهم جدید و رایج را بدهد، بگوییم منظور قرض نبوده؛ این جمله و بیان ظهور در آن دارد که مثلاً چیزی به او فروخته و او سه هزار درهم بدهکار است؛ منتها آنچه او بدهکار است، الان از رواج افتاده است.

بررسی وجه جمع سوم

اشکال اول

صاحب حدائق به این جمع اشکال کرده است. اشکال این است که در روایت دوم هیچ اشاره‌ای به قرض نشده است؛ فرموده «أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ»؛ این ظهور در قرض ندارد. روایت اول هم هیچ ظهوری در معامله ندارد؛ شما از کجا می‌گویید که منظور از «لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ»، معامله است؟ هیچ قرینه‌ای بر این معنا نیست؛ اگر ما این را حمل کنیم بر این فرض، این هم می‌شود یک جمع تبرعی. اگر روایت دوم نبود، ممکن بود بتوانیم چنین جمعی را ذکر کنیم. لذا به نظر می‌رسد که این جمع هم قابل قبول نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که فرق بین قرض و اشتغال ذمه به ثمن المبیع چیست؛ باید بتوانیم یک فارقی بین اینها ذکر کنیم. این آقا اگر قرض بدهد، ذمه مقترض به مقداری که قرض می‌گیرد مشغول می‌شود؛ اگر جنسی را هم بفروشد و مبلغی را طلبکار شود، باز هم ذمه بدهکار به آن مبلغ مشغول می‌شود؛ لذا از این جهت فرقی بین این دو به نظر نمی‌رسد و این جمع هم از نظر ایشان مردود است.

وجه جمع چهارم (صاحب حدائق)

خود صاحب حدائق وجه جمع چهارمی را ذکر کرده به این صورت که می‌گوید ما روایت اولی را حمل بر تقیه می‌کنیم و روایت دوم و سوم را حمل بر حکم واقعی؛ یعنی اینکه امام(ع) فرموده از درهم‌های رایج بدهد، چون چنین فتوا و نظری در میان عامه مطرح بوده، امام(ع) این را فرموده‌اند. اما روایت دوم و سوم حمل بر بیان حکم واقعی می‌شود؛ و الشاهد علی ذلک که اغلب فقها بر طبق روایت دوم و سوم فتوا داده‌اند. فقط بعضی از فقیهان مثل صدوق و ابن جنید قائل شده‌اند به اینکه درهم رایج را باید بدهد.

بررسی وجه جمع چهارم

به نظر می‌رسد این وجه هم قابل قبول نیست. برای اینکه اگر بخواهیم روایتی را حمل بر تقیه کنیم، باید شرایط زمانی صدور روایت و اینکه عامه در آن زمان چه فتوا و نظری داشته‌اند، برای ما معلوم شود. اینطور نیست که هر جا دیدیم روایتی مشکلی دارد، آن را حمل بر تقیه کنیم؛ حمل بر تقیه، کار ساده و آسانی نیست؛ اطلاع و اشراف می‌خواهد نسبت به زمان صدور روایت. این نکته‌ای است که باید مورد توجه قرار بگیرد؛ اینجا هم وجهی برای این جهت به نظر ما نمی‌رسد. اینکه فرموده‌اند اکثر فقها این را ذکر کرده و براساس آن فتوا داده‌اند، اگر منظور شهرت باشد، این بعد از آن است که ما نتوانیم بین دو روایت، جمع دلالی کنیم، اما تا زمانی که می‌توان بین دو روایت جمع دلالی کرد، نمی‌توان سراغ مرجحات بیرونی رفت. اینجا راه برای جمع دلالی بین این روایات وجود دارد. اگر نتوانیم جمع دلالی کنیم، سراغ مرجح سندی می‌رویم؛ اگر سند هم ترجیحی پیدا نکرد، آن وقت سراغ مسئله جهت و احتمال تقیه می‌رویم؛ یعنی در واقع حمل بر تقیه زمانی به عنوان مرجح مطرح می‌شود که دست ما از آن

دو جهت کوتاه باشد، در حالی که اینجا راه جمع دلالتی باز است و چنانچه بعداً خواهیم گفت ما می‌توانیم جمع دلالتی کنیم. تا اینجا چهار وجه جمع ذکر شد که همه آنها به نوعی مبتلا به اشکال است. دو وجه جمع دیگر باقی مانده که ان شاء الله باید بررسی کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۵ خرداد ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۸ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله لزوم جبران مطلقاً - دسته پنجم ادله - روایت اول -

وجوه جمع بین روایات متعارض - وجه جمع پنجم (محقق نائینی) - وجه جمع ششم (امام خمینی) و بررسی آن

سال دوم

جلسه: ۵۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در وجوه جمع بین روایت دال بر ضمان دراهم رایج و روایات دال بر ضمان دراهم اولی بود؛ عرض کردیم وجوهی برای جمع بین این روایات ذکر شده است. تا اینجا چهار وجه از این وجوه را مورد بررسی قرار دادیم؛ البته این وجوه قرابت‌هایی با هم دارند و به یک معنا وجه جمع شیخ صدوق جنبه ریشه‌ای و اصل برای برخی از وجوه دیگر دارد و آن وجوه به نوعی با الهام از وجه جمع شیخ صدوق ارائه شده است. وجه پنجم و ششم هم که ان شاء الله در این جلسه مورد بررسی قرار خواهیم داد، با الهام از آن جمع و قریب به آن است.

وجه جمع پنجم (محقق نائینی)

وجه پنجم برای جمع بین روایات، وجهی است که محقق نائینی مطرح کرده است. البته محقق نائینی بنابر یک تقریر که با عنوان «منیة الطالب» منتشر شده، جمع را به گونه‌ای بیان کرده و بنابر تقریر دیگر که تحت عنوان «المکاسب و البیع» منتشر شده، به گونه‌ای دیگر و با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. همانطور که عرض کردم، این دو تقریر از جهاتی با هم متفاوت هستند، لکن ما این جمع را بنابر تقریر کتاب «المکاسب و البیع» که به قلم مرحوم حاج شیخ محمدتقی آملی به رشته تحریر درآمده، ذکر خواهیم کرد.

ایشان یک مقدمه‌ای در این باره بیان می‌کند و می‌فرماید ضمان فقط به اوصاف واقعی متعلق نمی‌شود، بلکه اوصاف انتزاعی هم متعلق ضمان است. منظور از اوصاف واقعی وصفی مانند وصف حسی قابل رؤیت مثل شکل و رنگ و اندازه یک چیزی است که تغییر کند؛ اگر در یک کالا و متاعی این تغییر حاصل شود، مسلماً مشمول ضمان خواهد بود. اما بعضی از اوصاف، انتزاعی است؛ مثل رایج بودن یا نبودن درهم و دینار. گاهی هیچ تغییری در اوصاف واقعی درهم و دینار پیش نمی‌آید، یعنی رنگ و شکل و وزن آن ثابت می‌ماند، اما ممکن است از رواج بیفتد؛ افتادن از رواج یک وصف انتزاعی است. این وصف هم مشمول ضمان است. پس ذمه فقط به تغییر وصف واقعی مشغول نیست، بلکه هرگونه تغییر در اوصاف انتزاعی هم باعث اشتغال ذمه می‌شود. این مقدمه کلی است که ایشان در اینجا فرموده است.

ایشان آنگاه بر این اساس می‌فرماید آن روایت که شخص را مکلف کرده به پرداخت درهم‌های جدید که رواج دارد، حمل می‌شود بر صورتی که آن درهم این وصف انتزاعی خودش را از دست داده و از رواج افتاده است؛ اما روایت دوم و سوم نسبت به این

صفت اطلاق دارند. روایت اول صریح در این است که اگر پرداخت با درهمی باشد که رواج ندارد، فایده‌ای ندارد و ذمه کماکان مشغول است. اما اگر از درهم رایج داده شود، ذمه بری می‌شود. لذا امام(ع) در پاسخ به سؤال سائل می‌گوید: امروز باید آن درهم‌هایی را که بین مردم رایج است بپردازد. اما در روایت دوم و سوم که شخص را مکلف به پرداخت درهم اولی کرده، از این جهت ساکت است؛ یعنی نسبت به رواج و عدم رواج، قیدی در کلام امام(ع) ذکر نشده است. لذا این مثل جایی است که یک روایت مطلق باشد و یک روایت مقید، و ما مطلق را حمل بر مقید کنیم. بر این اساس، روایت دوم و سوم که از جهت رواج و عدم رواج ساکت است و گویا اطلاق دارد، با روایت اول که قید رواج در آن به صراحت ذکر شده، کأن مقید می‌شود. لذا تنافی و تعارض بین این دو دسته روایت از بین می‌رود.^۱

البته مرحوم نائینی فرموده این خلاف ظاهر قول امام(ع) است. لکن همانطور که عرض کردم، در تقریر دیگر که شبیه جمع شیخ طوسی است، با تقدیر کلمه قیمت خواسته این تعارض را برطرف کند؛ حالا ما با آن کار نداریم.

آنگاه محقق نائینی بعد از این بررسی‌ها می‌فرماید چون این دو دسته روایت با هم تعارض دارند و راهی برای جمع بین اینها نیست، باید برویم سراغ مرجحات و ترجیح با روایاتی است که مشهور بر طبق آن فتوا داده‌اند و مشهور بر طبق روایت دوم و سوم فتوا داده‌اند که او را نسبت به درهم اولی ضامن دانسته‌اند؛ لکن برخی مثل شیخ صدوق، برخلاف مشهور فتوای دیگری دارند. به هر حال ایشان کأن نهایتاً این وجه جمع را نمی‌پذیرد.

حالا ما خواهیم گفت که آیا این وجه جمع که به نوعی ریشه در وجه جمع اول دارد، قابل قبول است یا نه؛ و آنچه مرحوم نائینی گفته‌اند که این خلاف ظاهر است، این درست است یا نه.

وجه جمع ششم (امام خمینی^(ع))

وجه ششم، وجهی است که امام(ره) و جمع دیگری از بزرگان به آن ملتزم شده‌اند که البته آن هم به نوعی قریب به برخی از جمع‌هایی است که تاکنون گفته شده است؛ ولی با این حال با آنها تفاوت دارد. برای توضیح این جمع یک مقدمه‌ای عرض می‌کنم و آن اینکه به طور کلی اسقاط درهم بر سه نوع است:

۱. پول و درهم و دینار از رواج بیفتند، در حالی که اصل مالیت در آن باقی است. مثلاً درهم و دیناری که ضرب مخصوص یک سلطان را داشته، بعد از آمدن سلطان جدید، به شکل دیگری ضرب شود و آن درهم و دینارهای قبلی از رواج بیفتند اما اصل مالیت آن باقی باشد.

۲. هم از رواج بیفتند و هم از مالیت ساقط شود.

۳. این درهم و دینار تا حدی از مالیت ساقط شود؛ یعنی قیمت آن کم می‌شود اما مثل گذشته رواج دارد.

بر این اساس، امام(ره) می‌فرماید روایت اول که در آن تکلیف به پرداخت درهم‌های جدید شده، مربوط به جایی است که درهم قبلی به طور کلی از رواج و مالیت ساقط شود؛ یعنی قسم دوم از اقسام سه‌گانه اسقاط. اما روایت دوم و سوم حمل می‌شود بر صورتی که درهم‌های سابق رواج دارد اما از مالیت آن کاسته شده، یعنی قیمت و ارزش آن کم شده است. پس به این ترتیب می‌توانیم بین این دو طایفه روایات جمع کنیم. براساس این توضیحی که داده شد، کأن این روایات هیچ‌کدام ناظر به قسم اول از

۱. المکاسب و البیع، ج ۱، ص ۳۵۴.

اقسام سه‌گانه اسقاط نیست؛ یعنی آنجایی که مالیت باقی است اما رواج فعلی ساقط شده است؛ لذا روایت اول ناظر به قسم دوم اسقاط است و روایت دوم و سوم ناظر به قسم سوم اسقاط.

بررسی وجه جمع ششم

چند اشکال به این جمع وارد است.

اشکال اول

اولین اشکال این است که چگونه می‌توان تصور کرد درهم و دینار از رواج بیفتد و مالیت هم نداشته باشد؟ بالاخره درهم و دینار به خاطر ماده آنها که طلا و نقره است، همواره دارای مالیت هستند؛ هرچند ممکن است به دلایلی از این مالیت کاسته شود. از رواج افتادن در مورد درهم و دینار به راحتی قابل تصور است؛ اما اینکه به کلی درهم و دینار مالیت نداشته باشند، بعید است.

اشکال دوم

به علاوه، ظاهر روایت اول ظهور در عدم رواج درهم دارد، چون می‌گوید «أَنَّ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ» که ینفق بین الناس، لکن امروز لاینفق بین الناس، پس این اشاره به عدم رواج دارد؛ ظاهرش آن است که آن درهم‌ها رواج ندارد. لذا این حمل با ظاهر روایت سازگار نیست. بله، می‌توانیم بگوییم روایت اول ظاهر در قسم اول اسقاط است یا ظاهر در قسم سوم؛ یا بگوییم ناظر به آنجایی است که به کلی از رواج افتاده و با مالیت آن کاری ندارد؛ معلوم است که مالیت هم باقی است. چنانچه این احتمال هم هست که ناظر به قسم سوم باشد. البته که ظهور روایت اول در قسم اول اسقاط بیشتر است تا ظهور آن در قسم سوم.

اشکال سوم

اشکال دیگر این است که ایشان در روایت دوم اسقط السلطان را حمل کرده بر تغییر در مالیت؛ یعنی کأن سلطان کاری کرده که تغییری در مالیت آن ایجاد شده است؛ این هم خلاف ظاهر است. ظاهر «اسقط السلطان» این نیست که او کاری کرده که قیمت پایین آمده، بلکه ظاهر آن همان است که گفته شد، یعنی کأن این درهم را از رواج انداخته است.

جمع‌بندی

تا اینجا از وجوهی که به عنوان جمع ذکر شد، ملاحظه فرمودید که جمع ششم مبتلا به اشکالات جدی است؛ مگر اینکه این جمع را به همان جمع محقق نائینی برگردانیم. جمع چهارم هم که صاحب حدائق فرموده بود و جمع سوم که بعضی از متأخرین فرموده بودند و جمع دوم که شیخ طوسی فرموده، اینها مبتلا به اشکال است؛ می‌ماند جمع اول و جمع ششم. همانطور که اشاره شد، جمع ششم به جمع اول برمی‌گردد؛ منتها تفاوت آنها در این است که در جمع اول، اینکه ذمه به درهم با وصف رواج مشغول شده یا به درهم با وصف وزن آن، در نظر گرفته شده است. در جمع محقق نائینی، بحث در این است که آیا این درهم رواج دارد یا از رواج افتاده است.

جمع محقق نائینی بر جمع شیخ صدوق رجحان دارد و برخی از آن اشکالات متوجه آن نیست. اینکه ما بگوییم روایت اول مربوط به فرضی است که مثلاً درهم را با وصف رواج به او داده و روایت دوم و سوم مربوط به فرضی است که درهم را با ملاحظه وزن داده، واقع این است که از این روایات چنین چیزی استفاده نمی‌شود. آنچه این روایات ظهور در آن دارد، صرفاً مسئله رواج و عدم رواج است. همانطور که محقق نائینی فرمود، روایت اول کأن صراحت دارد در اینکه آن درهم قبلی از رواج افتاده و دیگر به عنوان پول در گردش به آن نگاه نمی‌شود؛ لذا امام(ع) فرموده باید درهم‌هایی را به تو بدهد که امروز رواج دارد.

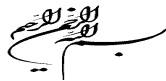
این اعم از این است که قرض بوده یا ثمن مبیع بوده یا غیر آن؛ مهم این است که او باید سه هزار درهم به این شخص می‌داد؛ درهم رایج طلب داشته و الان هم امام(ع) می‌فرماید درهم رایج بدهد. لذا به نوعی صراحت در این مسئله دارد.

اما در روایت دوم و سوم به مسئله رواج نپرداخته است؛ می‌گوید «کان لی علی رجل دراهم»، من درهم‌هایی را از این شخص طلب دارم؛ اما اینکه این درهم‌ها رایج است یا نه، چیزی در این دو روایت نسبت به آن مطرح نشده است. فقط تعبیر «اسقط السلطان تلک الدرهم» در آن آمده است؛ سلطان این درهم‌ها را ساقط کرده است.

ممکن است گفته شود که اینکه می‌گوید «اسقط السلطان»، این به معنای از رواج افتادن است؛ آن درهم را سلطان از رواج انداخته است. «عَنْ رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ دَرَاهِمَ مِنْ رَجُلٍ وَ سَقَطَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ»؛ اینجا بحث اسقط السلطان نیست؛ می‌گوید این درهم ساقط شده است، «أَوْ تَغَيَّرَتْ وَ لَا يُبَاعُ بِهَا شَيْءٌ»؛ اینکه می‌گوید سقطت، یعنی ارزش آن کم شده و تغییر کرده و دیگر با آن چیزی خریداری نمی‌شود. این معنایش آن نیست که کلاً ارزش خودش را از دست داده، بلکه فقط دیگر پول نیست، چون بین مردم رایج نیست. البته این سه جمله یعنی «سقطت»، «تغییرت» و «لا یباع بها شیء»، ممکن است قرینه بر یکدیگر باشند، چنانچه احتمال دارد هر کدام یک مطلبی را می‌خواهد افاده کند. «لا یباع بها شیء» ظهور در این دارد که پول نیست، نه اینکه هیچ مالیتی ندارد؛ رواج ندارد. «سقطت» یعنی ارزش آن کاسته شده است. درهمی که به عنوان پول در گردش باشد، وقتی از رواج بیفتد، ارزش آن کاسته می‌شود. «تغییرت» هم یا توجه به «سقطت» بدین معناست که قیمت آن کاسته شده یا اینکه مثلاً ساییدگی یا شکستگی پیدا کرده است. چون وقتی درهم‌ها زیاد دست به دست می‌شد، گاهی گوشه آن شکسته می‌شد یا ساییدگی پیدا می‌کرد. به هر حال یا ارزش آن کم شده یا شکل و اندازه و رنگ آن تغییر کرده و مثلاً کدر شده و در نتیجه به گونه‌ای شده که لا یباع بها شیء. اگر این باشد، مشکل کماکان باقی است و حل نمی‌شود؛ چون در روایت اول می‌گوید باید درهم رایج را بدهد و لذا مسئله در روایت اول در مورد رواج است. به صراحت می‌گوید چون رواج ندارد، باید درهم‌های جدید را بدهد. به هر حال با توضیحاتی که راجع به روایت دوم و سوم داده شد، می‌توان گفت این اشاره به مسئله رواج دارد. به سلطان انتساب نداده؛ می‌گوید «سقطت»، «تغییرت»، «لا یباع بها شیء». اینکه از رواج افتاده، از مجموع اینها استفاده می‌شود. در یک روایت کلمه «اسقطت» دارد؛ در روایت دیگر «اسقطت السلطان تلک الدرهم» آمده که روشن‌تر بر مسئله رواج دلالت دارد. لذا به نظر می‌رسد این مطلبی که محقق نائینی گفته که روایت دوم و سوم از این جهت ساکت است، این اشکال را دارد. لکن اینکه فرمود خلاف ظاهر است، به نظر می‌رسد اینطور نیست. به هر حال آن روایت ناظر به فرض افتادن از رواج است و اینکه درهم جدید باید بدهد؛ این روایت می‌گوید در فرض افتادن از رواج، همان درهم‌های قبلی را بدهد. لذا تعارض به قوت خودش باقی است.

نتیجه اینکه این جمع هم نمی‌تواند مشکل را حل کند؛ حال چه باید کرد؟ نتیجه این است که باید ببینیم مرجحات بیرونی اینجا وجود دارد یا نه. مرجح بیرونی همان است که نائینی فرمود، یعنی شهرت؛ یعنی مشهور بر طبق این فتوا داده‌اند. به هر حال با توجه به این نکته، این روایات نمی‌تواند دال بر ضمان باشد، لذا باید ببینیم آیا راه دیگری پیدا می‌شود یا نه.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۷ خرداد ۱۴۰۴

مصادف با: ۱ ذی الحجه ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله عدم لزوم جبران مطلقا - دسته‌های پنج‌گانه ادله -

دسته اول: دلیل اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم - بررسی دسته اول - یک اشکال مهم و پاسخ آن

سال دوم

جلسه: ۵۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله عدم لزوم جبران مطلقا

ادله ضمان کاهش ارزش پول، به تفصیل مورد رسیدگی قرار گرفت؛ نسبت به اغلب این ادله یا طرق اشکالاتی مطرح شد؛ نتیجه این شد که طبق یک دلیل یا راه می‌توانیم قائل به ضمان کاهش ارزش پول شویم. در مقابل این قول، قول به عدم ضمان مطلقا است؛ قائلین به عدم ضمان مطلقا هم بر مدعای خود دلایل مختلفی ذکر کرده‌اند. البته این دلایل همانند دلایلی که بر قول به ضمان اقامه شد، در چند دسته می‌گنجد؛ یعنی همان پنج دسته از ادله که در قول اول ذکر شد، در این قول هم جاری است. لذا ما می‌توانیم ادله یا طرق عدم ضمان کاهش ارزش پول را هم به پنج دسته تقسیم کنیم.

دسته‌های پنج‌گانه ادله

دسته اول: برخی از این ادله ناظر به موضوع یعنی خود پول هستند؛ خود این دسته بر سه نوع است؛ نوعی از آنها با ملاحظه ماهیت پول و نوعی با ملاحظه کارکرد پول و نوع سوم با ملاحظه اوصافی مثل قیمی و مثلی بودن پول ارائه شده است. دسته دوم: دسته دوم ادله عدم ضمان با ملاحظه عنوان اولی و حکم اولی است؛ یعنی با ملاحظه عمومات و اطلاقات، مثل ادله حرمت ربا.

دسته سوم: دسته سوم با ملاحظه عناوین ثانوی است.

دسته چهارم: دسته چهارم به لحاظ برخی مصالح و آثار که عمدتاً جنبه سلبی دارد، یعنی این گروه معتقدند قول به ضمان باعث برخی مفاسد و مضار می‌شود که برای پرهیز از آنها، ما نباید قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم.

دسته پنجم: روایات خاصه است؛ به برخی روایات تمسک شده برای عدم ضمان و عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول.

نکته

لازم است نکته‌ای را عرض کنم و آن اینکه ما این ادله را عمدتاً در گذشته و در قالب اشکالاتی که به دلایل و طرق اثبات ضمان مطرح کردیم، مورد بررسی قرار دادیم. این دلایل در گذشته در قالب اشکالات به ادله و طرق ضمان ذکر شده و به آنها پاسخ داده شده است. بنابراین به جهت کمبود وقت و عدم ضرورت پرداختن مجدد و تفصیلی به آنها، این ادله را خیلی سریع و فشرده ذکر می‌کنیم و چون قبلاً پاسخ داده‌ایم، در اینجا فقط اشاره خواهیم کرد.

دلیل اول

از دسته اول ادله و طرق که ناظر به ماهیت پول است، یک دلیل این است که پول عبارت از ارزش مبادله‌ای خالص اشیاء است که ارزش مصرفی آن هم در همین ارزش مبادله‌ای نهفته است. این هم در قالب ارزش اسمی کاملاً خودش را نشان می‌دهد؛ ارزش مبادله‌ای که با عدد و رقم معلوم می‌شود، حقیقت پول است. لذا همان که بر عهده آمده که عبارت از ارزش اسمی پول است، باید هنگام اداء پرداخت شود.

سؤال:

استاد: این در نوشته‌ها مطرح شده؛ الان در خاطر من نیست. همه آنهایی که نفی می‌کنند که پول عبارت از قدرت خرید است که خیلی‌ها هستند ... می‌گویند پول عبارت از همین ارزش اسمی است که با این ارزش اسمی، مبادله انجام می‌شود. همانطور که اشاره شد، این دلیل ناظر به ماهیت پول است.

دلیل دوم

از نوع دوم، چندین دلیل و بیان و طریق می‌توانیم ذکر کنیم؛ نوع دوم آن ادله‌ای است که با ملاحظه کارکرد پول و وظایف ذاتی پول اقامه شده است؛ مثلاً می‌گویند یکی از وظایف و کارکردهای پول این است که ارزش را ذخیره کند؛ اما آنچه که ذخیره می‌شود، اصل ارزش است، نه مقدار ذخیره ارزش. می‌گویند اصل ذخیره ارزش بودن پول به عنوان کارکرد پول محسوب می‌شود؛ اما اینکه چه مقدار ذخیره می‌شود، این ربطی به کارکردهای پول ندارد.

سؤال:

استاد: از این حرف‌های سست زیاد مطرح شده است؛ آیا می‌توانیم بگوییم اصل ذخیره ارزش بودن کارکرد پول است، نه مقدار آن؟ این حرف بسیار سستی است. اینها عمدتاً ناظر به نفی قدرت خرید هستند؛ کسانی که این مطالب را می‌گویند، می‌خواهند بگویند پول عبارت از قدرت خرید نیست و قدرت خرید هم مقوم مثلث پول نیست اینها خودشان دو دسته می‌شوند؛ لذا نتیجه آنها می‌شود عدم ضمان و عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول.

دلیل سوم

از دسته اول که ناظر به برخی اوصاف پول یا ویژگی‌های پول که به مثلی بودن یا قیمی بودن پول مربوط می‌شود، دلایل متعددی ذکر شده است. مثلاً بعضی از اینها می‌گویند پول مثلی است اما آنچه که در مثلث پول دخیل است، ارزش اسمی است؛ چون حقیقت پول را ارزش اسمی می‌دانند، مثلث را هم در همین ارزش اسمی خلاصه می‌کنند؛ لذا می‌گویند همان عدد و رقم و مبلغی که سی سال پیش بر ذمه او ثابت بوده، امروز هم همان مبلغ یا عدد بر عهده اوست.

دلیل چهارم

برخی برای رد ضمان، گفته‌اند پول‌های اعتباری هیچ فرقی با پول‌های حقیقی ندارد. البته این می‌تواند در نوع اول هم جای بگیرد؛ یعنی ماهیت پول‌های اعتباری را همانند پول‌های اعتباری قلمداد کرده‌اند و از آنجا که در پول‌های اعتباری قطعاً ضمان ثابت نیست؛ در این پول‌ها هم کاهش ارزش پول ضمان آور نیست. از این بیان معلوم می‌شود نسبت به اصل ماهیت پول چنین دیدگاهی دارند.

از همین مقایسه به لحاظ مثلثیت، عدم ضمان را نتیجه گرفته‌اند و می‌گویند پول‌های اعتباری هم مانند پول‌های حقیقی مثلی است و مثلثیت هم در ارزش اسمی و پول بودن و عدد و رقم آنها خلاصه می‌شود؛ لذا گذشت زمان و کاهش ارزش پول، مقتضی جبران این کاهش نیست.

به هر حال من نمی‌خواهم به تفصیل این ادله را ذکر کنم؛ چون همانطور که عرض کردم، ما این مطالب و ادله را قبلاً در قالب اشکال مطرح کرده‌ایم. ما در بحث از ادله ضمان و طرق اثبات ضمان، بعضاً به راه‌هایی اشاره کردیم که قائلین به عدم دلالت برخی ادله بر ضمان ارائه کردند؛ مثلاً یکی از کسانی که قائل به ضمان شده لکن از طریق دیگر (به غیر از آن دلایل و طرقی که اشاره شد)، آقای حائری از شاگردان آقای صدر است؛ ایشان ضمن اینکه معتقد است پول اعتباری به حسب صفات ذاتی مثلی است اما به حسب صفات غیرذاتی، مثلی نیست. صفات ذاتی را هم اینگونه توصیف کرده و می‌گوید آن اوصافی که در مثلثیت دخیل هستند، از ویژگی‌های ذاتی محسوب می‌شوند؛ اما خصوصیات نسبی مثل گرانی و ارزانی، قدرت خرید، اینها از اوصاف نسبی محسوب می‌شوند؛ و اوصاف نسبی در مثلثیت دخیل نیست، لذا اگر کاهش پیدا کند، موجب ضمان نخواهد بود.

سؤال:

استاد: می‌گویند جزء اوصاف ذاتی پول نیست؛ ایشان قدرت خرید را از اوصاف نسبی پول می‌داند که تغییر در آن ضمان‌آور نیست. ... ما قبلاً مفصلاً نظر ایشان و مثال‌ها را ذکر کردیم؛ همانطور که عرض کردم الان بالا اشاره عبور می‌کنم.

ایشان از یک طرف نفی می‌کند که پول اعتباری عبارت از قدرت خرید باشد؛ اما در عین حال از طریق دیگری مثل لاضرر می‌گوید اگر این کاهش موجب ضرر شود، جبران آن لازم است. ... عرض کردم که تفصیلاً نظر اینها را گفته‌ایم و اگر بخواهیم اینها را یک‌به‌یک بیان و بررسی کنیم، تا حد زیادی مستلزم تکرار و ملال‌آور است؛ البته با فاصله‌ای که افتاده، یادآوری آن خالی از فایده نیست اما فرصت ما کم است.

اینها مجموعه دلایلی است که قائلین عدم ضمان در اینجا ذکر کرده‌اند؛ همانطور که ملاحظه فرمودید، بعضی به ماهیت پول برمی‌گردد، برخی به کارکردهای پول و بعضی هم به مثلی یا قیمی بودن پول، که هر سه در واقع به عنوان موضوع مورد توجه قرار گرفته و از این زاویه به دنبال اثبات عدم ضمان بوده‌اند.

دسته دوم را که مربوط می‌شود به قواعد و عموماً، بعداً خواهیم گفت. مجموعه ادله قائلین به عدم ضمان یا طرقی که برای عدم ضمان ثابت شده، اینهاست و در دسته اول خارج از این سه نوع نیست.

بررسی دسته اول

ما تقریباً به همه اینها پاسخ دادیم؛ درباره حقیقت پول عرض کردیم ماهیت و حقیقت پول، قدرت خرید است نه ارزش اسمی. البته این پول مثلی است (کما ذهب به الاکثر) لکن قدرت خرید مقوم مثلثیت است، نه اینکه یک امری خارج از مثلثیت باشد. باید حفظ قدرت خرید را معادل آنچه که بر ذمه اوست در نظر بگیریم تا این مثل آن شود؛ بدون این، مثل نیست.

اشکال مهم

تنها یک اشکال وجود دارد و آن اینکه اگر مثلثیت به قدرت خرید قوام پیدا می‌کند و در ناحیه کاهش می‌پذیریم که با کاهش

ارزش پول، اداء مثل به پرداخت همان قدرت خرید است و باید کاهش ارزش پول جبران شود، در ناحیه افزایش هم باید همین حرف را بزنیم. اگر ارزش پول افزایش پیدا کند، مثلاً ارزش صد هزار تومان سال قبل، امسال دو برابر شود؛ یعنی قدرت خرید صد هزار تومان امسال دو برابر شود؛ مثلاً به جای اینکه با صد هزار تومان ۵ کیلو گوشت می‌توانستید بخرید، امسال می‌توانید ۱۰ کیلو گوشت بخرید. اگر قدرت خرید مقوم مثلث باشد، پس امسال که افزایش پیدا کرده باید ملتزم شویم به پرداخت پنجاه هزار تومان، نه صد هزار تومان؛ چون پنجاه هزار تومان امسال از نظر قدرت خرید معادل صد هزار تومان سال گذشته است.

پاسخ

ما عرض کردیم درست است قدرت خرید به عنوان مقوم مثلث پول اعتباری لحاظ می‌شود، اما این به آن معنا نیست که ارزش اسمی هیچ دخالتی نداشته باشد. ارزش اسمی هم جزئی از حقیقت پول است؛ یعنی قدرت خرید به صورت مبهم و مطلق به عهده نمی‌آید؛ قدرت خرید این عدد ملاک است. لذا وقتی که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، می‌گوییم این صد هزار تومان را باید بدهد و نمی‌تواند نصف آن را بدهد.

لکن همان اشکال که اشاره شد، اینجا پیش می‌آید که اگر قدرت خرید این عدد ملاک باشد، یعنی قدرت خرید، پس در صورت افزایش ارزش پول باید قدرت خرید همان صد هزار تومان را بدهد که امسال می‌شود پنجاه هزار تومان. این اشکالی است که از اول بحث این را گفته‌اند و ما هر چه جواب دادیم، زیر بار نرفتند.

سؤال:

استاد: عمده بحث ناظر به همین نکته است؛ ما اصلاً اشکال و نقضی که به طریق اول یا دلیل اول گرفتیم، همین بود؛ کسانی که مطلق قدرت خرید را به عنوان حقیقت پول معرفی کردند و حکم به ضمان قدرت خرید کردند، اشکال ما به آنها این بود که اگر ارزش پول افزایش پیدا کند، چگونه می‌خواهید قائل به عدم ضمان شوید؟ چون آنها هیچ نقشی برای ارزش اسمی قائل نشدند. در مورد دلیل یا طریق دوم گفتیم این طریق تکامل یافته دلیل اول یا طریق اول است؛ کمالی که در دلیل دوم حاصل شد، این بود که قدرت خرید مقوم مثلث پول است، ولی باز نه مطلق؛ قدرت خرید با این ارزش اسمی. یعنی ارزش اسمی هم سهمی دارد در مثلث. لذا اگر ارزش پول کاهش پیدا کند، نمی‌توانیم بگوییم تو فقط باید قدرت خرید را بدهی و کاری به ارزش اسمی نداشته باشی. یعنی این صد هزار تومان هم له قسط من الثمن. ... ایشان هم از اول حرفشان این بود که هر طرف را بگیریم، یک جایش لنگ می‌زند ... اگر ما پای ارزش اسمی را به میان آوردیم، اشکالی که به طریق اول و دلیل اول وارد بود، برطرف می‌شود؛ منتها شما می‌گویید یک اشکال جدید تولید می‌شود؛ اشکال جدید این است که شما چرا در ناحیه کاهش ارزش پول سهمی برای ارزش اسمی قائل نیستید؟ پاسخ ما این بود و از ابتدا هم روی همین اصرار داشتیم که این ارزش اسمی (آن صد هزار تومانی که به ذمه آمده)، آن قدرت خرید را ندارد؛ شما اگر بخواهد صد هزار تومان را بدهید، در واقع مثل آن پول را نداده‌اید؛ چون این قدرت خرید، آن قدرت خرید نیست. ... ما می‌گوییم قدرت خرید مقوم مثلث است و چون مقوم مثلث است، تا این قدرت خرید جبران نشود، آنچه شما می‌دهید مثل نیست؛ اگر شما بعد از ۵۰ سال همان صد هزار تومان را بدهید، این مثل آن پول نیست. ... قدرت خرید این عدد ... کأن اینجا ما یک اصل و یک فرع داریم، یک محتوا و هسته داریم و یک پوسته و شکل؛ اینها را نمی‌توانیم از هم جدا کنیم؛ هسته و محتوا، قدرت خرید است ... ارزش اسمی حد قدرت خرید است، نه اینکه این

نشان‌دهنده آن باشد یا آن نشان‌دهنده این باشد. آن عدد و رقم که روی اسکناس نوشته شده، حد قدرت خرید است ... وقتی که ارزش پول کاهش پیدا می‌کند، مثل آن را که بخواهیم بپردازیم، این قدرت خرید ۵۰ سال قبل در قالب این عدد هر چه بوده، امروز باید همان قدرت خرید در نظر گرفته شود تا بتواند مثل آن شود ... منتها آن عددی که امروز می‌پردازم، معادل قدرت خرید در آن حد است؛ ... این حد قدرت خرید است، نه اینکه ارزش نداشته باشد. حد قدرت خرید، هم تعیین‌کننده میزان دین است و هم ملاک برای اداء دین. باید به این جهت توجه کنیم؛ لذا در ناحیه کاهش ارزش پول مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ عمده همان حرفی است که ... مثل این است که اگر به آنها تنبه داده می‌شد، حتماً همین حرف را می‌زدند؛ این در کلمات آنها نیست ... استدلال‌هایی که آورده‌اند این نیست. آنها به طور کلی و صریحاً ارزش اسمی را نفی کرده‌اند؛ می‌گویند حقیقت پول عبارت است از قدرت خرید، و ارزش اسمی اصلاً حقیقت پول محسوب نمی‌شود. ... مهم‌ترین مشکل این دلیل و این طریق همین است که هنوز هم حل نشده است؛ ... حالا یا شما باید من را متقاعد کنید یا من شما را متقاعد می‌کنم؛ چند بار هم یادآوری کرده‌ام و اینطور نبوده که توجه نداشته باشم؛ این را حتماً دنبال خواهیم کرد.

پس مجموعاً دسته اول از ادله که برای عدم ضمان ذکر شده، نمی‌تواند عدم ضمان را ثابت کند. سایر ادله باید به سرعت مطرح شود و ما به تفصیلی که اینجا داده شده هم اشاره‌ای داشته باشیم؛ اینجا پنج یا شش تفصیل داده شده است. ...

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ خرداد ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۴ ذی الحجه ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله عدم لزوم جبران مطلقا - دسته‌های پنج گانه ادله -

دسته دوم - دلیل اول (ششم) - دلیل دوم (هفتم) - دلیل سوم (هشتم) - دلیل چهارم (نهم) - بررسی ادله چهارگانه - دلیل پنجم (دهم) و بررسی آن -

دلیل ششم (یازدهم) و بررسی آن - دلیل هفتم (دوازدهم) و بررسی آن - دسته سوم ادله و بررسی آن - دسته چهارم ادله و بررسی آن

جلسه: ۵۳

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله عدم ضمان بود؛ عرض کردیم این ادله در قالب همان پنج دسته‌ای که برای ضمان کاهش ارزش پول ذکر گردید، قابل ارائه است؛ یعنی ما ادله عدم ضمان را هم می‌توانیم به پنج دسته تقسیم کنیم، هرچند در مورد بعضی از این دسته‌ها چه بسا با تسامح بتوانیم این کار را کنیم.

دسته اول از ادله را ذکر کردیم؛ پنج دلیل در دسته اول قرار گرفت که ناظر به خود پول به عنوان موضوع بودند. البته دسته اول ضرر مشتمل بر سه نوع است؛ چون بعضی از این ادله ناظر به ماهیت پول و برخی ناظر به کارکردهای آن و برخی ناظر به مثلی یا قیمی بودن پول بودند.

دسته دوم

دسته دوم، دلایلی است که با ملاحظه عمومات و اطلاقات و قواعد و به لحاظ یک عنوان اولی بر عدم ضمان اقامه شده است. شاید بتوانیم هفت دلیل را هم اینجا ذکر کنیم. همانطور که در جلسه گذشته گفته شد، اغلب یا همه این ادله در مباحث گذشته به عنوان اشکال بر ادله ضمان ذکر شده و پاسخ‌های آن هم داده شده است؛ لذا ما فقط مروری بر این ادله می‌کنیم و ارجاع می‌دهیم به آنچه که در گذشته مطرح کردیم.

دلیل اول (ششم)

اگر ما قائل به ضمان کاهش ارزش پول شویم و بیش از ارزش اسمی را بر عهده مدیون قرار بدهیم، مستلزم رباست و از آنجا که ربا حرام است، پس مدیون نسبت به کاهش ارزش پول و مازاد بر ارزش اسمی، ضامن نیست. پاسخ این دلیل را به ضمیمه سه دلیل دیگر که نزدیک به این دلیل است یکجا عرض خواهم کرد.

دلیل دوم (هفتم)

دلیل دوم این است که چون پول یک کالای با ارزش است، اگر قائل به ضمان شویم، موجب رباست؛ چون مازاد بر آن کالای با ارزش، هر چه دریافت شود، ربای محرم خواهد بود.

پول اعتباری ارزش مستقل دارد و غیر از قدرت خرید است؛ این ارزش مستقل در واقع با همان اعداد و ارقام شناخته می‌شود و اگر مازاد بر آن پرداخت شود، ربا خواهد بود.

این دلیل شاید با دلیل اول این دسته، یکی باشد؛ فقط تفاوت آن این است که به استقلال ارزش اعتباری پول تصریح شده، اما در دلیل اول به این شکل مطرح نشده و نفی شده که پول، قدرت خرید باشد؛ یعنی به صراحت این مسئله مورد انکار قرار گرفته است.

مسئله کاهش ارزش پول، امر جدید و تازه‌ای نیست و از گذشته هم مطرح بوده است؛ لکن علی‌رغم این مسئله، همه فقها جبران کاهش ارزش را در مثل درهم و دینار، ربا دانسته‌اند.

بررسی ادله چهارگانه

این چهار دلیل که همگی در دسته دوم قرار دارند، با تأکید بر یک مسئله‌ای ادله چهارگانه ضمان را مستلزم ربای محرم دانسته‌اند. ملاحظه فرمودید که در این چهار دلیل، با استفاده از عنوان اولی ربا، حکم به حرمت و عدم ضمان شده، لکن هر یک از این ادله با استناد به یک مطلب خاص آن را ربا دانسته‌اند.

بررسی دلیل اول و سوم

در دلیل اول و سوم، با توجه به اینکه حقیقت پول را ارزش اسمی دانسته‌اند، نتیجه گرفته‌اند که اگر این کاهش بخواهد جبران شود و مازاد بر ارزش اسمی داده شود، این مصداق ربای محرم است.

پاسخ این ادعا را ما در دسته اول از ادله ضمان دادیم؛ همان‌جا و قبل‌تر از آن، در بحث از ماهیت پول که تفصیلاً به انتظار مختلف در این رابطه اشاره کردیم، به بررسی آن پرداخته‌ایم. بنابراین بنیان این دو دلیل از اساس باطل است؛ چون اصلاً حقیقت پول، ارزش اسمی نیست.

بررسی دلیل دوم

اما دلیل دوم که براساس آن پول یک کالای با ارزش است و به همین دلیل می‌گویند جبران کاهش ارزش پول مستلزم رباست، اصل این حرف قبلاً مورد خدشه قرار گرفت. گوینده این سخن تأکید می‌کند که پول یک کالای بهادار است؛ پول ارزش دارد ولی عین ارزش نیست؛ پول حامل ارزش است، نه ارزش مجسم. اگر این چنین شد و ما این را به عنوان کالای دارای ارزش شناختیم، چنانچه زیاده‌تر از آن کالا دریافت شود، این ربا خواهد بود. ما قبلاً گفتیم که پول، مال است و اینکه بخواهد کالا باشد، جای بحث دارد؛ پول کارکردهایی دارد و به واسطه همین کارکردها، با غیر خودش متمایز می‌شود. واسطه در مبادله، ذخیره در ارزش، معیار سنجش و ارزش، اینها کارکردهای پول هستند. کالاهای دیگر اینطور نیستند؛ بلکه ما قبلاً گفتیم حقیقت پول همان قدرت خرید است که به موجب اعتبار یک شخص یا نهاد دارای شایستگی و صلاحیت، دارای ارزش شده و این ارزش هم صرفاً برای مبادله و واسطه در مبادله است. اگر این ارزش کنار رود، دیگر فایده‌ای ندارد؛ چون ارزش مصرفی ندارد؛ در حالی که در سایر کالاها اینطور نیست. پس اینکه مستدل پول را کالای با ارزش دانسته و بر این اساس حکم به ربا کرده، از اصل اشکال

دارد؛ پول یک کالای با ارزش نیست. پول‌های اعتباری مثل درهم و دینار نیستند که یک کالای با ارزش محسوب می‌شوند.

بررسی دلیل چهارم

اما دلیل چهارم که گفته‌اند مسئله کاهش ارزش پول از گذشته مطرح بوده و مسئله جدیدی محسوب نمی‌شود و لذا اگر زیادت‌تر از آن مقدار پرداخت شود، همه فقها از گذشته ربا دانسته‌اند؛ اشکال این سخن هم با توجه به مطالبی که ما قبلاً گفتیم، روشن می‌شود. چون بین پول‌های حقیقی و پول‌های اعتباری تفاوت عمده وجود دارد؛ پول اعتباری به جز ارزش مبادله‌ای، هیچ ارزش دیگری ندارد. اما پول‌های حقیقی هم ارزش مصرفی دارند و هم ارزش مبادله‌ای؛ اینکه در مورد پول‌های حقیقی، ضمان کاهش ارزش پول مستلزم ربا دانسته شده، برای این است که دارای ارزش غیرمبادله‌ای بوده و طبیعتاً اگر زیاده پرداخت شود، ربا محسوب می‌شود.

به علاوه، درست است که اصل تورم و کاهش ارزش پول در گذشته مطرح بود، ولی واقع این است که بین کاهش ارزش پول در گذشته و امروز، تفاوت بسیار است.

لذا مجموعاً این چهار دلیل که با تطبیق عنوان ربای محرم در صدد اثبات عدم ضمان برآمده، محل اشکال است؛ اشکال هم عمدتاً متوجه اصل مبنای آنهاست که حقیقت پول را به گونه‌ای دانسته‌اند که این نتیجه را گرفته‌اند، در حالی که حقیقت پول این چیزها نیست، ارزش اسمی نیست، کالای با ارزش نیست. بین پول اعتباری و پول حقیقی، فرق بسیار است.

دلیل پنجم (دهم)

دلیل پنجم این است که اساساً ارزش پول اعتباری هیچ تغییری پیدا نمی‌کند بلکه آنچه تغییر پیدا می‌کند، معادل آن است. اعتبار وقتی صورت می‌گیرد، تا همیشه باقی است؛ مثلاً معتبر گفته من برای این اسکناس با این عدد و رقم ارزشی معادل فلان چیز را اعتبار می‌کنم؛ این همیشه ثابت است و تغییر نمی‌کند. حالا شما می‌گویید ارزش پول کاهش پیدا می‌کند؛ کاهش ارزش ربطی به خود پول ندارد؛ چنانچه افزایش هم ربطی به پول ندارد، بلکه در معادل آن یعنی اموال خارجی است. اینکه مثلاً معادل این، یک کیلو تخم‌مرغ است یا دو کیلو تخم‌مرغ، آن تغییر می‌کند و الا ارزش اعتباری همیشه به قوت خودش باقی است.

بررسی دلیل پنجم

این حرف هم از عجایب است. درست است که پول مال اعتباری است و اعتبار دایرمدار بقاء معتبر و اعتبار است، اما اینکه کاهش و افزایش در خود پول نیست بلکه در معادل آن است، حرف درستی نیست. بالاخره اموری در کاهش یا افزایش ارزش پول دخالت دارند؛ امور مختلفی، چه حقیقی و چه روانی، در این مسئله تأثیر دارند. از جمله آنها، عرضه و تقاضاست؛ اگر نسبت به یک پولی تقاضا زیاد شود، ارزش آن بالا می‌رود و رغبت بیشتر می‌شود. شما ارزش‌های خارجی را در نظر بگیرید که با زیاد شدن تقاضا و کم شدن عرضه، ارزش آن بیشتر می‌شود. این نشان‌دهنده آن است که خود پول مستقلاً به عنوان مال شناخته می‌شود، نه اینکه ارزش آن به اعتبار معادل خارجی یعنی اموال دیگر باشد. اینکه می‌گویند در پول افزایش و کاهش نیست بلکه در معادل آن از اموال خارجی است، این کاملاً باطل است و با مطالبی که ما در گذشته گفتیم که پول را مال دانستیم و برای آن مالیت قائل شدیم، هر چند اعتباری، سازگار نیست.

دلیل ششم (یازدهم)

در دلیل ششم، نه از طریق تطبیق عنوان ربا بلکه از طریق تطبیق عنوان جهالت در صدد اثبات عدم ضمان است. می‌گویند التزام

به ضمان کاهش ارزش پول یعنی اینکه ما جهالت را در قراردادها و عقود به رسمیت بشناسیم؛ چون مثلاً آن کسی که قرض می‌دهد، نمی‌داند یک سال دیگر ارزش این پول تا چه حد کاهش یا افزایش پیدا می‌کند، و نمی‌داند چه مقدار باید پرداخت کند و این جهالت است و اگر جهالت در عقود موجب بطلان عقد می‌شود. شما در بیع نمی‌توانید ثمن یا مبیع را یک امر مجهول قرار بدهید؛ هر جا جهالت باشد، باعث بطلان عقد خواهد بود؛ اینجا هم همینطور است. لذا در این راه از طریق عدم وجود شرط معلومیت در عوضین وارد شده است.

بررسی دلیل ششم

این دلیل هم مردود است و قابل قبول نیست؛ برای اینکه وقتی سخن از کاهش ارزش پول به میان می‌آوریم، راه برای محاسبه کاهش هست. بالاخره معلوم است که ارزش این پول طی یک سال، چه مقدار کم شده است. مخصوصاً در زمانه ما، راه‌هایی برای محاسبه تورم و کاهش ارزش پول وجود دارد. راه‌هایی که کارشناسان طی می‌کنند مورد قبول همگان است؛ حالا ممکن است در میان برخی نهادها از جهت نرخ تورم یا میزان کاهش ارزش پول، تفاوت‌هایی باشد، اما این بالاخره سازوکاری دارد که دقیقاً می‌تواند برای ما معلوم کند. لذا اینکه گفته می‌شود پای جهالت به میان می‌آید درست نیست؛ چون راه برای محاسبه آن وجود دارد.

دلیل هفتم (دوازدهم)

اگر ما قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول شویم، این برخلاف عدل و انصاف است. قائلین به ضمان به قاعده عدل و انصاف تمسک کردند؛ یکی از ادله آنها، قاعده عدل و انصاف است. قائلین به عدم ضمان هم به این دلیل تمسک کرده‌اند.

بررسی دلیل هفتم

و هو کما تری؛ ما در گذشته راجع به قاعده عدل و انصاف، مورد آن، اعتبار و عدم اعتبار آن و مفاد آن اجمالاً بحث کردیم. محصل آن این است که براساس عدل و انصاف حکم به تنصیف مال بین دو نفر شود. این قاعده به یک معنا با این بحث ارتباط ندارد؛ لذا نه بر ضمان دلالت دارد و نه بر عدم ضمان؛ هیچ کدام از اینها نمی‌تواند به عنوان یک مستند در این بحث مورد استفاده قرار گیرند.

دسته سوم ادله و بررسی آن

دسته سوم از ادله مربوط به دلایلی است که با ملاحظه یک عنوان ثانوی مطرح می‌شود؛ قبلاً گفتیم یکی از ادله برای حکم به ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش پول، قاعده لاضرر است. برخی با تمسک به لاضرر نتیجه گرفته‌اند که چون عدم ضمان مستلزم ضرر بر دائن است، بنابراین برای پیشگیری از ضرر باید مدیون را ملزم کنیم به جبران این ضرر.

ما در مورد قاعده لاضرر و استناد ضمان به این قاعده بحث کردیم و لذا دیگر تکرار نمی‌کنیم؛ گفتیم مبانی مختلفی در اینجا وجود دارد. علاوه بر اینها، باید ببینیم مفاد قاعده لاضرر در اینجا می‌تواند حکم به ضمان کند یا نه، قائلین به عدم ضمان در حقیقت یک عنوان ثانوی برای عدم ضمان ذکر نکرده‌اند؛ آنچه آنها اینجا گفته‌اند این است که بر فرض لاضرر دلالت کند بر لزوم جبران ضرر برای دائن؛ اما این ضرر از اراده مدیون خارج است و لذا او مکلف به جبران نیست. به چه دلیل کسی مکلف شود به ضمان و لزوم پرداخت مقدار کاهش در حالی که هیچ نقشی در ضرر وارده به دائن ندارد؟ مگر این شخص باعث شده که او

ضرر کند؟ اینکه دولت یا دیگران کاری کرده‌اند که ارزش پول کاهش پیدا کند، این چه ربطی به دائن دارد؟ لذا خواسته‌اند نتیجه بگیرند که کاهش ارزش پول ضمان آور نیست.

عرض کردم که این دلیل در مقابل کسانی اقامه شده که از راه لاضرر خواسته‌اند ضمان را ثابت کنند. پاسخ استناد به قاعده لاضرر را قبلاً دادیم و آن را تکرار نمی‌کنیم.

دسته چهارم ادله و بررسی آن

دسته چهارم ادله، به قرینه آنچه در مورد ضمان گفته شد، مربوط به آثار و فواید و مصالحی است که برای جبران کاهش ارزش پول گفته شده است. اگر به خاطر داشته باشید، دسته چهارم از ادله، بر مبنای توجه به برخی مصالح، منافع و فواید ضمان ارائه شده است. این را هم گفتیم که دسته چهارم ادله از یک منظر می‌تواند در دسته سوم ادله قرار بگیرد؛ چون این منافع و مصالح نتیجه‌اش اضطرار یا ضرورت لزوم جبران است. صرف نظر از اینکه این یک دسته مستقل است یا نه، بالاخره برخی در برابر آن گروه گفته‌اند: همه مصالحی که ذکر شده، مثل اینکه موجب ترویج قرض الحسنه می‌شود، اینکه مثلاً در مضاربۀ چه اثری دارد و منافع آن در اقتصاد و رشد اقتصادی کشورها کذا و کذا است، همه اینها در مقایسه با ضررهایی که از این زاویه متوجه یک کشور یا ملت می‌شود، هیچ است. اینها می‌گویند ضررها خیلی بیش از آن مصالح است.

سَلَمْنَا منافع و مصالحی هم باشد، به هر حال شارع آنها را حرام کرده است. یعنی هم اشکال کبروی دارند که اصلاً این مصالح و منافع وجود ندارد، و هم می‌گویند علی‌رغم وجود این مصالح و فواید و منافع، باز هم جبران جایز نیست و کاهش ارزش پول ضمان آور نیست.

پاسخ این دسته از ادله هم روشن است؛ اساساً به استناد آن مصالح و منافع و فواید، ما هم معتقدیم لزوم جبران کاهش ارزش پول ثابت نمی‌شود. نهایت این است که اینها جنبه تأیید پیدا می‌کند.

بحث جلسه آینده

دسته پنجم از ادله عدم ضمان باقی مانده که چند روایت است؛ ان شاء الله در جلسه آینده این روایات را می‌خوانیم و بررسی می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

تاریخ: ۱۱ خرداد ۱۴۰۴

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - ادله عدم لزوم جبران مطلقا - دسته پنجم ادله -

مصادف با: ۵ ذی الحجه ۱۴۴۶

روایت اول، دوم و سوم - تقریب استدلال - بررسی دسته پنجم ادله - اشکال اول - پاسخ - اشکال دوم

سال دوم

جلسه: ۵۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دسته پنجم ادله

دسته پنجم از ادله عدم ضمان کاهش ارزش پول، برخی روایات خاصه است. به استناد این روایات چه بسا برخی در صدد اثبات عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول برآمده‌اند. سه روایت نقل شده؛ این روایات و تقریب استدلال به این روایات را عرض می‌کنیم و بعد آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روایت اول

روایت اول، صحیح‌ه عبدالملک است: «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (ع) عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ عِنْدَهُ دَنَانِيرُ لِبَعْضِ خُلَطَائِهِ، مَيَّيْ كَوَيْدَ اَز اَمَام (ع) دَرْبَارَه مَرْدِي پَرْسِيْدِم كَه نَزْد اَو دِيْنَارَهَائِي اِسْت كَه مَرْبُوط بَه بَعْضِي اَز دُوسْتَان يَا شَرْكَاي اُوسْت. خَلِيْط، هَمْ بَر شَرِيْكَ اِطْلَاق مَي شُود وَ هَمْ بَر صَدِيْق. اِيْن مَرْد كُويَا اِمَانْت دَار بُوْدَه يَا بَا هَمْ شَرَاكْتِي دَاشْتَه اَنْد. «فَيَأْخُذُ مَكَانَهَا وَرَقًا فِي حَوَائِجِهِ وَ هُوَ يَوْمَ قُبِضَتْ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِيْنَارٍ»، اِيْن شَخْص بَه جَاي اَنْ دِيْنَارَهَائِي كَه طَلَب دَاشْت، بَراي رَفْع حَوَائِج خُودَش دَرَهْم گَرَفْت؛ دِيْنَار طَلَب دَاشْت اَمَا بَه جَاي اَنْ دَرَهْم گَرَفْت. اَنْ رُوزِي كَه اِيْن دَرَهْم رَا بَه جَاي دِيْنَار گَرَفْت، هَر دِيْنَار مَعَادِل هَفْت يَا هَفْت وَنِيْم دَرَهْم بُوْد. «وَ قَدْ يَطْلُبُ صَاحِبُ الْمَالِ بَعْضَ الْوَرَقِ وَ كَيْسَتْ بِحَاضِرَةٍ»، گَاهِي هَمْ صَاحِب مَال، اَز اَنْ شَخْص دِيْنَار طَلَب كَرْدَه لَكِن نَزْد اَو مَوْجُود نَبُود؛ «فَيَبْتَاعُهَا لَهُ الصَّيْرَفِيُّ بِهَذَا السَّعْرِ وَ نَحْوِهِ»، طَلَبْكَار اَز اَو طَلَب كَرْدَه بَه خَاطِر نِيَاْزِي كَه دَاشْتَه، لَكِن اَو دِيْنَار نَدَاشْتَه؛ بَعْد شَخْص بَدَهْكَار يَا شَرِيْكَ، بَراي طَلَبْكَار اَز صَرَاْف دَرَهْم خَرِيْدَه اِسْت؛ «ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السَّعْرُ قَبْلَ أَنْ يَحْتَسِبَا حَتَّى صَارَتِ الْوَرَقُ اثْنَيْ عَشَرَ بَدِيْنَارٍ»، قَبْل اَز اِيْنَكَه حَسَاب وَ كِتَاب كَنْد، قِيْمْت تَغْيِيْر كَرْد؛ تَا اِيْنَكَه هَر دِيْنَار بَه قِيْمْت دُوزَدَه دَرَهْم رَسِيْد. «هَلْ يَصْلُحُ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنَّمَا هِيَ بِالسَّعْرِ الْأَوَّلِ حِينَ قُبِضَ كَانَتْ سَبْعَةٌ وَ سَبْعَةٌ وَ نِصْفُ بَدِيْنَارٍ»، آيَا اِيْن بَراي اَو سَزَاوَار اِسْت كَه بَا هَمِيْن قِيْمْت (دُوزَدَه دَرَهْم)، اَنْ وَاْم وَ طَلَب خُودَش رَا پَس بَغِيْرِد دَر حَالِي كَه قِيْمْت اُولِيَه، هَفْت يَا هَفْت وَنِيْم دَرَهْم دَر بَرَابَر يَك دِيْنَار بُوْد؟ بَا اَخْرَه اِيْنْجَا كَدَام رَا مَحَاسِبَه كَنْد؟ هَر دِيْنَار مَعَادِل هَفْت وَ هَفْت وَنِيْم دَرَهْم يَا هَر دِيْنَار مَعَادِل دُوزَدَه دَرَهْم؟ «قَالَ (ع) إِذَا دَفِعَ إِلَيْهِ الْوَرَقُ بِقَدْرِ الدَّنَانِيرِ فَلَا يَضُرُّهُ كَيْفَ كَانَ الصَّرُوفُ فَلَا بَأْسَ»، حَضْرْت فَرَمُود: اَنْ وَقْتِي كَه دَرَهْم بَه اَنْدَاْزَه دِيْنَارَهَا بَه دَسْتَش رَسِيْد، دِيْگَر نَرُخ صَرَاْف هَر نَرُخِي كَه بَاشْد، ضَرَر بَه اَو نَمِي رَسَاَنْد وَ اِيْن اَشْكَالِي نَدَارْد.

امام(ع) کأن می خواهد بفرماید آن زمانی که دینارها را داده ملاک است؛ آن زمان ممکن است قیمت بالا رفته باشد یا پایین آمده باشد. در زمان قرض یک وقت دینار دوازده درهم است، یک وقت کمتر است و ممکن است هفت یا هفت و نیم یا ده درهم باشد. امام(ع) می فرماید ملاک، يوم الاداء است؛ آن روزی که ادا کرده، حالا اگر این صروف تغییر کرده باشد، اشکال و ضرری متوجه او نمی شود. پس براساس این فرمایش امام(ع)، جبران کاهش ارزش پول، درهم یا دینار، لازم نیست؛ قیمت يوم الاداء را باید بپردازد؛ این اعم از آن است که افزایش پیدا کرده باشد یا کاهش پیدا کرده باشد. اگر کاهش ارزش پول ضمان آور بود و جبران آن لازم بود، امام(ع) اینطور نمی فرمود که ملاک يوم الاداء است.

روایت دوم

روایت دوم، صحیح حلی است: «عَنِ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدِّينُ دَرَاهِمُ مَعْلُومَةٌ إِلَى أَجَلٍ فَجَاءَ الْأَجْلُ وَلَيْسَ عِنْدَ الَّذِي حَلَّ عَلَيْهِ دَرَاهِمُ فَقَالَ لَهُ خُذْ مِنِّي دَنَانِيرَ بَصْرَفِ الْيَوْمِ؛ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ؛» حلی می گوید: از امام صادق(ع) درباره مردی سؤال شد که درهم هایی در زمان معین طلب داشت؛ آن أجل و زمان فرا رسید، در حالی که بدهکار درهمی در اختیار ندارد. به طلبکار گفت: به نرخ صراف، به جای درهم از من دینار بگیر. امام(ع) فرمود: اشکالی ندارد.

روایت سوم

«عَنْ يُوسُفَ بْنِ أَيُّوبَ شَرِيكَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمُ فَيُعْطِيهِ دَنَانِيرَ وَلَا يُصَارِفُهُ فَتَصِيرُ الدَّنَانِيرُ بَزِيَادَةً أَوْ نُقْصَانٍ قَالَ لَهُ سِعْرُ يَوْمٍ أَعْطَاهُ؛» از امام صادق(ع) درباره مردی سؤال شد که درهم هایی از مرد دیگر طلبکار است؛ منتها بدهکار به جای درهم، به او دینار می دهد و نرخ صراف را در نظر نمی گیرد؛ آنگاه قیمت دینار تغییر می کند، یا افزایش پیدا می کند یا کاهش. حضرت فرمود: قیمت آن روزی که به او داده، از آن اوست؛ یعنی قیمت يوم العطاء، يوم الاداء.

تقریب استدلال به روایات

تقریب استدلال به این روایات تقریباً یکسان است؛ منتها در بعضی از آنها دینار طلبکار است و به جای آن درهم می دهد؛ گاهی درهم طلبکار است که به جای آن دینار می دهد. در همه اینها هم امام(ع) پاسخ داده اند که این اشکالی ندارد؛ ملاک قیمت يوم العطاء یا يوم الاداء است. مخصوصاً در روایت اول، تعبیر «قَبْلَ أَنْ يَحْتَسِبَا» دارد؛ این اضافه ای است که نسبت به دو روایت دیگر در اینجا وجود دارد. ممکن است این را همینطور داده تا بعداً حساب و کتاب کنند و ببینند چه مقدار از بدهی کم شده و چه مقدار برعهده مانده است. در این روایات امام(ع) ملاک را يوم الاداء قرار داده است. یعنی اگر ذمه کسی به دینی مشغول باشد، ملاک برای ابراء ذمه، روز اداء و عطا است؛ اعم از اینکه این روز قیمت بالا رفته یا پایین آمده باشد، مثلاً یک دینار در مقابل هفت درهم باشد یا در مقابل دوازده درهم؛ اگر یک دینار دوازده درهم باشد، باز هم ملاک يوم الاداء است؛ اگر یک دینار هفت درهم باشد، باز هم ملاک يوم الاداء است. پس آن چیزی که بر ذمه مدیون است، قیمت يوم الاداء است، اعم از اینکه افزایش پیدا کرده باشد یا کاهش. اینجا ندارد که اگر مثلاً قیمت کم شده بود، باید جبران کند و نسبت به نقصان ضامن است. بنابراین روایات دلالت بر عدم ضمان نسبت به کاهش ارزش پول دارد.

بررسی دسته پنجم ادله

دو اشکال نسبت به این استدلال وارد شده است.

اشکال اول این است که آنچه در این روایات مطرح شده، ربطی به مسئله دین و اشتغال ذمه ندارد بلکه مربوط به خرید و فروش درهم و دینار است؛ موضوع، بیع درهم و دینار است. لذا در روایت اول می‌گوید «فَبَيْتَا عَهَا»؛ وقتی این شخص از بدهکار طلب می‌کند که مقداری از آن بدهی را به خاطر نیاز به او بدهد، می‌گوید «فَبَيْتَا عَهَا لَهُ الصَّيْرَفِيُّ بِهَذَا السَّعَرِ وَ نَحْوِهِ»؛ برای او با یک قیمتی درهم می‌خرد لکن قبل از احتساب و محاسبه مقدار بدهی، قیمت تغییر می‌کند. پس اینجا سخن از خرید و فروش درهم و دینار است و بها و قیمت آن پولی که قبلاً به عهده بدهکار بوده، تغییر کرده و از هفت یا هفت‌ونیم در مقابل یک دینار رسیده به دوازدهم درهم در مقابل یک دینار. این ارتباطی به بحث ما ندارد؛ بحث ما خرید و فروش درهم و دینار نیست؛ بحث ما مربوط به دین و اشتغال ذمه است. ما می‌خواهیم ببینیم اگر ذمه کسی به یک دین مشغول بود و گرفتار کاهش ارزش شد، آیا این کاهش را باید جبران کند یا نه؟ آیا باید ملتزم به ضمان شویم یا نه؟

پاسخ

به این اشکال اینگونه پاسخ داده شده که درست است که این روایات مربوط به بیع درهم و دینار است، ولی این به خصوصه چیزی نبود که مورد سؤال قرار بگیرد؛ یعنی اینکه مثلاً قیمت یک دینار یک روزی معادل هفت درهم بود و یک روز دیگر شد دوازده درهم، و کسی این دینار را با این قیمت بخرد و هر دو هم نسبت به این راضی باشند، مسئله‌ای نبود که مورد سؤال قرار بگیرد. بالاخره یک شخصی روزی به بازار و نزد صراف می‌رفت و یک دینار می‌داد و هفت درهم می‌گرفت؛ یک روز می‌رفت یک دینار می‌داد و نه درهم می‌گرفت؛ یک روز هم دوازده درهم می‌گرفت. مثل همه کالاهای دیگر که دچار تغییر قیمت می‌شوند، درهم و دینار هم این چنین است و این مسئله‌ای نبوده که بخواهد سؤال شود. لذا باید این را به جهت و وضع دیگری حمل کنیم و بگوییم اساساً وجه سؤال و پرسش این است که آیا اگر بخواهد بدهی را با یک نوع دیگری از پول بدهد، بدون اینکه پای بیع و داد و ستد در میان باشد، اینجا چه باید کند؟ مثلاً من ده دینار به این شخص بدهکار بودم؛ حالا می‌خواهم بدهی او را با درهم محاسبه کنم و اصلاً هم مسئله خرید و فروش درهم و دینار نیست؛ حالا که می‌خواهم به جای دینار به او درهم بدهم، از آنجا که قیمت درهم در طول زمان دچار تغییر می‌شود، من چه قیمتی را ملاک قرار بدهم؟ آن زمانی که من از او دینار گرفتم، هر دینار یک قیمتی داشت؛ فرضاً هر دینار معادل هفت درهم بود. الان می‌خواهم بدهی او را با درهم بدهم و قیمت دینار تغییر کرده و هر دینار دو برابر شده است؛ من الان چه چیزی را به او بپردازم؟ آیا ملاک در پرداخت، آن روزی است که قبض کرده‌ام یا مثلاً اگر در باب تلف باشد، آن روزی که تلف شده و ذمه من به واسطه تلف مشغول شده، یا اینکه قیمت امروز که می‌خواهم به او بدهم؟ بالاخره من اگر بخواهم به جای دینار، درهم بدهم باید قیمت آن روز را حساب کنم و هفت درهم بدهم یا امروز که دوازده درهم شده است؟ امام (ع) فرموده ملاک یوم الاداء است؛ یعنی امروز باید دوازده درهم بدهی.

پس هرچند ظاهراً در روایت خرید و فروش مطرح شده، ولی خود خرید و فروش جای سؤال ندارد؛ اینکه کسی دینار بخرد در مقابل هفت درهم و روز دیگر این را دوازده درهم بخرد؛ این چه مانع و مشکلی دارد؟ مسئله تغییر قیمت درهم و دینار یک مسئله واضح بوده است. لذا سؤال از اصل بیع درهم و دینار نیست؛ سؤال این است که بر فرض اشتغال ذمه به یک نوعی از پول که در روز اشتغال ذمه یک قیمتی داشته و الان می‌خواهد از نوع دیگری آن دین را ادا کند و قیمت آن تغییر کرده، آیا ملاک قیمت امروز است و قیمت امروز را به طلبکار بدهد یا قیمت آن روز را؟ امام (ع) فرموده‌اند: قیمت یوم الاداء و یوم الاعطاء.

بنابراین اشکال اول مرتفع است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که اساساً فرض کنیم مسئله بیع در کار نیست، بلکه مسئله دین و اشتغال ذمه است. لکن این روایت بر مدعا دلالت ندارد؛ چون بحث ما درباره پول‌های اعتباری است و روایت درباره پول‌های حقیقی است. پول‌های حقیقی علاوه بر ارزش مبادله‌ای و واسطه بودن برای مبادله، خودشان ارزش مصرفی دارند، در حالی که پول‌های اعتباری این چنین نیستند؛ پول اعتباری به جز ارزش مبادله‌ای، هیچ ارزش دیگری ندارد. لذا قیاس مانحن فیه به درهم و دینار، قیاس مع الفارق است. این تازه بر فرض دلالت روایت بر لزوم جبران کاهش ارزش پول است؛ در حالی که در خود درهم و دینار هم کسی ملتزم به این نشده است. فرق می‌کند بین اینکه ما بگوییم ملاک برای برائت ذمه یوم الاداء است نه یوم التلف، و بین اینکه بگوییم در هر صورت باید کاهش ارزش جبران شود؛ بین این دو فرق است. وقتی می‌گوییم کاهش ارزش باید جبران شود، یعنی بدهکار ضامن است؛ اما وقتی می‌گوییم ملاک یوم الاداء است، اصلاً مسئله ضمان و لزوم جبران مطرح نیست؛ بلکه باید قیمت امروز را بپردازد؛ می‌خواهد کم شده باشد یا زیاد شده باشد.

البته یک نکته‌ای هست و آن اینکه مشهور قائل هستند ملاک برای پرداخت دین، یوم التلف است؛ یعنی می‌گویند مدیون ضامن یوم التلف است. اگر مالی را تلف کرده، الان می‌خواهد قیمت آن را بپردازد، اینجا باید قیمت یوم التلف را بدهد. اما این روایات ملاک را یوم الاداء قرار داده است؛ اینکه چرا مشهور ملاک را یوم التلف قرار داده‌اند و نسبت به این روایت چه توجیهی دارند یا در مقابل این روایات چه روایاتی وجود دارد، این بحث دیگری است. اما صرف نظر از این اختلاف، آنچه از این روایت بدست می‌آید این است که ملاک یوم الاداء است و لذا دلالت بر ضمان ندارد.

پس در اشکال دوم مطلب این است که صرف نظر از اینکه روایت دلالت بر این می‌کند که ملاک ضمان یوم الاداء است و این برخلاف نظر مشهور است، این روایت مربوط به پول‌های حقیقی است، نه اعتباری، مربوط به درهم و دینار است و این ربطی به پول اعتباری ندارد، لذا ما نمی‌توانیم به این روایات استدلال کنیم. پس روایات خاصه دلالت بر عدم ضمان ندارد.

ما پنج دلیل در دسته اول گفتیم؛ هفت دلیل در دسته دوم گفتیم؛ یک دلیل در دسته سوم گفتیم؛ یک دلیل در دسته چهارم؛ این دلیل هم در واقع دلیل پانزدهم است. این پانزده دلیل هیچ کدام نتوانست عدم ضمان را در صورت کاهش ارزش پول ثابت کند. تا اینجا دو قول را بررسی کردیم؛ قول به ضمان کاهش ارزش پول مطلقاً، قول به عدم ضمان مطلقاً. در مورد قول اول تقریباً بیست دلیل یا طریق ذکر کردیم؛ البته لزوماً همه اینها دلیل نیست، چون اینها را اشخاص مختلف با مبانی مختلف ذکر کرده‌اند. اینجا هم حدود پانزده دلیل یا طریق ذکر کردیم. تا اینجا برخی از ادله یا طرق از ادله و طرق ضمان مطلقاً مورد قبول واقع شد.

بحث جلسه آینده

در مقابل این دو قول، قول سوم یعنی قول به تفصیل است؛ اینجا تفصیل‌های متعدد داریم. یک جلسه باقی مانده و ناچاریم آن تفصیل‌ها را خیلی خلاصه و گذرا و به صورت اشاره مورد بررسی قرار بدهیم تا این بحث تمام شود.

«والحمد لله رب العالمین»



درس فارح فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۲ خرداد ۱۴۰۴

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

مصادف با: ۶ ذی الحجه ۱۴۴۶

موضوع جزئی: جبران کاهش ارزش پول - چند تفصیل در مسئله - تفصیل اول و بررسی آن - تفصیل دوم -

تفصیل سوم - تفصیل چهارم - نظر برگزیده - دو مطلب - مطلب اول: راه‌های جبران کاهش ارزش پول بنابر قول به عدم ضمان -

راه اول، دوم و سوم - مطلب دوم: مصالحه

جلسه: ۵۵

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

چند تفصیل در مسئله

عرض شد در مورد ضمان کاهش ارزش پول چند قول وجود دارد؛ قول اول، قول به ضمان مطلقاً بود که مورد بررسی قرار گرفت؛ قول دوم، قول به عدم ضمان مطلقاً بود که این هم به همراه ادله بررسی شد. قول سوم، تفصیل در مسئله است؛ لکن تفصیل از جهات مختلف مطرح شده است؛ یعنی قائلین به تفصیل، از چند بُعد تفصیل داده‌اند؛ لذا خود قول به تفصیل مشتمل بر چند قول فرعی است.

تفصیل اول: تفصیل بین کاهش شدید ارزش پول و کاهش ناچیز

یک تفصیل، تفصیل بین کاهش شدید ارزش پول و کاهش ناچیز ارزش پول است؛ برخی گفته‌اند که اگر کاهش ارزش پول فاحش و شدید باشد، ضمان ثابت است؛ اما اگر کاهش ارزش ناچیز نباشد، موجب ضمان نخواهد بود. نتیجه و ثمره این قول آن است که مثلاً اگر سی سال پیش قرض صورت گرفته و امروز بخواهد ادا شود، باید به قیمت امروز آن را بپردازد و او ضامن کاهش ارزش پول است؛ چون این کاهش فاحش است. اما اگر فرضاً شش ماه قبل یا یک ماه قبل این پول را گرفته و الان می‌خواهد بپردازد، از آنجا که این تفاوت ناچیز است، او ضامن نخواهد بود.

دلایلی هم که قائلین به این تفصیل ذکر کرده‌اند، اغلب همان دلایلی است که ما در قول اول ذکر کردیم. چون اینها معتقدند آن عناوین در فرض کاهش شدید ارزش پول محقق می‌شود؛ مثلاً اگر به عموماً نفی ظلم تمسک شده، می‌گویند ظلم در صورتی تحقق پیدا می‌کند که کاهش شدید باشد، اما اگر کاهش ناچیز باشد، این ظلم نیست. یا مثلاً در صورتی که کاهش شدید اتفاق بیفتد، اداء دین فقط در صورت جبران صدق می‌کند و اگر بخواهد به قیمت گذشته بدهد، اداء دین صادق نیست. لذا اگر کاهش شدید نباشد، این مستلزم ضمان نیست؛ چون همین پول را اگر بپردازد، از نظر عرف اداء دین صدق می‌کند.

بررسی تفصیل اول

این تفصیل با اینکه طرفداران قابل توجهی دارد، اما به نظر ما قابل قبول نیست و دو اشکال بر آن وارد می‌شود.

اشکال اول

ملاک اصلی در حکم به ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش پول، این است که ما ماهیت پول را چه بدانیم و مثل آن را چگونه

معرفی کنیم و اینکه مثلاً ضرر صدق می‌کند یا ظلم محقق می‌شود یا اداء دین صادق است یا نه، اینها همه تابع نظر عرف است. ما به جای ملاحظه کاهش شدید یا ناچیز، باید ببینیم عرف این پول را مثل آن پول حساب می‌کند یا نه. مثلاً اگر گفتیم پول عبارت از قدرت خرید است و قدرت خرید مقوم مثلیت پول محسوب می‌شود، در این صورت ما ارزش پول را در این زمان با ارزش پول در گذشته می‌سنجیم تا ببینیم این قدرت خرید چقدر تغییر کرده است. گاهی تفاوت به حدی است که عرف می‌گوید اگر این داده نشود ظلم است و این مثل آن نیست؛ لذا ضمان ثابت است. اما گاهی این تفاوت به حدی است که عرف این را کالعدم محسوب می‌کند؛ مثلاً تفاوت نیم درصد است، اینجا عرف این را کالعدم محسوب می‌کند. ما که می‌گوییم تفاوت در قدرت خرید و کاهش موجب ضمان است، براساس نظر عرف است که قضاوت کند اینجا کاهش تحقق پیدا کرده یا نه؟ هر جا عرف بگوید این کاهش محقق شده ولو خیلی فاحش نباشد، باید جبران شود؛ ضرر، ضرر است؛ ظلم، ظلم است. هر جا عرف بگوید این مثل آن نیست، می‌گوییم باید جبران کرد تا مثل آن شود. عرف خودش با نگاه مسامحی که دارد، در برخی موارد کاهش را ملحق به عدم می‌کند، اما اگر کاهش از نظر عرف ملحق به عدم نبود، این باید جبران شود. لذا وجهی برای فرق گذاشتن بین فاحش و غیرفاحش وجود ندارد.

اشکال دوم

به علاوه، اینکه بین فاحش و غیرفاحش فرق می‌گذارند، سؤال این است که آیا تورم‌های سالانه در حد متعارف، مثلاً ۱۰ درصد یا ۲۰ درصد، آیا فاحش است یا غیرفاحش؟ زمانه ما به گونه‌ای است که این تفاوت‌های فاحش نه در سال بلکه در ماه اتفاق می‌افتد؛ این را کنار بگذاریم. اما به طور متعارف اگر فرض کنیم سالانه ۱۰ درصد یا ۱۵ درصد تورم داشته باشیم، آیا به نظر قائلین به این تفصیل، تورم ۱۰ درصد یا ۱۵ درصد تفاوت فاحش است یا غیر فاحش؟ لذا ضابطه‌مند کردن آن مشکل است. بالاخره اگر ۱۰-۱۵ درصد از ارزش یک مال در طول یک سال کاسته شود، امسال ۱۰ درصد، سال دیگر ۱۰ درصد، دو سال بعد ۱۵ درصد، طی چند سال کأن این مال از بین می‌رود؛ وقتی ۱۰۰ درصد شود، کأن به تدریج به سمت نابودی و تلف رفته است. بنابراین هیچ فرقی بین این دو به نظر نمی‌رسد؛ چون معیار برای تشخیص حفظ قدرت خرید یا کاهش قدرت خرید نظر عرف است، عرف هم تفاوت‌های خیلی کم را کالعدم محسوب می‌شود و کأن می‌گوید اینجا کاهش اتفاق نیفتاده و لذا ضمانی در کار نیست. ولی هر جا عرف کاهش را ملحق به عدم نکرد و این پول را مثل آن پول ندانست، اینجا ضمان ثابت است. بنابراین به نظر ما این تفصیل هیچ وجهی ندارد و قطعاً قابل دفاع و قابل قبول نیست.

تفصیل‌های دیگری هم اینجا ذکر شده، اما چون فرصت نیست ما فقط اشاره‌ای به آنها می‌کنیم و عبور می‌کنیم. این تفصیل‌ها قائل‌ها هم دارند؛ مهم‌ترین تفصیل همین بود که عرض کردیم.

تفصیل دوم: تفصیل بین غصب و غیر آن

تفصیل دیگر، تفصیل بین غصب و غیر غصب است؛ برخی گفته‌اند در جایی که مال بدون رضایت مالک اخذ شده باشد یا در پرداخت یک بدهی بدون رضایت او تأخیر بیندازد، ضمان ثابت است. اما در غیر این دو مورد که طرفین با رضایت اقدام می‌کنند، کاهش ارزش پول ضمان آور نیست. این تفصیلی است که مرحوم آقای صافی در پاسخ به نامه کمیسیون امور حقوقی و قضائی مجلس نوشته‌اند؛ اگر خواستید می‌توانید مراجعه کنید، چون فرصت نیست استدلال ایشان را بیان کنم.

تفصیل دیگر، تفصیل بین قرض و مهریه است؛ برخی بین قرض و مهریه فرق گذاشته‌اند و می‌گویند اگر کسی به دیگری قرض بدهد، در این صورت ضمان ثابت نیست، هرچند مدت آن طولانی باشد و هرچند کاهش هم زیاد باشد؛ چون این ربا محسوب می‌شود. اما در مورد مهریه این چنین نیست؛ اگر کسی سی سال پیش چیزی را به عنوان مهریه قرار داده و امروز بخواهد آن را بپردازد، باید آن کاهش را جبران کند. دلیل آن هم نظر عرف است که این زیاده را در باب قرض، ربا محسوب می‌کند اما در باب مهریه این چنین نیست.

این حرف هم باطل است؛ تصویری که از زیاده در اینجا ارائه شده، اشتباه است و ما قبلاً گفته‌ایم و توضیح بیشتر نمی‌دهیم.

تفصیل چهارم: تفصیل بین اطلاع از آینده پول و عدم اطلاع

تفصیل چهارم، تفصیل بین صورتی است که مقرر و قرض دهنده یا دائن از آینده پول اطلاع دارد و بین صورتی که او از آینده پول اطلاع ندارد. می‌گویند اگر در هنگام دادوستد، چه قرض و چه اشکال دیگر تعلق دین، مقرر بداند که ارزش این پول تا یک سال دیگر کم می‌شود، این مستلزم ضمان نیست. اما اگر در هنگام معامله اطلاع ندارد یا در هنگام قرض نمی‌داند که از ارزش آن کاسته خواهد شد، در این صورت موجب ضمان است. مثلاً کسی برای مسافرت به عراق رفته و کسی به او می‌گوید فلان مقدار دینار به من قرض بده و او نمی‌داند که وضعیت در عراق اینطور است که در آینده از ارزش این پول کاسته می‌شود؛ اینجا گیرنده ضامن است. وجه آن هم این است که اگر اطلاع از آینده داشته باشد، خودش اقدام کرده؛ اگر ضرری تحقق پیدا کرده باشد یا غبنی محقق شده باشد، خودش اقدام کرده است. اما در جایی که اطلاع ندارد، این اقدام بر ضرر محسوب نمی‌شود و لذا آن شخص ضامن کاهش خواهد بود.

این هم قابل قبول نیست؛ مقتضای ادله ضمان، عدم فرق بین این دو است.

نظر برگزیده

اینها تفصیلهایی است که در این مسئله داده شده است، ولی هیچ کدام مورد پذیرش نیست.

نتیجه آنکه حق در مسئله همان است که ما گفتیم، یعنی قول به ضمان مطلقاً. دلیل بر آن هم برخی از آن دلایل یا طرقی است که ما در گذشته بیان کردیم. عمده‌ترین آن دلیل دوم یا طریق دوم بود. یک دلیل دیگر هم بود که لعل به آن هم بتوانیم تمسک کنیم و آن هم عمومات نفی ظلم بود، نه قاعده عدل و انصاف که بعضی گفته‌اند؛ عمومات نفی ظلم هم تا حدی قابل اتکا است. البته در میان آن دلایل، بعضی به صواب نزدیک‌تر هستند و بعضی از بن و بنیان مشکل دارند. مثلاً اینکه از راه تحقق عنوان اداء دین در صورت جبران کاهش ارزش پول بخواهد ضمان ثابت شود، تا حدودی ممکن است قابل دفاع باشد؛ هرچند نسبت به این هم تأملی داشتیم.

اشکالات سایر ادله را ملاحظه فرمودید.

پاسخ یک اشکال

تنها یک اشکال باقی ماند و آن هم اشکال آقای مکاری و آقای قدیری است؛ ما قبلاً پاسخ آن را ذکر کردیم و مفصلاً چند بار هم اینجا گفتگو شد. با این حال الان می‌خواهم عرض کنم که سَلَمْنَا که چنین لازمه‌ای هم داشته باشد؛ چه اشکالی دارد که ما

به آن ملتزم شویم؟ ما ملتزم می‌شویم در صورت افزایش ارزش پول، باز هم قدرت خرید ملاک است. یعنی مثلاً اگر ارزش صد هزار تومان دو برابر شد و شما با صد هزار تومان بتوانید در موقع اداء به اندازه دویست هزار تومان خرید کنید، اینجا باید همان قدرت خرید را بپردازد؛ یعنی مثلاً به جای صد هزار تومان، پنجاه هزار تومان بدهد. چه محدودی از التزام به این نتیجه وجود دارد؟

ممکن است بگویید لایق‌قول به احد. اما لایق‌قول به احد چون اصلاً هیچ وقت تحقق پیدا نکرده؛ هیچ وقت نشده که ارزش پول افزایش پیدا کند؛ تا حالا در طول تاریخ چنین چیزی تحقق پیدا نکرده است؛ فوقش این است که ثابت بوده یا اگر هم تورم منفی تحقق پیدا کرده، آنقدر ناچیز بوده که چندان قابل اعتنا نبوده است. لذا این یک فرض بسیار نادر است و تاکنون هم تحقق پیدا نکرده و الی یوم القیامه هم معلوم نیست تحقق پیدا کند. لذا بر فرض این چنین باشد، ما به آن تن می‌دهیم؛ این با کدام یک از ضوابط فقهی ناسازگار است؟ چون تاکنون هیچ نمود و بروز و ظهوری پیدا نکرده است. ممکن است بگویید با این بیان، اشکال طریق اول هم برطرف می‌شود؛ می‌گوییم بسیار خب، اشکال آن طریق برطرف شود. بالاخره آن مدعا ثابت می‌شود.

دو مطلب

فقط دو مطلب دیگر باقی مانده که باید اشاره کنیم. اگر نبود که این جلسه، جلسه آخر است، بیشتر به این مطلب می‌پرداختیم و بحث را توسعه می‌دادیم؛ اما به مقدار اقل و لازم اکتفا می‌کنیم.

مطلب اول: راه‌های دیگر جبران کاهش ارزش پول بر فرض قول به عدم ضمان

قبلاً هم اشاره کردیم که کسانی که قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول هستند، دلایل آنها معلوم است؛ اما برخی از کسانی که هیچ یک از آن دلایل را نپذیرفته و نتوانستند خودشان را متقاعد کنند که به استناد آن دلایل یا طرق بیست و چندگانه ملتزم به لزوم جبران کاهش ارزش پول و ضمان شوند، اما در عین حال با توجه به مبتلا به بودن این مسئله و چه‌بسا نیازی که به نوعی در این باره وجود دارد، راه‌هایی را برای جبران کاهش ارزش پول ذکر کرده‌اند؛ یعنی یک راه فرار. گویا به طریق عادی نتوانسته‌اند قائل به این شوند که کاهش باید جبران شود، اما راه‌های دیگری را برای جبران ارائه کرده‌اند.

راه اول

یک راه این است که در هنگام قرض و قرارداد، کسی که قرض می‌دهد یا به یک معنا دائن محسوب می‌شود، در ضمن یک عقد لازم شرط کند که طرف مقابل که مدیون یا مقترض محسوب می‌شود، باید میزان کاهش ارزش پول را جبران کند؛ شرط می‌کند که اگر ارزش پول کم شد، طرف مقابل باید خسارت بدهد. این شرط هم همانند همه شروط لازم الوفاء است؛ لذا اگر ارزش پول کم شد، به استناد این شرط باید جبران کند.

راه دوم

راه دیگری که برخی آن را مطرح کرده‌اند، این است که وقتی عقدی واقع می‌کنند یا قراردادی می‌بندند، همان موقع ارزش پول را با ارزش یک کالا و متاعی که دارای ارزش ثابت است، بسنجند و بگویند هنگام اداء دین، شما باید این مقدار و این ارزش را

به من بدهی. مثلاً فرض کنید که الان صد میلیون تومان قرض می‌دهد؛ منتها شرط می‌کند وقتی که شما می‌خواهی این صد میلیون تومان را به من بدهی، ارزش این صد میلیون در آن روز با یک ارز خارجی فلان مقدار بوده یا مثلاً زمین فلان مقدار ارزش داشته است؛ یک کالایی که ارزش آن خیلی نوسان ندارد، آن را باید به من بدهی. محاسبه می‌کند که این معادل فلان مقدار دلار است و شما وقتی می‌خواهی پول را برگردانی، این مقدار را برگردانی؛ یا این مقدار از فلان زمین در فلان جا است و تو باید معادل آن را به من بدهی. عمده این است که آن کالا یا پولی که به عنوان معادل در نظر می‌گیرد، یک ارزش ثابتی داشته باشد که بعد معلوم شود که چقدر از ارزش این پول کاسته شده است.

راه سوم

راه دیگر این است که اساساً زمانی که مقتضی می‌خواهد به دیگری قرض بدهد، خود این پول را قرض ندهد بلکه مالیت و ارزش را قرض بدهد. این صد هزار تومان را قرض ندهد بلکه ارزش و مالیت آن را قرض بدهد. گاهی حتی تعبیر ممکن است ابهاماتی داشته باشد که منظور از قرض دادن ارزش و مالیت چیست؛ یعنی قدرت خرید را قرض بدهد یا معادل آن از کالاهای دیگر را؟ این جای بحث دارد و اینکه آیا اساساً مالیت و ارزش قابل قرض دادن است یا نه.

این سه راهی که گفته شد، به ضمیمه لاضرر که قبلاً گفتیم درصدد اثبات لزوم جبران غیر از طرق متعارف است. البته لاضرر به عنوان ثانوی می‌خواست مشکل را حل کند اما این سه راه در واقع یک راه‌حل‌هایی است که در چهارچوب قواعد و عموماً و احکام اولیه برای خروج از این بن‌بست ارائه شده تا به نوعی مسئله ضمان حل شود. صرف نظر از اینکه این راه‌ها جای بحث دارد و هر کدام از نظر فنی می‌تواند مورد خدشه قرار بگیرد، یک اشکال کلی بر همه اینها وارد است. مثلاً در راه سوم اینکه مالیت قابل قرض دادن باشد، جای بحث دارد. موضوع قرض چیزی است که واقعاً مال محسوب می‌شود، نه یک وصف انتزاعی به نام مالیت و ارزش.

سؤال:

استاد: این قرض دادن مالیت نیست؛ این قرض دادن مال است. این راه می‌گوید مالیت را قرض بدهد؛ این فرق می‌کند. آنچه شما می‌گویید، همان اشکال ماست که در قرض، مال قرض داده می‌شود نه مالیت.

یا اینکه می‌گوید شرط کند ارزش یک پول یا کالای دارای ارزش ثابت را موقع بازپرداخت بدهد، این از جهت دیگری اشکال دارد؛ این شرط چه بسا براساس قواعد و ضوابط مستلزم نوعی ربا باشد؛ یعنی با همان دلایلی که آقایان ادعا کرده‌اند این رباست و ضمان کاهش ارزش پول را مصداق ربا دانسته‌اند، اینجا هم به نوعی می‌تواند مصداق ربا باشد. و کذلک آن شرط اول.

به هر حال صرف نظر از اشکالاتی که اختصاصاً به هر یک از این طرق می‌تواند وارد شود، اشکال عمده این است که اگر ما قائل شدیم در چهارچوب عموماً و اطلاعات و قواعد و احکام اولیه ضمان ثابت است، دیگر نیازی به این طرق نیست. بله، کسانی که هیچ یک از آن ادله را قبول نداشته باشند، ممکن است ناچار شوند به این طرق رو بیاورند، اما ما هیچ ضرورتی برای اینکه از این طرق بخواهیم ضمان کنیم را اثبات کنیم، نمی‌بینیم.

مطلب دوم: مصالحه

آخرین مطلبی که باید به سرعت از آن عبور کنیم این است که برخی راه مصالحه را پیش گرفته‌اند؛ شما ملاحظه فرمودید چند

قول در مورد جبران کاهش ارزش پول وجود دارد. بعضی قائل به لزوم و ضمان شده‌اند، بعضی هم آن را نفی کرده‌اند، بعضی نیز تفصیل داده‌اند، بعضی هم به این راه‌ها پناه برده‌اند. اما هر دو دسته، چه قائلین به ضمان و چه قائلین به عدم ضمان، بعضاً راه مصالحه را هم مطرح کرده‌اند. بعضی از کسانی که قائل به ضمان و لزوم جبران کاهش ارزش پول شده‌اند، از باب احتیاط توصیه به مصالحه کرده‌اند؛ یعنی در بحث‌های استدلالی کأن ادله را تمام دانسته و فتوا داده‌اند به لزوم جبران، اما از باب یک احتیاط استحبابی، مصالحه را هم مطرح کرده‌اند؛ یا مطلقاً یا در صورت تفاوت فاحش و کاهش شدید.

برخی ادله را کافی دانسته یا به تعبیر دیگر ادله عدم ضمان را تمام نمی‌دانستند، اما به هر حال نتوانستند فتوا به لزوم جبران بدهند؛ با اینکه در بحث استدلالی شاید محذوری در حکم به ضمان و فتوا به لزوم جبران کاهش ارزش پول نمی‌دیدند، اما به دلیل رعایت نظر مشهور و از باب احتیاط، آن هم احتیاط وجوبی، توصیه به مصالحه کرده و گفته‌اند احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند.

یک عده هم به طور کلی قائل به عدم ضمان شده‌اند؛ یعنی هیچ یک از دلایل ضمان را نپذیرفتند و در عین حال ادله عدم ضمان را هم کافی می‌دانستند، اما با این حال به جهت احتمال اینکه این ضرری بر دائن ایجاد کند یا ظلمی به او شود، گفته‌اند مصالحه کنند.

پس راه مصالحه را عده‌ای مطرح کرده‌اند، اما اینها خودشان از نظر مبنا با یکدیگر یکسان نیستند؛ برخی قائل به ضمان شده‌اند و در عین حال مصالحه را پیشنهاد کرده‌اند؛ بعضی قائل به عدم ضمان شده‌اند و در عین حال مصالحه را پیشنهاد کرده‌اند. هر یک از باب احتیاط و اینکه یک حق مالی است و هیچ یک از طرفین خدای نکرده حقی از او بر گردن دیگری باقی نماند. اما عرض می‌کنیم که مصالحه فی‌نفسه خوب است؛ اینکه با همدیگر کنار بیایند و طرفین راضی شوند، مطلب خوبی است. اما اینجا بحث در حکم شرعی الزامی است؛ مثل اینکه بگوییم احتیاط در هر حال حسن است و آدم باید احتیاط کند؛ اینکه بحثی ندارد.

به هر حال اینکه الزام به مصالحه شود، به نظر می‌رسد وجهی ندارد. مصالحه حُسن دارد اما الزام ندارد و لذا این آقایان، چه قائلین به ضمان و چه قائلین به عدم ضمان که الزام به مصالحه کرده‌اند، برای آن وجهی به نظر نمی‌رسد، اما حسن آن قابل انکار نیست. هذا تمام الکلام در بحث از کاهش ارزش پول. ان شاء الله اگر حیات و توفیقی بود، آغاز سال آینده تحصیلی طبق برنامه این چند سال اخیر، کماکان روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه موضوعی از موضوعات فقه معاصر را دنبال خواهیم کرد. از همه آقایان التماس دعا دارم.

«والحمد لله رب العالمین»

۱.....	مروری بر مباحث سال گذشته.....
۱.....	پیشینه بحث.....
۲.....	موضوع شناسی.....
۲.....	۱. پول.....
۲.....	جهت اول: مراحل دهگانه پول.....
۲.....	جهت دوم: تعریف پول.....
۲.....	جهت سوم: تقسیمات پول.....
۳.....	جهت چهارم: تحلیل ماهیت پول.....
۵.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۵.....	جهت پنجم: پول مال حقیقی است یا مال اعتباری.....
۶.....	جهت ششم: مثلی بودن یا قیمی بودن پول.....
۸.....	تأکید امام(ره) و مقام معظم رهبری بر وحدت، ریشه در قرآن و سنت پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) دارد.....
۱۰.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۱۰.....	بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره مثلثیت یا قیمت پول.....
۱۰.....	بررسی دیدگاه اول: نه مثلی و نه قیمی.....
۱۱.....	دلیل اول.....
۱۲.....	بررسی دلیل اول.....
۱۲.....	اشکال اول.....
۱۲.....	اشکال دوم.....
۱۲.....	اشکال سوم.....
۱۴.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۱۴.....	دلیل دوم.....
۱۵.....	بررسی دلیل دوم.....
۱۵.....	اشکال اول.....
۱۵.....	اشکال دوم.....
۱۶.....	دلیل سوم.....
۱۶.....	بررسی دلیل سوم.....
۱۶.....	بررسی دیدگاه دوم: هم مثلی هم قیمی.....
۱۷.....	بررسی دیدگاه دوم.....
۱۷.....	بحث جلسه آینده.....
۱۸.....	خلاصه جلسه گذشته.....

۱۸.....	یادآوری یک نکته
۱۹.....	دیدگاه‌های سه‌گانه در قائلین به مثلیت پول.....
۱۹.....	تفاوت دسته اول و دوم.....
۲۰.....	دیدگاه سوم
۲۰.....	دسته اول ادله
۲۰.....	دلیل اول.....
۲۰.....	دلیل دوم
۲۱.....	دلیل سوم
۲۱.....	دلیل چهارم.....
۲۲.....	بحث جلسه آینده
۲۳.....	خلاصه جلسه گذشته
۲۳.....	دسته دوم ادله
۲۳.....	بررسی دسته اول ادله
۲۳.....	بررسی دلیل اول.....
۲۴.....	بررسی دلیل سوم
۲۴.....	بررسی دلیل دوم
۲۵.....	بررسی دلیل چهارم.....
۲۷.....	جمال ظاهری و باطنی
۲۸.....	خلاصه جلسه گذشته
۲۸.....	دیدگاه چهارم
۳۱.....	بررسی دیدگاه چهارم
۳۱.....	اشکال اول.....
۳۱.....	بررسی اشکال اول.....
۳۱.....	اشکال دوم
۳۲.....	بررسی اشکال دوم
۳۲.....	بحث جلسه آینده
۳۳.....	خلاصه جلسه گذشته
۳۳.....	ادامه بررسی دیدگاه چهارم
۳۳.....	اشکال سوم
۳۴.....	بررسی اشکال سوم
۳۴.....	اشکال چهارم.....

۳۵.....	تالی فاسد اول.....
۳۵.....	تالی فاسد دوم.....
۳۶.....	بررسی اشکال چهارم.....
۳۶.....	بررسی تالی فاسد اول.....
۳۷.....	بررسی تالی فاسد دوم.....
۳۷.....	بحث جلسه آینده.....
۳۸.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۳۸.....	اشکال پنجم.....
۳۸.....	مقدمه.....
۳۹.....	مثال اول.....
۳۹.....	مثال دوم.....
۴۰.....	تطبیق بر مقام.....
۴۰.....	شاهد.....
۴۱.....	نتیجه.....
۴۱.....	بحث جلسه آینده.....
۴۲.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۴۲.....	بررسی اشکال پنجم.....
۴۲.....	پاسخ به اشکال پنجم.....
۴۳.....	بررسی پاسخ.....
۴۵.....	تذکر اخلاقی.....
۴۷.....	دیدگاه پنجم.....
۴۸.....	بررسی دیدگاه پنجم.....
۴۹.....	نظر برگزیده.....
۵۰.....	مروری بر مباحث گذشته.....
۵۲.....	۲. تورم.....
۵۲.....	تعریف تورم.....
۵۵.....	تفاوت تورم و گرانی.....
۵۵.....	بحث جلسه آینده.....
۵۷.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۵۷.....	ابعاد تفاوت تورم و گرانی.....
۵۹.....	تورم در صدر اسلام.....

روایات.....	۵۹
دسته اول.....	۵۹
دسته دوم.....	۶۰
علل تورم.....	۶۲
مقدمه.....	۶۲
۱. سیاست‌های مالی و پولی.....	۶۳
۲. شوک‌های عرضه و تقاضا.....	۶۴
الف. عرضه.....	۶۴
ب. تقاضا.....	۶۴
۳. افزایش هزینه تولید.....	۶۴
بحث جلسه آینده.....	۶۶
خلاصه جلسه گذشته.....	۶۷
نکته.....	۶۷
ادامه بحث از علل تورم.....	۶۸
۴. تورم ساختاری.....	۶۸
۵. انتظارات تورمی.....	۶۹
۶. نرخ ارز.....	۷۰
تقسیمات تورم به اعتبارات مختلف.....	۷۱
تقسیم اول: رکود تورمی و غیر آن.....	۷۱
تقسیم دوم: ابرتورم و غیر آن.....	۷۲
فاطمه زهرا(س) یادآور بهشت برای پیامبر(ص).....	۷۳
خلاصه جلسه گذشته.....	۷۵
ادامه بحث در تقسیم دوم.....	۷۵
۱. تورم خزنده.....	۷۵
۲. تورم رونده.....	۷۶
۳. تورم سواره.....	۷۶
تقسیم سوم.....	۷۶
۱. تورم کششی تقاضا.....	۷۶
۲. تورم فشاری هزینه.....	۷۶
۳. تورم ساختاری.....	۷۷
تقسیم چهارم: تورم مثبت و منفی.....	۷۷

۷۷.....	۱. تورم مثبت
۷۷.....	۲. تورم منفی.....
۷۸.....	تقسیم پنجم: تورم آشکار و پنهان
۷۸.....	۱. تورم آشکار.....
۷۸.....	۲. تورم پنهان.....
۷۹.....	بحث جلسه آینده
۸۰.....	آثار تورم
۸۰.....	نکته اول.....
۸۰.....	نکته دوم.....
۸۱.....	اثر اول: توزیع بی ضابطه درآمد و ثروت.....
۸۵.....	خلاصه جلسه گذشته
۸۵.....	اثر دوم: کاهش ارزش پول
۸۶.....	اثر سوم: افزایش هزینه‌های زندگی
۸۷.....	اثر چهارم: کاهش سطح رفاه
۸۷.....	اثر پنجم: عدم پیش‌بینی وضعیت اقتصادی
۸۸.....	اثر ششم: افزایش هزینه‌های جاری دولت.....
۹۰.....	خلاصه جلسه گذشته
۹۰.....	اثر هفتم: چگونگی پس‌انداز.....
۹۰.....	اثر هشتم: آسیب به بازرگانی خارجی.....
۹۲.....	اثر نهم: رشد دلّالی.....
۹۲.....	اثر دهم: کاهش میزان بدهی واقعی بنگاه‌های اقتصادی
۹۳.....	اثر یازدهم: افزایش نرخ بهره.....
۹۴.....	اثر دوازدهم: آسیب‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی
۹۵.....	روش محاسبه تورم
۹۵.....	۱. شاخص قیمت مصرف‌کننده
۹۵.....	۲. شاخص قیمت عمده‌فروشی
۹۶.....	۳. شاخص قیمت تولیدکننده.....
۹۶.....	۴. شاخص قیمت مصرف شخصی.....
۹۸.....	علت بحث از روش محاسبه تورم
۹۸.....	مشکلات محاسبه تورم در ایران.....
۱۰۰.....	خلاصه جلسه گذشته

جبران کاهش ارزش پول.....	۱۰۰
مقدمه.....	۱۰۰
۱. موضع اقتصاددانان.....	۱۰۰
هدف اقتصاددانان از توجه به جبران کاهش ارزش پول.....	۱۰۳
بحث جلسه آینده.....	۱۰۴
خلاصه جلسه گذشته.....	۱۰۵
۲. موضع فقها (بررسی فقهی).....	۱۰۵
۳. موضع کشورها.....	۱۰۵
نتیجه: تنقیح موضوع بحث.....	۱۰۷
اقوال.....	۱۰۸
خلاصه جلسه گذشته.....	۱۱۰
دسته‌بندی ادله اقوال.....	۱۱۰
دسته اول: به لحاظ پول.....	۱۱۱
نوع اول: به لحاظ ماهیت پول.....	۱۱۱
نوع دوم: به لحاظ کارکرد پول.....	۱۱۱
نوع سوم: به لحاظ اوصاف پول.....	۱۱۱
دسته دوم: به لحاظ عنوان اولی.....	۱۱۲
دسته سوم: به لحاظ عنوان ثانوی.....	۱۱۲
دسته چهارم: به لحاظ آثار و نتایج.....	۱۱۲
دسته پنجم: روایات.....	۱۱۳
ادله لزوم جبران مطلقا.....	۱۱۵
دلیل اول.....	۱۱۵
بررسی دلیل اول.....	۱۱۷
دو قسم اشکال.....	۱۱۷
قسم اول.....	۱۱۷
اشکال اول.....	۱۱۷
اشکال دوم.....	۱۱۸
اشکال سوم.....	۱۱۸
بحث جلسه آینده.....	۱۱۸
خلاصه جلسه گذشته.....	۱۱۹
قسم دوم اشکال.....	۱۱۹

۱۱۹	اشکال اول (چهارم)
۱۲۰	اشکال دوم (پنجم)
۱۲۱	اشکال سوم (ششم)
۱۲۳	خلاصه جلسه گذشته
۱۲۳	بررسی قسم اول اشکال
۱۲۳	بررسی اشکال اول
۱۲۵	بررسی اشکال دوم
۱۲۵	پاسخ
۱۲۶	بررسی اشکال سوم
۱۲۷	خلاصه جلسه گذشته
۱۲۷	بررسی قسم دوم اشکال
۱۲۷	بررسی اشکال اول (چهارم)
۱۲۸	إن قلت
۱۲۹	قلت
۱۲۹	بررسی اشکال دوم (پنجم)
۱۳۰	إن قلت
۱۳۰	قلت
۱۳۰	إن قلت
۱۳۲	خلاصه جلسه گذشته
۱۳۲	قلت
۱۳۴	بررسی اشکال سوم (ششم)
۱۳۶	دلیل دوم (راه دوم)
۱۳۶	تبیین راه دوم
۱۳۷	خلاصه استدلال
۱۳۸	تفاوت‌های راه اول و راه دوم
۱۳۸	تفاوت اول
۱۳۸	تفاوت دوم
۱۴۰	خلاصه جلسه گذشته
۱۴۰	تفاوت سوم
۱۴۱	تفاوت چهارم
۱۴۲	بررسی راه دوم

اشکال اول.....	۱۴۳
پاسخ.....	۱۴۳
خلاصه جلسه گذشته.....	۱۴۵
اشکال دوم.....	۱۴۵
پاسخ.....	۱۴۵
اشکال سوم.....	۱۴۵
پاسخ.....	۱۴۶
اشکال چهارم.....	۱۴۸
پاسخ.....	۱۴۸
اشکال پنجم.....	۱۴۸
پاسخ.....	۱۴۸
اشکال ششم.....	۱۴۸
پاسخ.....	۱۴۹
خلاصه جلسه گذشته.....	۱۵۰
اشکال هفتم.....	۱۵۰
پاسخ.....	۱۵۱
اشکال هشتم.....	۱۵۱
پاسخ.....	۱۵۳
اشکال نهم.....	۱۵۴
بررسی اشکال نهم.....	۱۵۵
بحث جلسه آینده.....	۱۵۷
دو نکته.....	۱۵۸
اشکال دهم.....	۱۵۸
پاسخ اشکال دهم.....	۱۵۹
اشکال یازدهم.....	۱۵۹
پاسخ اشکال یازدهم.....	۱۶۰
اشکال دوازدهم.....	۱۶۰
پاسخ اشکال دوازدهم.....	۱۶۱
مروری بر مباحث گذشته.....	۱۶۳
بحث جلسه آینده.....	۱۶۶
بررسی مجدد اشکال اول.....	۱۶۷

۱۷۱	خلاصه جلسه گذشته.....
۱۷۱	دلیل سوم.....
۱۷۱	تفاوت دلیل سوم با دو دلیل قبلی.....
۱۷۲	بررسی دلیل سوم.....
۱۷۳	تفاوت دلیل چهارم و پنجم و ششم با سه دلیل قبلی.....
۱۷۵	دلیل چهارم.....
۱۷۵	بررسی دلیل چهارم.....
۱۷۶	دلیل پنجم
۱۷۶	بررسی دلیل پنجم.....
۱۷۷	دلیل ششم.....
۱۷۷	بررسی دلیل ششم.....
۱۷۸	جمع‌بندی.....
۱۷۸	بحث جلسه آینده.....
۱۷۹	خلاصه جلسه گذشته.....
۱۷۹	دلیل هفتم.....
۱۸۰	بررسی دلیل هفتم.....
۱۸۰	اشکال اول.....
۱۸۰	اشکال دوم.....
۱۸۱	دلیل هشتم.....
۱۸۲	بررسی دلیل هشتم.....
۱۸۲	بحث جلسه آینده.....
۱۸۴	دلیل نهم.....
۱۸۴	بررسی دلیل نهم.....
۱۸۵	دلیل دهم.....
۱۸۷	بررسی دلیل دهم.....
۱۸۷	جمع‌بندی انواع سه‌گانه از دسته اول ادله.....
۱۸۹	خلاصه جلسه گذشته.....
۱۸۹	دسته دوم ادله.....
۱۸۹	دلیل اول (یازدهم).....
۱۹۰	بررسی دلیل.....
۱۹۰	دلیل دوم (دوازدهم).....

۱۹۰		بررسی دلیل
۱۹۱		دلیل سوم (سیزدهم)
۱۹۱		بررسی دلیل
۱۹۳		دلیل چهارم (چهاردهم)
۱۹۶		بحث جلسه آینده
۱۹۷		خلاصه جلسه گذشته
۱۹۷		بررسی دلیل چهارم (چهاردهم)
۱۹۷		اشکال اول
۱۹۸		اشکال دوم
۱۹۸		اشکال سوم
۱۹۸		اشکال چهارم
۱۹۹		دلیل پنجم (پانزدهم)
۱۹۹		بررسی دلیل
۱۹۹		اشکال اول
۲۰۰		اشکال دوم
۲۰۱		دلیل ششم (شانزدهم)
۲۰۱		بررسی دلیل ششم (شانزدهم)
۲۰۱		اشکال اول
۲۰۱		اشکال دوم
۲۰۲		اشکال سوم
۲۰۳		اشکال چهارم
۲۰۳		اشکال پنجم
۲۰۴		اشکال ششم
۲۰۶		دلیل هفتم (هفدهم)
۲۰۷		بررسی دلیل هفتم (هفدهم)
۲۰۷		اشکال اول
۲۰۷		اشکال دوم
۲۰۸		دلیل هشتم (هجدهم)
۲۰۹		بررسی دلیل هشتم (هجدهم)
۲۰۹		اشکال اول
۲۰۹		اشکال دوم

۲۱۰	بحث جلسه آینده
۲۱۱	خلاصه جلسه گذشته
۲۱۱	دسته سوم ادله
۲۱۱	دلیل اول (نوزدهم)
۲۱۳	بررسی دلیل اول (نوزدهم)
۲۱۳	اشکال اول
۲۱۳	اشکال دوم
۲۱۴	بررسی اشکال دوم
۲۱۴	اشکال سوم
۲۱۴	اشکال چهارم
۲۱۵	اشکال پنجم
۲۱۶	دسته چهارم ادله
۲۱۶	دلیل اول (بیستم)
۲۱۶	دلیل دوم (بیست و یکم)
۲۱۷	دلیل سوم (بیست و دوم)
۲۱۷	دلیل چهارم (بیست و سوم)
۲۱۷	دلیل پنجم (بیست و چهارم)
۲۱۸	بررسی دسته چهارم ادله
۲۱۸	دسته پنجم ادله: روایات خاصه
۲۱۹	روایت اول
۲۲۰	خلاصه جلسه گذشته
۲۲۰	تقریب استدلال به روایت
۲۲۰	بررسی روایت اول
۲۲۱	۱. اشکال سندی
۲۲۱	اشکال اول
۲۲۱	اشکال دوم
۲۲۱	اشکال سوم
۲۲۱	بررسی اشکال سندی
۲۲۱	بررسی اشکال اول
۲۲۲	بررسی اشکال دوم
۲۲۲	بررسی اشکال سوم

۲۲۲	 اشکال دلالی
۲۲۳	 وجوه جمع بین روایات متعارض
۲۲۳	 وجه اول (شیخ صدوق)
۲۲۴	 بررسی جمع اول (شیخ صدوق)
۲۲۴	 اشکال اول
۲۲۵	 خلاصه جلسه گذشته
۲۲۵	 بررسی اشکال اول به وجه اول
۲۲۵	 شاهد جمع
۲۲۶	 بررسی شاهد جمع
۲۲۶	 اشکال دوم به وجه اول
۲۲۶	 بررسی اشکال دوم به وجه اول
۲۲۷	 وجه دوم (شیخ طوسی)
۲۲۷	 بررسی وجه جمع دوم
۲۲۷	 اشکال
۲۲۷	 وجه جمع سوم (بعضی از متأخرین)
۲۲۸	 بررسی وجه جمع سوم
۲۲۸	 اشکال اول
۲۲۸	 اشکال دوم
۲۲۸	 وجه جمع چهارم (صاحب حدائق)
۲۲۸	 بررسی وجه جمع چهارم
۲۳۰	 خلاصه جلسه گذشته
۲۳۰	 وجه جمع پنجم (محقق نائینی)
۲۳۱	 وجه جمع ششم (امام خمینی ^(ع))
۲۳۲	 بررسی وجه جمع ششم
۲۳۲	 اشکال اول
۲۳۲	 اشکال دوم
۲۳۲	 اشکال سوم
۲۳۲	 جمع‌بندی
۲۳۴	 ادله عدم لزوم جبران مطلقا
۲۳۴	 دسته‌های پنج‌گانه ادله
۲۳۴	 نکته

۲۳۵	دسته اول
۲۳۵	دلیل اول
۲۳۵	دلیل دوم
۲۳۵	دلیل سوم
۲۳۵	دلیل چهارم
۲۳۶	دلیل پنجم
۲۳۶	بررسی دسته اول
۲۳۶	اشکال مهم
۲۳۷	پاسخ
۲۳۹	خلاصه جلسه گذشته
۲۳۹	دسته دوم
۲۳۹	دلیل اول (ششم)
۲۳۹	دلیل دوم (هفتم)
۲۴۰	دلیل سوم (هشتم)
۲۴۰	دلیل چهارم (نهم)
۲۴۰	بررسی ادله چهارگانه
۲۴۰	بررسی دلیل اول و سوم
۲۴۰	بررسی دلیل دوم
۲۴۱	بررسی دلیل چهارم
۲۴۱	دلیل پنجم (دهم)
۲۴۱	بررسی دلیل پنجم
۲۴۱	دلیل ششم (یازدهم)
۲۴۲	بررسی دلیل ششم
۲۴۲	دلیل هفتم (دوازدهم)
۲۴۲	بررسی دلیل هفتم
۲۴۲	دسته سوم ادله و بررسی آن
۲۴۳	دسته چهارم ادله و بررسی آن
۲۴۳	بحث جلسه آینده
۲۴۴	دسته پنجم ادله
۲۴۴	روایت اول
۲۴۵	روایت دوم

۲۴۵	روایت سوم.....
۲۴۵	تقریب استدلال به روایات.....
۲۴۵	بررسی دسته پنجم ادله.....
۲۴۶	اشکال اول.....
۲۴۶	پاسخ.....
۲۴۷	اشکال دوم.....
۲۴۷	بحث جلسه آینده.....
۲۴۸	چند تفصیل در مسئله.....
۲۴۸	تفصیل اول: تفصیل بین کاهش شدید ارزش پول و کاهش ناچیز.....
۲۴۸	بررسی تفصیل اول.....
۲۴۸	اشکال اول.....
۲۴۹	اشکال دوم.....
۲۴۹	تفصیل دوم: تفصیل بین غصب و غیر آن.....
۲۵۰	تفصیل سوم: تفصیل بین قرض و مهریه.....
۲۵۰	تفصیل چهارم: تفصیل بین اطلاع از آینده پول و عدم اطلاع.....
۲۵۰	نظر برگزیده.....
۲۵۰	پاسخ یک اشکال.....
۲۵۱	دو مطلب.....
۲۵۱	مطلب اول: راه‌های دیگر جبران کاهش ارزش پول بر فرض قول به عدم ضمان.....
۲۵۱	راه اول.....
۲۵۱	راه دوم.....
۲۵۲	راه سوم.....
۲۵۲	مطلب دوم: مصالحه.....